

باز شناسی افغانستان
جلد یازدهم-حصه اول
از احمد شاه ابدالی تا ختم پیکار
شاهان کابل با ترکستان
صغیر (افغانی)

مؤلف: عبدالواحد سیدی
اغزگردید /

این کتاب به تاریخ چهارشنبه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



بازشناسی افغانستان

جلد یازدهم

بخش یکصد و نهم

احمد شاه ابدالی

سلاله احمد شاه

۱۱۹-۱. سلاله :

سلاله احمد شاه درانی در تاریخ به سه نام شروع میگردد ابدالی - سدو زایی- درانی که هر یک از نامها را نظر به پیشینه تاریخی آنها مورد تحقیق قرار میدهیم:

۱۱۹-۱-۱. ابدالی ها:

قبیله ی معروفی از قبایل سه گانه افغان است پکت - پکتویس - [پختون یا پشتون] است (که د تاریخی ملل همه آن ، بنام افغان یاد گردیده است) در متون افغانی از قبیل [مخزن افغانی] در داستانی این سه شعبه را فرزندان قیس عبدالرشید ملقب به (پتهان در زبان هندویی) یا پشتون انی . [که ریشه آریایی دارد (در باره تفصیل قبیله بزرگ آریایی پشتون(افغان) و موطن اصلی ایشان رک. تاریخ افغانستان تالیف احمد علی کهزاد، : -) ابدالیان اولاده ابدال خان جد چهاردهم احمد خان ابدالی اند که مورخین نام او را اودل یا ابدال ذکر نموده اند.(دولت درانیه ترجمه "مولوی محمد رحیم بخش"، چاپ دهلی ه، ص ؛ سالنامه کابل مقاله حبیبی، ص) مگر در اصل نامش (شیخ عارف) ولقبش (ابدال).(مخزن افغانی خطی (اثر نعمت الله سامانی هروی).گویند این لقب را ابو احمد چشتی در آ هنگام که وی بخدم و مورد الطافش قرار گرفته بود باو داد و متعاقباً به این لقب شهرت حاصل نمود و اخلافش نیز بدین نام یاد شدند.(تاریخ احمد ، اثر منشی عبدالکریم)، ص

نیر محمد انور ، رک.محمد سعادت ، مخزن افغانی ، نسخه کتابخانه انجمن تاریخ ورق به بعد و خصائل السعادت اثر
و محمد سعادت ، چاپ نول کشور سال به بعدو سالنامه کابل

درانیه، ص). این طور استنباط میشود که گویا ابو احمد ابدال چشتی یکی از سر سلسله های طریقه ی چشتیه که در چشت خراسان از مضافات هرات، ماوا دارند لقب خود را با او بخشیده و او را به ابدال خان مسمی گردانیده باشد. (واقعات درانی، منشی عبدالکریم، ترجمه اردوی کتاب میر وارث علی سیفی، طبع لاهور). گرچند در مورد ابدال خان معلومات کافی بدست نداریم ولی چنانچه اشارت شد اگر دوره ابو حامد را دریابیم (مولانا نصر الدین خواجه ابو احمد ابدال چشتی خلیفه مولانا شیخ الاسحاق شامی و ایشان مرید ابا علی خواجه ابراهیم اسحاق علو دینوری که این سلسله به اسد الله غا علی کرم الله وجه منتهی و طریقه چشتیه یکی از طرق چهارگانه میباشد. اما مولانا ابدال چشتی خواجه ابو محمد زاهد چشتی و ایشان اجه ناصر الدین ابو یوسف مولانا خواجه قطب الدین سلطان مودود چشتی و ایشان مولانا شیخ حاجی شریف زنده نی و ایشان مر شیخ عثمان هارونی و ایشان مرشد مولانا شیخ معین الدین حسن سنجری ملقب به سلطان الهند و ایشان عالم قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس الله سره العزیز الی اخیر سلسله میباشد که به مولانا نیاز احمد علاءالدینی کابلی میرسد. [] ولی در هیچ جای این سلسله بنام ابدال خان بر نخوردیم (مؤلف)) نویسنده ی این رساله محمد انور نیر بنا بر روایتی او را متولد میدانند و سال فوتش را هـ دانسته و کم و بیش او را تا سال زنده گمانه زنی کرده اند (که قول ثابتی نمیباشد) و حیات او را تا فوت خواجه چشتی در قید حیات دانسته اند. سپس نویسنده اذعان میدارد که: «وجود چنین شخصی بنام ابدال خان شبهه ی نیست ولی اینکه آیا قبیله ابدالی تنها من ه همین شخص میباشد؟ قابل تأمل است، زیرا برخی از مورخین آنرا پیشتر از ابدال خان دانسته میگویند ن اصلی این قبیله بمرور و دهور تغییر شکل داده تا آنکه ابدالی شده است. چنانچه " " جهان انگلیسی که قبل از ورود هیئت برنس بکابل به دربار امیر دوست محمد خان آمده بود و تا سال در همین جا بود و سفر نامه ای نیز از چشم دید های خود نوشته است در یادداشت های خود اشاراتی به ع ابدال داشته و اذعان میدارد: در انیان به نام (ابدالی) یا (اودالی) م و هونهای سفید تاریخی همان اوتالیاها (Eutalites) که مورخین قدیم از آن یاد کرده و مورخین ارمنی آنرا بنام (هیپتال Hephthals) خوانده اند بنا بر این ابدالیان یا درانیان موجود، اخلاف همین مردم صاحب قدرت اند. " مسن" «کفار سیاه پوش گوید» [] : «که اجدادشان توسط ابدالیان (Odals) از میدانهای هموار جانب تپه

پادخواهی شیخ محمد عثمان لهوگری وفانی نیاز احمد، سلسله انشاخی، صص - .
 های این گذشته به نامهایی همچون کافران سیاه کافران سفیدپوش کافران ()
 این منطقه معنی می دهد [] شناخته می که رویارویی این گریخت، تیمور
 کافران سیاه شکست چنگیز خان نیز به شوروی نیز هیچگاه به
 پیروزی مجاهدین بسیاری دیگر جمله ننگرهار، پنجشیر کمک حیاتی
 ممکن .

ویژگی های فیزیکی اروپایی، مانند مو و پوست روشن و چشمان آبی در بین این مردم زیاد دیده می شود. این خصوصیات ممکن است از ذخیره ژنتیکی مهاجران اولیه هندواروپایی یا آنچنان که بسیاری معتقدند، ناشی از باقی ماندن سربازان یونانی اسکندر در این منطقه باشد یا حتی رسیدن نسل نورستانی ها به مردمان موسوم به کوشانی که در حدود دو هزار سال پیش در این منطقه می زیستند.
 مارگین استرن در زمان امیر امان الله خان به رفت و پس از پژوهش بر روی زبان و مردم آن منطقه، به این نتیجه رسید که نورستانی ها شاخه ای از تبار آریایی ها است و در همان زمانی که شاخه هندی ها آریایی ها جدا شدند نورستانی ها نیز همزمان از این شاخه جدا شدند ولی آنان به هندوستان نرفتند
 مذهب

ها و بلندیها کشانیده شدند.» [نویسنده به این عقیده است : که اگر ما تاریخ زندگی هونها و یفتلیان را جستجو نماییم قدامت تاریخی ابدالیان نیز روشنتر خواهد شد . او اذعان میدارد: «باوجودیکه تاریخ اساسی هونها در اروپا تحت قیادت بالامیر (Blamer) از علفزار های بحیره کسپین به جانب غرب در حرکت میلادی تا به اروپا رسیدند. چنانچه به قرار روایات چینیان (Hiungno) که مراد همین هونهاست در اواخر قرن سوم قبل از میلاد امپراتوری نیرومندی اشتهند که از دیوار های چین بحیره کسپین ممتد بود اما این ا پراتوری بزرگ به تدریج بیک حوزه کوچک پادشاهی تبدیل گردید تا اینکه میلادی در مقابل دشمنان خویش مغلو [] دانشنامه بریتانیکا در چاپهای ی

مورد چنین تذکر داده است: «روایت چینی معتبر قبول شده که چنین آمده است [از مطالعه منابع چینی بر می آید که افتالیها طایفه ای از قوم یوچی (yue-che) بودند که در شمال دیوار چین به تبعیت یک قوم دیگر ترک موسوم به جوین جوین (jwen-jwen) بسر می بردند. نام اصلی این طایفه هوا (Hoa) یا (Hoa-tun) ز قرن پنجم میلادی جانب غرب شروع به مهاجرت کردند . [] بارتولد مستشرق روسی مینویسد : «املائی کلمه هیطل یا اپتل به زبان یونانی (هفتالیتهای و آبده لای) و به شامی (ابدال) و به ارمنی هپت می باشد که ظاهراً به کلمه اپتل یا هیطل دلالت میکند. بعد از چینیان نویسندگان بیزانتین، پارسیان یفتلی در شناخته اند و ایشان را هیطل نامیده اند. (در همین اثر خاص نگاه اقوام و قبایل ملل شرق باز شناسی افغانستان جلد اول بحث یفتلیان ملاحظه گردد.) همچنان در فرهنگ های فارسی کلمه هیتال در لغت مردم « » را گویند که قوی هیکل و توانا بودند ، همچنان ولایت ختلان را از ملک بدخشان نیز هیتال می نامند که ادشاهان اینجا را هیاتله میگفتند (برهان قاطع ، ج.)

حکیم ابوالقاسم فردوسی گوید :

ز هپتالیان کودک و مرد بدین یک سخ

بزرگان هپتالیان و مردان چین بشاهی برو خوا آفرین

مجمل التواریخ والقصص گوید : «عالم بن سام را دو پسر بودیکی "خوراسان" و دیگری "هیطل" و ایشان بر اثر عم برفتند یافت بن نوح و خراسان ازین روی جیحون

این قوم تا اواخر سده نوزدهم نیاورده و به کیش کهن آریایی) چندخداآوری طبیعت گرایی و ...) پایبند مانده بودند، به همین جهت نزد اقوام همسایه به کافر معروف بوده و سرزمین آنها نیز کافرستان نامیده می . یورش امیر و تصرف این منطقه، به اسلام گرویده و نام سرزمین خود را به تغییر دادند، تنها سه دره که در آن سوی خط دیورند) هند بریتانیا (قرار داشت، اشغال نشد و مردم ساکن در آنجا که اکنون کالاش نامی می شوند همچنان به اعتقادات قدیمی خود پایبند ماندند. اعتقادات و رسوم قدیمی نورستانی ها هنوز هم در برخی از سنت های آنها مشاهده می شود، اما به طور کلی این قوم مسلمانان متعصبی هستند و اولین مردمی بودند که علیه حکومت وابسته به شوروی جمهوری دمکراتیک افغانستان قیام کردند -

مجله پژوهش های دانشکده ادبیات انسانی اصفهان، حمید طاهری، بیان

Mason: Journeys in Baluchistan, Afghanistan, Punjab and Kalat

نیر محمد انور، ابدالی، سدوزایی و درانی، پیشین، ص . رک. دانشنامه بریتانیکا، چاپ نهم، ج. دوم، ص .
همان ماخذ، ص ؛ دانشنامه بریتانیکا،

پیوستگانش و جمله خ بنام وی باز خوانند. و هیطل از آن سوی ماوراءالنهر وزمین شکینان و هیط رفت که آ را هیاطله خواننداضافت بنام هیطل و بسیاری گفتند و بناها ساختند.» []

یاقوت حموی می نویسد: «هیطل یکی از بلاد ماوراءالنهر میباشدکه در بین شهر های بخارا، سمرقند و و این نام شخصی بنام هیطل بن سام بن نوح پیامبر میباشدکه مسکن اصلی اش شهر . ون در این شهر السنه مختلف ره یافت به این حدود(بین بخارا و سمرقند و خجند) آمده موطن گزید و آبادیها کرد لهذا اینجا به اسم او(هیطل) و برادرش خراسان بن عالم یاد گردید (معجم البلدان، تصحیح محمد امین خانجی ، ج .) .لسترنج نویسنده کتاب سرزمین های خلافت شرقی در وجه تسمیه هیطل و نسبت آن به هونهای سفید گوید:«رود جیحون از قدیم مرز پارسی زبانان و ترک زبانان یعنی ایرانیان و تورانیان بود .بلاد شمالی یعنی آ سوی رود مذکور را اعراب ماواءالنهر و فارسی زبانان پارادریا یا فرادریا میخواندندو این منطقه قسمت جنوبی را هیطل مینامیدند .و علاوه میکند که اقوام هیطل در قرن پنجم میلادی سرسخت ترین دشمنان ایران محسوب میشدند (که جنگ ها و کارنامه های ایرانیان و تورانیان در شهنامه ها مخصوصاً شهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی به تفصیل ذکر آن رفته و تقریباً تمام این شهنامه پیکار ایرانیان در برابر تورانیان می باشد(مولف)) افتالیت ها در اصطلاح نویسندگان رومی به هونهای سفید نیز معر اند که همین هیاطله هستند ولی نویسندگان عرب در قرون وسطی با استعمال کلمه هیاطله دقت نکرده و بلاد تورانی چه بر هون های سفیدو چه بر غیر آنان اطلاق کردند .» (گی لسترنج ، ترجمه محمد عرفان جغرافیای تاریخی سرزمین خلافت شرقی ، چاپ شرکت انتشارات علمی ، در سانسگریت ایشان را بنام ترکیبی(سیتاونا)یا (شوته هونا) یاد کرده اندکه (سیتا و شوتا)بمعنی سفید و (اونا)یا (هونا) بمعنی خارجی است که معنی (خارجی سفید پوست) از آن مستفاد میگردد .(تاریخ افغانستان ، احمد علی کهزاد، ج .) .سر هنری پرسی سایکس این مطالب را خلاصه ساخته می نویسد :» اط کوشان نژاد دیگری بوجود آمدکه چینیان آنرا (یتا) ورومیان (افتالیت)یا هونهای سفیدو ایرانیان (هیطل) یا (هیاطله) خواندند که این کلمه از (یتالیت) که بمعنی رئیس است منشعب گردیده .» (تاریخ ایران مولزورث پرسی سایکس ،نشر چاپخانه افسون ، ترجمه فخر داعی ، ج . ا)

بنظر نگارنده این رساله (محمد انور نیر) مطالب فوق از چندجهت قابل تعمق است :اول اینکه خود اعتراف دارد که :« هفتالیان را هونهای سفید نیز میگویند »دوم اینکه بقول مار کوارت ابتدا خونیان را هون سفید میگفتند و بعداً این عنوان برهفتالیان اطلاق گردید این جمله میرساند که هفتالیان هم شعبه ی از (هون های سفید) بوده اند ورنه چرا نوسندگان و مورخین عنوان هون سفید را برایشان اطلاق نمایند .سوم: در جنوب رود جیحون منطقه ای بنام (هیطل) یاد میشد و نیز در تخارستان قریه ای بنام یفتل تا کنون شهرت دارد (که این نام هنوز هم در یکی از نواحی بدخشان در موازات رود خانه جیحون محلی بنام یفتل موجود میباشد که مردمان آنجا را نیز یفتلی میگویند که به زبان فارسی و به لهجه بدخشانی صحبت مینمایند(مولف)) هارم : مراد از پروکوپیوس ز اینکه گوید : «طایفه (هفتال) از حیث سفیدی پوست و زندگی مدنی با اقو هون تفاوت دارد » شاید (هون های زرد) بوده که از هر جهت با هونهای سفید اختلاف داشتند.و اگر این گفته را در باره هفتالیان بکار برده باشند اشتباه است زیرا چنانکه از چند قول معتبر ذکر نمودیم (هفتالیان) از نژاد سفید بوده اند و اگر فرضاًسفیدی پوست آنان قومیکه مراد پر وکوپیوس است اندکی اختلاف

داشته باز هم بعید نیست از نژاد واحدی باشند. کلمات: هوا، هواتن، هیونگنو، هون، هیطل، هیطل، هفتل، اپتل، ایوتل، ایفتل، حتی اودل، ابدولوی و ابدال همه با هم مشابه اند و احتمال می‌رود که تماماً از یک ریشه منشاء گرفته باشند. از جمله کلمه ی (یفتل) معروفتر و مأنوس تر است هر گاه ظهور و نژاد قومی را که مورخین آن را یفتلی خواندند جستجو و مطالعه نماییم اصلیت و نژاد (ابدالی) نیز آشکارا می‌گردد. ظهور یفالیان بین سالهای - میلادی بوده است. (تاریخ افغانستان، کهزاد، پیشین (

نژاد ایشان آراء مختلف و قسم‌آشابه موجود است چنانچه کریستن سن بقرار نظریات (پرو گپ) یفتلیان را سفید پوست و صاحب حیات مدنی دانسته زبان شان را شاخه ی از زبان هند و اروپایی می‌گوید که به این ترتیب بین ایشان و هون های زرد فرقی قابل است ولی پار کر یفتالیان را از شاخه یوچیان میداند. (کهزاد، پیشین، ج)؛ (سایکس، پیشین، ص) . با مطالعه منابع دست داشته بارتولد، به استناد اکثر محققین و دانشمندان اذعان میدارد که یفتلیان شاخه ای از یواچریها یا (یوچیان) و یا (تخار) ها بوده اند. (سایکس، پیشین، ص) . در خصوص (یوچیان) که بنام کوشانیها نیز در تاریخ یاد شده اند پس از اینکه ایشان با یکی از طوایف چین موسوم به (هیوانگنو) ها یک سلسله جنگ ها نمودند پرسیا سایکس می نویسد که یوچیان در سنه . . . سکها را از مسکن خویش یعنی حوزه دریای تارم ق. م. ایشان را از باختر نیز بیرون کشیدند (مولزورث پرسی سایکس، تاریخ ایران، پیشین، ص) (این ها بعد از جنگها از ایالت (کان سوی) چین ر اعظم آسیا مهاجرت کردند چون به آسیای مرکزی رسیدند دو شاخه شدند یکی موسوم به (تهایوچی) یا (یوچیان بزرگ) که ایشان به تدریج از دیگر مواضع وارد حوزه تارم شدند و از آنجا به حوزه آمودریا باختر و غیره جا ها کوچ کردند و بنام یکی از قبایل خود موسوم به (کوی شوانگ) یا (کوشانگ) دولت و امپراتوری کوشانی را در آریانا تشکیل دادند این فرق که دوره امپراتوری شان کوتاه تر بود . با آنهم این طایفه بعد از سق امپراتوری شان (بدست ساسانیان و ترکان) کاملاً از بین نرفت بلکه امرای محلی آنان در کاپیسا و غرجستان، بامیان، بادغیس و تخارستان (بدخشان) و سایر حصص حکمرانی ها داشتند (کهزاد، تاریخ افغانستان، پیشین، /)

در نتیجه تشابه نامها و استدلالی که تا اینجا صورت گرفت میتوان چنین استنباط کرد که شاید ابدالیان، یفتلیان و هونهای سفید از یک ریشه منشاء گرفته و تماماً قبایل آریایی بوده و بیک مبدأ برسند . ذکر طایفه ابدالی هنگام ظهور اسلام و بعد از آن، باید خاطر نشان ساخت که در قرون اولیه هجری طایفه مذکور (ابدالی) مانند طوایف دیگر پشتون (افغانان) از قبیل سوری، لودی، سروانی، خلجی، و غیره آنقد مشهور نبود و حتی بابر ولی هند که سالها به خراسان و هند اقامت داشت از طایفه ابدالی ذکر نکرده است. اما نویسنده این اثر چنین اذعان میدارد که گویا یک مثنوی خطی را که در استانبول موجود است که در سال هجری یعنی در عصر سلطنت شاهرخ میرزای تیموری نوشته شده و در اخیر هر دف گارش یافته که : بقلم شیخ محمد ابدالی در مقام قرق بلخ، در ضمن این یادداشت جمله دیگری نیز علاوه شده و آن اینکه : بقول زکی ولیدی توغان کلمه ابدالی به صراحت دلالت دارد بر وجود ابدالیان در آن عصر بر حدود بلخ. پس نظر به آن میتوان گفت که در آن عصر ابدالیا ولی چندان شهرتی نداشتند. []

(اما آنچه در این رساله در مورد ابدالیان، هون‌های سفید و زرد و هیاطله از قول منابع معتبر آورده شده بود با ارتباط آنها با تخارها و کوشانی‌ها، که به واسطه‌های مختلف با سک‌ها و سکا‌هایی که در موآزی با آن زمان، زندگی میکردند حرفی باقی نمی‌ماند که تمدن سکایا در موازات قفقاز به دوره پر درخشش سلسله شاهان سکایا و مهر داد در پاکا دوکیه" بر میگردد همچنان مهاجرت و جا بجایی کوشانیها از منا یاد شده بطرف وادی سند و پنجاب و شمال هند وید محقق و تمدن شناس شهیر امریکایی نیز در کتاب مشرق زمین گهواره تمدن اشاراتی روشنی داشته است که مقارن با ظهور بودا در آنجا میباشد، و از جانبی هنوز هم طوایفی از سکها در مناطق راجستان، سند و افغانستان بسر می‌برند که سنن قدیمی شان را حفظ کرده اند که دارای بینی‌های کشیده و پوست روشن میباشد. ولی ارتباط دادن آن با ابدالیان که در زمان خیزش‌های حاجی میرویس در زمان آخرین حکمران صفوی و فرمانده او بنام گرگین در صحنه تاریخ افغانستان ظاهر گردیده اند که از اثر کوچهای اجباری توسط گرگین به فراه، زمین داور و به هرات مهاجرت کردند و سلسله مشهور ابدالیان هرات (ابدالی) برابر نادر شاه افشار و شاه طهماسب که به زعامت زمان خا بدالی جنگ‌های خونینی براه انداختند که در تاریخ نادر شاه افشار و شجاعت این قوم (شکی) باقی نمی‌ماند که تاریخ آن از یکهزار شمسی به پیش نمی‌رود ولی قبل بر این این خانواده از اثر نارامی‌های منطقوی به ملتان اسکان گردید بودند. پس قضیه کتاب مثنوی خطی ای که بقلم شیخ محمد ابدالی تنسیخ گردیده معتبر و قابل عبور از معبر تاریخ نبوده مانند نسخه پته خزانه که توسط مرحوم عبدالحی حبیبی کشف گردیده بود طایفه ابدالی ی ندارد قابل یاد آوری میدانم که این خانواده هر گز در مسیر تاریخ اسلام جای نشانه ای نداشته اند چنانچه در مسیر حرکت‌های تاریخی در خلافت شرقی و بعداً در زمان غزنویان و غوریان بجز شنسبیان که خود سلاله مستقلی داشته اند ذکری نرفته است. (مولف))

قبل از این که به دو عنوان دیگر سدوزایی و دورانی بپردازم لازم میدانم تا در مورد قبایل افغان و پیدایش شان در خراسان حرفهایی داشته باشیم:

از شگفتی‌های تاریخی خراسان بزرگ، یکی هم ورود تدریجی "قبیله" های عشیره ای و قبیلوی وره یافتن آنها به سلطه سیاسی در تاریخ معاصر آن در قرن هجدهم میلادی می باشد. آنسان که منابع تاریخی اذعان می دارند، حضور اجتماعی، فرهنگی و تاریخی این قبایل در میان ده ها قوم و قبیله دیگر در سرزمین خراسان بزرگ پیش از قرنهای چهاردهم و شانزدهم به قول ادیسی مورخ عرب کم رنگ جلوه می کند. بر اساس رخدادهای اجتماعی و تاریخی برای اولین بار حاکمیت آن ها درین جغرافیا در پی رقابت های منطقوی دولت های همسایه و پایان اقتدار نادر افشار خراسانی شکل گرفت که تلویحاً در بالا به ی اینکه موضوع سیاسی این طایفه (ابدالی ها) در سیاست های منطقوی در قرن هژدهم فهمیده شود در جلد نهم این اثر (نادر شاه افشار خراسانی) بحث تهاجم نادر شاه بهرات و مبارزات ابدالیان ملاحظه گردد.

پروفسور مورگنسترن در مورد منشای قبایل افغان نوشته است: "پکتوکی" (اولین بار توسط هرودوت بکار رفته) یکی از یازده قبیله آریایی بود که از جنوب دشت های آسیای میانه حرکت کرده، سلسله هندوکش را عبور و در دامنه های کوه های سلیمان جایگزین شدند. طبق اسناد تاریخی که خود مورخین افغان (پشتون) ارائه کرده اند، افغان ها ابتداء در نواحی غورکنونی و غرب آن ساکن شده و بعداً به نواحی جنوب رفته اند، زیرا: "چون

این طایفه از صدمه قتل و غارت بخت النصر بابلی کلدانی از ممالک شام و بیت المقدس جلای وطن گردیده و به جبال غور رسیده و در جوار مردم غور که از نسل ضحاک تازی بوده اند، سکونت اختیار کرده اند... به مرور ایام فرقه غوری حلیفی و برادری افغانه اختیار نموده نیکی و بدی ترویج از دواج و غیره با افغانه گشته معروف به افغانه شدند... []

۱۱۹-۱-۲. سدوزائی

طوری که قبلاً اذعان گردید طایفه ابدالی را سدوزائی نیز میگویند و این از آن جهت است که چند پشت به (این سلسله) که او را مرید شیخ احمد ابدال چشتی خراسانی خوانده اگر واقعیت داشته باشد؟) شخص معروف دیگری از این طایفه بنام اسد الله خان گذشته است که بین قوم خود به (سدوخان) مشهور بود (محمد انور نیر، ابدالی سدو زائی درانی پیشین، ص ۱۰۰، رک. حیات خان ی پیشین، ص ۱۰۰) ولی شیر محمد گنداپوری نام او را (سعد الله خان) معروف به (سدوخان) ضبط کرده است (نیر محمد انور همان اثر به دوام، رک. خورشید جهان، ص ۱۰۰).

(قابل تذکر میدانم که طایفه افغانها در دوران زمامداری شان زیاد کوشیده اند تا شجره النسب ن سیاسی شان را به وجهی به تیره های مشهور تاریخ برسانند که تا اندازه ای در این هدف شان توفیق یافته اند، ممباب مثال تیره ابدالی را چنانیکه در صفحات قبل با تفصیل ذکر و در سطر بالا تلویحاً یا آوری شد به ابدال چشتی خراسانی و همچنان به هفتالیان و کوشانیان رسانده و نزدیک ساخته اند. ی از مورخین این دوره که زیر فشار های سیاسی قوم حاکم بوده اند و یا خود از همین قبایل بوده اند، بین کتمان کاریهای تاریخی را به سرحد جرح و تعدیل های وصف نا پذیری از روایان و منابع مغشوش و نا شناخته رسانده اند که با وجود سیاه بودن یک روی تاریخ روی دیگر تاریخ را نیز سیاه کرده. پرا آنها کوشیده اند مأخذ بی شماری را چون حیات افغانی و یا خورشید جهان و شیر محمد گنداپوری و امثالهم را که در هیچ جا ملاحظه نشده حتی کتابهای شان نیز در دست رس نیست که به صد ها مثال از این در تاریخ هایشان موجود است منحیث مأخذ تاریخی قلم داد کرده ا. از آنجا که هدف از سلسله نوشته های پژوهشی من در تاریخ و ظنم، روشن ساختن چگونگی تاریخ اصیل این سرزمین و شناخت واقعیت هایی که در بین هاله از تعصب و تاریک نگری که ظلمی است در برابر ام دیگر این سرزمین که همواره تاریکی تاریخ مانند حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاو قرار گرفته چنانکه او را، در تاریخ خ ترین فرد در حالیکه محمد نادر شاه رابا همه تلاش ها و زد و بند هایش با انگلیسی ها که برخی از تاریخ نویسان نسل نو آنرا اظهار داشته اند ناجی این سرزمین خوانده اند. این اثر تلاشی است برای روشن ساختن حقایق سره تاریخی که نه در آن تبار و قوم مطرح است و نه هم زمینه های عقیدتی و زد و بند های سیاسی و اقتصادی در نظر گرفته می شود و از همین سبب نام این اثر به « سی

صاحب نظر مردادی داکتر، پیدایش قبایل پشتون در خراسان (افغانستان)، تار نمای خراسان، محمد خان ابراهیم زی، تواریخ خورشید جهان، چاپ پاکستان . . .

؛ رک : شیر

تاریخ افغانستان «مسمی گردیده امید که این موضوع را دال بر تعصب ندانند زیرا فقط خواسته ام ن نیز در نسل نو تاریخ نگاران وطنم جای داشته باشم. ((

سدو خان در میان طایفه خود بعقل و فراست ممتاز و به دلجویی رعایا یگانه بود (باید ذکر گردد که اولاً سدو خان کدام پادشاه و فرمانروا نبود بلکه کلان یک عشیره ای بود که به سیستم فئودالی بالای قوم خود ت و از همین سبب است که محمد انور نیر در رساله خود از (دلجویی رعایا از طرف وی تذکر داده است زیرا در بین قبایل افغان تا بحال سلسله موروثی ملوک رعیتی حکمفرما میباشد.) گویند زمانی شاه عباس اول پادشاه صفوی شهرت سدو خان را شنیده دعوتنامه ای بوی فرستاد و او را بدربارش طلب نمود. سدو خان بعد از وصول این دعوتنامه با برخی از اعیان و بزرگان قوم خود به پارس سفر کرد و به محض وصول بملاقات آن شاه شتافت چون وضع نیکوی وی پسندشاه افتاد او را به دربارش نگهداشت. در این وقت خدمات شایان از وی به ظهور پیوست که شاه بیشتر گرویده او گردید تا اینکه بوی انی داد و او را در جرگه سلاطین شامل ساخت. (خورشید جهان، ص). سرجان ملکم خان اینطور می نویسد: «چون حاکمی که از طرف شاه عباس در قندهار مقرر بود بر باشندگان آن دیار ظلم و تعدی زیاد میکرد بناً مردم ولسی (قندهار) برای جلوگیری از ظلم و تشدد (بیش از حد حکمران صفوی قندهار) ابدالی را به دربار شاه عباس فرستادند. ایشان بمرکز دولت صفویان رسیدند بملاقات شاه رفته با وی داخل مذاکره شدند و در ضمن صحبت فساحت زبان و نبوغ فکری سدو خان آشکار گردیده شاه را مجذوب ویش گردانید تا اینکه جهت استرضای خاطر او حاکم قندهار رامعزول را مقرر ساخت. از آنجایی که شاه عباس اول از زمره شاهان مقتدر صفوی بود و از اوضاع و احوال امپراتوری خود باخبر بود بهترین زمینه برای تقرر سدو خان بصفت والی قندهار در نزد شاه صفوی بود. سدو خان در زمان حکمروایی اش بحیث والی قندهار مردم را خوش نگهداشت. و این حسن سلوک باعث آن گردید تا مردم قندهار حکومت را حق خا نسب این خانواده را به (سدوزایی) اشتهار دادند. تاریخ ایران جان مالکم خان -)

۱۱۹-۱-۳. درانی

در اینجا کلمه (دران) قابل تعمق است و نادرست بنظر میرسد زیرا اغلب مورخان (شاه) ضبط کرده اند چنانچه قاضی عطاءالله خان می نویسد: بعضی مردم میگویند مدتی ب «میان صاحب خوکنی» که شاه مذکور به او اخلاص زیادی داشت به حضورش آمده گفت: نام تمام قبیله خود را بدرجه شاهی عوض نموده لقب خود را (دران) و نام قبیله خود را (درانی) بگذارد. از اینجاست که حمد شاه نام قبیله (ابدالی) را (درانی) گذاشته و لقب خود را (دران) اختیار کرد. (دپشتو تاریخ، ج (قسمیکه قبلاً نیز تذکر داده ام این ماخذ ساخته و پرداخته قبیله سیاسی حاکم است که مملکت بدستشان افتاده است ورنه احمد شاه اینقدر ا یف و نادان نبود که خود برای خودش چنین توصیفی را عنوان نماید و این یکی از همین اشتباهاتی هست که در تاریخ سرزمین ما راه باز کرده است. میر عبدالرحمن خان نیز این مقوله را تأیید کرده با اندک تفاوت می نویسد: «موسس سلطنت درانی یکی از خانواده های سدوزایی که قبیله ی از قبایل ابدالی میباشد به سبب خوابی که ولی معروف چ کنی (این کلمه در اصل پشتو بوده و در عوض خوکنی استعمال شده باشد) دیده بود لقب (شاه دران) را اختیار

کرد. (تاج التواریخ، چاپ بمبئی /). نا یوسف عبدالطیف نیز در ضمن ذکر احمد شاه و تیمور شاه و پسرانشان (بقسم شجره) شاه اول را (احمد شاه در دران) نوشته است. (سجدة الاخبار نسخه خطی کتابخانه انجمن تاریخ ورق). علاوتاً در برخی از مسکوکات دوره احمد شاهی یک روی سکه به «الحکم الله یا فتاح احمد شاه در دران» حک شده است. (نوائ معارک قسمت تعلیقات (بقلم عبدالحی حبیبی) ص و دولت درانی، ص). از دلایل فوق باوجودیکه مأخذ آن قابل اعتبار نمیباشد لقب اصلی () بوده و صحیح تر و مستند تر میباشد. به احتمال قوی کلمه (درانی) یا (دران) نیز مانند کلمه ابدالی سابقه تاریخی داشته و قبل از جلوس احمد شاه درانی بر یکی از ایل جلیل افغان اطلاق میشده است. دلیل بر اثبات این مسئله قول محمد صالح لاهوری مورخ معاصر شاه جهان (- ه) میباشد که گوید: «محمد رشید درانی در عهد سلطنت شاه جهان به منصب دیوانی ملتان مقرر بود.» (طبع کلکته،) . نظر به این دلیل میتوانیم بگوییم که کلمه درانی قبل از جلوس احمد شاه درانی موجود بوده که بر قبیله خاصی اطلاق میگردد ولی نسبت به کلمات (ابدالی) و (سدوزایی) کمتر استعمال میگردد تا اینکه بعد از جلوس احمد شاه به سویه کلمه دیگر سابق الذکر شهرت حاصل نمود و حال هر سه کلمه یعنی ابدالی، سدوزائی و درانی بر این قبیله اطلاق میگردد. []





بخش یکصد و نزدهم

قبل از تشکیل دولت درانی

آخرین روز های نادر شاه افشار

۱۱۹-۲-۱. افغانها در ایران

گرچند در جلد نهم این اثر در بحث سلطنت هوتکیان در ایران بحث های گسترده ای داشتیم با آنهم بقسم اجمال در اینجا از این خانواده و کارنامه های آنان نذری در میان می آورم چرا که خانواده هوتکیان بنیان گذار سلطنت افغانهای غلجائی(خانواده میرویس خان) در ایران بودند که خیزش شان را از قندهار برهبری حاجی میرویس خان آغاز کرده بودند .

هنگامیکه محمود افغان بر تخت سلطنت ایران نشست قلمرو حکومت وی از اصفهان ، کرمان و سیستان تجاوز نمیکرد ، این در حالی بود که ایرانیان او و همراهانش را وحشی می دانستند.لر ها به فرماندهی علی مردان خان با بختیاری ها و طوایف دیگر در برابر محمود افغان در حالت آماده باش جنگی بسر می بردند .در شمال ایران روسها در بند را گرفته بودند . پطر کبیر نیز حمله به ایران را حمایت از شاه سلطان حسین صفوی قلمداد کرده بود که اکنون شاه مذکور تاج صفوی را با دستان خود بر سر محمود افغان گذاشته بود .در قزوین طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین در () مانها به شهر های ایران را پس از سقوط اصفهان شاه ایران خوانده و سکه بنام خود ضرب

تا از جلوس خویش مردم ایران را و محمود که طهماسب ثانی را خطری برگ برای بدانست سپاهی به خاطر سر کوبی طهماسب فرستاد. طهماسب در مقابل سپاه افغان تاب نپذیرفت. صورت شرم آور به زنجان و سپس به تیریز گریخت. اهالی قزوین تسلیم شدند اما بالغ گزاف از مردم رنجیده قزوین مطالبه کرد، قزوینیان بر وی شوریدند، و جمعی فراوان از عساکر افغانان را کشتند و بقیه را در محاصره گرفتند. فرمانده افغانی بر اثر اقدامات برادر محمد قلی خان اعتماد الدوله توانست جان خود را نجات دهد، ولی چنان شتابزده گریخت که نه تنها اشیاء گرانبها و پولهایی را که به زور گرفته بود جا گذاشت، بلکه بار و بنه خود را نیز از دست داد. امان الله خان، شکسته کلاه و گسسته کمر وارد اصفهان شد، و محمود برای آنکه مبادا اصفهانیان، بدین شکست افغانها، دست به اقدام خصمانه ای بزنند، همان شب دستور داد، تا تمام را و اعیان و اشراف قزلباش را به دم خنجر و شمشیر بکشند. در این گیرودار محمد قلی خان سابق الذکر پیاس خوش خدمتی اش از مرگ نجات یافت و محمود دروستا های اطراف اصفهان را تصرف کرد. در تابستان سال بعد یکی از فرماندهان افغانی بنام نصر الله خان، عازم فتح فارس شد ولی در برابر حصار شیراز استادگی مردم مقابل شد. نصر الله خان که پد ایش لشکر شمشیر میزد از اثر گلوله از پادر آمد و بعوض او زیر دست خان جانشین گردید. شیراز پس از نه ماه محاصره کشوده شد، شهر گلپایگان نیز به تصرف محمود افغان در آمد و سپس سپاهیان محمود خونسار و کاشان را نیز تصرف کردند. او به یزد کشید و با همدستی زردشتیان به یزد حمله کرد ولی شکسته به اصفهان باز گشت نمود. بعد از این شکست به اصرار فرماندهان سپاهش از محمود خواستند تا اشرف پسر کاکایش را به اصفهان جهت فتح یزد بخواند. اشرف که به اصفهان رسید محمود را سخت زیر نظر خود قرار داد. محمود که بعد از شکست یزد سرخورده شده بود به اعتکاف نشست و سر انجام مشاعر خود از دست داد و در روز های اخیر زندگی اش گوشت بدن خود بدنان می کند. او در دوره جنون خود پس از شنیدن فرار صفی میرزا پسر دوم شاه سلطان حسین دستور قتل شاهزادگان صفوی را صادر کرد و به روایتی دو هزار نفر از خاندان سلطان و اعیان دربار او را کشت. اشرف که در این زمان در زندان محمود بسر می برد رؤسای افغان اشرف را از زندان بیرون آوردند و به قصر سلطنتی پنهانی حمله برده و اشرف را یاری رساندند تا محمود را بقتل برساند یعنی به دستور اشرف او را در بستر مریضی خفه کردند. []

۱۱۹-۲-۲.

اشرف فرزند عبدالعزیز پسر کاکای شاه محمود و برادر زاده حاجی میرویس خان از عشیره غلجایی میباشد. او در دهم شعبان . اپریل () بر تخت ایران در اصفهان نشست. به افتخار او در چند شهر مشهور ایران بنام اشرف افغان سکه زدند. در دوران اشرف، تقسیم ایران بین روس و ترکیه

به دلالتی فرانسویان عملی شده بود. ازین رو اشرف در شروع سلطنتش، یکی مقابله با اوضاع آشفته
ی ایران و دو دیگر جنگ با ترکان ه با روسها بود.

اشرف با خوی تند و خشن خود از درون کاخ سلطنتی در اصفهان شروع کرد، او برای حفظ موقعیت
گهیانان و وزیران و درباری
کشت، به دستور اشرف افغان
نام قولر آقاسی که شخص امین و با قدرتی در دربار محمود بود با امان الله خان، که خود را
شریک میدانست. ضمناً اشرف
بقتل رسانید،
را نیز کور کرد. این اولین کورکردنها در خانواده شاهی افغانان بود که پسانتر ها خواهیم دید که به یک
عنه تبدیل میشود.

اشرف زمانیکه در زندان بود با شاه طهماسب ارتباط داشت، و حاضر شده بود به سلطنت مجدد وی تلاش
کند. او در زمانیکه به سلطنت رسید این ارتباط را همچنان حفظ کرد به امید آنکه به طهماسب به نحوی
دست یابد و او را از میان بردارد. از گزارشات جنگ اشرف و گریز شاه طهماسب به مازندران و فرستادن
نامه های به ترکیه و روسیه که قبلاً به تفصیل آمده است صرف نظر میکنم.

/ اواخر سال پاییز () با لشکر سنگین احمد پاشا (فرمانده ترکهای عثمانی) در هودان
مقابل شد. این لشکر از طریق خرم آباد بزم دارالسلطنه روی به اصفهان نهاد. اشرف با سپاه و ساز و
برگ محدود که از هفده هزار تجاوز نمیکرد به جنگ وی شتافت. احمد پاشا به اشرف پیغام فرستاد که
ما مردم ناشایسته ای هستیم و به ناحق پادشاهی را معزول کرده اید، و من بر آنم که حق را به حقدار
با شنیدن این پیغام چنان بخشم شد که مهتر خود فرهاد را با دو نفر افغانی به اصفهان
تاد، تا سلطان حسین را بکشند و آن سه نفر سلطان حسین تیره روز را از رنج بندگی و تنگ زندگی
، خلاصی بخشیدند و سرش را به نزد اشرف بردند و او نیز سر خون آلود شاه مقتول را نزد پاشای ترک
فرستاد و پیغام داد که جواب وی را با شمشیر خواهد داد.

در هشتاد میلی همدان پیش آهنگان قوای ترک خبر دادند که طلایه سپاه افغانان را دیده اند. با دیدن طلایه
ترکان عثمانی از حرکت باز ایستادند و اشرف نیز سپاه خود را توقف داد و با استفاده ازین
وقفه، جمعی از مبلغان خود را بمیان کرد های لشکر عثمانی فرستاد تا آنها را به لقب «خانی»
های کلان بفریبند. در همین حیص و بیص (سختی تنگی) نیز شش هزار نفر از سپاه ترک که بر اثر
اعمال جلو دارها گمراه شده بودند بدست افغانها قلع و قمع (کندن، از بیخ بر کندن، ریشه کن ساختن)
شدند. احمد پاشا، هنوز از خشم و تعجب ناشی از این واقعه بیرون نیامده بود که ناگهان چهار هزار نفر
از علمای افغانی، از صفوف ترکها گذشته، به حضور سر عسکر رسیدند و یکی از آنان که پیرتر از
دیگران بود، گفت که با همکارانش از طرف اشرف مامور شده اند که از ترکها بخواهند از جنگ با هم
مذهبان خویش صرف نظر کنند و در عوض با افغانها بر ضد ایرانیان رافضی (شیعی) اعلام جهاد
یند. همچنین گفت که اشرف متعجب است که چرا ترکان مسلمان در جنگ با افغانهای هم کیش، با کفار
عیسوی همدستان شده اند.. در این سخن بودند که بانگ نماز برخاست و بیدرنگ علمای افغانی با سر با
ترک به نماز برخاستند. و بدین ترتیب همدلی و هم کیشی خود را ظاهر ساختند. از پایان نماز ه
علمای افغانی پافشاری کردند که بیش ازین خون ریخته نشود و سپس به اردوی اشرف باز گشتند. احمد
، برای خنثی کردن اثر افسون و نیرنگ علمای افغانی دستور حمله داد. اما بیشتر سربازان ترک نه

تنها به جنگ دست نزدند ، بلکه بیست هزار نفر از آنان نیز به افغانها پیوستند. بدین ترتیب احمد پاشا به سختی شکست خورد و دوازده هزار نفر از سپاهیان کشته شدند و شب هنگام نیز کرد ها و افغانها بار و بنه و توپخانه او را غارت کردند و بردند. اما اشرف سپاه شکست خورده ترکان را تعقیب نکرد و اسرا را نیز آزاد ساخت . این خبر در قسطنطنیه (استانبول) باعث بحث و حیرت عمومی شد .

دولت عثمانی برای اینکه جلو افسون و نیرنگ اشرف افغان را بگیرد، چنین شهرت داد که اشرف رافضی شده است ، ضمناً سپاهی از مستعمرات مسیحی خود جمع آورده بیاری احمد پاشاه فرستادو احمد پاشا بار دیگر در اواخر تابستان () ، با شصت هزار مرد جنگی از کرمانشاه عزم اصفهان کرد . اما اشرف که صلح را بجنگ ترجیح میداد، سفیری بنام اسماعیل بحضور عسکر ترک فرستادو سخن از صد بمیان آورد ... دولت ترک نیز پذیرای صلح شد ، سر انجام بین اسماعیل و احمد پاشا و افندی قاضی ادرنه ، معاهده ای در دوازده ماده منعقد شد، بموجب این قرارداد شهر های کرمانشاه ، همدان ، سنندج و ناحیه اردلان و نهاوند و خرم آباد و لرستان ، مکرری و مراغه ، خوی ، تبریز و قسمتی از آذربایجان ، گنجه قراباغ ، ایروان و نخجوان ، تفلیس ، اردوباد و سراسر گرجستان و ناحیه شماخی و حوزیزه به ترکان تعلق گرفت و به این ترتیب قسمت بزرگی از ایران بدست ترکان به تجزیه کشانیده شد. اما باوجود آن اشرف ، به عنوان پادشاه ایران شناخته شد و ترکان به او حق دادند نام خود را در سکه ها ضرب و در خطبه ها بحیث پادشاه بکار برد و همچنین هرسالی کاروانی با امیر الحاج به مکه بفرستد.

() محمد رشید افندی از جانب ترک های عثمانی به اصفهان نزد اشرف در حالی بار یافت که بر تخت جواهر نشان جلوس کرده بود و تاج شاه سلطان حسین را به سر گذاشته بود . ولی در هنگام شرفیابی سفیر ترک اشرف در تدارک سفر برای خروج از اصفهان بودتا با قوای طهماسب (که به سرداری شخصی بنام نادر افشار که بعداً در تاریخ نام بلندی می یابد و از جمله فاتحان رگ آسیا بشمار میرود) روبرو گردیده و حمله برد . شاه اشرف سفیری بنام محمد خان بلوچ به استامبول فرستاد و دولت عثمانی وی را با گرمی استقبال کرد . اما این سفیر بارفتار خشک خود نتوانست گره از کار بسته روابط دو کشور بکشاید و در باز گشت بود که خبر شکست و خلع و قتل شاه اشرف را شنیدو پس از یک چند تردید ، نامه ها و هدایائی را که همراه داشت به نادر سپرد.

۱۱۹-۲-۳. سقوط اشرف افغان بدست نادر شاه افشار خراسانی

با هشت هزار سپاهی از مشهد بیرون آمدند تا سمنان را از محاصره اشرف بیرون رانند. جنگ دو سپاه در موضع مهمان دوست دامغان، در صبح ششم ربیع الاول روی داد و در نخستین نبرد نادر با استفاده دقیق و مؤثر از آتش توپخانه ، افغانها را در هم شکست . پرچمدار اشرف در این جنگ کشته شد و در نتیجه غلجایی ها گریختند . پس از این نبرد سخت اجازه تعقیب فراریان نداد، بلکه به سپاه خود فرمان استراحت دادشاید هم این امر دنبال نکردن حریف شکست خورده ، از اثر اختلاف نادر و شاه طهماسب بود و این بخاطری بود که به طهماسب فهمانده باشد که او آله ای در دست

او بیش نیست و قوت و اقتدار از آن این سردار خراسانی (قوچانی) میباید. در هر حال طهماسب از نادر معذرت خواست و باز پیشروی شروع شد. اشرف بار دیگر از نادر شکست خورد و افغانها رو به هزیمت نهادند و بار و بنه و توپخانه خود را بجای نهاده بسوی اصفهان گریختند. در رسیدن به اصفهان، اشرف از ترس شورش مردم سه هزار نفر از علما و اشراف شهر را به دم تیغ بیدریغ سپرد. سربازانش هم بازارها را غارت کردند و آتش زدند و شرکتهای خارجی فرانسوی و هولندی را نیز غارت کردند و مالکانشان را به زندان افکندند.

احمد پاشا فرمانروای عثمانی بغداد، جمعی سرباز و توپ به اشرف فرستاد. و اشرف به محل مورچه خورت سنگر بندی کرد و اشرف که محل مورچه خورت را قابل دفاع و مستحکم میدانست، تظاهر کرد که بسوی اصفهان میروند، اشرف با سپاه خود از دهکده بیرون آمد، آنگاه لشکر نادر بحمله پرداختند و توپهای افغانها را با عده ای از سربازانیکه احمد پاشا فرستاده بود، بدست آوردند. اشرف به اصفهان گریخت، زنان و کودکان و خزاین سلطنتی را بار کرده، از شهر بیرون برد. آنگاه مردم دست به کشتار افغانها زدند و نادر در رسیدن به اصفهان، جواهرات باقی مانده را، بین سربازان خود تقسیم کرد و نگهبانانی در اطراف قصر گذاشت و کس نزد طهماسب فرستاد که برای سلطنت و جلوس بر تخت، به اصفهان آید. از این به بعد شاه افغان از دست نادر مجال نیافت و در همه مواضع شکست خورده و عاقبت در دشت های سیستان از طرف عاملین شاه حسین صفوی بقتل رسید. []

۱۱۹-۲-۴.

نادر که از تیره قرقلو (افشار) بود که بقول رشید الدین فضل الله مربوط به مغولان و طایفه صحرا نشین و نیاکانشان در زمان استیلای مغولان به ایران آمده و جای گزین شده اند که مرکز اصلی شان آذربایجان غربی بوده است. این قبیله را شاه اسماعیل صفوی به خراسان شمالی در حدود ایبورد کوچ داد، یکان سد ی استوار باشند. زبان این طایفه ترکی بود.

هـ () در دستگرد تولد شد. وی در ایام جوانی با زد و خورد های محلی با ترکان و کردان چشم گزک و خوبشان (قوچان) اوزبیک هابه شجاعت شهرت یافت. و قلعه کلات مرکز شرارت های نظامی وی بود.

، دولت صفوی در برابر افغانهای غلجایی برهبری شاه محمود هوتکی به زانو در آمد که پایتخت صفویان شهر اصفهان به تصرف آنها در آمد. برای معلومات بیشتر (جلد نهم باز شناسی افغان صفحه به بعد، تالیف نگارنده را نگاه کنید). از آنجاییکه گزارشات زندگی این فرمانده بزرگ خراسانی

مولزورث پرسی سایکس، نشر و چاپ افسون تهران، سال ، لشکر ایران و افغان (شاه حسین غلجایی و شاه اشرف غلجایی، ص ؛ دکتر عبدالحسین، نادر شاه و باز ماندگانش پیشین، صص ، سیدی عبدالواحد، نادر شاه افشار خراسانی بزرگترین فاتح و جهانکشای تاریخ، ص .

در جلد نهم از باز شناسی افغانستان تالیف نگارنده درج است از تذکر دوباره آن صرف نظر گزارشاتی را که مربوط به طرز برخورد نادر با ایرانیان بود بصورت ایجاز می آورم:

نادر از خاندان فقیری بود ، وقتی هم به سلطنت رسید ، هنوز تلخی و بد بختی فقر روزگار گذشته را از یاد نبرده بود. او که در برابر مردم وبزرگان زمان خودش را کودکی فقیر و حقیر و سر افکنده و بینوا دیده تنها به زور مندی خویش راضی نبود و میخواست بزرگان ایران را ، حقیر و فقیر و در زیر پای خود عاجز و مخدول و منکوب ببیند. شیخ محمد علی حزین در مورد نادر میگوید :

به دست خلق عالم کاسه ی دریوزه می بینم گدا چون پادشاه گردد گداسازد جهانی را

کشیش بازن طبیب مخصوص نادر که یادداشت هایش آمیخته با تعصب در برابر نادر است می نویسد :

در پائیز نادر به اصفهان آمد و چهل و پنج روز در آنجا بماند و در آن مدت آنچه ظلم و تعدی که بتوان تصور نمود بمردم رسید ... که آنهمه بفرمان او بود. سپاهیان که در شهر پراکنده بودند آسیب فراوان می رسانیدند... در هر جا جز فریاد های دلخراش و رقت بار که نشان وحشت و نومیدی بود، شنیده میشد. اگر کسی از ترس و بیم از خانه خود میگریخت ، خانه همسایه او را تاراج می دادند ... در این مدت چهل در بار آخر در اصفهان ، مردم رنج و تعب فراوان دیدند . هر گز نشد که من (بازان) از قصر بیرون آیم و نعل بیست و پنج تا سی تا از مردم را بنییم که برخی به امر نادر خفه بودند و بعضی بدست سربازان نادر ، بهلاکت رسیده (مجله یغما ، سال ...).

جوناس هانوی می نویسد :

محصلین و چاپار(نامه بر وقاصد)های نادری ، در نظر مردم ایران ، مانند مامورین عذاب بودند و در هر ده و قریه که مردم از آمدن شان خبر میشدند ، برای جلوگیری از ورود شان هر طرف را محصور و مستحکم می کردند. فی الواقع مثل این بود که تمامی ایران بدست دشمن فاتح ویران شده و نفوس آن نا پدید شده اند ... مامورین و محصلین دیوانی هم ، با تمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها بر جان خود داشتند نمی توانستند تمام آنها را دریافت نمایند. ناچار قسمت زیادی از حواله های وصول بر میگشت . اگر مامور و محصلی بچنین واقعه ای رو برو میشد از طرف نادر سرش بریده و بینایی چشمان خود را از دست میداد . (البته این یادداشت ها مربوط به روز های پسین نادرشاه افشار که آمیزه ای از فتنه انگیزی امرای متعصب شیعه دولت وی میباشد که خشونت نادر هم از روی بی اعتمادی به سرداران دور و پیشش بود که بزودی توسط آنها سر بریده شد. مولف)

صفویان که از مدت چندین قرن به اینطرف اختیار دار ایران بودند از زمان شاه اسماعیل صفوی که با خون و شمشیر برای اولین بار در مسجد جامع شروان داعیه وسعت بخشیدن قدرت خود را از آدرس مذهب شیعه که هنوز خودش هم نمیدانست این چه مذهبی هست و چه فراز و فرودی در بین مسلمانان ایران دارد با تیزی شمشیر بنیان نهاد و مذهب شیعه را که از کوه‌های لبنان در نزدیکی ترابلس هدایت میشد جبراً بالای ملت ایران قبولانده و گسترش داد. بعداً پادشاهانی زیادی از این سلسله آمدند و رفتند و آخرین پادشاه این سلسله که در تاریخ ایران با زور و قدرت درباریان نالایقش احاطه داشت کم کم تسلط این سلسله را زیر سوال میبرد. وی شاه سلطان حسین بود که بدست محمود غلجایی از سلطنت کنار زده شد و در زمان اشرف هوتکی بدست وی با سایر سرداران و شهزادگان و بزرگان صفوی در اصفهان بقتل رسید که وقایع آنرا قبلاً بطور اجمال آوردیم. با گذشت و کشته شدن اشرف افغان، از بین بردن محمود سیستانی و مستهیل ساختن شاه طهماسب ثانی، و شکستادن خانواده پر قدرت خانهای ابدالی در هرات و فراه، و فتح قندهار و شکستن شاه حسین هوتکی، در تمام ایران، خراسان شرقی، (فتح هندوستان تا دهلی)، ماورای آمو دریا، بشمول خیوه، هرات، بلخ و سرخس و تمامی قلمرو ایران، قدرت بدست گرفت و تا آنجا نیکو درخشید که لقب بزرگترین فرمانروای ایران و لقب شجاع ترین و موفق ترین مناطق آسیای میانه خود کرد و همچنان میتوان او را بانی مذهب جعفری که بنیاد آن را در مغان گذاشت و توانست که فقه جعفری را در بین مردم ایران، و آنها را به این مذهب جدید رهنمون سازد. ل یاد آوری است که فقه جعفری با چهار مذهب اهل تسنن همخوانی نزدیک داشته است.

اجرای فقه جعفری در ایران:

۱۱۹-۲-۶.

این فرمان بمنظور ایجاد وحدت بکلمه بین شیعه و سنی صادر گردید:

«عالی جاهان صدر عالی قدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنه ی اصفهان به الطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند که اوقاتی که رایت ظفر آیت در صحرای مغان برپا بود، در مجالس متعدده قرار بر این شد که چون طریقه حنفی و جعفری، موافق آنچه از اسلاف بما رسیده است متحد بوده است خلفای راشدین رضی الله عنهم را خلیفه سید المرسلین (ص) میدانسته اند، من بعد الایام، اسامی هر یک از خلفای اربعه که ذکر کرده شود با تعظیم تمام ذکر کنند. به علاوه در بعضی از اوضاع مملکت ما، بر خلاف اهل سنت، در آزان و اقامه لفظ [علی ولی] را بر طریقه شیعه ذکر میکنندو این فقره مخالف اهل سنت است و منافی قراری که معمول اسلاف بوده. گذشته از این به تمام اهل عالم هویداست که امیر المومنین اسدالله () بر گزیده و ممدوح و محبوب خداوند متعال است و بواسطه شهادت مخلوق بر جایگاه و رتبت او در درگاه احدیت نخواهد افزود و به این الفاظ هم چیزی از قدر او نخواهد کاست. کر این عبارت موجب اختلاف و بغض و عداوت مابین اهل تشیع و سنت است که هر دو در متابعت شریعت مطهره سید المرسلین (ص) شریک اند و خلاف رضای پیغامبر (ص) و امیر المومنین (رض) به عمل خواهد آمد.

اطلاع از مدلول این فرمان عالی ، مسلمین از اعالی و ادانی بزرگ و کوچک و مؤزنین شهر ها و توابع و اطراف و اکناف باید اعلام شود که از امروز به بعد این عبارت که خلاف طریقه اهل سنت است ذکر نشود و نیز در میان حکام معمول است که در مجالس بعد از فاتحه و تکبیر ، دعای دوام عمر پادشاه و ولی نعمت را مینمایند، از آنجا که این نحوه تعظیم بیهوده و بی معنی است ، خصوصاً امر و مقرمی فرمائیم که خوانین صاحب طبل و علم ، در این مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را بزبان یاورند . عموم رعایا اطاعت این احکام و اوامر را بر عهده شناسند . هر کس از آن تخطا شهنشاهی خواهد گردید .بتاریخ صفر [] .

با رواج مذهب جعفری ، از این بابت کسانی که از داعیه مذهب شیعه سرسختانه دفاع و پیروی میکردند(متعصبین شیعه) ناراضی و سرگشته گردیده و هر آن منتظر فرصتی می گشتند قدرت خلع وبعوض او کسی را از خانواده صفوی نصب نمایند و این در حالی بود که خانواده صفوی دو مراتبه از طرف شاهان افغانی محمد د و اشرف غلجایی قتل عام گردیدندو آخرین شاه نام نهاد صفوی شد طهماسب ثانی نیز توسط نادر از بین برده شده و این آرزوی متعصبین شیعه جامه عمل نمی پوشید که صفویان دوباره در تاریخ تکرار شوند. با اینهم در سالهای اخیر فرمانروایی او ایرانیان خشمگین پیرو و خوشدار صفویها کوشیدند تا بهر ترتیبی که امکان داشته باشد قدرت این مرد را بشکنند . که زمینه گمانی های زیادی را در مخیله این پادشاه با پیش مد ها و پی آمد های ناگوار که یکی از آنها کور کردن فرزندش در یک توطئه بود ، در ذهن او کاشتند به قسمیکه شاه حتی به فرزندان و نزدیکان خود نیز ب نین حال و هوایی وضع روحی نادر قطعاً مناسب به دوام سلطنت گسترده ایران ولی چنان واقع شد که سرداران صفوی بکلی از صحنه حیات بر چیده شده بودند که اگر نادر از بین میرفت باز اورنگ سلطنت در ایران بخانواده دیگری تعلق میگرفت از این سبب توطئه های که بر علیه نادر شاه افشار از سوی حلقات خوشدار به صفویان براه انداخته میشد فقط ایران را دستخوش اغتشاشات گسترده میساخت. پیش آمد قزلباشان ایرانی باعث این شد که سرداران و سربازان ایرانی شیعی مذهب بکلی بد گمان گردیده و نادر را واداشت تا در صدد بر آمد که به کمک افغانان و تاتار ها و اوزبیک سنی مذهب اردوی خویش ، یکباره سرداران شیعه را از میان بردارد. زیرا او میپنداشت که اگر او به حیات این سرداران شیعی مذهب و علاقمند به صفویه پایان ندهد ، آنان به حیات پادشاه سنی مذهب خویش خاتمه خواهند داد . « []

۱۱۹-۲ - نادر از کرمان به مشهد: (نادر توسط محافظین سلطنتی به قتل میرسد)

در بیست و سوم ماه صفر از کرمان به مشهد رسید . مقررن همین ایام مردم سیستان سر به شورش برداشتند. نادر برادرزاده خود علی قلی خان و سردار وفا دار خویش طهماسب قلی خان جلایر امیر کابل را به سرکوبی شورشیان فرستاد. هنوز علی قلی خان و طهماسب قلی خان به سیستان

دکتر عبدالحسین ، نادر شاه و باز ماندگانش پیشین ، صص - ؛ رک. قدوسی محمد یاسین ، نادر نامه، (انجمن آ ملی ،) - نوایی داکتر ، پیشین ، ص

نرسیده بودند که عده سیستانیان ساخته سر به شورش برداشت و چون سردار جلایر را با خود همدست و همدستان نمی دید، وی را مسموم کرد و مخال با عمومی تاجدار خود آشک . در هممین ناحیه کردان ناحیه خبوشان (قوچان) نیز شورش کردند و نادر به سر کوبی آنان شتافت . شورش سیستان و نادر فرمانی کردان خبوشان و سر کشی قوم قاجار در استرآباد و تشنجات سایر نقاط، مثل تجمع مردم تبریز در زیر لوای سام میرزای غین و شورش شروان و قتل حاکم آن منطقه، نادر را سخت به خشم آورد و او را واداشت که تصمیم نهایی خود را در مورد قلع و قم سرداران و بزرگان قزلباشیه زود تر عملی سازد . برای این منظور نخست فرزندان خود نصر الله میرزا و امام قلی میرزا را به کلات فرستاد و عده ای از عمال ولایات را که در حضور او بودند دستور داد تا بعضی را نابینا کردند و برخی دیگر را محصلین شدید همراه داد به اوطان آنها رخصت کردند. سپس با سرداران اوزبیک در فردای آنروز نهاد. اما یکی از حاضران در جلسه شوم مزبور، مراتب را به محمد قلی خان کشیچی باشی (نگهبانان سرداران و شاهزادگان) گفت و او نیز بچند نفری از امرای ق و این عده که مرگ او را محقق دانسته بودند، در قتل نادر بیک دیگر همدستان شدند. [] جهت معلومات به آخرین روز های زندگی نادر شاه افشار به این عناوین در جلد نهم باز شناسی افغانستان مراجعه شود: داکتر لکهارت، لحظات پایانی نادر شاه افشار، ص ؛ آخرین شام نادر شاه افشار، سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ص ؛ دیورند مار تیمور، کتاب نادر شاه افشار همه در جلد نهم باز شناسی افغانستان تالیف نگار (

گلستانه در مجمع التواریخ در مورد توطئه قتل نادر شاه افشار توسط سرداران و کسانیکه برای حمایت از جان و ناموس او سالها معاش و مواجب و امتیازات اخذ میکردند و محراق قوای شهنشاهی او را تشکیل میداد و مسئول امنیت او بودند، ریخته شد که داستان این شب خونین را گلستانه مورخ مشهور و معاصر او برای معلومات مزید خوانندگان این بخش می آورم که البته با مقایسه با نقل قول مار تیمور دیورند سر پرسی سایکس در «تاریخ ایران» حقانیت موضوع بیشتر در نزد تاریخ نویس و کسانیکه آنرا میخواند، آشکارا می عنذلیب آشفته ترمی گوید این افسانه را [لقب نویسنده]: «شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانی، در منزل فتح آباد، دوفرسخی قوچان، محمد خان قاجار ابروانی و موسی بیک افشار خلخالی و قوچه بیک گوندوزلوی افشار رومی و محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی با هفتاد نفر جوان داوطلب نیمه شد به سمت سراپرده روانه شدند و تا رسیدن به پرده زنبوری که اول باب سراپرده بود، از هیبت و سطوت نادری، پای دلاوران از حرکت باز مانده، سه نفر خود را به پرده زنبوری رسانیده داخل سراپرده شدند. خواجه سرای که قاپوچی (دربان) حرم بود ایشان را دیده و است فریاد کند که یکی از شورشیان، خود را باو رسانیده حلق او را چسپانیده و گفت اگر حرفی خواهی زد گشته میشوی . بگو شاه در کدام خیمه است . خواجه مذکور محل خوابگاه شاه را اشاره نموده همان وقت حلق او را فشرده جان سپرد.»

آنشب نادر نزد یکی از زنانش که محمد حسین خان بود. او به خانم خود توصیه کرده بود که خواب بالای من غلبه میکند و اگر خوابم سخت برد مرا بیدار ساز خان محافظ مخصوص نادر که با توطئه چی ها شریک بود نزدیک رسید. دختر محمد حسین خان را که سر مار تیمور دیور، و ژان کوره " " میخواند سیاهی او را دیده مرتعش شد و دستی بپای شاه

رسانید. شاه سراسیمه از جای چشم او به محمد صالح خان افتاده زبان به دشنام کشود، شمشیر را از غلاف بیرون کشید و از جای برخاسته به سوی اجل دوید که پای او به تناب خیمه بند شده بروی افتاد. محمد صالح خان شمشیر به کتف او انداخت که یک دست او از بدن جدا شد. صالح خان را بعد از زدن از سطوت نادری، دست از کار و پای از رفتار باز مانده زمین دوز بود که محمد بیک قاجار رسیده نادر را بخون غلطان و صالح خان را بحال خود گرفتار دیده به جلدی پیش آمد و سر نادر را بریده از سر پرده بیرون آمد.

سرداران قزلباش خواستند این مطلب را پوشیده نگهدارند تا هم اردو
ه
اوزبیک و افغان برسند. ولی تقدیر با تدبیر سازگار نیامد. سران اوزبیک دار شدند، از نظر احتیاط شبان شب سنگین بار را ریخته اسباب خوب و اسرای مرغوب را حمل شتران و بار برداران کرده به سمت قندهار روانه کردند و خود با جمعیت خود که در حدود سی هزار نفر بودند ظر ماندند و صبح که خبر قتل بهمه کس و همه جا رسیده بود، اردوی نادری بغارت رفت و در مدت کمتر از چهار ساعت از آن همه شکوه و عظمت نادری و از سر پرده و اردو و خیمه و خرگاه اثری باقی نماند و بقول گلستانه مورخ مجمع التواریخ:

سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

بیک گردش چ یلوفری نه نادر بجا ماند و نه نادری

سپس صاحب مجمع التواریخ اضافه میکند: این مرد که به نیروی دلیری و توانایی اراده کشور ما را در دشوار ترین لحظات حتمی از سقوط نجات داد، پس از آنکه از سرزمین پهناوری از داغستان تا هند و از خوارزم تا بحرین تسلط یافت. [] ولی سر انجام از اثر دسایس شوم قزلباشان و خاندان قاجاریه و سرداران مورد اعتماد خودش که هر کدام وظیفه امنیت شاه را به عهده داشتند بزرگترین شهنشاہ ایران و خراسان و ماوراءالنهر و هند را در یک لحظه از بین بردند.

ناپلیون در مورد نادر در نامه ای به فتح علی شاه قاجار می نویسد: «نادر شاه جنگجوی بزرگی بود که موفق شد قدرت بزرگی تحصیل کند. وی در مقابل مفسده جویان سهمگین و در برابر همسایگان مهیب بود. دشمنان خود غالب آمد و با افتخار سلطنت کرد. ولی این فرزاندگی را نداشت که هم بفکر حال و هم بفکر آیی . []

محمد مهدی خان استرآبادی از وقایع نگاران عهد نادری بوده و در مورد نادر گفته است: «نادر مثل همه زور گویان و فرمانروایان بی منطق و مغرور، نه اهل شور و مشورت بود و نه کسی را شایسته شور و مشورت میدانست» برآستی هم که نادر مردمان زمان خودش را که هر روز مصروف دسیسه ساختن و درد سر بود مستحق رایزنی و شور و مشورت نمیدانست. مخصوصاً کسانی که در دور او جمع شده بودند آنقدر اعتماد نفس در آنها سراغ نمیشد که نادر بالای آنها اعتماد کند از همین سبب خدمتگاران صادق وی را افواج اوزبیک، ترک و افغان تشکیل میداد. اگر کسانی که در ارکان این شاه جهان کشا دارای صداقت و هوشیاری ذاتی می بود چرا بمجرد کشته شدن نادر شاه ایران در صبح اول بدون نادر شاه خبر قتل نادر

بتمام جاها رسیده بود، در همان صبح زود اردوی نادری به غارت رفت و در مدتی کمتر از چهار ساعت از همه آن شکوه و عظمت نادری و از سراپرده و اردو و خیمه و خرگاه و خزانه چیزی باقی نماند. بزودی ایران مستهیل و تکه تکه و پارچه شد و مورخ نامدار دوره او میرزا مهدی خان استرآبادی در مورد بی ثباتی خطه ایران بعد از نادر چنین می نویسد: «در موجودیت امرای خائن و نالایق ایران به آن می مانست که «گلدانی چینی ظریف و قیمتی بدست کودکی افتاده باشد که از دستش افتاده و قطعه قطعه گردد.» []

- - واکنش احمد خان ابدالی در برابر

محافظین نزدیک او قول ژان کوره مولف کتاب خواجه تاجدار و گلستانه صاحب مجمع التواریخ:

«احمد خان ابدالی که فرماندار سواران افغانی بود خبر قتل نادر شاه را در طلوع سپیده دم صبح روز دوشنبه جمادی الاخر هجری شنید و باور نکرد. زیرا بطوری که گفته آمد کشته شدن نادر شاه، قدری غیر عادی مینمود که حتی برای نسقچی باشی (رئیس دژخیمان)، عجب بود تا چه رسد به دیگران. احمد خان ابدالی که در هنگام قتل نادر مردی بود سی و پنج ساله و درشت استخوان و بلند قامت و دارای ریش بلند. هنگامیکه میخواست وارد میدان جنگ شود زره می پوشید و تلوار افغانی از کمر می آویخت و سپر بر دوش می انداخت اما تفنگ و تفنگچه را نیز فراموش نمی نمود. او مردی بود شمشیر زن و هم تیر انداز و نسبت به نادر شاه ارادتی صمیمی داشت. او از سن هجده سالگی وارد خدمت نادر شاه شد. و از سال اول خدمت مورد توجه نادر شاه قرار گرفت و بطور مرتب ترقی کرد.

احمد خان ابدالی مردی بود ساده و بی پیرایه و این امتیاز را داشت که در بین سرداران و امرای کشور وسیع نادری از بکار بردن ضل الله به نادر خود داری میکرد و نادر را به عنوان "تو" خطاب قرار میداد. نادر که میدانست احمد خان خیلی ساده است او را آزاد گذاشته بود که وی را بعنوان (تو) طرف خطاب قرار دهد و اطرافیان نادر میدانستند که فقط احمد خان ابدالی است که اجازه دارد بنادر بگوید (تو) و اگر دیگری آن جسارت را بکند سرش برباد می رود و اموالش ضبط می شود و به فرزندانش نخواهد رسید و نادر شاه هرکس محکوم به کشته شدن میگردد اموالش نیز ضبط میشود.

شرح جنگهای احمد شاه ابدالی در قشون نادر شاه، و چگونگی ترقیات او با نظر مساعد نادر شاه از حوصله این سرگذشت بیرون است و ما را از بیان سرگذشت (خواجه تاجدار) باز میدارد.

ژان کوره در کتابش (خواجه تاجدار) آورده است: مورخی هم که میخواهد سرگذشتی را بیان کند ناگزیر است که فقط به ذکر بعضی از اسامی اکتفا نماید. و از ذکر شرح حال آنها منصرف شود چون هرگاه بخواهد شرح حال هرکس را که نامش در سرگذشت برده میشود بیان کند، تاریخ او به اتمام نمی رسد.

احمد خان ابدالی هم در سرگذشت ما یکی از آن قلل کوه میباشد و ما نامی از او می بریم و میگنیم تا این که رشته مطلب اصلی را از دست ندهیم.

احمد خان ابدالی بعد از اینکه خبر قتل نادر را شنید ، نتوانست بپذیرد مردی چون نادر را کشته باشند، آنهم کسانی که از طائفه او و خویشاوندانش هستند. ولی چند تن از افغانها به احمد شاه ابدالی گفتند سر بریده نادر ، در قرارگاه او بر سر نیزه است . احمد خان ابدالی گفت تا من با دو چشم خود سر بریده او را نبینم باور نمیکنم که نادر کشته شده باشد . زیرا هنگام شب قرارگاه نادری طوری مورد حفاظت قرار میگردد که محال است کسی بتواند به پادشاه سوء قصد نماید .

افغانها گفتند کسی که نادر را با همدستی چند نفر دیگر بقتل رسانیده دیشب فرمانده قراولان خاصه در قرارگاه نادر بوده و چون تمام قراولان خاصه از فرمان وی اطاعت میکردند، کسانی که میخواستند نادر را بقتل برسانند بدون اشکال وارد خیمه اش گردیده سرش را بریده اند وزن نادر هم که دیشب در خیمه اش بود کشته شده است . احمد خان ابدالی پرسید دیشب در قرارگاه نادر ، فرمانده قراولان خاصه که بود ؟ افغانها گفتند قوچه بیک افشار ارموی . امیر افغانی با نفرت بانگ زد آیا مردی که باید مستحفظ نادر باشد او را از خطر حفظ کند، پادشاه را کشته است ؟ افغانها گفتند بلی و تو میتوانی ببینی . احمد خان ابدالی تلوار را در کمربست و (بق) خود را روی دوش انداخت و براه افتاد . (بق پارچه طویل و عریض است که افغانها روی دوش خود می اندازند و به عبارت دیگر شال سر شانه)

وقتی احمد خان ابدالی به قرارگاه نادر رسید چشمش به سر بریده آن مرد بزرگ افتاد جارچیان همچنان به دو زبان ترکی و فارسی میگفتند که نادر کشته شد و علی قلی میرزا برادر زاده نادر ، پادشاه ای

احمد خان ابدالی از کسانی که در اطرافش بودند راجع به چگونگی قتل نادر تحقیق کرد و آنها گفتند که سه تن از امرای افشار که یکی از آنها دیشب افسر نگهبان قرارگاه نادری بوده به اتفاق یکی از امرای قاجار ایروانی ، نادر را بقتل رسانیدند . احمد خان ابدالی آهسته گفت: ای بی غیرتها ... ای نک بحرام ها . . . شما مردان گمنام و بی بضاعت بودید که بطفیل نادر دارای ثروت و مقام شدید و اگر توجه نادر نبود تا آخر عمر می باید با فقر و گمنانی بسر میبردید . احمد خان ابدالی مراجعت کرد و وارد خیمه خود شد و گفت که منصبان افغانی و اوزبیک در خیمه وی جمع شوند چون نادر شاه ، فرماندهی سواران اوزبیک را هم به احمد خان ابدالی واگذار کرده بود .

بعد از اینکه صاحب منصبان جمع شدند احمد خان ابدالی گفت : شما میدانید که رابطه ما با افشار ها خوب نیست و اگر وفای ما نسبت به نادر شاه نبود و هرگاه قدرت نادری از ما حمایت نمی کرد ، افشار ها، در هر موقع فرصتی بدست می آوردند و ما را نابود میکردند. شما میدانید که من قسم خوردم که به نادرشاه وفا دار باشم و تا امروز بعهد خود باقی بودم . ولی امروز که او کشته شده دیگر تعهدی ندارم.

دشمنان اید کسانی که نادر را کشتند میگویند که علی قلی میرزا بعد از او پادشاه ایران است و علی قلی میرزا هم یک افشاری میباشد و از ما نفرت دارد . صاحبمنصبان اوزبیک و افغانی که در خیمه احمد خان ابدالی بودند، گفته او را تصدیق کردند. احمد خان ابدالی گفت کسانی که نادر را کشته اند میخواهند جای او را بگیرند و هر چه در اردگاه هست بتصرف در آورند. خوشبختانه ما در این اردگاه از وی قوی تر هستیم و میخواهیم انتقام نادر را از افشارها بگیریم و هر چه در اردگاه هست به تصرف در آوریم زیرا اموال نادر در این اردگاه بما میرسد که نسبت به او وفا دار بودیم نه با افشار ها که به نادر خیانت

کردند و با اینکه خویشاوند پادشاه ایران بودند او را کشتند. من عقیده دارم که باید فوری اسپها را زین کرد و برای ضبط اموالی که در این اردگاه و بخصوص در قرارگاه نادر هست آم .

صاحب منصبان افغانی با هیجان گفته احمد خان ابدالی را پذیرفتند اما صاحب منصبان ازبیک از آن گفته استقبال نکردند و احمد خان ابدالی به آنها گفت هر چه نصیب ما شد به تناسب شماره افراد بین خودمان تقسیم میکنیم و شما هم به اندازه ما سهم خواهید برد. وقتی صاحب منصبان ازبیک شنیدند که سهم آنها از اردگاه نادر به اندازه سهم صاحب منصبان افغانی است موافقت کردند که در جنگ و یغما شرکت نمایند و همه برخاستند بروند و به افراد خود بگویند که اسپ ها را زین کنندو برای جنگ و تاراج بحرکت در آیند.

نادرشاه دارای دو گنج بود یکی گنج ثابت در قلعه طبیعی (کلات) که بعد از این که محل گنج نادر شد موسوم به کلات نادری گردید. دیگری گنج متحرک که پادشاه ایران در سفر و یا حضر با خود داشت و گاهی از آن گنج بخشش میکرد و انعام میداد. گنج متحرک نادر عبارت بود از چندین صندوق زر و جواهر و خیمه های سلطنتی و جواهری که خود نادر بر کلاه و پیکر نصب میکرد و ظروف زرین آشپزخانه و وسایل زرین آبدار خانه، از میوه خوری و آجیل خوری و شربت خوری گرفته تا قهوه خوری و قلیان های مرصع و زین ها و یراق (اصلحه و ساز و برگ نظامی)های زرین و مر .

در قرارگاه نادر در فتح آباد، علاوه بر گنجینه فوق، مقدار زیادی اشیای گرانبها موجود بود که به رجال دربار نادری تعلق داشت. ما نمیدانیم ارزش گنجی که در قرارگاه نادر وجود داشته چقدر بود ولی از روی نوشته پزشک نادرشاه که اروپائی بود میتوان تخمین زد که حتی گنج متحرک نادر شاه ثروت فوق العاده ای بوده است چون او مینویسد خیمه ی بزرگ نادر شاه که هنگام سفر، در آن بار عام میدهد یک میلیون و نیم لیبره فرانسوی ارزش دارد و واضح است که بهای گزاف آن خیمه از تزئینات آن بود نه خود چادر .

گنج متحرک نادر شاه چون در قرارگاه نادری بود، در آن روز، امرای افشاری بر آن نظارت داشتندو احمد خان ابدالی میخواست آن را از امرای افشاری بگیرد.

سواران افغانی و اوزبیک به قرارگاه نادر حمله کردند. امرای افشاری که در آنجا بودند در قبال حمله مزبور غافل گیر نشدند. چون حدث می زدند که ممکن است از طرف وفاداران نادرشاه، به آنها حمله شود و بهمین جهت تمام سواران افشاری را اطراف خود جمع کردند که اگر مورد حمله قرار بگیرند، دفاع نمایند. اما شمار سواران افغانی و اوزبیک بیش از شمار سواران افشاری بود و امرای افشاری میدانستند که نمیتوانند مقاومت نمایند. قوچه بیگ افشار ارموی سوار بر اسب شدو خود را بمرز قرارگاه نادری رسانید و فریاد زد ای احمد خان ابدالی تو چه میخواهی و برای چه بما حمله میکنی؟ احمد خان ابدالی گفت باید من انتقام خون نادر را بگیرم. قوچه بیگ بانگ زد به تو چه مربوط است که انتقام خون نادر را بگیری؟ تو مردی هستی افغانی، و نادر یک افشاری بود و اگر یک افشاری بگوید که میخواهد انتقام خون نادر را بگیرد گفته اش قابل پذیرفتن است ولی حرف تو قابل پذیرش نیست. احمد خان ابدالی با لهجه مخصوص

ه من بود و شما او را کشتید و من باید به تقاص خون او () :

از یکدیگر قصاص ، ، (مصدر) قصاص گرفتن از هم . - . - معامله
بمثل کردن.) شما را تلواری کنم(یعنی با تلوار شما را قطعه قطعه نمایم). قوچه بیگ فریاد زد امروز پادشا

ایران علی قلی میرزا است و ما همه مطیع و فرمانبردار او هستیم و جنگ تو با ما ، خصومت با علی قلی میرزا میباشد و کوچکترین ضررش برای تو این است که منصب خود را از دست خواهی داد و ضرر بزرگش این میباشد که سرت بر باد خواهد رفت و خانواده و طایفه ات نابود خواهد گردید. احمد خان ابدالی گفت سر من ، از سر نادر گرانبها تر نیست . قوچه بیگ افشار ارموی گفت من میدانم که تو از روی تعصب ، مبادرت بجنگ نمی کنی و خونخواهی تو که یک افغانی هستی ، در مورد قتل نادر شاه، دور از عقل و منطق است و تو میخواهی که غنیمت بدست بیاوری . لذا بهتر این است که دست از جنگ برداری و من با علی قلی میرزا پادشاه جدید ایران میگویم مقداری از غنائم اینجا را بتو بدهد و ترا بخدمت خود بپذیرد . احمد خان ابدالی گفت آب علی قلی میرزا و من بیک جو ، نمی رود من نمیخواهم در خدمت او در آیم . قوچه بیگ افشار ارموی از مذاکره کردن با احمد خان ابدالی دو منظور داشت . یکی اینکه او را از جنگ منصرف سازد و دیگر اینکه دفع الوقت کند تا علی قلی میرزا وارد قرار گاه نادری گردد. احمد خان ابدالی با وجود سادگی حدس زد که منظور قوچه بیگ دفع الوقت میباشد و شاید امیدوار به وصول کمک میباشد و مذاکره را قطع نمود و حمله کرد . حمله سواران افغانی و اوزبیک با تیر اندازی تفنگ شروع شد و به زودی افغانها و اوزبیک ها دست به تلوار و شمشیر بردند. امرایی که قاتل نادر شاه بودند فرماندهی جنگ را بر عهده محمد بیگ قاجار ایروانی که فرمانده سواران افشاری بود گذاشتند و فرماندهی محمد بیگ قاجار نشان میدهد که نادر خیلی به امرای افشاری که خویشاوند او بودند اعتماد نداشته و گرنه فرماندهی سواران را بیگ امیر قاجار محول نمیکرد .

محمد بیگ قاجار ایروانی سواران افشاری را دو دسته کرد و دسته از آنها را مامور نمود که با افغانها اوزبیک ها بجنگند و قسمت دیگر مامور شدند که از دور به سوی افغانها و اوزبیکها تیر اندازی نمایند و اگر دیدند که به اثر اختلاط فریقین ، نمیتوان تیر اندازی کرد ، و بجای دشمن ممکن است دوست بقتل برسد بطور منظم عقب نشینی نمایند از قرارگاه نادری خارج شوند و هنگام عقب نشینی هر چیز را که ارزش دارد و قابل حمل است با خود ببرند و تا آنجا که امکان دارد نگذارند اموالی که در قرارگاه هست بدست افغانها و اوزبیک ها بیفتد.

افغانها و اوزبیکها که زیر فرمانده احمد خان بودند با قدرت می جنگیدند خود احمد خان با تلوار پیکار میکرد و ضربه های مهلک بر اسبان و سواران افشاری وارد می آورد . افشاریها هم مردان دلیر بودند اما به مناسبت کمی افراد، نمیتوانستند جای کسانی را که بقتل میرسند پر کنند و بعضی از مورخین نوشته اند که شماره افغانها و یکها در آن روز سه برابر سواران افشاری بوده است .

بزودی قرارگاه نادر مستور از نعش سواران و لاشه اسبان گردید و خون زمین را ارغوانی کرد و سواران افغانی و اوزبیک ها به خیمه ها رسیدند آن دسته از مردان افشاری که مامور بودند بطور منظم عقب نشینی نمایند، به اتفاق امرای افشاری ، هر چه را که دارای ارزش و قابل حمل بود از قرارگاه خارج کردند. لیکن خیمه های گران بها و بعضی از اشیای سنگین وزن و قیمتی که به سهولت قابل حمل نبود بجای ماند ، امرای افشاری هنگام عقب نشینی صالح بیگ افشار را که مجروح بود با خود بردند و سر بریده نادر را نیز فراموش نکردند و از قرارگاه خارج نمودند . اما جسد بی جان نادر و نعش ستاره زن مسیحی او در قرارگاه بجای ماند .. بعد از اینکه سواران افشاری از قرارگاه نادر پا به فرار گذاشتند، ا خان ابدالی به اردگاه مستولی گردید و هرچه در قرار گاه نادر و سایر قسمت های اردوگاه بود به تصرف

در آورد . خیمه های گرانبهای نادری با تلوار و شمشیر قطعه قطعه شد و بتاراج رفت و فرش های قیمتی را که در خیمه ها گسترده بود، بردند.

پس از آنکه قرارگاه نادر و اردگاه از هرچه قابل بردن بود تهی شد ، سوران افغانی و اوزبیک گشت به اوطان شان را پیش گرفتند افغانی ها به افغانستان و اوزبیکها هم بسوی اوزبیک انه گردیدند.(در این جا مولف به اشتباه جغرافیایی برخورده است در حالیکه در زمان قتل نادر شاه افشار نه افغانستانی وجود داشت و نه هم اوزبیک تانی البته منظور مولف سرزمینهایی میباشد که در مدت حدود یک قرن بعد بنام افغانستان مسمی گردید و همچنان اوزبیکها به احتمال قوی که بطرف مرو یوه ته باشند(مولف)). . . از آن پس علی قلی میرزا برادرزاده نادر افشار که والی سیستان بود و برنامه قتل نادر شاه افشار را ریخته بود خودش را بنام علیشاه پادشاه ایران خواند . او در ضمن راه با امرای افشاری و محمد بیک قاجار ایروانی و سپاهیان شکست خورده اش که بسوی او می آمدند بزودی دریافت که از اثر حمله افغانها و اوزبیکها از قرارگاه فراری شده و آنجا را تخلیه نموده اند.او علی قلی میرزا فرماندهی سواران را به عهده گرفت و بیست تن از سواران را جهت اکتشاف فرستاد که بفهمند افغانها و اوزبیکها در کجا هستند و چه میکنند؟سواران اکتشاف مراجعت نمودند و گفتند اردگاه خالی است و آثار در هم ریختگی در همه جا نمایان است و کرگس ها مشغول خوردن اجساد مقتولین هستند.علی قلی میرزابه عجله خود را به اردگاه رسانید که بداند سواران افغانی و اوزبیک کجا رفته اند.کسانیکه برای تحقیق رفته بودند برگشتند و گفتند سواران افغانی و اوزبیک راه مشهد درپیش گرفته اند.علی قلی میرزا که در فکر تصاحب گنج نادری در کلات بود نمیتوانست باور کند که افغانها و اوزبیک ها بعد از تحصیل موفقیت در اردگاه ، بفکر تصرف گنج نادری نیفتند. علی قلی میرزا در اردگاه نادر تنها کاری که کرد این بود که اخطار نمود از آن ساعت به بعد وی پادشاه ایران است و باید او را علیشاه بخوانند..علیقلی میرزا در صدبیر نیامد که جنازه بی سر عمومی خود را دفن کند و لاشه بی سر او و ستاره و اجساد کسانی را که در جنگ کشته شده بودند ، بوضع خود گذاشت و با امرای قاتل نادر شاه از جمله صالح بیک افشار که مجروح بود بسوی کلات نادری براه افتاد علی قلی میرزا که در آن روز موسوم به علیشاه شد فکر میکرد که رفتن احمد خان ابدالی بسوی مشهد خدعه ایست و او تصمیم گرفته رد خود را گم کند و بطور حتم از راه دیگر خ را به کلات نادری خواهد رسانید .

احمد خان ابدالی و سواران اوزبیک بطرف جنوب که راه مشهد بود رفته بودند ، در حالیکه راه بطرف کلات نادری می بایست از طرف شمال پیش گرفته میشد که علی قلی میرزا به همان مسیر شمال در حرکت بود .او که در رسیدن به کلات نادری عجله داشت به سواران توصیه نمود که در فکر مرگ اسپ های خود نباشند و عمده این است که آنها بتوانند خود را هرچه زود تر به کلات برسانندو کسی بر آنها سبقت نگیرد .

حقیقت امر این است که احمد خان ابدالی بفکر تصاحب گنج نادری در کلات نیفتاد چون بعد از اینکه اموال قرارگاه نادری و اردگاه را بدست آورد تصور کرد غنی شده است و به چیز دیگر احتیاج ندارد . یا اینکه نخواست فرصت را برای بدست آوردن سلطنت در (قندهار) از دست بدهد و عزم کرد که خود را (به زود ترین فرست از طریق هرات و فراه که کوتاه ترین راه بود به قندهار برساند.)و تاج سلطنت را بر سر

بگذارد و اگر اوقات خود را صرف تصرف گنج نادری در کلات میکرد از تصرف و سلطنت قندهار باز خواهد ماند.» [۲]

«[۲]»

۱۱۹-۲- ایران پس از نادرشاه

مصطفی خان شاملو که در وقت قتل نادر شاه، بحیث سفیر نادر در بغداد بود. باری مصطفی خان پس از مرگ نادر بمدتی بلا تکلیف و حیران در بغداد بود تا اینکه در مبارزات قدرت، ابراهیم خان برادرزاده نادر بر علیقلی خان برادر خود غلبه کرد و بر جای وی به سلطنت نشست و برای تحکیم کار خویش، خواست با دولت عثمانی رابطه سیاسی برقرار کند. وی مصطفی خان شاملو را در ماموریت سفارت ابقا و تأیید نمود، اما میرزا مهدی خان را (که از اشخاص خبیر و قابل اعتماد نادر شاه بود) در نظر نیاورد. این بخاطر آن بوده است که در زمان حیات نادر میرزا مهدی خان ابراهیم خان برادرزاده نادر را که اکنون قدرت شهنشاهی را در اختیار خود داشت، مسلماً امثال او را میرزا مهدی خان به چیزی نمی گرفته و او را شایسته خدمت نمی دانسته و ابراهیم خان نیز، با استحضار به این مراتب، بدو اعتماد و اطمینان نداشته است.

مصطفی خان شاملو کوشش بسیار داشت که هرچه زودتر ، اما بزودی بوی خیر رسید که اولادو پسر او را به امر کریم ی کرده اند و ثانیاً چند تن از خوانین لرستان با بی و پنج نفر از بزرگان قوم وی در کرمانشاه نزد حسین میرزا رفته اند و منتظر او می باشند. مصطفی خان به ناچار عازم کرمانشاهان شد.

در جریان این وقایع مصطفی خان از سفارت استانبول برکنار شد، از بغداد به کرمانشاه و از آنجا به مشهد رفت که بعداً از او نامی برده نشده و کس نفهمید کجا شد. چنین بنظر می رسد که میرزا مهدی خان استرآبادی که از مهره های اصلی دولت نادرشاه بود بعد از اینکه بی توجه ای ابراهیم خان را ملاحظه کرد به کرمانشاهان عزلت گزید و تا ختم کتاب سنگلاخ که در قمری آنرا به اتمام رسانید حیات بوده و در مدت بیست سال عزلت در خانه خود و در میان کتابهای فراوان خود بسر می برده که سال بین سالهای شته اند یعنی که او مدت بیست سال پس از نادر، حیات یافته باشد، زیرا او کتابخانه عظیمی داشته که مشتمل بر کتب خط فارسی و عربی و ترکی و مجموعه مفصلی از خطوط خوش استادان بزرگ منجمله خطوط میر عماد الحسینی و اکثر مذهب، کار آقا محمد هادی، چنانکه

، خواجه تاجدار، ترجمه ذبیح الله منصور، انتشارات امیر کبیر، تهران:
مامون، عبدالرزاق، بررسی فشرده ای از میراث احمد شاه ابدالی سلطنت گرسنگی، زمستان ، دهلی، ص رک.
محمد کاظم، "عالم آرای نادری" با تصحیح محمد امین ریاحی؛ ایران و نادر شاه افشار نقل از مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی. (صفحه را ذکر نکرده)

گار معاصر هر جا که خط میر عماد پیدا شود، مهر میرزا مهدی خان بر پشت آن جلب نظر می کند او این کتابخانه را بخاطریکه فنا نشود وقف یکی از فرزندان خود کرد.

میرزا مهدی خان با همه گرفتاریهای اداری اش آنها در رکاب تندترین فرمانروا یعنی نادرشاه افشار کتابهای مهمی نوشته است، منجمله: تاریخ نادر شاه معروف به «جهانکشای نادری» را نوشته است که از نفایس ادب فارسی میباشد که به شکل نثر مصنوع تحریر گردیده است. این کتاب مولف هرگز نتوانسته به صراحت و صداقتی در خور یک مورخ در شرح مطالب بپردازد. گاهی در اظهار مطالب به ایجاز تمام گرانیده و گاهی هم اصلاً یادی از وقایع نکرده. ولی در شرح وقایع سال آخر سلطنت نادرشاه، مولف با صراحت و روشنی تمام به ذکر مسایل و مطالب پرداخته است و پیداست که این فصل را بعد از مرگ نادرشاه نوشته.

«دره نادری» کتاب دیگری از این مولف است در تاریخ نادر ولی خلاصه از جهانکشا. این کتاب نمونه ی روشنی ایست که از شیوه ی مغلّق و متکلف نثر فارسی و نموداری از فضل فروشی منشیا نه ولی ضمناً دلیل روشنی است بر احاطه عظیم میرزا مهدی خان بر دقایق زبان عربی و فارسی و لغات شاز و اطلاعات مولف در فرهنگ عظیم گسترده زبان فارسی و اصطلاحات اسلامی میباشد.

لغتنامه سنگلاخ که در بالا از آن تلویحاً ذکر رفت فرهنگی است ترکی در بیان الفاظ مشکل امیر علی شیر نوایی که تالیف زبان ترکی چغتایی .

« که مجموعه از نامه های اوست در زمینه فرمانها و نامه های سلطنتی و اداری ، ولی آنچه که نهم بصورت بسیار مغلوط و ناقص، که مسلماً متضمن کلیه نامه های او نیست . زیرا نمی توان تصور کرد که مرد توانا و منشی ماهر فاضلی چون میرزا مهدی خان، آنها در دستگاه پر جوش و خروش نادری ، همین مجموعه ی مختصررا پرداخته باشد. تازه این مجموعه نیز ظاهراً پس از میرزا مهدی خان فراهم آمده و میتوان احتمال داد که نامه های یا نامه هایی از نویسنده یا نویسند دیگری نیز در این مجموعه راه یافته باشد . به میرزا مهدی خان از قول علی قلی خان واله در تذکره «ریاض الشعرا» که بسال تالیف شده ذکر شده است که وی (میرزا مهدی خان) اشعاری از قطعه و غزل و مثنوی داشته . ولی ظاهراً این سخن درست نیست و تا کنون هیچگونه شعری در تذکره ها بنام میرزا مهدی خان استرآبادی با تخلص کوبک نیامده است .

همچنان از پایان روز و روزگار میرزا مهدی خان (که تلویحاً در بالا ذکر کرده ایم که گویا در کتابخانه عظیم خود مصروف بوده است و آنها به گمان و حدث می باشد) اطلاع نداریم ، (چرا که در آن زمانه ها صرفاً بنام پادشاهان و گردنکشان ، جنگ ها و فتوحات شان می پرداختند و مانند امروز به وضع زندگی ، آداب اجتماعی و مشاهیر ادب پرداخته نمیشد . از همین سبب از زندگی خصوصی میرزا مهدی خان استرآبادی که از مورخین و منشیان بنام نادر شاه افشار بود کمتر اثری در مایه های تاریخی می یابیم و شور بختانه در کشور های شرقی نظیر وطن من هنوز هم همین بازی یعنی داشتن زور ، توانایی های پولی و قدرت سیاسی در حوادث روز مره مطرح میشود و هرگز و ندرتاً یادی از مشاهیر ادب و عرفان و دانش بعمل نمی آید و وقتی هم که فاضلی یا نویسنده و مورخی می میرد باز رسانه ها و گروههای

تبلیغاتی در مطبوعات به واقع و بی واقع سرو صدا هایی را برای چند روز می اندازند و باز خاموش میشوند.) لذا از وضع زندگی و شمار و نام فرزندانگان وی نیز بی خبریم و این امر شگفت آور که مردی چون میرزا مهدی خان که مصاحب روز و شب و محرم و انیس و سفیر و منشی الممالک و مورخ و وقایع نگار بوده، در گمنامی بمیرد و کسی نداند که پس از مخدوم نیرو مند چه کرده و کی مرده ، و کی بر او گریسته است، تنها در کتاب «حديقة الشعراء» به چند تن از نوادگان دختری وی اشاره شده است .

چیزی که در باره میرزا مهدی خان از آثار زندگی او و کارنامه های حیاتش ذکر شده نوشته دانشمند همشهری او محمد صالح بن محمد تقی خان استرآبادی که حاکم استرآباد نیز بود این مهم را ارجاع می نماید و اینک آنچه او در باره وی نوشته: « المرحوم المبرور میرزا مهدی خان نادری الاسترآبادی ، ماشاالله از علم و فضل که در او یل و اواخر چون او صاحب فضل و اطلاع از علوم چشمی ندیده و گوش نشنیده. در علم لغت و تفسیر و نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و رجال و تاریخ و نظم و نثر انشاء ریخ مقتدر متبحر و فاضل کامل و ماهر بوده عبارات رشیکه (نیکو قد و زیبا اندام) انشانات او در دره نادری و غیره سرمشق متقدمین است .

آنچه را دانشمند استرآبادی در وصف میرزا مهدی خان استرآبادی نوشته است وصف کلیات هر دانشمند متبحر میباشد اما چیزی که بدر تاریخ بخورد از این دانشمند نداشته است . اینطور فکر میشود که زندگی میرزا مهدی خان با همه فضل و هنرش تحت الشاع زندگانی سراسر حادثه و پر سر و صدای نادر شاه افشار قرار گرفته که هیچ کس بدو نپرداخته و هر نکته ای یا داستانی از زندگی وی که در سینه مردم ایر یا در دل کتابها و تواریخ باقی مانده باز بمناسبت وی با نادر بوده است .

این داستان را هم نوشته اند که بی ارتباط به این شعر : «نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند»

که ظهیر الدین فاریابی در مدح قزل ارسلان از اتابکان آذربایجانی گفته. که سعدی در تعریض به او سروده:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای ق

مگو پای عزت ب ر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه

نمیباشد ولی فرقتش در این است که این داستان را نوشته اند: « نادرشاه در بزم شبانه دستوری به میز مهدی خان ، داد که اجرا کند . بیچاره همچنان سپند آسا برای اجرای فرمان نادری از جا پرید پایش به قدحی چینی گرانبها یی خورد و قدح شکست. نادر شاه روی در هم کشید و میرزا فی البدیهه گفت:

کاسه چینی بچشم کله فغفور بود چون سگ این آستانم پا نهادم بر

لابد بیچاره میرزا مهدی خان مرگ را بچشم دیده بود . حال در هر شرایطی دیده میشود که دانشمندان چه زجری در خدمت زور گویان می کشند و چه زبونی ها بر خویش روا میدارند. می بینیم هر دانشمندی که در خدمت زور گویان هستند لابدشایسته چنان زجر و مستحق آ نینها خواهد بود. از ایرو گفته اگر دانش استغنا نبخشد وسیله بردگی و در یوزگی خواهد شد .

در تحریر شرح حال نادرشاه دکتر عبدالحسین نوابی از این مأخذ استفاده نموده که من نیز بعضی از آنها را که در این اثر تکراری نبود بر سیل ایجاز آوردم:

جهانکشی نادی تالیف میرزا مهدی خان استرآبادی، نشر انجمن آثار ملی ایران، تصحیح عبدالله انوار، تهران.

مجمع التواریخ از ابوالحسن گلستانه به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ش. تهران.
مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرغشی به تصحیح عباس اقبال
تذکره محمد علی حزین(چاپ) ش، تهران

۱۱۹-۲- بعضی از نامه ها و فرامین نادر شاه افشار

فرمان نادر(طهماسب قلیخان) به الله یارخان حکمران هرات

نادر به برادرش ابراهیم خان تأکید کرده بود که اگر احتمالاً افغانها به خراسان غربی حمله کنند، وی از جنگ رویاروی در صحرا خودداری کند و به قلعه داری بپردازد. ولی وی بر خلاف همه سفارشها، هنگامیکه نادر در غرب ایران مصروف زد و خورد با ترکان بود همینکه افغانهای ابدالی به سرکردگی ذوالفقار حاکم فراه به خراسان غربی آمدند و مشهد را در محاصره گرفتند، ابراهیم خان از مشهد بیرون آمد و بجنگ ایستاد. اما شکست خورد (و به شهر گریخت و از ترس و شرمساری در صحن زیارت حضرت رضا متحصن شد. این خبر را رضا قلی میرزا به نادر رسانید. همینکه نادر در باز بسوی خراسان به استرآباد رسید، الله یارخان افغان پای شفاقت در میان نهاد و عفو ابراهیم خان را خواستار شد. نادر تقاضای عفو را پذیرفت و این نامه را که به انشای میرزا مهدی خان است ارسال داشت:

«آنکه عالی جاه الله یارخان بداندرشریکه در خصوص [عفو تقصیرات] اخوی ابراهیم خان [قلمی] عرض و استدعا نموده بود، چون مشارالیه از بی طالعی خود شرمنده و از وقوع امر شکست که قضایای آسمانی بود شکسته د است، من بعد به زبان و قلم او را نیازاریم و به شرمساری و خجالت زدگی خودش که ارباب غیرت را بدتر عذابی نیست و اگذاریم. بر آن عالی جاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و را در معارک کشش و کوشش بقدر امکان در کار است. اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح پرده غیب جلو ظهور موجب ملالت آن طایفه که با قبض و بسط عالم معنی کاری و از تقدیرات الهی اختیاری ندارند خواهد بود... زیرا ابواب فتح و ظفر منوط به تأییدات حضرت ایزد داور است نه به زور و سعی بشر. با وصف این کسانیکه فی الجمله از غیرت بهره ورنده نیزه و سنان اعدا سینه سپر میسازند، اما به طعنه پردازی نیزه خطی کلک زبان امثال و اقران تن در نمیدهند و به تیغ تیز دشمن رکش گردن تسلیم می نهند اما به چوبکاری عصای خانه پدر و برادر راضی نمیگردند و حرف تند راکشده تر از سیف و سنان قاتل و روی ترش را تلختر از زهر هلاهل میدانند.

در دوزخم بیفگن و نام گنه مبر کانش به گرمی عرق انفعال نیست

از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت بوده، مامت را بر حیات راجیح می‌شمارند. چنان که اظهر من الشمس است که سپه‌دار زرین لوی مهر، بعد از آنکه از معركة سپهر تیغ شیده روی به هزیمت ی از رنگ زردی به زمین فرو میرود و هر وقت که رایات جهان کشای را از مرکز نقطه نصف النهار منحرف می‌سازد، از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می‌بیند. هر چند بنا بر معانی مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی‌آید که چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا این همه سرزنش بر خود روا داشته و از تیغ تیز عدو رو تافته ولیکن سخن در این است که با وصف این که مکرر از جانب ما در باب جنگ رو به رو ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام متأثر خطاب [یا ابراهیم اعرض عن هذا] (هود/)

مصدر این گونه جهل و فضول گشته، بایستی به رهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پیوید و یا رضای خاطر ما را بر وفق اشاره جوید. در این صورت که سالک طریق احد الامرین و تابع مدلول آیه کریمه [و اهدنا النجدين] (/) گشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته ی رنجش و آزار میباید. حال چون آن عالی جاه در مقام شفاعت و التماس در آمده حسب المأمول والمسئول، آن عالی جاه این دفعه زبان قلم را از آزدن او کوتاه و به همان توبیخات سابقه او را انتباه ساختیم. [

۱۱۹-۲- فرمان نادر شاه افشار به محمد حسین خان غلجایی

عالی جاه محمد حسین خان بالقابله بدانند که شرحی که در باب مقدمه ابدالی و روانه ساختن کسان خود به نزد آن طایفه ی از خرد خالی برای اصلاح بعض مواد و رفع نزاع و فساد نگاشته ی خامه اظهار ساخته بودند، اگرچه قبل از ورود مومی الیهم به فاد کریمه: «ادع سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم ی حی احسن(نمل/)» طایفه را به راه اطاعت ارشاد و ترغیب به قبول متابعت و انقیاد نموده بودیم، لیکن ایندفعه نیز فرستادگان آن عالیجاه را برای اتمام حجت روانه هرات ساختیم که ادای سفارشات و تبلیغ مضمون نگارشات آن عالی جاه نمایند. بعد از مراجعت معلوم شد که بمفاد: «وما یفعلکم نصحی ان ا انصح لکم(نحل/)»: «قولاله قولالینا(هود/)» بان طایفه سخن گفتن به سر انگشت نرم سنگ سفتن است. آن جماعت نه به طایفه در مقام اخلاص اند و نه به عالی جاه در سده موافقت و اختصاص: «ید لکم انهم منکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون ویحلفون لله انهم لمنکم وما هم منکم» (توبه /) رعنا احوال آ گروه آثار دورنگی واضح و از آیینة حال ایشان صورت نفاق و عکس وفاق ظاهر و لایح: «وما وجدنا لا کثرهم من عهد؛ (اعراف/) سواء علیهم انذرتهم ام لم نذرهم لا یؤمنون» (یس/) اگرچه آثار مکر و احتیال از ناحیه آن فرقه پیداست لیکن: «یمکرون الا بانفسهم انهم یکیدون کیدا و اکید و کیدا» (/ -) و همانا این طایفه دور از خرد را اجل نزدیک و به مفاد: «اذا جاء تالحن صارت العین» دیده بصیرت تیره و تاریک گشته که به مضمون: «کمئل عنکبوت اتخذت بیئاً» (عنکبوت /) وایة

منشآت میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانکشای نادری، تصحیح سید عبدالله انوار، صص - .
بازماندگانش، پیشین، صص - .
محمد حسین خان

چنین است: کمثل عنكبوت اتخذت بيتاً و ان اوهن البيوت العنكبوت) حصار قلعه را مأمن و سر کشی را دست مایه رفع محن دانسته اند. «بلی اذا اردا الله يقوم سوء الامر دله» (/) از آنجا که بر اختصاص یافتگان بمفاد: «(/ ، یوسف /) و به محتوای: «کلکم راع و کلکم مسئولون عن رعیة) لازم است که در صیانت حال و پاسداری احوال خلائق کوشیده و از شبیه غوغا طلبان هنگامه عناد و فتنه انگیزان طریق: «یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد» (/) طرفه العینی دیده نپوشیده عت کیشان به حکم: «ان جنهوا سل» (/) «لها رفع حیف و برفسده و مرده به مصداق فان لم یعتزلو کم ویلقوا لیکم السلم و یکفوا لیدیهم فخذوهم و اقلتلوهم حیث ثقتموهم» (/) سل سیف نمایند. اینجانب را از فذقه ابدالی: «الذین یفقدون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصد یفسدون فی الارض» (/) بجز اطاعت منظور دیگر و از کشیدن سدسدید شمشیر تیز بر روی آن جماعت بغیر از تسدید راه یاجوج فساد امری ملحوظ نیست. لیکن ایشان میخوانند که به محض حرف رفع این امر شگرف کرده باز اعاده عادت قدیم نمایند: «یقولون بانفسهم ما لیس فی قلوبهم» (/). هر چند معلوم است که اطوار آن گروه غدار نا مرضی طبع آن صدیق صداقت شعار است: «ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون» (/) اما بنا بر حکم: «ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق صدرک بما یقولون» (/) اما بنا بر حکم: «ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون» (/) رهگذر خلجانی به خاطر راه ندهید که انشاالله تعالی وخامت آن کار عن قریب به روزگار آن طایفه عاید خواهد گشت.

در این صورت آن عالی جاه اعانت و یاری ایشان را هم منافی رضای باری وهم مخالف شیوه حق گزینی و صداقت شعاری خواهد دانست که به حول قوه الهی قطع کار آن طایفه حواله بدم شمشیر تیز و ایشان صید چنگال شهباز خونریز خواهد بود و سایر امور رجوع به تقریر فرستادگان مزبور است که در انجمن حضور مذکور خواهند ساخت. [] []

۱۱۹-۲-۱۲. رقم عتاب آمیز نادر شاه به افغانهای هرات

حکم جهان متاع شد

این نامه به نثر پر تکلف که در آن الفاظ عربی زیاد استعمال شده است ممارست و لیاقت میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادرشاه افشار را نشان میدهد که با کلام پر تکلف که به شیوه منطبق با آیات قرآنی در ماحول قضایایی که به محمد حسین خان غلجایی نوشته با تصدیق و تأیید نصوص اسلام برابر ساخته و نیز این نکته را مراعات کرده است که با خصم خود با چه شیوه شاه هانه برخورد کرده مراتب حقوق سیاسی را نیز در نظر داشته و همچنان منشی نخواستہ است میانه این پادشاه با عظمت و عالی مقام را با برادر زنش نیز برهم بزند. این نامه صرفاً بخاطر این نقل بالاصل آورده شد تا شیوه نگارش و سواد ورزی این پادشاه که ایرانیان ادعا داشته اند که (او از فضل و هنر و دین چیزی نمی فهمد) را نفی می نماید. او با چنان ادابی با حریف سیاسی و نظامی اش برخورد میکند که در سده بیست و یکم حتی رهبران پیشرفته ترین کشور های جهان آنرا مراعات کرده نمی توانند. (مولف)

نوایی دکتور غلام حسین، نادر شاه و باز ماندگانش، پیشین، صص - .

آنکه ریش سفیدان و سرخیلان افغانه (افغانها در اصطلاح ایرانیان و معمولاً در اصطلاحات سده نهم بجای کلمه افغانان ، لفظ افغانه در کتابها زیاد بمشاهده میرسد) سکنه هرات و اسفزار بدانند که در این چند وقت به سبب انقلابی که در اوضاع بهم رسید ، اکثر ایالات پا از جاده طاعت بیرون گذاشته سر به سر کشی در آوردند. یکی از آن جمله ایل افغان بود که در مقام بغی و طغیان بر آمدند. در این اوقات بحمد الله تعالی ممالک ایران صاحب به هم رسانیده و همگی سرکشان از حزب غازیان نصرت بنیان به دستور قدیم ، بلکه بهتر از اول ، طوق اطاعت به گردن گرفتند ، سوای "افغانه" عهد شکن هرات که ایشان نیز در سال قبل با وکلای عالی عهد اطاعت بستند. اما زود مفاد: «هدان العهد کان مسئول» (اسری /) : «ومن نکث فانما ینکس علی نفسه» (/) را [آویزه گوش] خاطر ضلالت نبیوش نکردند. زود پیمانان پیمان به سنگ بد عهدی شکسته با وصف این معنی باز وکلای عالی از راه مروت به مفاد: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه» (/) دعوت و به مضمون «کفی الله عما سلف» (/) از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت بر ایشان کردیم . چون به فحوای اذا اردالله بقوم سوء فلا مردله (مائده) و به مضمون: «اذاحان العین صارت العالمین» آن طایفه دور خرد اجل نزدیک و در ورطه حیرت دیده بصیرت تاریک گشته تمیز خیر از شر و نفع از ضرر نمی نمایند و به مضمون: «و ظنوا انهم ما نعتم حصونهم» (/) قلعه نشین و تحصن را باعث نجات خود می شمارند. چون حالت افغانه ی آن حدود معلوم وکلای عالی نبود ، به همین جهت در این چند وقت جیوش بحر خروش را مامور به مکث در پنج فرسخی آن نواحی ساخته صت یورش و قلعه گیری ندادیم که مبدا در عین تسلط افواج قاهره ، بنا بر اطاعت : «امر وجدالهم بالتی حی احسن» (/) و به مصداق: «فقولا له لینالعه یتذکرا و یخشی» (طه /) به اعلام این مراتب بپر دازیم که حرکات خیانت پیشگان هرات را که بمفاد: «ان الله لا یهدی کید الخائنین» (/) از سرمنزل هدایت دور اند پروا نکرده و حرف علی مردان یا دیگری از بی عاقبتان را: «یوحی بعضهم ی بعض زخرف القول غروراً» (/) رت از آن است به سمع قبول نشنیده جمعی از رؤسا و سرکردگان به مدلول «ان الحسنات یتذکرن الی السیأت» (هود /) به تداک مافات پرداخته از راه یک جهتی روانه خدمت عالی شوند. معلوم است که بمفاد «لا تثریب علیکم» (ی /) از کرده های افغانه هرات بر ایشان ملامتی وارد نگشته و نفوس و عرض و جان ایشان در معرض صیانت و امانت خواهد بود. چنانکه در آمدن خائف باشند از آن سرزمین کوچیده با مال و حال روانه مسکن قدیم خود شده ولایات را بدستور ازمنه سابقه به تصرف جنود مسعود دهند و اگر اختیار احد الامرین نکند: «انما بفیکم» (یونس /) علی انفسکم و اینما تکونو یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج المشیة» (/) به عنایت بلا نهایت الهی سپاه منصور را به تخریب بنیاد هستی ایشان مامور و قلاع ایشان را محصور همت ساخته در اندک زمانی به آتش انگیزی نوایر کهن ، دود از دودمان ایشان خواهیم بر آورد و لباس وجود ایشان را با خاک یکسره خواهیم کرد . اگر به ظلمت سرای هند رفته اند که برق شمشیر غازیان چراغی در پیش راه شان خواهد افروخت و اگر به روم گریخته اند که بارقه شمشیر مصری خانمان ایشان را خواهد سوخت . آنوقت بمفاد: «فلمیک ینفعهم ایمانهم لماراً و» (/) سودی ندارد . و احدی از ایشان را روی بهبودی نخواهد بود. «ان هذا تذکرة لمن شاء اتخذالی سبیلاً(مزل /) . در عهده شناسند . تحریراً من شهر فلان []





بخش یکصد و نهم

تشکیل دولت دورانی یا سدوزایی ابدالی

۱۱۹-۳-۱. پیش در آمد تشکیل یک دولت جدید بعد از قتل نادرشاه افشار

سرزمین خراسان با جغرافیای موجوده () سلطنت درانی ها

در هنگامیکه احمد خان میخواست سلطنتی را در قندهار ایجاد کند یعنی این سرزمین که بعد ها بنام (در زمان پسران سردار پاینده محمد خان) گذاری شد در قرن هجدهم چیز مهمی نبود. سرزمینی وحشی همه جا تقریباً بحال خود رها شده، و جایگاه قبایل سرگردانی بود که با رمه های بز و گوسفند و اشنرانی که بار و بنه آنها را از یکجا بجای دیگر انتقال میداد و امروز نیز عده از آنها بنام قبایل کوچی هنوز هم تا امروز وجود داشته و بهمین نام یاد میشوند. این در حالیست که پادشاهان بخارا در دو طرف آمو دریا تا موازات قادس و مرغاب و از میمنه تا بدخشان بنام ترکستان صغیر حکمروایی داشتند که خانواده های منغیت و مینگها در آن حکم میراندند که از نوادگان چنگیزی محسوب می شدند (بر تری دیرینه، جانانان. لی.)

در این سرزمین که در بالا از آن نام بردیم و ساکنین آن تاریخ خود را به پنجهزار سال اتصال میدهند سلسله کوههای برف گیر ق و مرکز و سلسله کوههای خشک در جنوب و جنوب غرب که بجز چند تائی قلعه های کوچک در نزدیک چینه ای بیش و کم مخروبه برپا بود که مردان رمه های خود را در

اطراف آن اطراق میدادند و خیمه هایی برپا مینوشتند که از نم یا پشم سیاه بافته میشد و زنان برای ضرورت پخت و پز ساده شان از این چشمه های آب استفاده میکردند و گاه میشد که فاصله های زیادی را بخاطر ند کوزه آب طی میکردند. شاید حدود دوصد و پنجاه سال به اینطرف از زمان شکوه تیموریان همینطور مخروبه باقی مانده بود(از همین سبب در مدت دوصد و پنجاه سال مورخین شاهد فرهنگ و تمدنی در این منطقه نبوده اند زیرا رسم بر این بود که مورخین هرگز نمیخواستند شاهد به تصویر کشیدن دهک های بینوایی باشند که در آنجا وجود داشتند و این مردمان روزگار سختی را می کشیدند. در این قلمرو چندین شهر یاد آور شکوه پیشین خود بود ندکه باوجود نداشتن سلطنت مستقل به زندگی تمدنی خود ادامه میدادند از جمله : خ ، هرات و غزنه ، کابل ، و باغسار ها و مزارع سبزی که در وادی پروان و کاپیسا که زمانی عظمت تاریخی آن خیره کننده بود وجود داشتند. شهر های دیگری -

شریف که سلطان سنجر سلجوقی معجزه آسائی آرامگاه حضرت علی () ه.ش/)
(کشف کرد ، سپس در ه.ش/) بعد از غایله چنگیز دوباره حدود آن زیر تپه ای از شن و خاک در قریه خیران ، در زمان سلطان حسین بایقرا پیدا و تعمیر موجوده آن بالای مقبره اعمار گردید که از قول جناتان لی اشارتاً از حکمیت خاندانهای منغیتی و مینگ های میمنه یاد شد. در این بویژه شهر قندهار نیز هنوز اهمیت خود را از دست نداده و بعد از کشته شدن گرگین توسط خیزش های لجایی بر هبری حاجی میر ویس خان هنوز زنده و خود را داخل حدود سیاسی مستقل از ایران صفوی گردانید که نقطه عطفی در چرخش تاریخ در این منطقه میباشد. این شهر حتی شکوه خود را در زمان نادر با اعمار شهر جدید (نادر آباد) نیز حفظ نمود . در سرزمینی که ما از آن بحث میکنیم و بعداً احمد شاه ابدالی سلطنت گسترده ای را ایجاد کرد ، مردمان این سرزمین به زبانهای پر شماری سخن میگفتند ، به زبان مغولی خزر های هندوکش در شمال ، مردمانی که سال ه.ش/) (م) مستقل باقی مانده بود ؛ بزبان ترکی ترکمن ها و اوزبیک ها در شمال ؛ به زبان تاجکی یا گویش فارسی که زبان باستانی (در وادی قطغن و دره های بدخشان و بویژه در باختر گسترده بود مردمان کابل و ماورای آن تا غزنی و ارتفاعات دو طرف سلسله کوههای هندوکش و بلخ و جوزجان و بدخشان به این زبان صد میکردند ؛ به زبان پشتو که بمعنی محدود کلمه افغانها بکار می برند ، لهجه ایست هندی ایرانی که پ ها نمیفهمند ولی این زبان را در شمال غرب هند نیز بعضی از مردمان به این لهجه حرف میزنند ولی این حکومت ها به هم موجودیت شاهان مهاجری که در لودیانه ، پانی پت و مناطق خیر پیش از استقرار مغولی های هند حکومت میکردند از قبیل ل ویاها ، سوریها و قبل از آن ها غوری ها در اینجا حکومت میکردند آخرین سلاله افغانها در هند لودیها بودند که توسط بابر شاه با کشته شدن سلطان ابراهیم لودی از بین رفت. در این رقبه () همه مذاهب در آنجا آموزش داده میشدند حتی سنی ها اکثریت داشتند ؛ در آنجا شیعه ها ، خزر ها ، « کنان کافرستان » مین کافر ها»

خاوری «پرستندگان بت های بزرگ و با شکوه چوبی که در ه.ش-) (م) با زور به اسلام گرویده شده و سرزمین شان نورستان «سرزمین نور» نامیده شد ؛ ارمنی ها و یهودیان با شماری اندک و حتی هندو ها . احمد خان افغانستان را بنا نهاده بود ! برای اینکه شکل یک دولت را بگیرد ، ملی بشود ، هنوز به زمان درازی نیاز دارد . میتوان از خود پرسید اگر روزی چنین بشود ، هرگز نخواهد شد . (ولی عاقبت دیده شد که احمد خان ابدالی سرزمین و رقبه پهناوری را زیر نام خراسان تهداب گذاشت که سالیان درازی احفاد او در آن قلمرو حکومت داشتند.) ()

در دوره ای که در خراسان احمد خان ابدالی دولت جدیدی را (بنام دولت درانی یا احمد شاهی در خراسان) مستقر کرد ایران با همان تاریخ ساله اش با داشتن کهن ترین و درخشانترین تمدنها در حال فروپاشی است که این ویرانی خیلی غم انگیز می باشد. از آغاز سده نوزدهم تا نیمه سده های بیستم ، سرنوشت ایران دیگر بدست خودش نیست و آنرا بدست دیگران می سپارد. این در اصطلاح محدود آن کشور پارس نامیده میشود و [] که توسط احمد خان درانی بنیان گذاری شده بود هنوز دو دولت مستقل بحساب می آیند. تنها نقاط مشترک شان این است که از مستعمره شدن که بیش و کم به کشورهای افریقا و آسیا ضربه زد رهیوند. و افغانستان برای رهیدن از یوغ استعمار قرن نوزدهمی چندین بار جنگهای خونباری را که در تاریخ افغانستان مستور است. []

تاریخ افغانستان که تحت برنامه مکاتب رشدیه افغانستان توسط سردار حبیب الله خان معلم مدرسه حبیبیه و به تصویب فیض محمد خان وزیر معارف در سال در مطبعه مفید عام در لاهور چاپ شده است : «میتوان گفت که حالات اردو های مملکت ما و کثرت و قلت عسکر و شهادت رجال مشهوره افغان که در حالت جنگ های داخلی و خارجی از ایشان به ظهور رسیده قبل از جلوس اعلیحضرت احمد شاه بر وجه اتم و اکمل معلوم ما نیست.» [] و وی در مورد شروع تاریخ افغانستان در کتاب تاریخ خود آورده است: «واضح است که اعلیحضرت نادر شاه (افشار) بعد از فتح قندهار احمد خان و ذوالفقار خان پسران محمد زمان خان ابدالی را از حبس شاه حسین غلجائی بر آورده احمد خان را به سرکردگی سه هزار سوار درانی ملازم (کسی یا چیزی که همواره نزد دیگری باشد) : ... و امیر سعید برلاس را ملازم امیر زاده رستم گردانید [ظفرنامه یزدی . چاپ امیر کبیر] : - همیشه باشنده در جایی . - همراه . - نوکر خدمتکار . - : ملازمین) . رکاب خود سرافراز گردانید و از نجابت و مردانگی ای که داشت قرب و رضای نادر(شاه افشار) را حاصل نمود که همواره " رکاب" می بود(محافظة دایمی در معیت پادشاه) تا بتاریخ یکشنبه جمادی الآخر سال هق در موضع آباد مشهد چند نفر از خوانین نمک بحرام بمعاونت کیشیکچیان به خیمه نادر در آمده مقتولش نمودند و متوجه غارت اموال و حرم شاهی شدند. چون حرم نادر به نمک حلالی و غیرت احمد خان وثوق تمام داشت وی را خبر داده بمحافظت خود و خزانه شاهی دعوت نمود احمد خان از نجابت و مردانگی که داشت بلا تعطیل با سه هزار سوار درانی باطراف حرم و اموال نادری در آمده بطریق محافظت قیام نمود.

گروهی از افشار و جماعتی از اوباش عسکر نادری با وی در آویختند و او از غیرت و مردانگی ای که - از تنهایی و غربت و قلت رجال خود و بسیاری اردوی دشمن اندیشه نه نموده به مقابله همه اردوی نادری باستاد و بکار فرمودن تیغ و تفنگ شروع نمود - روباه بازان اردوی نادری تاب مقاومت نیاورده متفرق شدند و خزانه و حرم که به حمایت افغانه واگذاشتند- احمد خان خزانه و حرم را تا مشهد رسانیده خود با سه هزار سوار درانی رهسپار قند هار گردید.» []

اما مورخین غیر افغانی ، سرپرسی سایکس مولف تاریخ ایران و گلستانه مولف مجمع التواریخ و دیگران بشمول دکتر عبدالحسین نوایی چنین اذعان داشته اند که احمد خان که از قتل نادر شاه افشار واقف شد بدون

ژان پل رو ، تاریخ ایران و ایرانیان ، ترجمه باقر تقوی ، ص
سردار حبیب الله خان معلم مدرسه حبیبیه کابل ، "تاریخ افغانستان" به تصویب وزیر معارف فیض محمد خان ، چاپ مطبعه مفید عام لاهور ، چاپ سنگی ، سال ، برای برنامه سال چهارم رشدیه ، ص .
تاریخ افغانستان برای دوره چهارم رشدیه ، پیشین ، ص

فوت وقت خزاین نادر شاه را که در سراپرده وی بود تصاحب کر بسوی قندهار حرکت داد که در بین جواهرات ذی قیمت نادرشاه افشار الماس مشهور کوه نور نیز قرار داشت که این مطلب را مارتیمور دیورند نیز در کتاب نادر شاه افشار تصدیق داشته است. ()

او با قطعات سواره افغانی، برای حفظ حرم نادر شاه، ترتیبات نظامی را اتخاذ نمود؛ و امنیت عارضی دوباره قایم شد. فردای آنروز، به پاس حمایه مردانه احمد شاه، از طرف ملکه نادر شاه، بعضی هدایا برای او رسید؛ و در جمله این هدایا یکی هم «الماس کوه نور» بود. (کتاب تاریخ احمد شاه بابا، میر غلام محمد بار، چاپ سنگی، کابل، ص) [کذا میر غلام محمد غبار در کتاب مشهورش (افغانستان در مسیر تاریخ اذعان داشته است که محمد خان افشار، فوج بیگ اورومی، صالح خان ابیوردی و هفتاد نفر داوطلب دیگر اینها در شبی که نادر در فتح آباد خبوشان(قوچان) اتراق کرده بود او را کشتند) (هش) و بنه او را تاراج کردند. ولی قشون اوزبکی و افغانی احمد خان حرم او را از دست برد شبانه ایرانی محافظه کردند، و حرم نادر شاه در برابر این حمایت الماس کوه نور را به قوماندان نظامی احمد خان ابدالی اهدا نمودند.]

واقعیت امر علی رغم واقعه نگاران (دولت نادری)، روایات مستقلاً از [حمایه مردانه احمد خان] از باز ماندگان دودمان نادر سر نخ بدست نمیدهند (که بعضی از این منابع را تلویحاً در قسمت گذشته از مورخین آن دوره ذکر کردم(مولف)) ولی آنچه که از قول روایات ثاقب، افغانستان در مسیر تاریخ از قول میر غلام محمد غبار بجا مانده است (که دلیل به رد و بطلان ویا قبول آن بجز منابع تاریخ افغانی این را نشان میدهد که رفیق و سردار برجسته نادر شاه، احمد خان بر خلاف نظر تاریخ نویسندگان معتبر کسی بوده است که به خزاین و دارایی های نادرشاه افشار دوخته و از گزارشات مورخینی که در بالا نقل قول شد این نتیجه بدست می آید که احمد خان در اولین برخورد پس از کشته شدن نادر شاه افشار تمام اردگاه را از لاشه های سپاهیان ایرانی پر کرد و تمام چیز هایی که در اردگاه نادر باقی مانده بود بار بندی و به قندهار عزیمت داده شده و این نکته که گویا احمد خان ابدالی نهایت شهامت و مردانگی نوامیس و خانواده شاه را از محلکه نجات داده و به مشهد آورده باشد به تواریخ کر اشاره ای نرفته تنها تاریخ های سرکاری ایکه در کابل چاپ شده است و در مکاتب نیز درس داده می شود موضوع انتقال حرم شاه را به مشهدکرا اذغان داشته است. ()

۱۱۹-۳-۲. اوضاع اطراف ایران مقارن ظهور نادرشاه افشار

۱. اوضاع هرات:

مامون، عبدالرزاق، بررسی فشرده ای از میراث احمد شاه ابدالی سلطنت گرسنگی، زمستان، دهلی، ص .
غبار میر غلام محمد، "افغانستان در مسیر تاریخ" جلد اول، انتشارات محسن، نسخه دیجیتالی، سور () .

مروری بر گذشته

شدن فعل و انفعالات خانواده ابدالیان هرات که در برابر حملات نادر شاه افشار در هرات و مربوطات آن، جانفشانی های بیدریغ کردند و همچنانیکه بعد از این تاریخ ما مواجه با این خانواده در تاریخ کشور خود خواهیم بود ضرور دانستم تا مروری بر گذشته این خانواده داشته باشم: یکه نادر متوجه دولت هوتکی در ایران بود و بعداً جنگ را برای استرداد اراضی ایران که بدست عثمانی ها افتاده بود آغاز کرد، در این زمان هرات خواست به خراسان حمله ور شود و مشهد و نیشاپور را (که از بدنه هرات جدا شده بود) مسترد نماید ولی الله یار خان با چنین پیشنهاد و اقدام مخالفت نمود که با خصومت خانهای رقیب مقابل شد؛ مخالفین او ذوالفقار خان را که بعد از کمک به هرات در فرار رفته بود واپس خواستند تا او را در جای الله یار خان بنشانند. ولی او با آمدنش ببله با الله یار خان مواجه گردید، سه ماه این جنگ فنودالی طول کشید ولی ذوالفقار خان به کمک ابدالیان و بخصوص عبدالغنی خان الکوزائی، غلبه جست و در سال به صفت رئیس حکومت (هرات) شناخته گردید. الله یار خان که در مورچاق مرکز داشت به مشهد رهسپار شد و بیطرفی خود را باوجود اغوا های ابراهیم خان برادر نادر شاه، حفظ کرد و دست بکدام تحرک نظامی علیه ذوالفقار خان نزد.

ذوالفقار خان طبق پیشنهاد جرگه هرات با قشون نفری در سال هشتم () به خراسان کشید و «خواجه رفیع» را معسکر قرار داد، نادر که تاکتیک جنگ های افغانی را بلد بود به برادر خود امر فرمود که از جنگ میدانی با افغانها اجتناب و تا رسیدن خود او تحصن اختیار کند. ولی بر خلاف دستور نادر شاه، ابراهیم در جنگ با افغانها ادامه داد و در نتیجه ذوالفقار خان به قلب سپاه او حمله نموده و سپاهیان ابراهیم را از پیش خود برداشت. در این جنگ فقط ابراهیم توانست خودش را داخل شهر رساند و دروازه را بر رخ مهاجمین ببندد. نادر از تبریز خودش را به مشهد رسانید و برادر را تحت توییح قرارداد.

هشتم () با قشون قوی هزار نفری به هرات کشید و در کنار جوی نقره در سه فرسخی هرات سنگر گرفت. ذوالفقار خان شهر هرات را مستحکم نمود و هر روز در بیرون هرات با دشمن می آویخت و بر میگشت، نادر نیز در سنگر بندی و تقویه قوای توپخانه می پرد و از طریق آتش توپخانه از پیشروی ذوالفقار خان جلوگیری میکرد. در چنین وقتی سیدال ناصر با سه هزار نفر سواره بکمک هرات از قندهار رسید و این افسر مشهور در تاریکی شب حمله هولناکی بالای اردوی نادر فرود آورد، این حمله بقدری ناگهانی و شدید بود که اردوی ایران سراسیمه شده تلفات بسیاری داد. نادر مجبور شد از میدان جنگ به « در حومه شهر هرات) پناهنده شود. قشون هرات و قندهار، دو روز دیگر دشمن را زیر ضربات متوالی قرار دادند ولی ژاله شدید ببارید و جنگ متوقف شد. ذوالفقار خان در جرگه ای که در شهر هرات با سران اقوام برگزار کرد از مردم تعهد گرفت که جنگ تا آخرین توان ادامه داده شود، آنگاه با یک حمله عمومی به جنگ اقدام کرد. در این حمله نادر عقب نشینی کرد، افغانها فوراً قلعه « را مرکز ثانوی قرارداد و از آنجا اتصالاً بالای دشمن میریخت و میکوفتند و بر میگشتند. قشون هرات بحمله جدیدی مبادرت نمود و اینبار جنگ در قریه شمش آباد گرفت. در این جنگ سه هزار از اردوی افغانها روی هم ریخت که در نوع خود تلفات سنگینی بود. در نتیجه قوای هرات از جنگ منصرف گردید و برای تجدید قوا در شهر هرات متبداً نادر در اطراف پل مالان به سنگر بندی ادامه داد و در این حین خان بزرگی با سه هزار مرد مسلح وارد هرات

شد و به عوض دوست به دشمن پیوست . این شخص همان دلاورخان تایمنی بود که با سپاه نادر رزم آزمایی کرده و به هزیمت به قندهار رفته و در آنجا با اعزاز می زیست . او که میانه اش با شاه حسین هوتکی برهم خورده بود بخاطر بر اندازی حکومت او به نادر پیوست و کوشش نمود نادر را به حمله به قندهار ترغیب نماید .

اتصال دلاورخان با نادر باعث تقویه نادر گردید سپاهیان نادر در فراه خاش را بتصداهش در ایران را مامور گردانید که با ابراهیم خان برادرش شهر فراه را تسخیر نمایند . نتیجه خط ارتباط قندهار و هرات را قطع و نظارت کند . هر چند علی مردان خان ابدالی حاکم فراه قشون نادر را به سرکردگی امام ویردی خان درهم شکست و محمد سلطان را با افسران فوج کرمان در میدان جنگ بکشت و خود در شهر فراه تحصن جست . معهذاً ارتباط قندهار با هرات قطع گردید . در این حین سی هزار نفر را به واحد های ده هزار نفری در اطراف هرات برای تحکیم و نگهداری سنگر های شهر هرات گماشت و خود قرارگاه خود را در اردوخان در یک فرسنگی شهر قرار داد . ذوالفقار خان نیز برج های شه مستحکم نمود و از آنجا به گلوله باری پرداخت که حتی یکی از گلوله های توپ به خیمه نادر اصابت کرد ولی نادر در خیمه نبود و نجات یافت .

نادر که حلقه محاصره شهر هرات را روز تا روز تنگتر کرده بود هرات را به قحطی شدیدی رو برو ساخت این در حالی بود که دشمن راه مواصله ارزاق را تا ایران و اطراف هرات در دست داشت و از همین سبب بخاطر جمع می جنگید سیدال خان ناصری با سپاهش برای بدست آوردن آذوقه از شهر خارج گردید و مجدداً بر گشته نتوانست و به اسفزار رفت .

ان که حزبیت و دو دستی ابدالی ها را با کار شکنی مخالفین خود میدید فوراً جرگه را تشکیل کرد و گفت: باوجود دشمن مقتدری چون نادر و سپاهیانش نفاق داخلی ما منجر به سقوط هرات خواهد گردید پس شما برای جلو گیری از چنین نفاقی چه می سنجید ؟ من بفیصله شما قناعت خواهم کرد . طرفداران الله یار خان که اکثریت داشتند گفتند: ما مصلحت در آن می بینیم که شما حکومت هرات را به الله یارخان که اکنون در اردوی نادر است بگذارید . ذوالفقار خان جواب داد که من از مشوره شما سر نمی پیچم و خیر حکومت را به خیر خود ترجیح میدهم شما بروید و الله یار خان را بیاوریدتا من حکومت را به او بسپارم به تعقیب هیئتی از شهر هرات به اردوی نادر رفت و از طرف مردم پیغام داد که : حاصل این خونریزی بین مسلمانان چیست ؟ اگر شما هرات را می خواهید الله یار خان دوست شما و در نزد شماست او را نزد ما بفرستید تا شهر را در اختیار او بگذاریم . نادر که از جنگ خسته شده بود به سرعت این شرط شهریان هرات را پذیرفت و الله یار خان را بحیث حاکم هرات بشناخت ، و او را بشرط اطاعت از خود بهرات فرستاد اما خانواده الله یار در اردوی دشمن باقی ماند .

بعد از آنکه الله یار خان در سال هشتم () را رئیس حکومت هرات دید علی رغم انتظار دشمن دروازه های شهر را بیست و ادامه جنگ را با دشمن اعلام نمود . نادر افشار که چهار ماه تمام در برابر قوای هرات جنگیده و از طول ایام خسته شده بود از این حرکت الله یارخان بر افروخت و تصمیم گرفت بهر نوعی که است هرات را فتح و و مت هراتیان را در هم شکند . لذا حلقه محاصره را تنگتر و تنگ تر نمود و حملات شدید را از سر گرفت . هراتیان که گاه ناگاه از شهر بیرون میشدند بهر گوشه اردوی نادر میزدند و میکشتند بر میگشتند ، شدید ترین این حملات در مواضع جبرئیل ، سیاوشان ، کورزان و

پوزۀ کبوتر بعمل می آمد و زمانیکه الله یار خان دو هزار سپاهی برای استرداد "اوبه" "اوبه" برخاستند و سپاهیان نادری را اعدام کردند و قلعه "اوبه" را با ذخایر آن به عساکر خود تسلیم نمودند و عسکر هرات تمام آذوقه های اردوی نادر را به شهر هرات رساندند. اما نادر مجدداً قشون و قطعات نظامی خود را سوق و قلعه "اوبه" شدت دوام میکرد ولی قحط غلا در داخل شهر (هرات) روز افزون بود الله یار هیئتی نزد نادر فرستاد و پیغام داد: عایله من در اردوی شماست اگر نزد شما تسلیم خواهم شد. نادر که خود مرد دلیری بود و دشمنان بهادر خود را احترام میکرد، خواهش الله یار را پذیرفت و خانواده او را نزد او فرستاد. الله یار زنش را بکشت و لیم سپاهی بر سر نادر که در گذرگاه رفته و د بریخت، جنگ گازر گاه شدید بود و الله یار تلفات بسی . جمله پوپلزائی که با عشیره خود محافظ یک دروازه شهر هرات بود بدست دشمن اسیر گردید و الله یار به شهر بر گشت. حمزه سلطان به نادر گفت اگر مرا نکشید و رها کنید من و اتباع خود دروازه شهر را بر رخ شما خواهم کشود. ولی نادر که این خدعه های حربی را (از افغانها) مکرر دیده بود اعتماد نکرد و گفت عوض تو امان خان پوپلزائی را که در حبس من است آزاد میکنم اگر به پیمان تو ه را کشودند تراهم رها خواهم نمود. امان خان حامل این پیغام داخل شهر شد و الله یار او را که راست نگفت بکشت. نادر نیز که دروازه را باز ننید حمزه سلطان را اعدام نمود و حملات خود را تجدید کرد. به این ترتیب الله یار پنج ماه از شهر هرات مدافعه و با اردوی نادر محاربه نمود. اما در داخل شهر دیگر زندگی نا ممکن گردیده بود و گرسنگی مردم شهر سپاهیان، اسپان و رساله ها را از کار انداخته بود.

این وقت جرگه هرات و رهبران نظامی درک کردند که هرات تنها ست و از هر طرفی امید کمک اینان بچشم می دیدند که سرکردگان و تولید نفاق های قبیله وی چگونه قوت مردم را پاشان و آزادی ایشان را محکوم به زوال مینماید. شاه اشرف و شاه محمود در ایران و ملک محمود در سیستان و خراسان بهمین علت از پا در آمدند و اینک هرات امروز و قندهار فردا بهمین روز خواهد افتاد. در حالیکه هیچگونه فداکاری قهرمانانه در برابر قوای استیلا گر دریغ ننموده اند. پس جرگه هیئتی را نزد نادر فرستاد و تسلیم هرات را عرضه کرد. از اینجاست که الله یار خان به اسفزار و از آنجا به قندهار و سپس به ملتان رفت. []

ذوالفقار بعد از تسلیمی هرات به اسفزار رفت و با سیدال ناصر ی یکجا شد. سیدال خان به اتف و تمام ابدالی های اسفزار (در قدیم یکی از شهرهای سیستان و خراسان بود و امروز از توابع هرات است و آنجا را سبزوار گویند و دارای چند قریه آباد می باشد که در جغرافیه فعلی افغانستان نام آنجا را در سده بیستم شنیدند گذاشتند که به لفظ افغانی همان سبز وار معنی میدهد) به فراه کشیده و محصورین افغانی را علیه ظهیر الدوله ابراهیم برادر نادر شاه افشار تقویه نمود و خود به قندهار رفت. شاه حسین او را مجدداً با دو هزار عسکر تازه دم به کمک مدافعین فراه فرستاد ولی تا وقتیکه سیدال بفراه میرسید خبر شکست هرات بواسطه شخص الله یار خان در آنجا رسید لذا مدافعین حسی را دل بشکست و قلعه را به سپاه دشمن تسلیم کردند، سیدال خان و ذوالفقار خان و الله یار خان نیز همه به قندهار رفتند []

- - نتیه کار ذوالفقار خان و برادر کوچکش احمد خان در قندهار

شاه حسین هوتکی ذوالفقار خان و برادر کوچک وی احمد خان را محبوس نمود ، الله یار خان که توقف خود را در قندهار خطرناک احساس کرده بود به ملتان ر نجا بمرود در حالیکه ذوالفقار خان و برادرش احمد خان بعد ها در سال () در تبعیدگاهش به مازندران تبعید شدند. ذوالفقار خان در تبعیدگاهش از اثر مسموم شدن در گذشت و اما برادرش احمد خان مجدداً در صحنه سیاست ظاهر گردید.

نادر بعد از استرداد هرات از سوی الله یار خان با مردم هرات مدارا پیش گرفت و این مدارا بخاطر این بود که نادر خود اصلاً اهل خراسان بود و دلپسته خراسان و خراسانیان بود بلکه او که در واقع یک جنگ آور ماهری بود از معینه جنگهای هرات در ایران ثر و منفعل گردید. او که قبلاً در حملات نظامی به ترکان ایران تکیه داشت از این به بعد به قوای (خراسان شرقی) مخصوصاً جنگاوران هرات و قندهار اعتماد بیشتر نمود و خواست که با جلب همکاری آنها در هند و توران بتازد. نادر قشونی به سرکردگی عبدالغنی خان الوکوزائی، وابدالیها و غلجائی ها در فتوحات هند لنهر و عثمانی توانست پیروزی هایی را بدست آورد و آن مناطق را بکشاید و در جنگ بغداد عامل پیروزی همین عبدالغنی خان بود . او بیاس خدمات این قوم عبدالغنی خان را والی قندهار مقرر کرد و احمد خان ابدالی نیز افسر قطعات نظامی اوزبیک ، در اردوی نادری گردید ، و همین اعتماد و نزدیکی نادر با سران قبایل الوکوزایی ، غلجائی و ابدالی بود که عد از فتح هرات رضاقلی میرزا پسر خود را به حکومت هرات تعیین و خود به ایران برگشت .


قسمیکه دیده میشود و سایر مورخین افغانی ، سرزمین خراسان بزرگ را که دارای حدود جغرافیایی، معین حکومت های تیموری و بابری بوده (و اکثراً بنام خراسان در تاریخ بعد از استیلای مسلمانان گردیده دارای فراز و فرود هایی در تاریخ بوده است. خراسان که گاه مرکز آن در کابل بود و زمانی هم در هند و یا هرات ، و بلخ) دولت بابری هند که نام خراسان به خطه بزرگی از سند تا کاشغر و از کشمیر تا همواریهای مرو و ایروان و آذربایجان از طرف بون جغرافیدان بزرگ بنام [خراسان شناخته شده بود] ولی بر خلاف اسناد تاریخی موجود که در مورد خراسان ، که مانند آفتاب روشن است غبار می نویسد: « جنبش های آزادیخواهی در جبهه جنوب و غرب افغانستان رسید ، و این جنبش بشکل یک انقلاب سیاسی آمد که نتیجه آن طرد دولت صفوی تأسیس حکومت های مستقل ملی و اشغال کشور ایران بود و این انقلاب سیاسی واجتماعی از قیام میرویس در هش. () تا استیلای نادر () قیاس عمر تاریخی یک ملت بسیار کوتاه و عبارت از سال بود. در این سی سال انقلاب مهمی در اقتصادیات و فرهنگ »

«بعمل نیامد . . . که مقدمه تحول سیاسی در « گردید.»

صرف نظر از اینکه دوره سی ساله ای را که شادروان در تاریخ خود در صفحه (عنوان وضع اجتماعی (افغانستان) بر شمرده است شاید عمداً بخاطر فشار های حکومت وقت و یا به این بهانه که کتاب تاریخش بنام (افغانستان در مسیر تاریخ) میباشد سرزمین خراسان را در مدت سی سد « » و در ردیف تاریخ قرار داده اند ، در حالی که هنوز این کشور تا قریب به یکصد سال آینده نیز، تولد نیافته و اصلاً کدام حاکمیت سیاسی مستقلی احمد شاه پسر زمانخان ابدالی ، ساحه معین و به ظهور نرسیده است اگر حکومت های شاه در ایران را بنام حکومت افغانان بر شمارند آنها از آدرس دولت ایران در اصفهان زمام کشور ایران را در دست داشتند و با وجودیکه شاه محمود غلجائی با برادرش شاه حسین والی قندهار ارتباط سیاسی و فرهنگی نداشتند دید خصمانه ای با یکدیگر داشتند که قتل شاه اشرف توسط عمال شاه حسین غلجائی در دشت های جنوب قندهار نشان دهنده دشمنی و عداوت بین اصفهان و قندهار نیز بوده هرگز ادعا نکرده اند که دولت شان یک دولت افغانی بوده باشد. ثانیاً در زمانیکه صفویان در ایران و بابریان مخصوصاً اورنگ زیب در هندوستان سلطنت داشتند هر کدام شان میکوشیدند تا خانهای قلات و قندهار و زمین داور ترغیب نمایند که به نفع آنها حرکت کنند و هر ازگاهی که یکی از شاهان هند و یا ایران آنها را طرف معامله خویش قرار میداد و یا نفع زیاد تری برایشان متصور میبود، نفع همان کشور فعل و انفعالات شان را عیار میساختند و گاه میشد که از طرف ایران تهدید میشدند به هند پناه میبردند و بر عکس در صورت تهدید شاهان بابر هند، به ایران متوجه میشدند. معهذا تا زمانیکه احمد شاه ابدالی بعد از به قتل رسیدن درت را در قندهار بدست می گیرد ، به تاسیس اولین دولت خراسانی اقدام مینماید. ولی تا زمان احیای دولت احمد شاهی نیز، نمیتوان ادعا نمود که در سرزمین هایی به جغرافیای فعلی کشور مان کدام دولت متمرکز باشد. چنانچه نظر به ریخ مناطق بلخ و تخارستان از سوی اوزبیک ها () اداره میشد و مناطق کابل تا غزنی بدست شاهان بابر بود و بعضاً چنان میشد که ظهیر الدین بابر شاه تابستانها را در کابل ری میکرد و هاگذا مناطق هرات ، فراه ، قندهار تا قلات غلجایی زیر نفوذ و سلطه ی خانهای فتودالی غلجائی و ابدالی می بود که از طرف حکومت صفوی ایران در بین مردم ذینفوذ میگردیدند و یا از طرف حکومت بابر هند قدرت بدست می آوردند که موجودیت این خانهای قبیله سالارحتی از مرتبه حکومت های فتودالی نیز پائین بوده از حد یک قریه و روستا نیز فراتر نبودند. لذا آنچه را که شادروان غ بنام سرزمین [افغانستان] آورده است و در اکثر جا های کتابش از افغانستان در زمانهایی که هنوز منطقه ای بنام افغانستان، نام گذاری عاری از حقیقت می باشد .)

۱۱۹-۳-۴.

زمانیکه نادر کشته شد و صیح زود احمد خان سواران افغانی و اوزبیک را ترغیب کرد تا ظاهراً بخاطر خونخواهی و انتقام از خون نادر شاه افشار که احمد خان را در یک مقام والای از اردوی خویش قرارداد بود و حتی قرار بود توسط او نادر حریفان خائن خود را نابود سازد؛ سواران افغانی و اوزبیک را که



تحت فرمانش بودند تنظیم نموده و با یک حمله متحورانه به اردووی نادری که اکنون در دست قاتلین وی بود قسمیکه از قول نویسنده خواجه تاجدار آوردیم قوای افشاریان را منهدم و قسمت مهم و زیاد خزایه و اشیای قیمتی اردگاه را بدست آورده و منطقه را باشتاب ترک گفته اوزبیکی سواران تحت او به قصد خوارزم و آنطرف آمودریا منطقه را ترک گفتند و احمد خان نیز بلا وقفه فاصله بین مشهد و قندهار را که حدود یکهزار و اندک کیلو متر میشود در ظرف کمتر از روز طی نمود یعنی از تاریخ چهاردهم جمادی الاخر که شب آن نادر شاه افشار بقتل رسید الی ورود او به قندهار و اعلام حکومت وی چهاردهم جمادی الثانی / () به قندهار رسید و تشکیل حکومت داد.





بخش یکصد و نهم

بحث چهارم

دولت ابدالی

ر این اثر حد اکثر کوشش بعمل آم

جستجو در کتابها و ناد تاریخی ، تا جایی که مقدور است وقایع را به شکل تحلیلی مورد بحث و دقت جنبه های مهم صفحه زندگی مردم ، های حیات و جغرافیای تاریخی کیفیات سیاسی اهم از حالات ، منبع و پیداوار و شکل زندگی مردم ، تولیدات ، صنایع و کشاورزی و حل مشکلات در منازعات فیهه منطقوی و طرز برخورد حکومت با را با فلسفه تاریخ و حالات تمدنی مناطق، لشکر کشی ها ویرانی ها کشتار های دسته جمعی و بی ثباتی حالات مدنی ، فقر توطئه و تخطئه از طریق قدرت های حاکم منطقه و فرا منطقوی را بشکل واقعی آن ، بیطرف خواهد یافت ، شاید هم که این عمل تا ختم این پژوهشها و در خلال نوشته ها حالاتی پیش بآماده باشد و یا در آینده پیش شود که مزاق اراکین حاکم دست به قدرت را خوش نیاید و افشای حقایق را توهینی به حکومت ، خاندانها و قبایل تلقی کنند اما اینطور نبوده ما صرفاً میخواهیم واقعیت های عینی تاریخ این سرزمین را چنانیکه در تاریخ های سرکاری (امپریال)، چنانیکه از نام این اثر پیداست باز شناسی کنیم یعنی «بازشناسی افغانستان»

۱۱۹-۴-۱. اعلیحضرت احمد شاه و تشکیل دولت ابدالی

فرو افتی ستون پایه ی قدرت نادر شاهی در ایران و بی صاحب شدن متصرفات بزرگ وی بخصوص در قلمرو هند، شرایط برای قبضه کردن سلطنت ایران بخصوص در دربار شاهی مشهد برای احمد شاه ک مساعد بود؛ اما وی واقع بین تر از آن بود که (مانندشاه محمود و شاه اشرف غلجائی) سر خود را به سنگ های ملموس ایران (علی رغم تجزیه قدرت میان ملوک محلی و جنگیدن از یک شهر تا شهر دیگر) بچنگاند(و خودش را به واقعیت های هولناک خاندانهای افغانه که بساط سلطنت را در ایران گسترده کردند، پهن نماید.

او با تأسیس سلطنت ابدالی، همیشه به قشون گردی های غارتگرانه و کشتار در سرزمین های ایران از دالان قندهار پایان داد؛ اما از ادامه ی ق سر زمین در چندین نوبت دفاع کرد و سلطنت مشهدرا مال متحدان خاندانی خود (یعنی مال خاندان نادری میدانست). شاید هدف اصلی درانی های قندهار از سلطنت شاهرخ میرزا در مشهد، حصول اطمینان از مرز های غربی و قسماً جنوبی قلمرو احمد شاهی بود تا اینکه تصور شود خود را خویشاوند سیاسی و خاندانی دودمان نادری به حساب می آوردند. وقتی میرزا علی قلیخان، برادر زاده نادرشاه افشار، پس از کشتن (اشتراک در توطئه قتل) عموی خود (نادر شاه افشار که شرح آن گذشت)، تمام فرزند یه ی دودمان نادری را به استثنای شاهرخ که دخترش عاشق او بود؛ قتل عام کرد. در روایت نگاری ه است که احمد شاه، خاندان نادرشاه افشار را از کشتار نجات داد؛ اما (واقعیت امر معکوس آنرا نشان میدهد، یعنی) این بصورت معکوس به اثبات رسیده است که وی خانواده ولی نعم () بی خیال در معرکه خون و کشتار رها کرد و روانه قندهار شده بود. [

در بیست و پنج سال سلطنت احمد شاه، ایرانی ها در خانه جنگی و «چشم کور کردن» و کین توزی با یکدیگر در مشهد، اصفهان و تهران و استرآباد و شیراز رکورد زده بودند و راویان گویند که در سالی متمادی حدود چهل پادشاه در گوشه و کنار ایران بر سر قدرت گلاویز با یکدیگر بودند.

شاه رخ در سلطنت خراسان تکیه داده اما دستگیرش در خارج از مشهد اعتبار نداشت. شاه اسماعیل ثالث (در) اصفهان دم و دستگاه راه انداخته؛ رئیس طایفه "اشاقه باش" در شمال مسلط بود و کریم خان زند که گاهی مرز قلمروش از تهران تا نواحی جبال البرز تنه میزد. مرز های تحت اداره خوانین هم حال تغییر بود.

ایران بجای اینکه از غنایم جنگی عظیم نادر افشار، سودی نصیب شود؛ با هزینه شدن گنجینه های افسانه ای دژ کلات در جنگ های داخلی، صدمات تاریخی را متحمل شد. گنجینه نادر در قلعه کلات خراسان در دل کوه جاسازی شده بود و هیچ کسی جز نادر به آن دسترسی نداشت. بعد از قتل نادر، علی قلی میرزا (برادر زاده او که مسبب قتل او نیز بود) تصاحب کرد ولی یکسال بسر نرسیده، نخبگان محلی ه شمول برادرش، برای دستیابی به گنج کلات بجان هم افتادند که تا چند سال ادامه یافت. گنج غارتی نادر

که بخش عمده آن از هند آورده شده بود ، بهمان میزانی که اقتصاد و شکوه شاهان دهلی را از رنگ و مه زهری بود که با عروج یک جنگسالار در مسند قدرت ، قطره قطره بکام مردم ایران فرو چکانده میشد . ارتفاع خست و لثامت علی قلی میرزا (ملقب به « ») کمتر از عمویش نادر - نبود و گویا در آن آوان ما به طرح کاملی از عصر جنون و تباهی در ایران رو به روهستی .

"عادلشاه" در مشهد حدود یکسال بر سرکار بود که برادرش - ابراهیم شاه - به یاری قوم «اشاقه باش» ترکمن ، برادر را از کاخ قدرت بیرون راند و در کمال جنون و بیخودی ، او را کور کرد و شبها و روزها به شکنجه کشید تا بخشی از گنجینه افسانوی نادری را وی بستاند. ابراهیم شاه در گدا خوبی و امساک ، دست برادرش (نادرشاه افشار) را از عقب بسته بود؛ تا آنجا که به قشون و خادمان خویش ، مستمری و اک نمی داد و در واکنش به فرار اعضای گرسنه قشون، افسران میان پای را پیش چشم یاران شان سر می برید و کار بجایی کشید که در برابر سپاه شاهرخ میرزا از دودمان نادری شکست خورد و در راه فرار به سوی تهران عقل و شعور را از دست داد و به اخاذی و کشتار اهالی شهر مذهبی قم روی آورد و زوال اعتقادی اش چنان برهنه بود که بر ساحت مقدس (شیعیان) آرامگاه خواهر هشتم شیعیان تجاوز کرد و صد ها تن از باشندگان شهر را که از وحشت وی به آنجا پناهنده شده بودند ؛ در همانجا به شمشیر و نیزه قصابی کرد .

و ماندگی ابراهیم شاه یکی هم این بود که حسن خان رئیس طایفه «اشاقه باش» به طرفداری از شاهرخ قشونی آراسته و در صف اول رویارویی با وی قرار داشت و در همین جنگها بود که عادلشاه نا بینا بدست حسن خان به اسارت افتاد و به تهران منتقل شد . روایات کور سازی و نخبه گشی این دوره در سراسر ایران ، نقطه های سیاه بازی های قدرت است که بعد ها خواهیم دید که شهزاده های ابدالی نیز با پیروی از همین سنت کور سازی نخبگان ایرانی ، بنیان گزار عصر کورسازی در کشور شان که بعداً به مسمی گردید .

میدانیم که عادلشاه لقب پادشاهی کوتاه مدت همان علی قلی میرزا است که وقتی به کشتار تمام مردان و پسران دودمان نادرشاه افشار تصمیم گرفت ، بر رضا قلی میرزای نابینا نیز رحم نکرد و سر او را نیز به تیغ جلاد دربار سپرد . به دستور شاهرخ - تنها بازمانده خاندان نادری - جلادی شاهرخ عادلشاه را برید و خونس بریخت و بمرد . انتقام خون کشتگان دودمان افشاریه ، به کمک حسن خان «اشاقه باش» ه شد و در این کارزار ها ، احمد شاه ابدالی کمترین نقشی نداشت و سر گرم فتوحات در هندوستان بود .

() // حق .صاعقه کور سازی بار دیگر بر سر آخرین بازمانده ی نادر افشار ، فرود آمد . میرزا سید محمد پدر زن شاه رخ که امور سر پرستی زیارت امام رضا (امام هشتم شیعیان در مشهد) را بر عهده داشت و مرد زیاد خواه و بلند پرواز بود؛ بر دربار نا بسامان داماد خویش یورش برد و قدرت را قبضه کرد . میرزا سید محمد ، با سرعت دختر و داماد خود را بیک آبادی در دشت موسوم به «کلاتک» « گنجینه ی نادری » به نام میرزا سید محمد شاه صفوی، تاج شاهی را بر سر نهاد و زمین ها و آبادیهای وسیعی را به دوستان مقربان درجه اول خود که شمار شان به تن میرسید ؛ تقسیم کرد ؛ کاری که شاهرخ از قبول آن سر باز زده و موجبات کودتای پدر زن خود را فراهم آورده بود .

، موضوع عدم اعتماد خود را نسبت به سرداران ایرانی به احمد خان گفته بود که این موضوع توسط قاصدی به گردان خاص نادر (موسی بیک و همراهان وی) رسیده بود که می‌بایست احمد خان در همان شب غایله بیشتر توجه خود را به آنها معطوف می‌داشت. با وجودیکه در مجارت نادرشاه قرار

امه قتل شاه توسط قزلباشها خبرشود و کاری از پیش برد که قابل دقت

. ولی صبح زود که احمد خان از قتل نادرشاه افشار واقف شد بدون فوت وقت خزاین

نادرشاه را که در سراپرده وی بود با یک جدال خونین توسط سواران معیتی اش، تصاحب کرده با اشتران تیز تگ و سواران خاص بسوی قندهار حرکت داد که در بین این خزینه ها و جواهرات ذی قیمت ماس مشهور کوه نو نیز قرار داشت. (دکتر لکه‌پارت، تاریخ ایران، گلستانه، مج

التواریخ؛ دکتر عبدالحسین نوایی، نادرشاه و باز ماندگانش؛ سرما تیمور دیورند

کوره، خواجه تاجدار).

مامون عبدالرزاق در رساله تحقیقی اش «سلطنت گرسنگی» نین اذغان داشته است:»

آوردگاه خراسان، به سوی قندهار، علت دیگری داشت. او در مغز خویش بستر « در قندهار را گسترده بود. از عمق و پهنای افشاریها در برابر جنگ جویان افغان، اوزبیک و تاجک در ارتش های شاهان غلجایی در نبرد های اصفهان و خراسان بدرستی آگاه بود، لذا با واحد های رزمی و سنگین از غنایم، بی درنگ بهرات کشید. از جانبی دغدغه استیلا بر خانهای قبایل مقیم قندهار بر سر پادشاهی، و از دست شدن مقرری برای ارتشیان را نیز در سر داشت. (چیزی که همین اکنون در قرن بیست و یکم دولت علیه افغانستان را به آن وا داشته است تا بخاطر تجهیزات و هزینه های مقرری ارتش افغانستان به ول و پشتیبانی خارجی ضرورت داشته است که بدون آن قوام دولت نیز بخطر جدی روبرو میگردد، شباهت بهم میرساند). علی قلی میزرا از هجوم لشکر احمد خان به هدف حمله بر قبضه گاه یا بر پنهانگ «گنجینه نادری» بیمناک بود. اما در برگشت « علی قلی گفتند اردگاه خالی است و آثار درهم ریختگی در همه جا نمایان؛ و کرگس ها مشغول خوردن اجساد مقتولین هستند» فروریزی دولت افشاریه و زوال قدرت نظامی و سیاسی در محدوده فارس و در مجموع در تمام امپراتوری نادر شاهی از خراسان و هند و ماورای آمو به شمول قندهار، در ذهن احمد خان بابی تازه ای از امید و اضطراب را برای بدست گیری این قلمرو بزرگ در حالی پرورش میداد که خبر انهدام این امپراتوری بگوش « و نخبگان قبایلی در قندهار، پیش از رسیدن خود احمد خان به قندهار بود.

احمد خان با گنج های باد آورده و ساز و برگ نظامی ایکه از بقایای سلطنت نادرشاه افشار باو رسیده بود، آنرا حجت قرار داده منحصیث یکی از افزار های رسیدن بقدرت در برابر نخبگان قندهار استفاده بموقع نمود. به عقیده ماکیاولی که دو سده پیشتر از احمد خان در اروپا میزیست استناد جسته، دو عنصر و عامل اساسی شهریار شدن و دستیابی بقدرت را با خود داشت (که موجودیت چندین هزار نفر جنگجوی تحت فرمانش قدم های او را برای پا گذاشتن بکاخ سلطنتی ای که او قبلاً از مدتها به اینطرف در ذهن خود پرورش داده بود متین تر و سهل تر میساخت. پس میتوان اذعان داشت که قدرت بیدریغی را که احمد خان در ذهن خود پرورش میداد صائب تر و با ارزش تر از آن بود که اصفهان را تسخیر میکرد و یا به گنجینه پر بهای نادر دست می یافت. این سهل الوصول ترین راهی بود که احمد خان برای پادشاه شدنش تداعی و انتخاب کرده بود (مؤلف))

حالات و زمان بندی شطرنج قدرت چنین تنظیم شده بود که (قندهار برای اولین مرتبه در تاریخ سیاسی و نظامی اش در انتظار یک سلطان مقتدر و با کرو فرمی بود. چیزی که در سابق سایه روشن هایی از قدرت مندی بیگانگان را در مالزمه حوادث سیاسی بین ایران صفوی و هند بابرری رهبران و نخبگان قندهاری را در معاملات زمان گاه به آن طرف و زمانی هم به اینطرف که توام با جنگها و قلعه بندیها نیز بود، می کشاند و قندهار در بین این سایه روشن ها از مزایای ثروت و بعضاً قدرت نیز برخوردار میشد، اما قبل از احمد خان هیچگاهی مصدر کاخ نشینی سلطان مقتدری که متکی به قدرت رزمی خود باشد و دارای رقبه (زمین های موقوفه ای که در زمان طولانی با امکانات آن، به یک حکومت و یا تعلقه داری، متعلق بوده باشد) و قلمرو و محدوده خاص جغرافیای سیاسی خود از یک آدرس معین و مشخص باشد

«احمدخان که مدت شش سال با اردوی نادرشاه افشاربا معاونت قشون کوچک او، که به حیث نیرو های پاسدار سلطنتی خدمت میکرد؛ محتملاً اگر خبر هلاکت نادر شاه بگوش سران قومی در قندهار میرسید، احتمالاً پیکار پیش هنگامی در قندهار برای پادشاهی شروع میشد.» []

نویسنده سلطنت گرسنگی در ادامه اذعان میدارد که: «در مجموعه از متون تاریخی که قریب یکصدسال بعد، نوشته شده اند، از فراخوانی «لویه جرگه» یا مجلس کبیر در «مزارشیرسرخ» واقع در دژ نادری قندهار داستان هایی مکرر (جعل یا تداعی) شده است. منشیان نوبت به نوبت قول متفق کشوده اند که د اکتبر () // ه.ق.، لویه جرگه سنتی با حضور سران اقوام فراهم آمد که نه روز درازا یافت و عاقبت بقول زنده یاد غبار صاحب کتاب افغانستان در میسر تاریخ: «یک صوفی سیاستمدار موسوم به پیر صد کابلی، در صحنه جرگه به قیام آمد و خوشه گندمی را بدستار احمد خان ابدالی نشانیدوگفت: «این جغ و تو پادشاه درانی» و فیصله پادشاهی همه زمانی، حکم اصدار یافت. راویان تاریخ های رسمی، بشمول غبار و میر محمد صدیق فرهنگ (از نسل تاریخ نویسان به شیوه پژوهشی)، توضیح بسنده (یعنی قانع کننده) در (این) باب ارائه نداده اند. از ورای نبشتار هایی که در زمان سلطنت های احفاد دودمان ابدالی تا عصر کنونی رقم خورده؛ مسایل دیگری بیرون می آید. نخست اینکه دبیران روایات «رسمی» کنار شرح وقایع غیر رسمی، و به ویژه از پیگیری هویت واقعی پیر صابر شاه «کابلی» ری یا سکوت سیاسی گذشته اند.» []

(در هر متنی که مراجعه گردد داستان پیر صابرشاه ملنگ کابلی و به روایتی لاهوری در هاله ای از ابهام و نا باوری قرار دارد که بدون دست آویزی عمیقاً در متن های تاریخ نویسان () جا باز کرده است. اما روایات تاریخی ای که بدون اسناد معتبر باشد به هیچ صورت پذیرفته نیست؛ چرا که در مورد پیر صابرشاه کابلی و یا لاهوری که اینهمه در تاریخ دورانیان جایگاه عظیمی دارد، اگر هر قدر کوشیده شود بجز روایات کمر که در منابع تاریخی بصورت هم رنگ و مشابه ردیف گردیده از اصل و منشای زندگی این پیر مجذوب که حالت استرشادی نیز نداشته، احوالی از زندگی روحانی او، در دست نیست و نه هم در سلسله مشایخ خراسانی و هندی و ماورای آمو (بخارا و سمرقند) اشاره ای از بلکه منشی عبدالکریم «تاریخ احمد» که ظاهراً به فرمایش شاه شجاع فرزند

تیمور شاه به عنایت سرکار انگریزی (هند بریتانوی) در سنه هجری در مطبعه سنگی نول کشور بچاپ رسیده و نسخه ای که نزد من موجود میباشد اکثراً ناخوانا و حروف آن اکثراً پریده میباشد مورد پیر صابر شاه نوشته است که دیگران هم از آن نقل قول کرده اند: «قبل بر آن که نادر شاه افشار بعزم تسخیر هندوستان عازم خراسان گردید؛ حکومت هرات را باز بدستور به الله یارخان ابدالی عنای فرموده و فوج ابدالی را همراه گرفته متوجه تسخیردر قندهار و تنبه حسین خان شبهه شه غلجایی گردید که شه مذکور در قلعه قندهار م ید. شاه غلجایی قندهار چون از تحصن بتنگ آمد "زینت" نام خواهر بزرگ خود را که کلید عقل او بود با چند سوار دی ()

و بعد امان یافتن از حضور نادری با تمام سرداران و اولوس خود بآستان معدلت پناه ساخته او را با تمام سرداران مع اولاد و اقربایش روانه مازندران فرمود تا در آن ملک سکون ابدالی را با برادرش " " که بعد از آن " " پادشاه خواهد شد و در قید غلجه (قندهار) (از قید غلجائیان رها ساخته) تعیین مازندران نموده و قلعه قندهار را ویران ساخته شهر و قلعه نو بنام نادر موسوم کرد و قندهار را دارالحکومه خود نمود و قیدیان (بندیان) ابدالی را باستدعای الله یارخان ابدالی و اسیران قندهار را بر حسب مرضی خود خلاص فرموده هر یک را به اوطانشان رسانید و ایالت قندهار را به عبدالغنی خان الکوزائی عنایت نموده حکم کرد که ایلات ابدالی (به) (ی) خراسان و نیشاپور کوچیده به قندهار و محلات آن سکونت اختیار کنند و غلجائی و هوتکی بجای ایشان رفته در نیشاپور اقامت کنند. [] قسمیکه ملاحظه شد نادر عنایت خاصی به ایل ابدالی داشته آنها را در قندهار سکن و والی

نجا را نیز سردار عبدالغنی خان الوکویی (که خالوی احمد خان میشد) در آنجا بنیابت خ نادر افشار در تمام زمان لشکر کشی اش به هندوستان و بعداً در ایران احمد خان منحیث گارد خاص خود، با خود داشت و احمد خان نیز در این دوره توانست تمام فنون و هنر لشکر کشی و پیش آمد های جنگی را از نادر بیاموزد و (نادر نیز) تا روز آخر حیاتش به احمد خان معدا احمد خان بعد از بقتل رسیدن نادر شاه افشار توسط قزلباشان و نفری های خاصش با روایتی هزار سپاهی از ایلات افغان، اوزبک و تاجک که همه کار آزموده و جنگ دیده بودند با شتاب هرچه تمامتر بار و به جنگی نادر را با خزایش که در سراپرده نادری موجود بود به اشتراک تیز تک بسته و از طریق مشهد و هرات روانه قندهار گردید.

همچنان تاریخ احمد در مورد اصل و منشاء احمد خان اینطور نوشته است: «اینقدر برای اظهار قوم ابدالی که منجمله رانی بود بقلم آمده در ابتدا بزرگان احمد شاه از ملتان که قدیم ماوا و منشای شان بود به هرات رفته سردار و رئیس قوم گردیدند و نزد بعضی تولد احمد شاه نیز در ملتان شده بود در صغر سن همراه والد محمد زمان به هرات و قندهار رفت و از احمد شاه در حضو به ظهور آمده مدام بحضور نادر میماند و نادر شاه از ایشان بسیار راضی بود چنانچه به درباریان خود میفرمود: [که در ایران و هندوستان مردی ستوده خصال مثل احمد ابدالی نیافته ام و او را بدون سه چهار سوار ابدالی تجربه کار و صاحب کار زار از خیمه گاه و سراپرده خود جدا نمی فرمود. روزی نادر شاه بر کرسی زرنگار نشسته تفرج مینمود و احمد شاه روبروی او با ادب استاده بود نادر شاه او را دیده فرمود که ای احمد پیش بیا چون قدری پیش رفت باز فرمود قریب تر بیا و چون زدیکتر رفت فرمود ای احمد یاد باید داشت که بعد من سلطنت بتو خواهد رسید بای

که با اولاد من بخوبی پیش آبی حمد خان عرض کرد قربانت شوم اگر قتل کردن فدوی منظور جناب اقدس حاجت فرمودن این قسم سخنان نیست نادر شاه فرمود مرا یقین است که بعد خواهی شد به اولاد من نیکی کنی و حقوق من بجا آوری و آخر هم این چنین شد این چنین پیش گویی را حمل بر کرامات نادر شاه میتوان نمود» [قابل یاد آوری میدانم که اگر نادر شاه تا این حد از غیب خبر میداشت شاید سرش توسط محافظین مخصوص خودش بریده نمیشد و اگر او غیب را میدانست از کور کردن فرزندش ابا می ورزید لابد این داستانها در همان زمان از طرف طرفداران احمد خان جعل شده است که در بینش های فلسفی تاریخ هرگز قابل پذیرش نمیباشد (مؤلف)

(تاریخ احمد که بفرمایش و خ سرکار انگریزی اش نوشته شده است عاری از مرجع و نیز میباشد و در ضمن طرز نوشته و کتابت آن نشان دهنده این است که طرف قوم برتر (ابدالی) را که در صحنه سیاست افغانیهای بسر اقتدار، ظاهر هستند و این کتاب هم بفرمایش آنها نوشته شده است می گیرد. معهذا به آن نمیتوان بدیده یک اثر مستقل دید و همچنان نمیتوان از این تاریخی، پوشید چرا که مرجع درست تری وجود ندارد که به آن مراجعه شود، همه مورخین دوره معاصر هژده به اینطرف بمرض تفضل و برترگرایی حاکمان گرفتار اند با اینهم در این ای کوش گوشه هایی از حقیقت را پیدا نمایم. (مؤلف))

بر میگرددیم به داستان پیر صابر شاه کابلی و تاریخ احمد: «سابق از این به سه سال صابر شاه نام درویشی از سکنای لاهور در اردوی نادر شاه افشار (این قسمت مغشوش و غیر خ (لای بازی مشغول میماند هرگاه احمد خان برای سلام نادر شاه از آن راه میگذشت بر درویش مذکور هم سلام میگزارد و می فرمودند ای احمد خان! من بیاری سلطنت تو ام احمد خان ازین سخنها اعتقاد تام آن درویش داشت چنانکه در روز مقتول شدن نادر شاه آن درویش را به همراه گرفته بقندهار روانه شد و به جلادت و تهوری تمام از آن مکان پر شور و فغان خود را بکنار کشید چون یک دو منزل از اردوی نادری بدر رفت آن درویش احمد خان را گفت که اکنون تو پادشاه شو احمدخان گفت حضرت من لیاقت آنرا ندارم و درویش مذکور صفة از گل ساخته احمد شاه را گرفته بر آن نشانی و گفت این تخت سلطنت ت و گاه نیز بر سرش گذاشته فرمود این جیغہ رانی از آن روز احمد شاه قوم خود را به درانی که به ابدالی شهرت داشت ملقب ساخت و خود را به احمد شاه درانی موسوم فرمود و از میان همان سه چهار هزار کس همراهی خود شاه ولی خان بامی زایی را به خطاب اشرف الوزرا در رتبه ب

سپهسالارو شاه پسندخان را امیر لشکر و همچنین هر کس را فرخور حوصله بخ (احمد خان از همان قدم های اول که از مشهد بجانب خراسان میرفت طرح گسترده ای از یک تا رسیدن به قندهار با دقت تمام میریخت. (مؤلف)) نجا کوچ بکوچ تا نواحی هرات رسید و از آنجا بی آنکه تسخیر آن شهر و قلعه نماید راه هرات را گذاشته بدارالقرار نادر آباد قندهار آمد و سبب عدم تعرض به هرات آن بود که اعتماد ب مردم همراه خود نداشت و نمیدانست که موافق اند یا منافق) دیگر قسمیکه قبلاً اذعان داشتم طرح حکومت خراسان را با مرکزیت قندهار برنامه ریزی نموده بود که در آن سران ایل های ابدالی اکثریت را داشتند که این موضوع وی را یک قدم به هدف سلطنت

نزدیکتر میساخت (مؤلف)) قضا را لقی خان آخته بیگی از سرداران نادری و نواب ناصر خان حاکم کابل و پشاور در همان هنگام مداخل ملک خود فراهم آورده (عوارض و خراج مالیاتی که معمولاً از طرف های زیر قیمومیت بدولت حاکم پرداخته میشود) برای نادر شاه می بردند چون به قندهار رسیدند برای رفع ماندگی راه در آن جا چند روز مقام نمودند که در این اثنا احمدشاه در قندهار نزول اجلال فرمود جارچیان بموجب حکم سلطانی خبر کشته شدن نادر شاه افشار و نوید سلطنت احمد شاهی بگوش صغیر و کبیر برنا و پیر رسانیدند چنانچه تمام خزانه و اموال ناصر خان در سرکار احمد شاهی ضبط شد چند روز نظر بند بودند و بعد از چند ایام بقولی گریخته و به روایتی به حکم احمد شاه رهایی یافته و در پشاور رسید و افواج خود را فراهم آورده مصدر شورش گردید . (تاریخ احمد ، پیشین ، ص)

احمد شاه در قندهار به مراسم جلوس پرداخته هر یک از امرا و رفقای خود را بمراتب بلند و مناصب ارجمند و بغایات خلاع ((اسم) جمع خلعت) فاخره و جیغه ی ((اسم) - . هر چیز تاج مانند که بکلاه نصب کنند.) و سکه بر وجوه دراه و دینار بدین مضمون مسکوک :

حکم شد از قادر بیچون به احمد پا سکه زن بر سیم وزر از موج ماهی تا بماه

هر این عبارت کنده بود الحکم الله احمد شاه دردرانی و صورت طائوسی در خاتم شریف منقوش کرده بودند. (تاریخ احمد منشی عبدالکریم ، پیشین ، ص).

ل از اینکه به تفصیل در مورد تاج پوشی احمد خان بپردازیم کمی به عقب بر میگردیم و از کشته شدن نادر شاه افشار و فعل و انفعالات احمد خان را با موضوع پیر صابر شاه ملنگ را در ویرسی می گیریم :

الی مدت شش سال در معاونت قشون کوچک افغان ها ، به حیث نیرو های پاسدار سلطنتی نادر شاه افشار خدمت میکرد . اگر خبر هلاکت نادر شاه افشار به سران قومی قندهار پیش از ورود او میرسید ؛ احتمالاً بیکاری پیش هنگام بر سرپادشاهی آغاز میشد . از همین سبب احمد شاه که حامی و نگهبان و پاس دارنده دولت نادرشاه افشار بود نخواست برای دفاع از خاندان نادری و امیت دولت گستر وی خود را با سران قزلباش و اقوامیکه در دور وبر نادر شاه صاحب قدرت بودند بسازد از همین سبب صبح زود که از قتل نادرشاه افشار خبر شد ه نگاه تاریخ نویسان افغانی که چنین تصریح نموده اند : «گروهی از افشار و جماعتی از اوباش عسکر نادری با وی (احمدخان) در آویختند و ا از غیرت و مردانگی ای که داشت از تنهائی و غربت و قلت رجال خود و بسیاری اردوی دشمن اندیشه نه نموده به مقابله همه اردوی نادری باستادو بکار فرمودن تیغ و تفنگ شروع نمود -روباه بازان اردوی نادری چون صید را به زیر پنجه شیر دیدند تاب مقاومت نیاورده رمیده متفرق شدندو خزانه و حرم که به حمایت افغانه واگذاشتند- احمد خان حرم و خزانه را تا مشهد رسانیده خود با سه هزار سواران دورانی (ابدالی) رهسپار قندهار گردیدو بمجرد رسیدن (احمد خان به) قندهارخوانین درانی (ابدالی) و غیره سران افغان که با انسانیت و خلق و خوی احمد خان مستهضر بودند بیک بار اتفاق نموده زمام سلطنت افغانستان (خراسان را) بوی تفویض نمودند.» [ولی قسمیکه تاریخ سلطانی مشعر است بحث و جدل و نشست ها در مورد تعیین امت در قندهار بیشتر از دو ما به درازا کشید و احمد خان که با ساز و برگ فشرده نظامی که از نادر

ورود احمد خان به قندهار هرگز در بین قندهاریان زندگی نکرده و آنها را نمیشناخته بلکه از شش سال قبل نظر به اذعان تاریخ احمد، تالیف منشی عبدالکریم در اردوی نادر شاه بسر برده لاهوری الاصل میباشد که (مصروف گلبازی مانند بچه های کوچه بوده) که بقول تاریخ احمد، فر اخیرش از مشهد با خود به قندهار آورده و حتی این صابرشاه ملنگ در مسیر راه صفة از گل ولای تیار کرده و احمد خان را بر آن نشانده و علفی را به دستارش خلانده و گفته است از این پس تو پادشاهی که تلویحاً به آن اشاراتی از قول همان تاریخ رفته است بناً اگر بخواهیم احمد شاه ابدالی را از اثر جذب و قدرت روحانی به اصطلاح پیر صابر شاه به اریکه پادشاهی بنشانیم یک اشتباه بزرگ سیاسی و تاریخی را مرتکب شده ایم چه احمد شاه ابدالی قبل از بقدرت رسیدن تمام موازین و راه حلهای مختلفی را مطالعه نموده با فهم و درایتی که از نادر شاه افشار و در مجاورت او کسب کرده بود، دیدیم که با چه هوشیاری و مهارت با همان مختصر خزاینی که در سراپرده نادرشاه موجود بود و با کسب الماس کوه نور در بدل رساندن یکی از زوجه های نادرشاه افشار به مشهد (که بجز منابع اینچنینی تاریخ نویسان افغانی در کدام منبع دیگر این خبر ارجاع نیافته)، قناعت نموده خموشانه از ساحه هرات خودش را کنار کشید و به قندهار رسانید که این فاصله را احمد خان وسواران معیتی اش که یک لشکر به تمام معنی عیار و بیش از سه هزار نفر بوده است باوجود بعد مسافه و مشکلات راه در ظرف بیست و دو روز از قتل نادر شاه افشار خودش را به قندهار میرساند ری آنها هم به سواری شتر و اسبان بارکش که خزاین و ساز و برگ ثقیل نظامی را نیز یدک می کشیدند امر خارق العاده بوده و تنها مانند احمد خان میتوانست عهده اداره و سوق آن بر آید.. با توجه به مطالب فوق اذعان میدارم که در مورد پیر صابر شاه ملنگ در تاریخ های معاصر که موضوعات احمد خان و فع درج کرده اند از قبیل ژان کوره، هانری سرپرسی سایکس، مار تیموردیورند، مجمع التواریخ گلستانه و نه هم صاحب تاریخ جهان کشای نادری میرزا مهدی خان استرآبادی که سالیان درازی بعد از قتل نادر شاه افشار زنده بود و حوادث و وقایع بعد از قتل تادرشاه افشار را دنبال کرده است اشاره ای در مورد این ملنگ مجهول الاحوال مجنوب کرده اند.

نکته ای که ضرورت است تا بر نوشته شادروان میر غلام محمد غبار اشاره شود این است که این داستان پیر صابرشاه ملنگ که هویتش را غبار [پیر صابرشاه کابلی فرزند متصوف، استاد لایخوار از اهل کابل] معرفی نموده در حالیکه این صابر شاه ملنگ که شخص مجهول و مجنون صفی بوده است که همیشه سروکارش با گل و لای بوده از کوچه های شهر لاهور توجه نادر شاه افشار را بخود جلب کرده بود که او را با خود به ایران آورد که داستان آن در فوق در صفحه از قول منشی عبدالکریم از کتاب تاریخ احمد، نادر شاه را نسبت به او درک کرده بود و این موضوع را با او چندین کربت در میان گذاشته بود احمد شاه او را از خود دور نمیساخت تا اینکه در روز به اصطلاح جرگه بزرگ تأیید ا خانهای قندهاری داشته باشد. موضوع دیگری که قابل نقد است این است که بجز تاریخ احمد کدام مأخذ دیگری که این موضوع را ثابت سازد وجود ندارد و آنچه که منشی عبدالکریم در تاریخ احمد آورده است با نقل قول آقای غبار سر نمیخورد، غبار او را بخاطریکه وجه ی ملی دهد [پیر صابرشاه کابلی ولد به اصطلاح صوفی لای خوار] که فهمیده نشد این کدام لایخوار است که در هیچ متن تاریخی نشانه ای از آن باقی نمانده است معرفی نموده که اگر منظور آقای غبار لایخور گلخن نشین غزنی باشد او

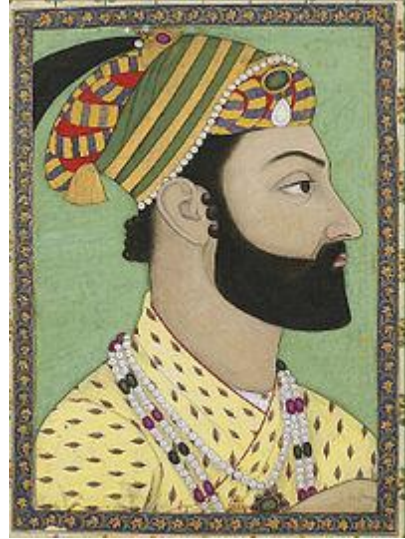
تقریباً هفتصد سال با عصر احمدشاه ابدالی فاصله دارد پیر لایخواری که باعث روشنی قلب و روح سنایی غزنوی در زمان سلطان ابراهیم غزنوی شده بود.

بهر حال داستان پیر صابر شاه کابلی واقعیت عینی ای ندارد و ذهناً در صفحه زندگی احمد خان تداعی دارای خوارق عادت و بزرگ و روحانی جلوه دهد ورنه احمد ان به این حبله های که تاریخ نویسان عصر او دست یازیده اند ضرورتی نداشت زیرا خزاین سرشار و پر قیمت نادر شاه افشار را با ساز و برگ نظامی افشاریان که در همان فجر قتل نادر شاه بدست احمد خان افتاده بود و علاوه بر آن با داشتن سه هزار و یا بیشتر، سپاهی جان فدا و کار آزموده و با داشتن قوم متحد و هم فکر وی در قندهار داشتن تاجی از الماس کوه نور بزرگترین و پر بها ترین الماس روی زمین که در روی زمین میدرخشد، چه حاجت داشت که شخص مجهول الهویه ای خوشه گندمی را که در لحظه ای پاشان و خریب میشود بحیث تاج پادشاهی او بگذارد و این در حالی انجام می شود که به زعم همین تاریخ نویسان سرکاری، قدرتش جرگه بزرگی از اقوام قندهاری پادشاهی اش مورد تأیید قرار می گیرد

در تاریخ ابدالیان قبل از مجلس شیر سرخ در قندهار، در هرات چنین معمول بود که نه نفر از کلان هایی قبيله ابدالی می نشستند و در مواضع جنگ و صلح و تعیین افسر و قاعد باهم شور و مشوره میکردند؛ در تاریخ اسلام نیز مشعر است که در مواضعی که مشوره عامه لازم می افتاد شورای حل و عقد که متشکل از اشخاص دانشمند و خبره بود تشکیل میشد که حکم اکثریت آن شوری قابل اجرا بود. همچنان در قندهار حل شیر سرخ شورای قبایل قندهاری که متشکل از نه نفری بود که قبلاً احمد خان مورد تأیید آنها را از مشهد و هرات با خود آورده بود که اشخاص مشهور و معلوم الحالی بودند که بدنه دولت وی را نیز میساخت، که به اصطلاح امروزی اعضای کابینه او را تشکیل و وی را به پادشاهی خراسان برگزیدند که یاد آوری تاریخ در مورد لویه جرگه عنعنوی و سبغه بخشیدن به آن قسمیکه حکومت های موجوده حیث یک حربی توصل به اهداف شان از آن استفا ه میکنند در تاریخ معاصر اشتباهی است که تاریخ نویسان طرفدار دولت در ضمن خاندانهای محمد زایی در افغانستان جعل کرده اند که از رهگذر تاریخی قابل خواهد بود

- - در مورد نشان دولتی

همچنان در مورد نشان دولتی زمان احمد شاه قسمیکه تصاویر و پورتريت احمد شاه ابدالی نشان میدهد در عمامه او بعوض تاجی از گندم حمیلی از گوهر های ذی قیمت جلوه نمایی میکند و زمانی هم که به ضرب سکه در لاهور مبادرت کرد بعوض تاج یا نشان گندمی که به اصطلاح صابر شاه ملنگ منحیث جیغه به کلاهش نصب کرده بود یک بال طاؤس پرنده زیبای سرزمین هند نقش شده بود که این خود میرساند که خوشه گندم در سالهای نزدیک به عصر ما در نشان دولتی جا بجا شده است (()



این تصویر میناتور است که به وضاحت گوهر های قیمت بهار را در عمامه احمد شاه ابدالی نشان میدهد
نشانی از خوشه های گندمی که صابر شاه مجذوب بحیث جیغه به آن نصب کرده بود دیده نمیشود که
نشانه از الماس نایاب و منحصر کوه نور مشاهده می شود .



این هم تصویر احمد شاه درانی که توسط افغان پست تهیه گردیده و تصاویر بعدی شخصیت و سیمای سیاسی وی را نشان میدهد



این دو تصاویر سیمای احمد شاه ابدالی را با میدان نبرد وی با هندوستان را نشان میدهد

۱۱۹-۴-۴. وضع اجتماعی افغانستان قبل از بقدرت رسیدن احمد شاه ابدالی

این عنوان را من از کتاب تاریخ صنف دوازدهم که توسط مولفان پوهنمل زلمی هوتک؛ شیر محمد رونقی، شیر زی بابکرخیل که توسط سرمولف عبدالغیاث غوری و به استشاره آقای سید محمود خلیق و تحت نظر مشاورین دینی، سیاسی و فرهنگی آقایون عبدالصبور فخری، حبیب الله را، تحت نظر کمیته دکتور اسد الله محقق معین انکشاف تعلیمی و تالیف کتب درسی با طرح و دیزاین حمید الله غفاری و مصطفی محمدی در سال بخطر استفاده شاگردان صنوف دوازدهم مکاتب افغانستان تدوین و انتشار یافته است؛ انتخاب نمودم ولی اگر نیک سنجیده میشد باید عنوان فوق اینطور نوشته میشد: «**قندهار قبل از بقدرت رسیدن احمد شاه ابدالی**» اگر عنوان کتاب این طور اصلاح میشد، ت تاریخ کشور شان با حقانیت درست تاریخ روبرو میشدند. چرا که هنوز نام

شاه ابدالی و حتی پسرش تیمور شاه نیز بالای این خطه گزاریده نشده

بنام سلطنت احمد شاه درانی و سلطنت تیمورشاهی یاد گردیده و در ظرف دویست سال نیز حکومت مرکزی ای در جغرافیای فعلی بوجود نیامده همیشه پادشاهانی از خاندانهای فیودالی در مراکز شهرها خود را پادشاه میشناختند مثل خاندانهای سدوزایی هرات، غلجائیان قندهار و شاهان کابل و بدخشان و نغیت های و ترکستان صغیر. بیش کش کردن نام افغانستان در مرحله تخت نشینی احمد شاه جوانان ما را در مورد حقایق تاریخ گمراه میسازد ()

«موقعی که احمد خان ابدالی (بروایت تاریخ صنف دوازدهم) برای تحکیم یک دولت مرکزی اقدام نمود، در افغانستان، شرایط زیر حکمفرما بود: استیلا و تجزیه افغانستان توسط قوای اجنبی، عدم موجودیت حکومت مرکزی، رکود اقتصاد، اوضاع نابسامان اجتماعی و تحولات سیاسی در دول مجاور، زمینه تشکیل یک حکومت مرکزی را در افغانستان مهیا ساخته بود. بعد از کشته شدن نادر افشار در اردوی بزرگ او بی نظمی رو نما گردید. نا گفته نماند که یک بخش اردوی نادر افشار را قشون افغانی تشکیل میداد، تعداد آنها تقریباً به چهار هزار نفر غلجائی و دوازده هزار سدو زائی و اوزبیک میرسید و نظر به پیشنهاد قوماندان عمومی نور محمد خان غلجائی و احمد خان ابدالی، قطعات افغانی به قندهار سوق د بعداً نور محمد خان غلجائی و احمد خان از سران غلجائی، اوزبیک و هزاره تشکیل یک جرگه قومی گردید تا یک تن از اعضای جرگه بحیث زعیم یا پادشاه تعیین گردد و برای اداره و امور افغانستان حکومت را تشکیل بدهد که تشکیل همچو جرگه مورد قبول همه سران اقوام گردید.»

چیزی که قابل نقد است و باید به آن روشنی انداخته شود موجودیت اوزبیک که از خپوه و سمرق اردوی نادر شاه افشار موجود بود که تحت قیادت احمد خان بود. احمد خان پس از اطلاع یابی از کشته شدن نادر افشار به شکستادن قوای افشاریان در سراپرده نادری و کسب ظفر سپاهیا افغانی و اوزبیکی تحت قومانده احمد خان اهم از اوزبیک و افغان هر کدام بعد از شکستادن قوای افشاریانی که در توطئه قتل نادر شاه افشار اشتراک داشتند، پس از پیروزی و بدست آوردن غنای سراپرده نادری، هر کدام مقصد خود حرکت کردند یعنی سوران اوزبیک سپاهیان احمد از مشهد راهی شمال شدند و نور محمد خان غلجایی با سپاه افغانی به عزم قندهار از هرات راه را بطرف جنوب تغییر دادند که در عساکر احمد خان سربازان اوزبیک (ژان کوره، خواجه تاجدار، -)

همچنان در مآخذ زمان ر ویکرد احمد خان به قندهار از فعالیتها و اداره بالفعل اردوی افغانی نادر افشار که مستقیماً تحت قیادت احمد خان بود از نور محمد خان غلجایی یادی نشده است و چنین بنظر میرسد که درحین شکستادن قوای افشاریان این اردو که دارای دو بدنه افغانی و اوزبیکی خربین ساعات وقتی بالای تقسیم غنایم بین سپاهیان اوزبیکی و افغانی موافقه شد ستاد ف ماندهی و ابتکار عمل در جنگ سرا پرده نادری باز هم بدست احمد خان بود که البته بعد از شکست قوای افشاری و بدست آوردن غنایم جنگی و از هرات اوزبیک و خپوه، و آنطرف آمو دریا و سپاه افغانی به قیادت احمد خان راه خود را بطرف جنوب بعزم رسیدن به قندهار تغییر که در این بر احمد خان خاکه اعضای کابینه خود را به روایت (Robert D Mc Chesney) تاریخ نویس امریکایی که تحقیقات گسترده ای در مورد شرق میانه، ایران و افغ

داشته است و کذا از طرف داکتر لکهارت ؛ صاحب مجمل التواریخ؛ عبدالحسین نوایی و مار تیمور دیورند نیز در فعل و انفعالات سفر سوق الجیشی احمد خان به قندهار نورمحمد خان غلجایی نقشی نداشته و از همین سبب است که بمجردی که به قندهار میرسند نور محمد خان زندانی و سپس ی کفایتی اء میگرددکه در بحث های قبلی مفصلاً به موضوع پرداخته شده است () .

تاریخ صنف دوازدهم به ادامه می نویسد: «جرگه مزار شیر سرخ در قلعه نظامی نادر آباد در قندهار منعقد گردید و برای مدت نه یوم ادامه پیدا کرد . اعضای جرگه بیک فیصله نهائی نمی رسیدند ، زیرا هر خان ، مقتدر خواهان سلطنت بود و تنها کسیکه در این جرگه خاموشی اختیار کرده بود ، احمد خان ابدالی بود زیرا احمد خان تعلق به قبیله سدوزائی داشت که از لحاظ کمیت نسبت به دیگر قبایل کوچکتر بود بالاخره در روز نهم ، اعضای جرگه چنین فیصله نمودند که یکی از اعضای جرگه را بحیث حکم انتخاب نمایند. شخص مذکور یک روحانی بوده بهیچ قبیله تعلق نداشت و حتی باشنده قندهار هم نبود . او همان صابرشاه کابلی پسر متصوف معروف پیر لایخوار بود که همه مردم قندهار بوی ارادت و اعتماد داشتندو این صوفی سیاست ه احمد خان ابدالی را معرفی نمودو چند خوشه گندم را عوض تاج شاهی در عمامه

او نصب کرد . خان های بزرگ ناگزیر به احمد شاه بابا بیعت کردنداو را بحیث پادشاه افغانستان

« [] .

ولی تا جاییکه وقایع تاریخی مشعر است احمد خان ابدالی ، از همان روز اول بعد از پیروزی یافتن بر قوای قاتلین نادر شاه افشارمصمم به سلطنت قندهار ب سیاست انفعالی یا خموشی در برابر خوانین و فد قندهاری را هرگز پیشه نکرده ، بلکه او با نیروی سراپا مسلح چندین هزار نفری که هر کدام شان حاضر بودند در راه احمد خان و رسیدن به موضع سلطنت قندهار از جان بگذرند و به علاوه احمد خان خزینه و ساز و برگ نظامی و اشیای قیمتی سرآورده نادر شاه افشار را از محل قرار گاه وی از اثر یک حمله متهورانه بقسم غنیمت بدست آورد که میتوانست توسط حصه نا چیزی از آن گنجینه خوانین بیش دهاری را مطیع خود گرداند و از جانبی هم احمد خان فرزند زمانخان ابدالی و خواهر زاده عبدالغنی خان الوکوزایی که زمان درازی والی قندهار بود و در بین مردم قندهار شخصیت بارز ، جنگجو ، هوشیار و آشنا با سیاست زمانه خودش و همچنین از رهگذر مادی نیز سر آمد همه شان بود لذا هر گز ضرورت نداشت که سیاست انفعالی پیش گیرد و منتظر بماند تا پیر صابر شاه مجذوب به او سر نوشت تعیین کند . از اینها که بگذریم سیاست مسامحه احمد خان هر گز سیاست منفعلانه در برابر خوانین و زور مندان قندهاری نبود بلکه او جهان را از دریچه جهان بینی خودش و تجاربی که از همراکابی با نادر شاه افشار کسب کرده بود میخواست قضایا را از دایره عقلانی و سیاست درست دنبال نماید . نادر شاه افشار در دشت مغان باوجودیکه حدود یکصد هزار نیروی آماده خدمت و جنگ در اختیار داشت و از جانبی سران کشور های مجاور را نیز دعوت نموده بود تا در جلسه تأیید سلطنت و پادشاهی او مردم ایران مهر تأیید وقبولی بگذارد از سران حاضر در مجلس خواست تا زعیم خود شان را انتخاب نماید . ولی کسی را یارای آن نبود که در برابر نادرشاه افشار کاندید زعامت گردد لذا همه یا از ترس و یا از روی اجبار باوجودیکه به خانواده صفوی رضا مندی داشتند حاضر شدند نادر شاه افشار را بپذیرند در غیر آن عواقب وخیمی

شاید دامنگیر معاندین نادر شاه افشار میشد. او احمد خان نیز در دشت مغان هم رکاب نادر بود و سیاست های نادری را نیک در مخپله خود برای یک زعامت آینده جاه میداد. این یک قضیه واضح و حل شده است که احمد خان با داشتن ذخایر بی مانند از خزینه نادری و سپاهیان آماده بهر گونه خدمت مجهز به انواع سلاحهایی تهاجمی عصری آن زمان که از اردوی نادر شاه افشار کسب کرده بود سالم وقوی اشتهن فکر سلیم و رای ثاقب و در موجودیت قبیله متحد خودش و علی الظاهر همراهی و توأمیت اسران اقوام از قبیل حاجی جمال خان بارکزی، شاه ولیخان بامی زایی، سردار جهان خان، شاه پسندخان، نور محمد خان علی زایی، عبدالغنی خان، محبت خان فوفلزی، موسی خان اسحق زایی مشهور به دانگی، و نصر الله خان نورزی که هر یک شان اشخاص با نفودی در بین عشیره خود بودند به طرفداری احمد خان علم کرده بودند که برای وی دغدغه ای بخاطر بر گزیده شدنش به سلطنت قندهار نداشت بلکه میخواست با استفاده از ظرافت های سیاسی در دل مردم جاه باز کند لذا دست به تشکیل جرگه شیر سرخ در نادر آباد قندهار شد و اگر موضوع پیر صابر شاه اچینا درست باشد باز منحنیت یک وسیله ای شاید خواسته است مردمانی را که از سیاست های جاری چیزی نمی فهمند فریبی بیش نبوده باشد. از این یاست یک مرتبه محمد داود خان رئیس دولت افغانستان نیز استفاده کرد: در دهه پنجاه زمانیکه محمد داود خان زعامت افغانستان را توسط یک کودتای به کمک دست اندر کاران جناح پرچم حزب خلق افغانستان در یک کودتای نظامی بدست آورد و پادشاهی قانونی محمد ظاهر پسر عم خود را ساقط اعلام کرد دست به تشکیل جرگه ای زد که ریاست آنرا (عزیز الله واصفی) به عهده داشت و در آن مجلس (عزیز الله واصفی) اظهار داشت که داود خان خود را به ریاست جمهوری کاندید نکرده و علاقه مند نیست که رئیس جمهور شود لذا هر کسی که علاقه مند کاندید شدن در پست ریاست جمهوری باشد بفرماید. ولی هیچکس را یارای آن نبود که در برابر داود خان که شخصیت مستبندی بود استاده شود و خود را کاندید نماید لذا همه سکوت کردند و در خیر هم از داود خان خواهش د که این وظیفه خطیر را منحنیت رئیس جمهور افغانستان بپذیرد.

مثال جرگه شیر سرخ نیز مثال همان جرگه ای بود که داود خان نیز آنرا ترتیب داده بود در حالیکه نتیجه معلوم بود و بایست در تاریخ که برای جوانان تدوین میگردد حقایق تاریخی با استشهاد قوی رویکرد واقعی داشته باشد.

همچنان از قول تاریخ صنف دوازدهم که از صافی ها و فلتر های ذواتی که در امشان را ذکر کرده ام گذشته است که: «افغانستان گویا که در قرن هژدهم فاقد یک دولت مرکزی بوده و دلیل آنرا تجزیه توسط قوای اجنبی ذکر کرده اند» که توجه در این دو نکته اساس حقایق تاریخی این سرزمین را باز گو خواهد کرد به این معنی که در قرن هژدهم حکومت و رقبه ای بنام افغانستان وجود نداشت و این نام محصول دست اجنبیانی است که با سیاست دست برتری قبایل حاکم بر این حدود گذاشته شد. حمد خان ابدالی که با ساز و برگ نظامی پیشرفته که میراث نادر شاه افشار بود و سواران ورزیده بدون تعلل و ضیاع وقت خود را به قندهار رسانیده و پیش از آنکه سایر خوانی و اقوام غلجائی و سدوزائی اقوام و عشیره های پر قدرت خود شان را جمع و جور نمایند در معیت نه نفر از اراکینی که از مشهد و هرات باوی آمده بود بند و بست کرده خود را «پادشاه درانی» که نام قبیله وی است نامید نه پادشاه افغانستان. بعداً که احمد شاه فوت کرد عین کار را تیمور شاه پسرش که به پادشاهی رسیده بود بالای رقبه و «بمورشاهی».

همچنان اشاراتی به پیر صابر شاه ملنگ و تاج گذاشتن به عمامه وی نیز شده است که از آن مفصلاً در ث قبلی اشارات مبسوطی شده است .

چون اساس این تاریخ مبنی بر پروژۀ های دگر اندیشی جوانان میباشد نمیتواند منحیث یک موی غش در تاریخ () .

اما نویسنده کتاب افغانستان در "پنج قرن اخیر" زمان قبل از احمد شاه را اینطور اذعان داشته است:

۱۱۹-۴-۵. سرزمین احمد شاهی یا خراسان تحت سلطه احمد شاه

«در اواخر سده پانزدهم بخش بزرگی از خراسان در حیطة قدرت یک شعبه از بازماندگان تیمور گورکانی بود که در تاریخ بنام تیموریان هرات معروف اند . سلطان حسین میرزای بایقرا ء زمامدار معروف این سلسله مثل سایر شهزادگان تیموری در ادب و هنر علاقه فراوان داشت و با داشتن وزیر دانشمند چون امیر علی شیر نوایی که در هر دو زبان ترکی و دری شعر میگفت دربار او بوجود فضلی الدین عبدا حمن جامی و بنایی و غیره د ر و میر خواند و کمال الدین عبدالرزاق و حافظ ابرو در تاریخ نویسی ، بهزاد در نقاشی و میر علی و امثال آن در خطاطی مشرف بود .

در بخش شرقی و جنوبی خراسان ، اعنی کابل و قندهار سلسله دیگری حکمرانی میکرد که مؤسس آن شخصی بنام " از بقایای ایلخانیان بود . وی مردمان هزاره و نکودری را مطیع ساخت قندهار را بعنوان پایتخت انتخاب کرد و برای مدت کوتاه بر هرات هم دست یافت . هر چند تیمو را به قهر و غلبه فتح کرده خرابی زیاد در آن بار آورد ، اما جانشینان وی تمدن و فرهنگ محلی را جلب و جذب نموده فرهنگ خراسانی گرفتند . از اثر حملات مغولها بر فلات ایران و چین مراودات و رفت و آمد گسترش یافت که باعث احیا و باز گشایی راه قدیمی ابریشم و پیوند این دو خطه ای از جهان گردید .

اتفاقاً در همین وقت موج بادیۀ نشینان سرزمین های شمالی بنام اوزبک که در شمال آمودریادر دشت قبچاق سکونت داشتند ، به رهبری قائد شان محمد شیبانی معروف به شیبیک خان برای بدست آوردن چ گاه به جنوب رو آورد ز قطع ماواءالنهر بخراسان سرازیر شدند ، سلطان حسین که دولتش به اثر جنگ داخلی ناتوان شده بود ، به دشواری توانست از شهر هرات دفاع کند ، اما حوالی و اطراف و روستا های آن پامال شد . و پس از در () / اوزبیکان بر هرات هم دست یافتند و آنرا تاراج کردند .

ظاهراً چنین می نمود که پس از این حادثه دولت جدیدی در خراسان ریشه یابد ، اما چنین نشد ، زیرا مقارن این زمان دو نیروی تازه نفس یکی در شرق و دیگری در غرب (خراسان) توسط دو شخصیت تاریخی در حال پیروزی بود که موجودیت آنها از شکل گیری دولت اوزبیک در خراسان جلو گیری کرد ، بلکه خطه مذکور بعنوان واحد سیاسی جدا گانه و مستقل برای مدت درازی از نقشه جغرافیا محو

نمود. این دو دولت عبارت بودند از دولت بابری معروف به دولت مغولی هند و صفوی برهبری ماعیل اول در ایران شد.» []

۱۱۹-۴-۶. جلوس احمد شاه بر سریر جهانبانی خراسان

عبدالحمید محتاط در کتاب تاریخ تحلیلی افغانستان اذعان میدارد که: «از اینجا میتوانیم چنین استنت کنیم که احمد شاه، ناگزیر است که بازتاب کننده قدرت و ارا خوانین باشد. احمد شاه با اکثریت مطلق آرا بتاريخ جولای () // هش یعنی بیست و هفت روز بعد از کشته شدن نادر افشار بحیث پادشاه بر سریر جهانبانی خراسان انتخاب گشت. عواملی اساسی ایکه (ظاهراً) (۴) احمد شاه بحیث نخستین پادشاه از خانواده ابدالی در قندهار گردید عبارت اند:

ذکاوت و تیز هوشی او

بی اعتبار و سبک دوش ساختن نور محمد خان غلزای از تیره غلجائیان از سپاه داشتن قدرت و دست قوی در اراده ارتشی که با خود از قوچان آورده بود نفوذ روحانیان و به ویژه نفوذ پیر صابر شاه لاهوری (این نفوذ ظاهراً منطقی بنظر نمی‌رسد)

ولی تا جاییکه از مطالعه منابع تاریخی بر می آید این احمد شاه بود که با شجاعت و درایت و اراده قوی و تصمیم استوار توانست در ظرف مدت کمی به رقبایش (که اگر رقیبی داشته باشد؟) فایق آمده و خودش را در آریکه قدرت منحیث پادشاه درانی استقرار بخشد. اگر اعداد و ارقامیکه در بالا ذکر شد درست باشد او در ظرف بیست و دو روز فاصله بین مشهد و قندهار رابا یک اردوی سه چهار هزار نفری با ساز ثقیل نظامی و غنایمی که از اردگاه قوچان نصیبش شده بود، طی نماید و در پنج روز باقی مانده همه رقبای خود را مقهور و خودش را در جرگه شیر سرخ پیروز گرداند. از فحوای گزارشات تاریخی چنین بر می آید که تشکیل لویه جرگه سنتی به احتمال قوی ساخته و پردخته تاریخ نویسانی باشد که در مقابل پاداش قلیلی حقایق را انکار و یا تغییر داده اند. چنانچه غبار در تاریخ خود جرگه به اصطلاح (لویه جرگه سنتی را) زمانگیر و خیلی مشکل توصیف کرده بود ولی عملاً دیدیم که علی رغم داستان لویه جرگه و روایت از انتخاب احمد خان توسط پیر صابر شاه مجذوب و نا شناخته در قندهار صحنه های دراماتیکی است که در تاریخ علاوه شده است ورنه احمد خان از همان روز اول که مشهد ر عجله بهمراه سپاهیان خود ترک گفت میدانست که در راه پادشاه شدن او هرگز مشکلی ایجاد نخواهد شد.

عبدالحمید محتاط مولف تاریخ تحلیلی افغانستان از قول قاضی عطا الله (ص) چنین نگاشته است:

مراسم دستار بندی شاه جدید منتخب (۴) توسط همان (پیر مجذوب که ظاهراً احمد شاه به آن ارادت داشته است) در یک محفل شاندار تمام قبایل اجرا شد. صابر شاه خوشه گندم را بدستارش نصب کرد.

تاریخ به بعد ، خوشه گندم بحیث سمبول حکومت پذیرفته شد. که تا امروز سمبول و نشان میباشد.

بهر حال سستی این روایات قابل درک است زیرا می گویند یک روی تاریخ همیشه سیاه میباشد و این همان روی سیاه تاریخ است که دست خوش جعل و تحریف شد . زیرا قسمیکه تاریخ ابدالیان و بعداً محمد زائیان مشعر است هر زمامداری بر رغم خود نشان و بیرق را تغیر داده اند که در یک مبحث علحیده این موضوع به کنکاش گرفته خواهد شد ()

ولی چیزی که همه تاریخ نویسان به آن اذعان دارند تیز هوشی و مدیریت () و رخنه کردن در روح و روان مردم (چه در زمان فرماندهی سپاهیان زیر فرمانش در اردوی نادر شاه و چه در زمان زمامداری اش بصفت شاه درانی) و ن اردویی میباشد که بدستان خود آن تربیت و تجهیز کرده بود . او بخاطریکه داعیه تبار برتری را در بین مردم ظاهرآخاموش ساخته باشد نام قبیله خود را که سدوزایی یا ابدالی بود به درانی تبدیل نمود و برای خود لقب (در دران) را بر گزید و به این ترتیب مردم را با این رای ثاقب خود یک قدم از سودا های تباری خود و مردم را (ظاهراً) بری ساخت زیرا این تغیر نام رابطه خاص حکومت را در بیزاری از تبار برتری نشان میدهد و احمد شاه باوجودیکه از همین آدرس قوت تباری به قدرت رسیده بود ، بنا بر مصلحت های سیاسی آنرا بی

او هر چه سریع تر کوشید تا بدنه حکومت خود را که بعضی از اعضای آنرا قبلاً در مسیر راه مشهد قندهار تثبیت کرده بود مقرر نماید زیرا او می فهمید که باید هرچه زود تر زمام امور ر نخبگان خاص بدست گیرد که مجال خرابکاری به عناصر فرصت طلب باقی نماند . که ذیلاً گزارش میدهد : «کرسی وزارت به قبیله بابوزی و بخشی از بارکزی (خان خیل) داده شد.

میر آخور باشی بطور ارثی به اسحق زی ها تعلق گرفت. (از آنجاییکه عنصر تبار بر تری در شاهرگهای حیاتی افغانها موجود میباشد ، احمد شاه نیز از این امر هرگز دور بوده نمیتواند ولی علی الظاهر گرفتن دولت نو پایش مجبور بود این اصل را در نظر گیرد.)

این مقرری ها ارتباط مستحکم با ملکیت زمین داشت و موقف مالکین را در حکومت تقویت بخشید .

۱۱۹-۴-۷. عوامیکه باعث رسیدن احمد شاه بر سریر جهانبانی خراسان شد

اساسی ترین عوامل بقدرت رسیدن احمد شاه درانی را نکاوت و تیز هوشی او دانسته اند . همچنان با تر دستی و ترفند که ناشی از هوش و اراده سرشار وی بود که بالای رقیب بزرگش نور محمد خان غلجایی سابق الذکر تفوق حاصل کرد که در نتیجه او را به اعدام برابر ساخت.

پشتیبانی ارتشینی که او خود سالیان درازی آنها را زیر تربیت و پرورش خود استحکام بخشید توانست ارتش خود را روز تا روز نیرو مند سازد تا جوابگوی برنامه های گسترده دولت وی در آینده

احمد شاه ارتباط تنگاتنگ و قوی ای را با روحانیون قندهار ایجاد کرده بود که این علما و هر وقت و زمانی بهر مناسبتی که میبود از شاه جوان پشتیبانی میکردند. او به درستی آگاهی داشت که تنها از طریق کسب حمایت روحانیون امکان ایجاد یک دولت مقتدر و مستقل میسر شده میتواند. معهذا اگر قضیه صابر شاه احیانا اگر واقعیت خارجی داشته باشد یک عمل برنامه ریزی شده و ابتکار عمل از سوی خود احمد شاه می باشد. []

با در نظر داشت عوامل و بر تریهایی که در فوق به آن اشاره شد احمد شاه در جلساتی که ظاهراً بخاطر انتخاب وی دایر شده بود شانس بیشتر انتخاب شدن را داشت چرا که همه جوانب این نشست های قومی توسط شخص خود احمد شاه برنامه ریزی شده بود و کذا دو عامل دیگر یکی ثروتی که از جانب او به سران عشایر پشتون که در قندهار دارای نفوذ قوی بودند تفویض گردید و دو دیگر موجودیت قشون زیر که از وی قبل از احراز پادشاهی اطاعت می کردند در خدمتش بودند. در چنین شرایطی که میتوانست در برابر احمد شاه خودش را کاندید نماید؟ ثانی انتخابات در عصر احمد شاه به معنی انتخابات متعارف آن، در عصر موجوده که در دنیای مدرن و جوامع پیشرفته معمول میباشد نبوده ماحصل زور و زر و توطئه های برنامه ریزی شده میباشد؛ او در زمان زمامداری خود در قدم اول منافع خوانین قبایل را صرفاً بخاطر کسب پشتیبانی آنها در تهاجماتش در سرزمین های هند مد نظر داشت (عطاالله)

احمد شاه با هوش و درایتی که اکثر آنها از ممارست و نزدیکی با نادر شاه افشار آموخته بود برنامه شاندراری را بخاطر تاج پوشی اش در قندهار براه انداخت که بی شباهت با تاج پوشی نادر شاه افشار در جریان این مراسم توسط ایدای و یارانش که امنیت قندهار را دیده بانی میکردند اطلاع یافت که افسران "نادر" کاروان بزرگی از محصولات سند و پنجاب را از طریق قندهار به ایران، انتقال میدهند که این ثروت معادل یک میلیون و یکصدو شصت هزار پوند بود. (قاضی عطاالله،) که این ثروت میتوانست گشنگان قندهاری و سران عشایر را تطمیع و نظم او به چابکی ناصرخان زعیم کاروان خراج را دستگیر و تمام نقوط و اجناس را

احمد شاه که میخواست دولت خود را از نفوذ نامهای قبیله وی مبری سازد نا از ابدالی به درانی تبدیل ساخت و برای خودش لقب "در دران" را اختیار نمود که به سریر جهان بانی خراسان تکیه . (تاریخ احمد، شروع) غبار در تاریخ خود از قول قاضی عطاالله، اذعان میدارد که این صا بود که " " را عوض ابدالی انتخاب نمود. (غبار، ص) ولی این محتمل به نظر نمیرسد چرا که احمد شاه مردی نبود که در ابتدای سلطنتش در یک تصمیم نهایت قطعی و تعیین کننده اراده یک شخص بیگانه را ولو دارای هر پایگاهی که بوده باشد بپذیرد بلکه این اثر زیرکی و هوش سرشار و ذکاوت فطری خودش بود که این تغییر نام را بخود و سلطنتش استوار ساخت و خودش و سلاله اش را در پایگاه تاریخ با این نام مشخص و مسجل ساخت. ()

"الفنستون" معتقد است که تغییر نام، رابطه خاص را با حکومت نشان میدهد وی از تفرری های جدید توسط شاه پرده بر میدارد که همه آن نفوذ قبایل بر بدنه دولت درانی را شکل میدهد. و سنگینی این بدنه بالای تقرر ذوات و اشخاصیکه ارتباط مستقیم با سیستم های تیولی و زمین رعیتی داشت باعث تقویت این مالکین در حکومت میگردد. چنانچه کرسی وزارت به قبیله "ابوزی" و بخشی از رکزایی (خان خیل) داده شد و میر اخورباشی بطور ارثی به اسحق زی ها تعلق گرفت.

همچنان الفنستون می افزاید که احمد شاه برای استحکام قدرتش در داخل، بیشتر به تأثیرجنگهای خارج تکیه میکرد. نگاهداری سپاه و جلب [] رگان از طریق انعام واکرام به او میسر می شد. شاه نمیتوانست زمینهایی را که توسط افغانان تصرف شده به اقوام دیگر ببخشد. همه انتصابات عطای شد شمرده میشود، ولی بسیاری مناصب به خانواده های خاصی اختصاص داشت که ما منباب مثال چند نای آنرا در بالا ذکر کردیم. (الفنستون، صص)

از قراین و شواهد تاریخی به این نتیجه میرسیم که در نصب احمد شاه ابدالی لویه جرگه و انتخاباتی در کار نبوده و تاریخ افغانستان برای مکاتب رشديه که در زمان ن الله خان به اهتمام فیض محمد خان وزیر معارف وقت تدوین یافته و به وقت احمد شاه ابدالی یکصد سال نزدیکتر است میرساند که :

« که به خلق و خوی نیکوی احمد خان مستظهر بودند بیک بار اتفاق نموده زمام سلطنت افغانستان را بوی تفویض نمودند.» [] این خود میرساند که قبل و قال تاریخ نویسان و داستان صابرشاه ملنگ و لویه جرگه در مزار شیر سرخ، مطالب ساختگی ای بیش ن که تاریخ نویسان مجعول افغانستان در خلال قرن بیستم و در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه در یک برنامه افغانیزه سازی کشور، جعل کرد اند و دیگران نیز تا امروز آنرا ادامه داده اند. مسئله قابل دقت این است که کلمه **پشتون و پشتانه و پشت** والی قبل بر این در هیچیک از متون تاریخی بنظر نرسیده فکر می شود که در آغاز سده بیستم این کلمه بجای **افغان** علاوه شده باشد () چرا که در تاریخ معاصر زمانیکه نام خراسان از اثر یک بینش غرض آلود خارجی به افغانستان تبدیل شد بخاطر تعیین وحدت اقوامیکه در افغانستان ساکن هستند این کلمه بمعنی نمایش تمام اقوام در نظر گرفته شد که مانند خاک خشک بر دیوار اقوام در افغانستان تا هنوز نجسبید و علت آنها تعصب و برتری گرایی های قوم حاکم میباشد که زر و زمین و قدرت دولتی در دستان دولت مردان و کسانیکه اریکه ام اقوام و ایل های قبایل افغان را تحت این نام **"پشتون و پشتانه"** یکجا سازد و در مجموع تمام اقوامیکه در این جغرافیای سیاسی زندگی دارند در مجموع با اقوام افغان که فعلاً پشتون نامیده میشود **دیگجا** "نامیده شوند ولی تا امروز که بیشتر از دو قرن از آن میگذرد دولت های سرکاری موفق به ارزش دادن بر این وحدت بمعنی اصلی کلمه **"افغان"** نشده اند. (مؤلف)



یکصد و نهم

دولت درانی ها عصر احمد شاه ابدالی

ردوی مکمل هفت مرتبه به هند و دو دفعه به خراسان و یک نوبت به بخارا تاخنه و هر دفعه مظفر و منصور خراسان شرقی (کشوری که امروز بنام افغانستان یاد میگردد) را یک مملکت وسیع و مستقل و با عرض و طول تشکیل داد. [ولی سیطره او نیز مانند سایر فاتحان مشرق، دست خوش هرج و مرج خانوادگی گردید.

۱۱۹-۵-۱. اوضاع سیاسی افغانستان = (شرقی)

حبيب الله خان سردار، همان مأخذ قبلی، ص
چون هنوز در قلمرویکه احمد شاه درانی سلطنت میکرد افغانستان اسماً و رسماً وجود نداشت منبع قلمرو او را بنام
ی می نامیم چرا که احمد شاه خود را خدیو خراسان نامیده است (تاریخ احمد، پیشین) و بخاطریکه با خراسان
باختری (ایران) تصادف نکند، پسوند شرقی را به آن علاوه میکنیم؛ فلذا هر جاییکه در متن بنام خراسان شرقی بر می
خوریم مقصد از قلمرو احمد شاه درانی میباشد. ()

مقارن ظهور احمد شاه ابدالی، شرایط داخلی و اوضاع همجوار نیز برای تشکیل یک دولت مستقل در منطقه (خراسان شرقی) مساعد بود. در داخل کشور طبقه دهقان و مالدار یعنی اکثریت ملت با طبقه شهری و پیشه ور، در سالهای درازی بعد از انقراض دولت تیموری، در زیر اداره ملوک الطوائف و جنگ های ذت البینی بین خوانین، اربابان و بیک ها بخاطر دستیابی به زمین و زر که با همدگر در مصاف ستخوانشکنی رزیدند که رنج بیحد آن بالای شانه های مردمان بیداد میکرد، این درحالی بود که

لشکر کشی های ملوک الطوائف و قدرت های خارجی فرا منظقی، به علاوه مالیات های کمرشک خانمان بر انداز، عوارض و سیورسات (زادوتوشه، خواربارکمبرای لشکر فراهم کنند) و گمرکات گوناگون، کوفته شده بودند که در انتظار یک صبح روشن یعنی یک دولت مقتدر مرکزی و امنیت بودند. در غرب و شرق و جنوب کشور نیز سالها مردم بر ضد استیلای خارجی و برای حصول آزادی ملی مبارزه کرده و اینک برای حفظ و تقویه یک دولت ملی در برابر خارجی ها آماده و حاضر بودند، قسمت مرکزی کشور هزارجات، بیشتر از هر جای دیگر تحت نظام فئودالی و مطلق العنانی ملوک طوائف سائیده میشد. الهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان و مالدار و رعیت دارای اختیارات نا محدود بودند. «به ای

معنی کسی که در زمین خدا زراعت میکند و آب از رود خانه و باران یا باران آنرا سیراب میکنند با گاو و اسبی که خود پرورانده شخم و شیار میکند چه میشود که محصول رنج سالیان او در زیر آفتاب سوزان و سرما و گرما بیک شخص دیگری که هیچ کاری نکرده و گاهی دوری نشسته، تعلق می گیرد

. « [چنین بنظر میرسد که در ابتدا زمین مال رعایا دهقانان و بزرگران بوده و در تحت تضییق و ضرورت و شاید هم خشک سالی های دوامدار و یا ها و جبر و گرسنگی از دست آنها گرفته شده و خود آنها به مزدوران آنها تبدیل شده اند. (داستان یوسف پیامبر و خشکسالی های هفت سال متواتر به روایت قرآن، زمین را در برابر سهم گندم که از حکومت مصر می گرفتند از دهقان گرفته شد و به حکومت مصر تعلق گرفت. (محمد علی جمال زاده، زمین ارباب و دهقان) در قیل از احمد شاه درانی

از او نیز نظام ارباب رعیتی معمول بود که این زارعان بنام زارعان نسق یاد میگرددند و در نظام مالک رعیتی وسیع ترین قشر اجتماعی روستایی در نظام ملوک الطوائفی را نشان میداد. نسق در بمعنی رسم، روش، نظم و ترتیب، یعنی نظم و ترتیبی که بر اساس آن دهقانان در روستا ها به کشت بت استفاده از زمین بنا بر عرف و قوانین شفاهی محلی که از یک محل بمحل

دیگر نیز تفاوت داشت، سهمی از محصول را بمالک می پرداخت که این امر بر حسب در اختیار یک یا چند عامل از عوام گانه زراعتی قسمیکه در بالا نیز ذکر کردیم متفاوت بوده است. این قسم زارعان هنوز هم در جامعه دهقانی وطن ما وجود دارند که به آنها همسایه نیز اطلاق میگردد. زارعان صاحب نسق یا همسایه، براساس مزارعه و پرداخت قسمتی از محصول به عنوان بهره مالکان و یا پرداخت اجاره مقطوع در زمین ارباب زراعت می کردند. تقسیم محصول براساس عوامل پنجگانه زراعی - زمین، آب، گاو، بذر و نیروی کار انسانی بود، و از این لحاظ زارعان صاحب نسق در برخی مناطق به دو گروه متمایز از هم تقسیم می : **گاو بندیا صاحبان قلبه و رعیت.**

گاو بندها کسانی بودند که از عوامل پنجگانه زراعی سه عامل نیروی کار انسانی و گاو و بذر را در امور زراعی فراهم می کردند. رعیت ها فقط نیروی کار انسانی را تأمین می کردند و از لحاظ پایگاه اجتماعی در

سطح پائین‌تری قرار داشتند. در برخی از مناطق روستائی گاوبندها، گاو و بذر را در اختیار زارعان صاحب دادند و خود عملاً در فعالیت زراعی نقشی نداشتند و تنها از بابت گاو و بذر خود سهم بردند. با وجود این برخی از زارعان صاحب نسق زراعی (دهقانان مرفه ده) خود صاحب گاو و قلمبه بودند که از آن در کار زراعی استفاده می‌کردند و در نتیجه سهم بیشتری از محصول را به . برای این گروه از دهقانان اصطلاح 'گاویند زارع' یا "دهقانان صاحب قلمبه" به‌کار می‌رفت. در روستاهائی که بهره‌برداری از زمین براساس بیگار قرار داشت، رعیت‌ها مجبور بودند در زمینهای اربابی بیگاری کنند ولی گاوبندها یا صاحبان قلمبه از این اجبار معاف بودند، بیگاری یا کار اجباری در سالهایی که در منطقه جنگ و نا آرامی یا قشونکشی بیگانگان در جریان بود کمر دهقان را می شکست و مجبور بودند هفته ها ماهها کار اجباری بدون مزد را حتی زیر ضربات شلاق مالکین بزرگ و یا سردمدارانی که اداره محلی بدست شان آفاده بود انجام دهند. در هزارجات و مناطق مرکزی و دور دست که هرگز ندای قانون و شریعت نجا شنیده نمیشد این قوانین و سنت های عرفی و شفاهی نیز وجود نداشت و هر خان و ملک به اندازه رشد زشت خوئی و یا نرم خوئی خود با کشاورزان رفتار میکردند .

به روایت تاریخ : «بیشتر از یک ملیون نفوس زحمت کش و کار کن هزاره – که از هجوم چنگیز خان به اینطرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده شده بودند – برای اعاشه و تفریح عده و میر و بیک و روحانی جان میکنند. فیودالهای مسلط این منطقه ، با اطاعت و تادیه مالیات به دولت های مرکزی، برای حفظ قدرت منطوقی خود تا اواخر قرن نهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مقاومت سرسختی نشان دادند و هم مردم خود را از سیر متوازی با انکشاف بطی سایر حصص کشور . بعد ها عوامل دیگر اقتصادی و فقر و فشار سیاسی دولت مرکزی ، عمر این توقف و انجما قرن بیستم بدرازا کشانید . در حالیکه همین مردم سرسخت و کاری افغانستان بودند که قوت بشری چنگیز خان را در خود فرو برده و باوجود جذب خون مغول ، دیگر از مغول خالص و زبان مغولی در مرکز افغانستان اثری نگذاشتند.

همچنین به درجه دوم مردم ولایات شمال افغانستان، نیز در مضیقه نظام فیودالی (و قبيله برتری) سخت فشره میشدند. []

۱۱۹-۵-۲. وضعیت همسایه ها مقارن سلطنت احمد شاه درانی

ایران بعد از مرگ نادر شاه افشار ، در گرداب هرج و مرج داخلی و ملوک الطوائفی فرو رفته ، دیگر قادر به تجاوز در ممالک همسایه نبود . در بخارا و ماوراء النهر نیز دولت جنیدی روبه انحطاط نهاده و اشراف فیودال در مناطق مختلف کشور ، حتی پایتخت بخارا مستقل ش . . .

نگذشته بود که محمد رحیم خان مدعی در جای عبدالله خان ثانی جنیدی نشست و پنج سال بعد عبدالعزیز آخرین پادشاه جنیدی توانست که پادشاهی سلسله خود را اعاده کند .

اوضاع سیاسی خوارزم بدتر از ماوراءالنهر ، بازیچه اغراض اشراف بود و تا قبل از ظهور احمد شاه درانی ، خان ها پی یک دیگر می آمدند و میرفتند بقسمیکه در مدت کمتر از چهل سال ده پادشاه در خوارزم کشته و یا تبدیل شده بودند . لهادفرصت حمله به کشور دیگر را نداشتند.

در هند در عمق این اوضاع یک قوه نهانی و خطرناک دیگر وجود داشت که مثل اختاپو (هشت پا)از ماورای بحار غوطه زده و در سواحل هند سر کشیده بود . این قوت نا آشنا که با اسلحه علم و فن و تخنیک عالی تری و هم با حرص و خشونت مجهز بود ، به شکل تدریجی اما عمیقاً در عروق و شرابین هند پهناور و غنی سیر میکرد ، در حالیکه هندی ها آنها را سو اگرانی بیشتر نمی پنداشتند . این همان استعمار گران غربی بود ند که تجزیه و تقسیم و نفاق تمام قوتهای ملی هند را با ثروت آن میخواستند. []

۱۱۹-۵-۳ . عیت هند در ارتباط حملات احمد شا

قبل از زمامداری احمد شاه درانی در قلمرو او که اکنون حصه کوچکی از آن باقی مانده و یاد میشود قبل از احمد شاه درانی در مدت دوصد و پنجاه سال مورد تاخت و تاز و هجوم بیگانگان بود آخرین دفعه کابل توسط بابر شاه اداره میشد که علی رغم توجهات و کوششهای بابر بخاطر توامیت بخشید رقبه اش از بدخشان و آمو دریا تا بلخ و میمنه ، و اطراف کابل (قندهار) به نتیجه نرسید که بالاخره تصمیم گرفت تا با سقوط خاندان لودی راه خود را بجانب هند باز کند و او در این جنگ پیروز مانه هند را فتح کرد و دهلی را پایتخت خود قرار داد و چندین مراتبه نیز پوز پرتگالیها را که در خلیج بنگال بخاطر استیلای هند قوای نظامی پیاده نموده بودند ب خاک مالید و بزرگترین قدرت نظامی دریایی ار شکست داد . ولی نه او و نه فرندان او قادر گردیدند تا خطه ای را که بنام خراسان شرقی=افغانستان یاد میگردد بکشاید و فرزندان بابر چندین مراتبه در صحاری بین زمین داورو غزنی از بی توشه گی میدانهای جنگ را رها نموده واپس به هند عقب کشیدند . در چنین حال و هوایی گوشه های غربی کشور مورد هجوم شاهان صفوی به شمول قندهار بود که البته خدمات و خیزش های حاجی میرویس خان غلجایی ایجاد وحدت بین اقوام قندهاری نقطه عطف روشنی در تاریخ کشور ما میباشد که قبلاً در جلد نهم این اثر به تفصیل آورده شده . همچنان است فتوحات و قلعه کشایی های نادر افشار که بعزم تسخیر هندوستان بر آمده بود با مقاومت مردمان غزنی ، مخصوصاً کابل مواجه . کشور خاندان های جنیدی بخارا هرازگاهی به بلخ و ماورای آن هجوم می آورند و در مرکزی، سیستم های تیول و ملوک الطوائفی

که بالای بدنه دهقان خیلی سنگینی ایجاد میکرد. چنین حال و هوایی احمد شاه ابدالی د دهار . و به عوض اینکه رضات و جنگهای اشغالگرانه جلو گیری کند خود جلو دار جنگ در سرزمین هندوستان ، ماورای آمو و خراسان شد . البته « موجودیت نفوذ سیاسی و نظامی افغان هادر هند و در ولایات هند بود . در دربار دهلی مثل نجیب الدوله افغان (نجیب خان یوسفزایی) افسر مقتدری ، و در ولایت "کترا" و "فرخ آباد" و "ملتان" سلسله حکمران "روهیله" و ابدالی افغان (سعدالله خان روهیله ، احمد خان بنگش و زائد خان ابدالی) با قوای زیادی قرار داشتند . تمام این اوضاع احمد شاه را از طرف هندوستان مطمئن میساخت ، تا در تأسیس و تحکیم دولت سرتاسر ی افغانستان، زمینه مساعد بدست میداد. این است که احمد شاه در اندک مدتی به آسانی توانست از جیحون تا عمان و از ولایات خراسان و سیستان ، (دولت احمد شاهی درانی را وحدت سیاسی بخشد. » []





بخش یکصد و نهم

جنگهای درانی هند کاوی تاریخ

این جنگها کانون فعالیتهای استعماری را پایه دار ساخته و اثرات ناقص آن در جریان دوصد و اندسال تا امروز با اعمال قدرت دولتی از طریق قبیله که در حین حال ، نظام حاکم نیز می باشند با تباری با کانونهای فساد جهانی ، دانسته یا ندانسته ، جریانهای تند جنایات الیگارشسی را تا امروز ، رهبری میکنند



بیست و پنج سال سلطنت احمد شاه درانی در سرزمین پر آشوب خراسان شرقی ()، از اثر قایم اوضاع، در سیستم متمرکز فیودالی در داخل نظام پادشاهی درانی و شریک ساختن فیودالان مقتدر در امور نظامی و اداره کشور و نظارت اعمال آنها در جرگه های کاری منطقوی و بالاخره مصروف ساختن این فیودالان زور مند یا خوانین و سر خیل های تیره های افغان، در جنگهاو یلغار و چپاول شان در خارج از کشور (به ویژه هند) نقطه برد او بود غافل از آنکه چه جانمایی پست و چه مردمانی بر سر بازی اقتدار و جهان کشایی او هست و نیست و آبرو و عزت و کرامت انسانی خود را از دست د این جنگها که هر مرتبه ای به نویسنده "برسی فشرده از میراث احمد شاه ابدالی ی "ثروتهای هنگفتی نصیب او شدو از جانب دیگر، دولت مغلی هند () که قبل بر این تمام دار و ندارش را در طبق قوانین جنگی از اثر یک شکست افتضاح انگیز و شرم آور، به نادر شاه افشار سرور و بادار احمد شاه درانی که در آن وقت وی، در اردوی به حیث یساول خدمت میکرد گذاشت که از اثر این غنایم جنگی نادر شاه افشار صاحب گنج افسانوی (کلات نادری) در خراسان . از اینها که بگذریم هند ارزش های تدافعی خو یورش های مکرر احمد شاه درانی به قسمی از دست داد که در مدت کوتاهی تبدیل به بستر مناسبی برای مهاجمین اروپایی برای تسخیر هندو گردید.



یکه از این جنگها در صفحات تاریخ بیادگار مانده ، دهنده طرح یک مانوفست اعتقادی بیست که بر اساس ایدیولوژی "ناسیونالیزم قبیلوی" در شاهنشهی احمد شاه درانی پی ریخته شد. [چنانچه بقول سردار حبیب الله خان مورخ دوره امانیه که نگاشته است : «او هفت مراتبه به هندوستان و دو دفعه به خراسان و یک نوبت به بخارا تاخته هر دفعه مظفر و منصور مراجعت نمود

را بیک مملکت وسیع مستقل با عرض و طول تشکیل داد چنانچه از دریای سند تا پل ابریشم که از جمله خراسان و نهایت خاک طوس است مملکت را . « (تاریخ افغانستان سردار عبدالرحمن خان معلم مکتب حبیبیه ؛ پیشین ، ص) ، او دفعات لشکر کشی به هند از جمله دفعه دوم را اینطور گزارش داده :

« احمد شاه دفعه دوم با هزار سوار بقصد گرفتن لاهور حرکت نمود از پشاور و دریای اتک گذشت و شهنواز خان که () ن هند و والی لاهور بود خبر یافته از شاه هند کمک گرفته با لشکر انبوهی بمقابله بر آمده کنار نهر پنجاب را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه ازین روی آب فرود آمده چشم لشکر غنیم را بسواد اردو برداشت و بعد از دو پاس شب با ده هزار سوار جرار بقسم ایلغار دو فرسنگ منحرف از اردو جای عبور از نهر یافته شهر لاهور را تصرف نمود. شاه نواز خان از شنیدن این خبر دست حیرت بنددان گزیده پای ثباتش از جاده استقامت لغزیده شبها شب اردو را جا گذاشته راه فرار پیش گرفت چون لشکرش از گریختن بر وی خبر یافتند از هم پاشیده شکست در ایشان افتادو بجانب دهلی ره بر گرفتند و همه توپخانه و سامان جنگ اردو غنیمت افاغنه شد... در مورد دفعه ششم

رفتن احمد شاه به هند برای گوشمالی طایفه مرهته که بطور اختصار از قول صاحب تاریخ می آوریم : قوم مرهته اکثر مسلمانان هند را تاراج و بقتل میرساندند و این در حالی بود که سلطنت هند از بی خبری و عیاشی بدرجه ای ضعیف شده بود که م مرهته شمرده میشد تا اینکه سران هند از جمله مسلمانان اعلیحضرت احمد شاه را برای دفع مرهته طلب کرده بود با اردوی آراسته به دیار هند کشید. از جمله در قلعه گنج پور که در کنار ساحل جمنا موقعیت داشت عبدالصمد خان درانی و نجابت خان و قطب الدین خان در آن سکونت داشتند که به اعلیحضرت و اردوی او آذوقه میرساندند که مرهته با فیر توپخانه هر سه سردار را که به احمد شاه کمک میرساندند بقتل رساندند ؛ با شنیدن این خبر اعلیحضرت احمد شاه مسلمانان را حکم گذشتن از آب جمنا داده به خواندن تکبیر (الله اکبر) تکبیر گویان خود را در آب افکندند و اولین نفری که از آب گذشت احمد خان خیبری بود که از برکت نام الله اردوی وی به سلامت از آب گذشتند در مقام پانی پت جنگ شدیدی بین مرهته و وی احمد شاه در گرفت احمد شاه موضع عساکر خویش را در جا های مناسب استقرار بخشید و حکم کرد که چابک سواران درانی از هر طرف راه آذوقه آمد و رفت را بر اهل سنگر مسدود نمایند چنانچه بعد از گذشتن چند روز از عدم آذوقه و جمع آمدن فضلا آدمی و نعش های مردگان از قبیل حیوانات و انسانها زندگانی بر اهل سنگر تلخ شد. آنها چون راه فرار نداشتند به اجبار به جنگ تن داده و صلاح در آن دیدند که به یکبار بیرون آمده بر غنیم حمله نمایند ، با توپخانه مکمل از سنگر بر آمده متوجه لشکر احمد شاه شدند . چون اعلیحضرت احمد شاه روی هنود را متوجه حمله دید صفوف را گذاشته سردار سپه سردار جهان خان فوغل زایی خان و نجیب الدوله در قلب لشکر پیشروی کرده و از عقب شجاع الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و فیض الله خان را مقرر داشت و به آنها تأکید فرمود که به کمک الله نصرت الهی از آن آنها خواهد بود و بکار فرمودن تیغ و تفنگ فرمان داد. و خود اعیحضرت با دوازده هزار سوار انتخابی و وزیر شاه ولی خان بر این رأی بر پشته ای که ساقه لشکر واقع بود بالا رفت . گلیس (؟) گوید که لشکر هنود هزار سوار و پیاده بودند افغانه هزار سوار و بیست هزار پیاده و هم گوید چون تنور محاربه گرم شد و آتش توپ و دود تفنگ دلها را تیره و چشمها را خیره نمود منصب داران فرانسوی در اردوی هنود حاضر بودند و به تنظیم توپ خانه قیام می نمودند چنانچه در قلب لشکر درانی ها تزلزل واقع شد و سردار جهان خان مجبور شد بعضی از نفری هایش را که در حال فرار از میدان محاربه بود به تیغ زده از گریختن ویی ثباتی منع می فرمود . اعلیحضرت احمد شاه که این حال را مشاهده نمود روی به هزار سپاه سوار درانی آورده خطاب نمود که وقت دریافتن خشنودی خدای و رسول وی است و از حضرت باری یاری از پشته پائین شده مانند سیل روی به صوب کفار نهادند و با چابکی اط پخانه را احاطه کرده در قبضه خود در آورد راوی وید : که چون تیغ های سواران درانی بفرق توپچیان فرو رفت آتش توپ و صدای خم پاره را فرو نشانند که دیگر کسی صدای توپ مرهته را نشنید . تیغ در آنها نهاده اکثر شان را کشتند و بیست و دو هزار را زنده به زنجیر کشیدند و اموال و غنایم بی نهایت بدست اردوی احمد شاه افتاد که از جمله زنجیر فیل و هزاران اشتر و نقود و جواهر بی حساب و اجناس و توپ و تفنگ و تیغ غنیمت اردوی احمد شاه گردید؛ (همان م)

وطی قریب به هفت مرتبه یورش و ایلغار در هند این ناسیونالیزم در سرزمین تحت قیادت او پخته گردید که بعداً در زمان سلطنت های پسران سردار پاینده محمد خان و امیر دوست محمد خان در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست توسط امان افغا و ظاهر شاه به ثمر نشست.

۱۱۹-۶-۲. ژرف کاوی تاریخ معاصر هندوستان

ژرف کاوی در تاریخ معاصر هندوستان و سایر مناطق جنوب شرق آسیا نشان می‌دهد که این ایدئولوژی در واقع در سه کانون ریشه داشت: حملات تهاجمی و تخریب‌گر احمد شاه ابدالی بخاطر بدست آوردن ثروت های هندوستان از طریق به شور آوردن اعتقادات دینی سپاهیان و مصروف نگه داشتن خوانین و فنودالان افغان؛ استعمار بریتانیا که با مناسب ترین کار افزار سیاسی یعنی ایجاد شرکت هند شرقی، طرح بلند پروازانه تمرکز قدرت استعماری خود را در تاریخ پر عفونت امپریالیزم غربی تکمیل می نمود، و ره یابی حملات اشغالگرانه استعمار بریتانیا توسط شاه شجاع الملک نوه احمد شاه بداخل خاک خراسان و تبدیل نام این سرزمین بنام " " " " " بخاطر واکمنی یا سروری سیاسی قوم حاکم نقطه عطفی

در تاریخ ملت‌های آسیا میباید که در راس این بازی سیاسی احمد شاه ابدالی بدون اینکه آینده چه عقوبتی به سرنوشت امپراتوری درانی او پیش خواهد شد، اکنون مردم این سرزمین شاهد کینه ورزی ها و رویا های خفته دویست اند ساله اشرافیت قبیله افغان را که چندین مرتبه از اول سده بیستم تا انتهای آن در کسوت دولتمداران و ایادی شان (به اعلیحضرت شهیدمحمد وزیر مهمند، ظاهر ساختند و زهری را در عروق و شرابین مردمان سرزمین مان افغانستان

تزییق کردند که در این آدرس جغرافیایی، برای همیش، شانس ملت سازی و دولت سازی نابود گردید

خی از این محافل الیگارشسی که به (پارسی - هند) تیلور و شهرت یافت که به تبع نقش درجه اول خ اقتصاد هند نقش جدی ای در حکومت انگلیسی هندوستان داشتند که بعنوان یک پدیده تاریخی اشتراک منافع و در آمیزی این سه کانون (لشکر کشی نادر افشار، احمد شاه درانی و استعمار انگلیس از طریق شرکت هند شرقی و اشغال آن از طریق استفاده از فقر عمومی و ضعف اقتصادی هند) گفته عبدالله شهبازی نویسنده کتاب زرسالاران یهودی و پارسی که مشعر است: «در کوران نگارش جلد دوم کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی وصیت نامه اردشیر را یافتم و در تفحص آن به شناخت و (مقایسه) اجمالی از روچیلد ها و برخی از چهره های برجسته الیگارشسی پارسی رسیدم که این چهره ها چه در شرق (هند و ایران) چه در جا های دیگر، به این سه پدیده پیوند جاودانی با استعمار جهانی دارد. اکنون دنیا برای نخستین بار در پایان سده بیستم در می یابد که برای نخستین بار به حضور کانونی همبسته با دو قدرت امپریالیستی و ایالات متحده آمریکا و در عین حال مستقل از این دو بر بنیاد های که بر منافع از

قدرت و کانون های موجود و تعارض وزارت خارجه بریتانیا به ریاست لرد کرزن از یک سو و وزارتخانه های جنگ و امور هندوستان و حکومت هند بریتانیا از سوی دیگر را در ماجرای کودتای

ایران مطرح بود. این همان نیرویی است که به "لونت"، آزادیخواه نامدار انگلیسی و دوست سید جمال الدین اسدآبادی () در نامه خود به داکتر سید محمد هندی (جنوری) و دسته تبهار بین المللی مینامدو از سلطه تام و تمام آن بر شئون جوامع مسیحی این طور سخن میگوید:

«تحولی که در — گذشته [در جامعه انگلیس] رخ داده و در ده سال گذشته با شتاب به پیش تاخته — تحولی است نژادی در طبقه که زمام امور مارا می چرخاند و از طریق یی مان فرمان می

راند و باز از طریق آن تمام حیات اجتماعی ما را می چرخاند... و توجه من به عنصر یهودی که در طی این دوران سال به سال سیزده نیرومند تری بر عمل بین المللی ما، بر اخلاقیات و بر نگرش ما به شرافت انسانی – بدست آورده است (و این در کشور ما توسط همان ایادی و کار رواجان قبیله که تمهید آن توسد احمد شاه ابدالی گذاشته شده بود بالای ملیت های مظلوم و به اصطلاح سیاسی [ستم کشان محلی] تا امروز تعمیم میگردد.) نخستین اقدام تجاوزکارانه انگلیس علیه امپراتوری عثمانی به ابتکار دیزرائیلی، ولین وزیر یهود صورت گرفت؛ (گرچند این وقایع بعد از احمد شاه درانی و در یک برحه زمانی دیگر صورت گرفت اما از رهگذر ایدئولوژی های نژاد برتری الگویی خوبی برای مثال دادن به این واقعیات تاریخی میباشد.) زمانیکه دیزرائیلی پس از بدست آوردن کنترل کانال سوئز از طریق اسماعیل پاشا در سال () عثمانی را در مسأله قبرس فریب داد. و در سال () بخاطر فشار روچیلد ها و گاشن ها بر دولت گلاudson بود. که مصر اشغال شد. تمامی اقدامات منحنی که در واپسین سالهای حکومت ملکه ویکتوریا در حوادث افریقای جنوبی رخ نمود، همه در توطئه های مالی ریشه داشت که بطور عمده از یهودیان سر چشمه می گرفت. این انحطاط اخلاقی در تمام طبقات انگلیس، از بالاترین تا پائین ترین طبقات رواج یافت و در زیر فشار نا عادلانه ثروت اندوزی حریصانه تمامی مرز های میان حق ندیشه مردم ما محو شد (چیزی که توسط همین زرسالاران و نمایندگان روچیلد ها از سال) (کشور ما را هم از نگاه مادی و هم از رهگذر معنوی و عقیدتی در معرض حراج بیدریغ تاریخ قرار داد که تا هنوز از فساد ها و جنایات هولناک سازمان یافته نج می برنده این شالوده ریزی عظیم، بر روح و روان کلیه اقشار سیاسی در دولت ماثرا گذاشت و دیگر گونی را در حیات اجتماعی ما سبب شد و بستری را فراهم ساخت برای گرایش های هنوز فرومایه تر و نا ستوده تر در سیاست خارجی ما [که اگر نام آنرا بتوانیم سیاست خارجی بگذاریم] در پا ه در دوران یور امریکائیان و اروپائیان که شاهد آن بوده ایم) در دوران زمامداری آقای حامد کرزی شاهد آن بوده ایم. او که سالیان درازی در امریکا بوده است از طریق روابط نزدیکتر با آمریکائیان پیوندی نزدیک با روچیلد ها و رکفیلر ها د. ه از طریق او و یاران بین المللی اش انبوهی از فریب، دروغگویی، فساد مالی حتی در پارلمان ما نیز دیده میشود. نمیدانم در کجای دنیا شنیده باشید که ماجرای ننگین آنچه را که در اینجا رسوایی کابل بانک خوانده میشود دیده آید که سه برابر سرمایه دورانی خود را از سپرده های مردم توسط سهامداران که از جمله خانواده او نیز در آن متهم است یعنی حدود یک میلیارد دالر را دزدیده و افتضاح و رسوایی آن روی سایر بانکها و نظامهای پولی را در افغانستان زیر سوال برده است. این ماجرا ها که از همان آغاز تشکیل دولت درانی – محمد زایی تا امروز به آشکارا ترین شکل نشان میدهد که سیاستمداران ما تا چه اندازه بخاطر ارزش های نازل مالی سقوط می کنند؛ و ابعادی را که بازار بورس جای گزین اخلاق کهن تجارت شده و فراتر از همه میزان اقتدار دار و دسته بیگانه سرمایه داران مالی بالخصوص امریکا که در ترکیب آن عنصر یهودی را نیز نمیتوان انکار کرد بدست گرفته اند که در نتیجه فساد های گسترده مالی نظامهای مالی داخلی و متحدان بین المللی آن ما در همان نقطه آغازینی که بودیم هنوز هم قرار داریم یعنی با فقر، بیکاری، نفرت از همدگر و جنگهای که همین عناصر آنرا سازماندهی کرده اند و پنجه نرم میکنیم.

امروزه دولت نام نهاد وحدت ملی نه بوسیله افغانان و قوانین یا حتی بخاطر منافع افغان بلکه بوسیله یک دار و دسته اشرار بین المللی به ابتکار وزیر خارجه فریبکار امریکا، جان کری، بنیان

گذاشته شده که تمام حیات اجتماعی ما را به فساد و جنایات خودکشیدند. ما دوزخ قیل در کابل شاهد انف عظیمی یکی از اداره امنیت ملی کشور در " که بارگ ریاست جمهوری و وزارت در یک وجبی همدیوار است بودیم که باعث تخریب کلی دهها ساختمان و کشته و زخمی شدن صد ها انسان و شکستن سه تلت شیشه های در و پنجره پایتخت بودیم. این انفجارات نقدر قوی و دهنش بود که امواج تخریبی آن ده کیلو متر در پایتخت و حومه اثر گذاشته بود که شور بختانه ر پایان هیچ سرنخی از عاملین خود باقی نمیگذارد که فهمیده شود که آنرا راه اندازی و تمویل و مدیریت امنیتی کرده است؟ و چطور توانسته با گذشتن از صد ها پاسگاه پولیس خود شان را داخل شهر در این م این همه بخاط آن است که تنها پول خدای آنان است و بخاطر بدست آوردن آن از هیچ جرم و جنایتی دست بردار نمیشوند.

بجز اینکه بگویم اکنون جهان اسلام و کشور های اغلب آسیایی نیرو هایی که کار گزاری میشوند جز کانون های صهیونستی که زمام آن بدست خاندانهایی مقتدری یهودی چون روچیلد ها میباشد چیز دیگری نخواهد بود. شاید عده ای تصور کنند که این مسایل جاری روز چه ربطی میتواند در تاریخ زمان احمد شاه ی داشته باشد؟

من اینطور جواب میدهم: از آنجاییکه این تاریخ بشکل تحلیلی نوشته شده است صرفاً مربوط به جهان کشایی یک پادشاه و یا داستانهای خوش گذرانی و عیاشی او نمیشود بلکه حقایق سرنوشت مردمان درد مندی را به تصویر می کشیم که از همان آغاز تا بحالا از بیداد قبیله گرایان بر سراقندار در رنج و عذاب هستند و بیدادگری حاکمان و در بدری مردم از همان زمانی آغاز میشود که امپریالیزم غرب با تبنای این دولت های فاسد خون و شیریه جان مردمان را بی رحمانه می مکند. (مؤلف)

۱۱۹-۶-۳. فیودالان محلی در دولت احمد شاه

سال زعامت توانست مرکزیت دولت و امنیت عمومی را طوری قایم سازد که فیودالان و ملاکان در رفتار شان نسبت به کشاورزان مسامحه نشان دهند و مسؤلیت خود شان را در برابر دولت احساس نمایند. طبقه متوسط شهری و بازرگانان نیز ساحه آزاد تری برای فعالیت بدست آوردند. این اوضاع با (ازدیاد پول یا سرمایه که از اثر حملات بهندوستان با بدست آوردن غنای مالیاتی مناطق تحت سیطره که در نتیجه جنگها بدست دولت درانی می افتاد) زمینه های بهتری را بوجود آورده سبب استحکام دولت درانی که با رویکرد فیودالی متمرکز اداره میشد گردیده و کذا فیودالهای مقتدر را بواسطه اشتراک در امور مسلکی(?) و نظامی ارضامینمود، که به نظریات آنها در نشست های موقت (جرگه) اعتنا نمود و نیز آنان را بیشتر در سفر هایی جنگی مشغول نگاه میداشت (که اثرات نا گوار آن در جغرافیای هند و استکبار جهانی بریتانیا بخاطر اشغال هند و همچنان خراسان شرقی) ()

صد ها سال جنایات استعمار گران انگلیسی و جنایات جنگی ای که توسط سرداران درانی هنگام حمله به هندوستان مرتکب شده بودند کذا زمینه های ناهنجاری را در سطح فرهنگ جامعه خراسانی ایجاد نمود که

ما حصل آنرا میتوانیم در ایجاد وحشت و دهشت در خانواده های سلطنتی که باعث در بند انداختن ، کور کردن و کشتن همدگ میشدند روی صفحه تاریخ را سیاه نمودند که از چشم تیز بین تاریخ پوشیده (() .

با این سیاست بجز یکی دو بار به عصیان آنها سر دچار نشد. شدیدترین این مخالفت ها از رف مقتدر ترین فیودالهای قندهار چون نور محمد خان میر افغان ، توپچی باشی، کدو خان و لزایی و غیره بعمل آمد. اینها در روز (پادشاه) شدن احمد شاه، تصور میکردند تنهایی احمد شاه و ضعف قبیله اش مانع مطلق العنانی ایشان خواهد شد اما این ها هرگز تصور نمیکردند که زر سالاری احمد شاه به علاوه نیروی جنگی و نفوذ قبیله وی اش باعث میگردد تا بدهن سرداران لجام گسیخته قبیله با پول و عناصر دیگر که احمد شاه حایز آن بود لجام زده شود. () انیکه احمد شاه به خارج بود (هند)، توطئه قتل و انهدام دولت او را کردند. ولی احمد شاه که استخبارات مفصلی داشت ، تمام آن دسته بزرگ را در قندهار اعدام نمود. این حرکت احمد شاه حساب آیند فیودالهای بزرگ روشن نمود. از آن بعد گرچه احمد شاه، فیودالهای طرفدار دولت را آرام نمیکذاشت و عناوین و منصب و گاهی هم اقطاعی به آنها میدادو حتی بعد از مرگ فیودال ، پسرش را بجای او میشناخت ، معهذافیودالهای بزرگ قبایل را دور از قبیله شان ، د بار نگاه میداشت و در جنگ ها سوق مینمود اما نمیکذاشت که در پایتخت قطعات مسلح محاربوی داشته باشند. احمد شاه فوج های قبایلی را از مرکز دور کرد و جای شان را به سپاه تنخواه خوار داد، این سپاه که معاش معین از دولت می گرفت ، نمیتوانست که مثل عساکر قبیله وی با مردم و رعایا در تماس باشند همچنین احمد شاه حتی الم یودالها رادر منطقه ایکه قبیله اش بود به مناسب حکومتی مقرر نمیکرد ، بلکه حکام تنخواه خوار دولت را که از طبقه متوسط بودند ، در علاقه های قبایلی میگماشت و قشر روحانی هم از احمد شاه راضی بود ، زیرا احمد شاه به آنها احترام میگذاشت تمام محاکم قضائی [] .

۱۱۹-۶-۴ .

تاسیس دولت درانی احمد شاه را معلول مستقیم پیدایش و ترکیب قبایل یاطبقات آشتی ناپذیر در جامعه افغانی میدانند. زیرا قسمی که در بالا ذکر شد دولت درانی احمد شاه از عمق ساختار اشرایت قد بلند کرد هر چه احمد شاه در بدایت این دولت را از قدرت خاص نظامی و ساز و برگ جنگی که از اردوی نادر شاه به او به ارث رسیده بود خودرا پادشاه ساخت اما از آنجاییکه قند هار چهار راه قبایل قدرت مند افغانان از قبیل ابدالی و غلجایی و سایر خورده اقوام افغانه می باشد مشکل است که بدون معاونت آنان کاری از پیش برد.

پیدایش دولت درانی ها در قندهار مهد قبایل پر قدرت پشتون نقطه عطفی در تاریخ آشتی نا پذیری در جامعه افغانی میباشد. زیرا این گونه جوامع در مرحله از تکامل طبقاتی خود گامی برداشت تا اکثریت

استثمار شونده را به سود اقلیت استعمارگر مطیع خود سازد و اینکار در صورتی تحقق می یافت که این طبقه صاحب دم و دستگاه دولتی گردند. قسمیکه دیده می شود دولت درانی ها بخاطر ارضای خواهشات خانوادگی و راضی نگهداشتن خوانین و فیودالها کار هایی بسود این طبقه انجام دادو در وظایف دولت های اینچنینی: وظیفه داخلی دولت تصاحب اراده اکثریت استثمار شونده بوده و وظیفه خارجی آن توسعه جویی قلمرو های خود از طریق اشغال اراضی کشور های دیگر و در عین حال دفاع از تمامیت ارضی در مقابل تهاجمات کشور های اجنبی که هر دو ی اینکار را دولت احمد شاه درانی انجام داد. اولی استحکام بازو های دولتش توسط قوای قهریه قبایل و دومی تهاجمات مکرر و گسترده در قلمرو های بیگانه میباشد. یکی از ویژگیهای درانی ها یابدالیها این بود که بیشتر با سایر اقوام مسامحه مینمودند و آنطوری که خانواده غلجایی ها در استکبار قدرت شان ابدالیان را از قندهار به فراه و هرات کوچ اجباری دادند و زمین های شان را مصادره کردند و مواشی شان را غصب نمودند و خوانین و نخبگان شان را در زندانهای قندهار نگاه داشتند که خود احمد شاه ابدالی نیز از جمله قربانیان این بازی قدرت بود ولی بر عکس احمد شاه با همه عشایر و اقوام از در سازش و مسامحه پیش آمد.

در بحث پیشین از قول میر غلام محمد غبار خواندیم: زمانی که فیودالها برای احمد شاه درانی درد سر ساز شدند و دو مراتبه قصد جان او را داشتند آنها را به هجوم به قلمرو های بیگانه ترغیب نمود تا از این طریق هم به رقبه قلمرو خود بیافزاید و هم از بابت فتوحات ردن غنایم بی شمار سرزمین هند به دم و دستگاه خود رسیدگی کرده و مواجب سرداران قبیله را نیز فراهم سازد زیرا قسمیکه در بالا اشاره شد دولت احمد شاه درانی برای سیادت سیاسی خود به پشتیبان سیاسی ای ضرورت داشت که از موقف حکومت او دفاع نماید. زیرا این اقلیت کوچک بر سر اقتدار برای حفظ استثمار، علیه اکثریت بزرگ ضرورت به دولت داشت.

تشکیل دولت فیودالی افغانها (برهبری احمد شاه درانی) نشان میدهد که گروه استثمارگر افغانی بیشتر نمیتوانست بدون ایجاد ماشین شکنجه و سرکوبی توده های عظیم استثمار شونده جامعه، همسایگان، آزادگان قبایل و بردگان، سیادت سیاسی خود را تامین کنند. با تشکیل دولت، خوانین و اشراف قبایل افغانی بخصوص درانی ها حاکمیت سیاسی را استحکام بخشیدند و اداره سیادت طبقاتی خود را بر ابر قبایل که مردم را بر مبنای محل زیست و منطقه در خود متشکل ساخته بود، تحمیل کنند. []

از سوی دیگر، در نحوه خود، این دولتی بود ضعیف، ائتلافی و فیودالی که به پیمانانه بزرگی بقایای مناسبات فرتوت قبیله وی را در خود گنجانیده بود. در حقیقت امر قدرت در دست خوانین و سرداران قبیله بزرگ افغانی قرار داشت. این سرداران کمتر تحت تسلط و اوامر شاه واقع گردیده بودند. خوانی بادیه نشین و نیمه بادیه نشین افغانه به زمینداران بزرگ فیودالی مبدل شده و بالعموم بالای باشندگان مسکون و کشاورز غیر افغان حاکمیت داشتند (که ما نمونه های زشت تر از آن را در طلیعه قرن بیستم و بیست و یکم توسط ایادی نادر خان و اخیراً حامد کرزی که در بین سالهای تا ختم دوره ریاست جمهوری اش قبایل نا شناخته و مرموزی را در دشت های کیله گی مربوط ولایت بغلا صحرای فاریاب بطور ماهرانه و مرموز در زمین های صفحات شمال جا بجا کرد) []

محتاط عبدالحمید، تاریخ تحلیلی افغانستان، پیشین، صص - ؛ رک. ریسنر، اثر، صص .
همان ماخذ، صص ؛ رک. تاریخ جهان، جلد پنجم، صص .

تأسیس دولت درانی ها در واقعیت امر که بمثابة دولت ماقبل فیودالی ... نمیتوانست با بقایای مناسبات کهن تولیدی و اشکال ساختار اجتماعی قبیله‌ای افغانی بطور قطع وداع کند. از این رو دولت به خط سیر تکاملی خود ادامه داد. (محتاط ، ؛رک.مارکس ، انتخابات ، ج. دوم ، ص)

قبل از اینکه فیودالهای افغان بتوانند ارگانهای جدید دولتی آنچه که " " سطح تکامل اقتصادی جامعه افغانی و تضاد های طبقاتی نهفته بود .

هیئت حاکمه افغانی که در استثمار مردم دست دراز داشت بدون داشتن دولت و ارگانهای سرکوب کننده مثل نیروی نظامی ، پولیس ، زندانها و غیره بر توده های عظیم استثمار شونده بشمول همسایگان کمیت رشد یابنده مستقل و آزاد قابل تامین کند.

لی رغم نداشتن دولت بر سر اقتدار افغانها در شرایط منحل فیودالی که از افراد و خوانین و اشراف درانی تشکیل یافته بود توانسته بودند از دولت درانی در جهت بر آورده شدن خواست های خویش ک از همین سبب اشراف و بزرگان قبایل درانی که در بدو تأسیس دولت احمد شاهی از آنها نام برده شد(از قبیل حاجی جمال خان بارکزی- فلزایی-موسی خان اسحق زایی- نور محمد خان علی زایی و دیگران که همه مربوط به تیره سدوزایی [ابدالی] بودند) تأسیس قدرت حاکمه را تشکیل دادند و عمده ترین وظیفه دولت هم تحکیم و گسترش قدرت خوانین بر سایر اعضای قبایل بود . (همچنانکه انقلابها در جریان خیزش های خود بعضاً از هدف خود موده سبب کشته شدن و یا انصراف هدفی که انقلاب بر مینای آن قیام می یابد ، خوانین درانی نیز با در نظر داشت اصل انحراف از ارمانهایی که دولت شان را تأسیس کرده اند دست به تخریب دولت ابدالی نیز زدند و در دو مراتبه قسمیکه آقای غبار تذکر داده و در بالا تلویحاً آنرا اذعان نمودیم قبل اینکه آنها دولت مرکزی را به سقوط مواجه ساخته و سیستم انارشی را در قلمرو درانیان مستولی سد بر شده و عاملین را اعدام نموده و بعداً هر گز به خانها اجازه نداد تا در م قندهار دارای دسته های مسلح بالقوه گردند بلکه آنها را در خارج قلمرو خود در زد و خورد و ایلغاروا .)

جا بجایی و استحکا اعیان و انین درانی در دستگاه دولت بر اساس مداخله دولت بر امور داخلی قبایل صورت نگرفت به این معنی که خوانین و اشراف به ترتیبی در رؤس وظایف دولتی جا بجا شده بودند که یکی از اجزاء دولت را اداره کنترول و در جا بجایی قدرت سهم قبیله واضح بود . زیرا که احمد شاه و باز ماندگانش با خوانین و زعمای قبایل مقامهای حساس حکمرانی ها فرماندهی نیرو های مسلح را تقسیم نموده بودند با آنها یساول و محافظین مخصوص خاندان سلطنتی و ارگانهای ذی اقتدار و اعتمادی معمولاً توسط محافظین اجیر افشاری و قزلباشان وقایه می شدند که علی رغم این همه احتیاط در دستگاه های امنیتی دولتی ، باز هم تاریخ مشعر است که خانهای ذی قوه و عشایر خودی چطور باعث سقوط و کودتا ها در بین خانواده درانیان شده سبب کور کردن و خلع قدرت یک پادشاه توسط نزدیک ترین عضو همان خانواده تکرار بوقوع پیوسته است. و این بخاطری بود که خوانین کل اختیار در امور دولت و بهره کشی از مردم بودند که به این ترتیب دولت خود عناد بر پا استاده یما .

این تقسیمات و وظایف اداری دولتی و امور نظامی در میان قبایل افغانی، روند بعدی تکامل فیودالیزم سرعت بخشید که باعث تقویه قدرت خوانین گردید. از جانب دیگر اوضاع را برای حفظ مناسبات کهنه نظام قبیله ای و پدر سالاری. بخصوص تشکیلات نظامی قبایل افغان، بحیث عنصر اساسی مهم سازمان نیرو های مسلح دولت درانی قرار گرفت. شاه حق داشت خوانین قبایل افغانی را عوض کند و بجای آن اشخاصی دیگری را برگزیند و به نسبت عدم اجرای وظایف محوله دولتی از کار بر کنار سازد و جریمه اخذ نماید. (محتاط، پیشین، - رک.ریسنر، اثر، ص)

ولت نو بنیاد افغانها که بر ای تقویت زمام قدرت خویش پروسه فیودال سازی اشراف و اعیان قبایل را استفاده میکرد، در بطن خود بطور اجتناب ناپذیر تمایلات تجزیه طلبی و نطفه های متلاشی نمودن اتحاد نا پایدار دولت درانی ها را پرورش میداد.

خوانین درانی با اختلاط و در آمیختن وظایف فرماندهی ارتش، حکرانی، مامورین جمع آوری عوارض مالیاتی و جلب نیرو های مسلح به حمایت خود، امکانات آنرا بدست می آورند تا از تلاشهای آمیز زمامداران دولت در امور آنها جلو گیری بعمل آورند و با همان پیمانانه با زمام و قدرت شاه معامله مینمودند که فقط با منافع آنها سازگاری داشت.

روستا ها و قریه ها از جانب خوانین و اشراف قریه اداره میشد (که حکومت در روستا ها در وضع و بهبود زندگی عامه نقشی نمیتوانست ایفا کند، خوانین و اشراف بطور دلخواه خود حکومت را آنقدر از مردم دور نکمیداشتند که هر گز صدای مردم بگوش حکومت نمی رسید. حتی حکومت آنقدر به حاشیه رانده شده بود که نمی فهمید که چه مقدار مالیه بدوش هر فرد تعیین شده است؟ و احمد شاه تنها به این فکر بود که چطور بتواند نیرو های نظامی خویش را از خوانین استخدام و استحکام بخشد و در موارد خاص این امکان نیز وجود داشت که عوض هر فرد مقدار معین پول پرداخته شود. الفنسنتون در رابطه به خوانین عصر احمد شاه چنین می نویسد:»
از کنترل سراسر قلمرو سلطنت، جلب عسکر از قبایل برای ارتش و جمع آوری پول به حوایج عمومی دفاعی.» (رک.)

در نواحی ایکه اهالی قبایل افغان بود وباش دارند، مسلماً در دولت درانی تقسیمات اداری خاص را تشکیل میدهند که تحت فرمانروایان موروثی خویش قرار داشتند. احمد شاه خودش در این باره می نویسد:»
های نواحی غرب، بمن عسکر میدهند و نواحی دیگر پول تهیه میدارند.» ()

احمد شاه که در طول زندگی اش با تیره غلجایی مناسبات خوبی نداشت، نصر الله خان غلجایی را که ادرشاه افشار حکمران پشاور مقرر کرده بود ن منطقه بیرون ساخت و با نیروی زور خویش قلمرو های غلجایی را تحت تصرف خود در آورد و آنها را مطیع خود ساخت.

به گفته "میلسون" (Malison) دانشمند و تاریخ نگار انگلیسی:»
غرض حل تشکیلات قبایل افغانی و تحکیم سلطنت خود پذیرفته بود. او بحیث یک افغان میان افغانها رشد کرد و با داشتن مغز روشن، فراست و اندیشه های فردی، شایستگی خوبی داشت تا ب مسایل اولی برخورد و معامله کند. (ولی تا جایکه تاریخ زندگی احمد شاه نشان میدهد او در بین افغانها تولد نشده و رشد نکرده است. بنا بر روایات تاریخی او در ملتان یکی از محلات هند دیده به جهان

کشود و وقتی هم که طفل بود پدرش زمان خان ابدالی را و در اوان سالیان [ده سالگی] به زندان شاه حسین غلجایی با برادرش ذوالفقار خان محبوس گردید .
ها در سال () بدست نادر افشار گرفتار و در تبعیدگاهش به مازندران تبعید شدند. ذوالفقار خان در تبعیدگاهش از اثر مسموم شدن در گذشت و اما برادرش احمد خان مجدداً در صحنه سیاست توس نادر، ظاهر گردید. او سالیان سال الی بقتل رسیدن نادر شاه در اردوی او از جمله یساولان خاص در اردوی نادرشاه بود و بر خلاف تبصره ملسون او هرگز وقت آنرا نیافت تا در « میان افغانها رشد کند» او با شیوه ساده که جزء همیشگی خصلتش بود امور را حل میکرد . با داوری از تمرکز ذهی کلیه شمه های قدرت امور قبایل را توسط خوانین محل در قبیله فیصله مینمود . او جنگ را به مثابه یک عنصر طبیعی افغانها می شناخت و به این عقیده بود که میتواند جنگهای پیر مندانه را براه اندازد و مصد که از طریق ماحصل جنگ د مویل مالی کند . او دارای این خصوصیات اخلاقی بود: آزادی قبایل تحت قیادت خوانین و اشراف شان و تمرکز قدرت بدست

۱۱۹-۶-۵. سلطه احمد شاه به روایت ملسن:

ش. / () سلطه خویش را بالای کابل، پشاور و سپس هرات توسعه بخشید. بدین ترتیب در قلمرو سلطنت احمد شاه نه تنها سرزمینهای قبایل افغان شامل گشت که هر کدام از قبایل مذکور در مراحل خاص متلاشی شدن نظام کمون اولیه و روند رشد فیودالیزم قرار داشت، حتی آن اراضی شامل گردید که صد ها سال در آنجا مناسبات فیودالی مسلط بود و همین مسأله است که خصلت دوگانگی دولت درانی ها را نشان میدهد که هنوز هم بقایای مناسبات نظام کهن قبیله ای را در خود حفظ نمودند. (مثال بر جسته آن را میتوان در میان جنبش طالبان که نه سال در قلمرو افغانستان بحیث امارت اسلامی طالبان مستقر بودند را بحساب آورد که هنوز هم این قشر به کمک ایادی بیگانگان میکوشند، بار دیگر، نظام کهن قبیله وی را با رویکرد های دروغین از اسلام با براه انداختن حملات دهشت گرانه و های میدانی،

با ظهور دولت فیودالی افغانها، احمد شاه با دو مشکل رو برو بود: از یکطرف وضع درهم برهمی قبایل افغان و مبدل ساختن آنها به یک ملت واحد و ایجاد خدمات مشترک ملی، از جانب دیگر استحکام بخشیدن قدرت خود بر مبنای آن. []

قابل ذکر است که دولت درانیا، نسبت به دولت سلف خود یعنی غلجایی ها استحکامات احتیاطی و اضافی بیشتری از خود داشت و این تفاوتها در تحول و تغییر شرایط و اوضاع زمانی نهفته بود.

احمد شاه درانی موفق گشت تا یوسف زایی ها ، محمد زایی های هشتتگر از مهند تا وادی سیان و غیره قبایل افغان را روی یک هدف ملی جمع کند کاری که حاجی میرویس خان علی رغم داشتن خیال آزادی موفق نشد تا در زمینه تشکیل یک حکومت مستقل ملی پیروز گردد. (محتاط؛ رک. قاضی عطاء الله ،)

دولت نو تأسیس احمد شاه درانی در قندهار مهد قدرت قبایل افغان که سابقه حکمرانی در هرات و فراه را نیز رشد و عرض اندام کرد، این دولت قادر گردید تا ساختما های نظام قبیله وی را به نفع خود تحول داده و بکار اندازد. در نواحی زیر سیطره احمد شاه درانی در منطقه تاجک نشین مناسبات پیشرفته تصادی حاکم بود: «این بر تری دیرینه را که هم نظام پادشاهی احمد شاه آنرا زی

جانبی هم با بقایای تغای تیمور که در بخارا حاکمیت نسبی داشتند با بلخ و توابع آن وقتاً فوقتاً در گیریهایی ایجاد میکردند و از جانبی سرزمین بلخ با پیشینه «بر تری دیرینه» اش میخواست با سیستم خانات که دیگر نمیتوانست با حکومت مطلقه احمد شاه افغان درانی که خود را سایه خدا نیز میدانست دست و پنجه نرم کرده و مقابله خویش را حفظ نماید که به هیچ این مبارزه ممکن و مقدور نبود.

با وجود اینهم بلخ مبارزه و دفاع برای بلخ سالها پس از پادشاهی احمد شاه و پسرش تیمور شاه حتی در زمان شاهان افغان از تیره بارکزایی ، نیز ادامه داد که در اخیر به بازی بزرگ بین روسیه تزاری و هند بریتانوی شده و نام دیرینه که بر تری تاریخی بلخ را نشان میداد به ترکستان افغانی مبدل ساخته شد که ایالت های بلخ، جوزجان و میمنه و مرغاب را احتوا میکرد که خر تیر بند ترکستان شروع و تا ه کوههای پارامیزاد از جانب اقوام حاکم افغان به این نام یاد گردید که در مباحث آینده به

تری دیرینه بلخ برای دفاع مباحثی را دنبال خواهیم کرد.» [] همچنان دولت درانی که یک دولت فیودالی منطقه بود به وسیله ماشین شکنجه و سرکوب دولتی اوضاع و مناطق را زیر اداره و کنترل خود قرار داد که دارای تاسیسات منظم ارتش ، داروغه ، ادارات اخذ مالیات و عوارض گمرکی و زندانها بود.

قاضی عطاء الله اذعان میدارد: طبق معلوماتی که محمد امید سیاح ارایه میکند: «احمد شاه در مبادی سلطنتش توانست قزلباشها را به طرفداری خود جلب کند که چندین هزار خانوار در افغانستان اقامت داشتند. معهذاً نیرو های قزلباش از همان آوان بخشی از گارد شاهان درانی را تشکیل داده بود.» (قاضی عطاء الله) چرا که تجربه ثابت کرده بود که در سرزمین های مشرق همواره خاندانهای بزرگ سلطنتی از طرف تیره های خودی نابود گردیده اند. مثال برجسته این ترور های خانوادگی نادرشاه افشار بود که در یک توطئه از طرف برادر زاده اش و بدستان محافظین خاصش کشته شد. از همین سبب گارد محافظین احمد شاه درانی را قزلباشان و طایفه بیات تشکیل داده بود که احمد شاه آنها را داخل منظومه محافظین سلطنتی خود گماشته بود.

۱۱۹-۶-۶. مناسبات در سیستم اداری احمد شاه درانی:

احمد شاه دارای دو گونه سیستم اداری بود () مناسبات شاه با خوانین و رؤسای قبایل افغانی به ویژه درانیهها () تحت ستم و دسته ای از فیودالها.

این دو گونه مناسبات فوتهای کلی از هم داشت. تمام اراضی دولت درانی به ساحات قبایل نشین تقسیم شده بود. هر یکی از این قبایل تا حدودی از استقلال و آزادی داخلی برخوردار بود و در مقایسه به قبایل غیر افغانی، نفوق و برتری خاصی داشتند. احمد شاه هرگز به معامله ای مبادرت نمی ورزید که منفعت تمامی قبایل افغان در آن متصور نمی بود (مجمل التواری بعد نادی، ص) اما این قدرت در مورد مردمان غیر پشتون محدود بود و از طریق قوماندانان تعیین شده اعمال میگردید.

حکومت درانی ها، بیروکراسی فیودالی را از تجارب پیشینیان خود به ارث برده بودند. این دستگاه بیروکراتیک بطور عموم از طرف تاجک ها، ایرانی ها و هندیها ترکیب یافته و پیش برده میشد. دستگاه متذکره با موجودیت نخست وزیر و کارمندان دولتی، شهرها و مربوطات آن اداره میگردید. در روستاهای اراضی متصرفه، همان وظایف کهن اداری کاملاً به شکل اولی خویش باقی مانده بود. زبان فارسی مثل دوران سلطنت مغولها ی هند و نهاد های دولتی ایران و عثمانی ها زبان رسمی دولت درانی ها قرار داشت و (سکه ها و فرمانهای دولتی) بفارسی نوشته و اصدار می یافت. رسمی بودن زبان فارسی یک امر قانونی بود، زیرا اهالی شهرهای کابل، قندهار و هرات بلخ و بامیان و تخارستان بدخشان و سایر جاها، اکثر مردم به زبان دری یافارسی صحبت مینمودند و در میان ملیت های مختلف در سلطنت احمد شاه درانی لسان فارسی، زبان افهام و تفهیم (Lingua franca) محسوب میشد.؛
رک. شرح مختصری در باره تاریخ کشور های شرق میانه، ص ()

افغانها با تاجک ها، هندوها یکجا اکثریت بزرگ باشندگان شهرهای کابل، هرات و قندهار سلطنت احمد شاه درانی را تشکیل میداد فرمانهای خود را بفارسی (دری) توشیح میکرد. قشر نیرومند روحانیون از امتیازات بزرگ حقوقی برخوردار بود که در زمان لطنت صفویها و شاهان تیموری برایشان متداول بود. روحانیون تکیه گاه عمده سلطنتی را تشکیل و مشی عقیدتی نظام شاهی را نیرومند و با اعتبار میساخت. هر مسأله ای که به شریعت و قضا ارتباط می گرفت، افغانها از دادگاه فیودالی و شکل انکشاف یافته حقوق فیودالی کار می گرفتند (چنانچه ع را که می بایست ت ایر و قوانین فقه اسلامی عملی میشد، از طریق استفاده از مناسبت های فیودالی آن را مجرا میساختند و به آن شکل مذهبی آمیخته با پشتونوالی میدادند که این رسوم هنوز هم در میان عشایر افغان دور از جمعیت شهری در روستاها موجود میباشد از قبیل بد دادن و اجرای قصد و تقسیمات سهمیه میراث در طبقه بانوان، هنوز هم مشکل قانونی و شرعی کشور را میسازد، چه در عرف پشتونوالی به زنان میراث داده نمیشود ()

زمانیکه نظام بردگی در اروپا متلاشی شد آلمان ها به شهرهای رو به زوال باستانی روبرو شدند که پروسه فروپاشی و از بین بردن آنها را به پایان رساندند ولی برعکس جرمن افغانها به شهرهای انکشاف یافته و پیشرفته تری روبرو شدند که در آن زمان از اثر پیشرفت فرهنگ شرقی در رونق بود

که موجودیت این شهر ها از فرهنگ اصیل خراسان مایه گیری بود که حتی حملات ویرانگر مغول نیز نتوانست مدنیت و شهر نشینی را در شهر های خراسان نابود سازد و این بخاطری بود که بومی شهر های خراسان (هرات ، بلخ ، تخارستان، کابل و قندهار و...) را بازرگانان و پیشه وران تشکیل میداد. در شهر های هرات و غزنی تاجک ها در شهر جلال آباد، هندو ها در یک مرحله متکامل تر سطح زندگی اجتماعی و فرهنگی قرار داشتند. در این شهر ها اصناف مختلف صنعتگر ، بازرگانان و تمرکز یافته بود و بر علاوه جمعیت کثیری از هندوها در هرات ، کابل و قندهار داشتند. (محتاط عبدالحمید تاریخ تحلیلی افغانستان، ص ؛ رک. الفنستون، اثر، ص)

تاجکها در شهر های عمده که تعداد شان از شمار انگشتان بیشتر نبود گروههای بازرگانان و پیشه وران را تشکیل داده بود ند، همین قسم تقسیم شغل بین سایر قبایل مشخصاً معلوم بود : بکار اندازی سرمایه از طریق سود خوری ، مساعدت های مالی و تعاملاتی شبه بانکداری امروزی ولی به شیوه های قرن هژدهم به هندوان و (بعضاً به یهودان محلی که قبل از تشکیل دولت یهودی اسرائیل در اکثر شهر ها سکونت انتقال کالاهای بازرگانی از طریق بار گیری و راه اندازی اشتران تیز تک در کاروانهای طویل که اموال تجار تی سرزمینهای آسیای مرکزی ، بلخ ، تخارستان ، کابل و هرات و غزنه تا پشاور و دهلی و فراتر از آن تا خلیج بنگال مربوط به قبایل پشتون میشد این قبایل که در هیچ شهری بج عده معدودی در شهر های هرات و قندهار و مربوطات آن که اخیراً توسط احمد شاه ابدالی صاحب زمین های مقطوع شده بودند ، ما بقی بصورت کوچی های مالدار از یکجا بجای دیگر در حال حرکت بودند و هلوی اینکه با اشتران تیز تگ مال التجاره را از یکجای بجای دیگر انتقال میدادند در مسیر راه خانوار ها و هشام خود در مسیر چراگاه های سرسبز در حرکت بودند ولی کاروان های انتقالی کالا های بازرگانی اکثراً در مسیر های مشخص و ویژه ی از قبل تعیین شده در حالت عبور و مرور از طریق جاده های که امنیت آن بصورت نسبی تأمین میگردد صورت می گرفت این قبایل کالاهای تجاری را با اطمینان و بایگانی مخصوص که خاصه قبایل افغان بود و توسط جوانان مسلح به سختی پشتیبانی دفاع میشد انجام می پذیرفت. خانوار های کوچی در حین کوچ از یک محل به محل دیگر لباسهای رنگارنگ و زیبا می پوشیدند و جوانان کاروان اشتران خود را حین حرکت از جایی بجای دیگر می آراستند ، اطفال ، زنان و سالخورگان بالای حیوانات بار بر می نشستند که در وقت حرکت چنین پنداشته میشد که کار و سور و عروسی در حال حرکت باشد. (این موضوع در یک بحث جداگانه تفصیل داده خواهد شد)



الفنستون در باره تعاملات پولی در قرن هژدهم چنین تذکر میدهد: «تمام امور بانکی در دست هندو ها ()»

۱۱۹-۶-۷ . بانکداران هندی در دولت درانیها

بانکداران هندی در دولت درانیها با شیوه های خاص بانکداری موفق بخصوصی را داشتند. یعنی ثروت های سرشار و عظیم پولی در تصاحب آنها قرار داشت. در امور اعتباری (کریدیت) و تجارت روابط گسترده ای حتی خارج از مرز های خراسان=افغانستان (فارس، آسیای میانه، حلب و هند) داشتند و به اشکال گوناگون در تمام رشته ها از خود مهارت و شایستگی نشان میدادند که با محاسبات پولی و امورات مالی ارتباط می گرفت. اشراف و طبقه نو به قدرت رسیده حاکمه (بیروکراتهای افغانی دولت درانی) با تأسیس دولت فئودالی خویش بدون ثروت دیگران و هندوان وابسته خویش، قادر نبودند امور (مالی) دولتی را ادامه دهند. هندوان سودخوار و معامله گر از حمایت خاص شاهان درانی برخوردار بودند. هندوان با همین نفوذ خویش در دولت، حق داشتند در (معابد هندویی) خویش را بنا کر و مراسم مذهبی خود اجرا کنند. الفنستون پیرامون وظایف سرمایه ربا خواری و بازرگانان هندوان در دولت درانی ها، تفصیلات مزیدی داده است که شرح آن خالی از فایده نخواهد بود: «بازرگانان و سودخواران هندی مانند بنیه دوره صفویها (استطاعت مالی قوه مالی دولت) در اصفهان وسایل هنگفت پولی را از اعضا و اعیان دولت درانی جهت به دوران انداختن آن در تجارت و معاملات سودخواری اخذ میکردند. این معامله منافع بانکداران هندی را با منافع اشراف پیوند میداد.» (الفنستون، پیشین، ص)

علاوتاً سودخواران هندی در جنگ های غارتگرانه احمد شاه مداد مالی میکردند و منابع هنگفتی را بطور رایگان و کریدیت



(صویری از صرافی که تا بحال در بازار های هند

و افغانستان و کشور های دیگر کار انتقال و تسعیر ارز را بصورت بسیار ساده و مطمئن انجام میدهند)

(اعتبارات) جهت پرداخت معاشات ارتش، بدسترس وی قرار میدادند. و احتمالاً مشکلات تجهیزات نیروی نظامی را در خلال تهاجم به هندوستان اکمال میساختند.

پس از گسترش شبکه درانیا در ساحل راست رود سند، نقش عمده ای در این معاملات به بانکداران قرن اوستائی و ثروتمندان هندی تعلق داشت که گروه عظیمی در شهر «شکارپو» درانی ها به اوج تکامل خود رسیده بود. بالعموم افزایش ثروت ایشان ارتباطی با زمینه های عمده سود خواری معاملات آنها و هم پیوندی به نقایص نمایندگی های دولت درانی داشت. اکثر بانکداران مذکور بموجبی که وزرای دولت در امور مالی کمتر دسترسی داشتند متمول گشتند و بر علاوه وظایف خزانه داری کثیری اعیان درانی را پیش میبردند. []

البته به تأیید مسون و روایات تاریخی بانکداران شکارپور، سودخوران به جنگ های غارتگرانه احمد شاه درانی مساعدت مالی میکردند و غنایم گوناگونی که از طریق جنگ و یا جمع آوری مالیات فراهم میشد (و یا در پایان جنگ بدست می آید) از دولت پیش خرید مینمودند. مولفین این دوره، نی از موجودیت سودخوران هندی در مقامهای عالی و دشوار دستگاه مالیاتی دولت درانی ها اطلاعاتی را شریک نموده اند. []

ر اساس چشم دید های خویش مینگارد: «نمایندگان اصناف بازرگانی و سود خور هندی . . . دارند. شغل مربوط به محاسبات را اشغال کرده اند . . . شغل تحویلداران عالیجنابان درانی یا توسط هندو ها یا از طرف فارس ها پیش برده میشد. (الفنستون، پیشین، (امایباید تذکر داد که فعالیت سرمایه ربا خواری و یا بازرگانی و توسعه یابی معاملات خرید و فروش (بشمول خوانین درانی که به آن اشتغال داشتند) وضع مالی دولت را به انحطاط سوق داد و بهره کشی فیودالی تولید کنندگان مستقیم را به یک پیمانانه بزرگی تقویت بخشید. خوانین افغانی قبل از همه خوانین درانی با تصاحب قدرت در دولت نو تأسیس، قشر حاکمه فیودال را بوجود آوردند. (که شامل قشر اشخاص روحانی دینی نیز میشد). بدین ترتیب با تشکیل قشر فوقانی طبقه فیودال یعنی خوانین، قدرت دستگاه دولتی را در دست گرفتند. (ریسنر، پیشین، ص) نقش همین قشر خاصاً در تسریع سازی جریان اشغال سرزمین دهاقین مردمان غیر افغان توسط قبیله درانی نهفته بود. خوانین درانی نقش رهبری کننده در دولت درانی ها (وزیر، فرمانده قشون، حاکم و غیره) سعی میکرد به ملاکان و فیودالهای بزرگ زمین تبدیل سازند. این پروسه در نتیجه به پیدایش ملاکین و زمینداران بزرگ فیودالی افغانها منجر گشت و تمایلات تجزیه طلبی را تقویت بخشید و یکی از عوامل عمده سقوط دولت درانی ها در آغاز قرن نهم نیز گردید. البته در وهله اول خوانین اشتیاق بیشتری به موجودیت زمام شاهی داشتند و از آن حمایت میکردند، زیرا که قدرت شاهی در روند تصرف اراضی بومیان منطقه تسهیلات لازمی را بوجود آورد (چیزی که بار بار در تاریخ افغانستان تکرار شده و در قرن بیستم توسط محمد گل مهمند و به امر محمد هاشم خان صدر اعظم زمین های ص به ناقلین افغان که از ننگر هار، پکتیا و قندهار کوچ داده شده بودند غصباً توضیح گردید و اینبار دولت شاهی افغانستان خود از غاصبین زمین محسوب میشد و دفعه دیگر در دهه زمین های مرد

محتاط عبدالحمید، تاریخ تحلیلی افغانستان، پیشین، صص - ؛ رک مسون، جلد اول، ص .
کاتب فیض محمد هزاره، سراج التواریخ، جلد اول و غبار (مؤلف صفحه را بیاد نداده)

طرف عده ای از فیودالان محلی که در جهاد افغانستان در برابر روس ها نقش داشتند به زور غصب گردید که غصب زمینهای دولتی تا هنوز نیز از طریق پادر میانی دولت (مخصوصاً) دولت کرزی ادامه پیدا کرد که مایه شرمساری دولت های حاکم در افغانستان میباشد. (مولف).

۱۱۹-۶-۸. انکشاف اوضاع داخلی در دولت احمد شاه درانی

«جامعه افغانی بنا بر خصلت مناسبات اقتصادی ماقبل فیودالی خود و بعثت حادث شدن تضاد های طبقاتی ، دولت احمد شاه ابدالی را بیک دولت تجاوزگر در منطقه تبدیل کرد . درحقیقت افغانهای درانی به سرمداری احمد شاه سدوزایی به منصفه خرین متجاوزین آسیایی درجنوب شرق آسیا و شرق میانه در قرن هجدهم وارد صحنه شدند . تجاوزات احمد شاه درانی دنباله حملات و جنگهای غلجائیهها میباشد که اولی () توسط محمود غلجایی ، بسوی فارس آغاز گشت (که باعث سقوط دولت چندین صد ساله صفوی هابا رویکرد نادر شاه افشار در ایران گردید) ؛ (دنباله همین جنگ های هجومی توسط تیره دیگری از پشتونها بعد از بقتل رسیدن نادر شاه افشار و نی ها بیک پیمانانه بزرگتر ینبار بجانب هندوستان وسعت یافت که در اخیر ، منجر به ضعف دولت بابری وپا گرفتن امپراتوری بریتانیا در شبه قاره هند گردید). فیودالهای افغان در زمان سلطنت احمد شاه (-) بخش قلمرو های شمال غرب هندوستان و بلوچستان را در تصرف خویش در آوردند . و سه بار شهر دهلی پایتخت مغل اعظم که مجموعاً هفت بار به هند حمله تهاجمی نمودند. همچنان ، سلطه و فرمانروایی خویش را بر سرزمین های خراسان ، هرا و سیستان وسعت بخشیدند و وقتاً در عقب سلسله کوههای هندوکش به بلخ و بخارا () .

اگر وقایع سیاسی قرن شانزدهم را ورق بزنیم در می یابیم که بنیاد گذاری یک دولت فیودالی که میتواند اساس وحدت سیاسی افغانها قرار گیرد ، نه در اقبال قبیله ختک بود و نه هم نصیب قبیله غلجایی گردید. محض درانی ها چنین یک دولتی را در نیمه قرن هجدهم تهداب گذاری نمودند. چرا که در این ن ، از یکطرف پروسه رشد فیودالیزم تازیهانه میخورد و از جانب دیگر هم اوضاع سیاسی خارجی تغییر کلی نموده بود و دولتی که بر قلمرو های شرقی خراسان حاکمیت داشت سقوط کرد و دولت صفویها که در غرب قلمرو افغانستان امروز پا برجا بود نتوانست به اقتدار خویش در مناطق شرق کشور و خراسان حاکمیت خود را ادامه دهد.

روند تکامل فیودالیزم در میان قبایل افغانستان غربی نسبت به افغانستان شرقی پیشرفته تر بود و افغانستان غربی زمینه برای تأسیس دولت فیودالی مساعد تر گردیده بود. مبارزات قهر آمیز و آمیخته با افغانها بر ضد فرمانروایان اجنبی ، به خصوص صفویها ، آخرین تکانه ای بود که پرو ه تأسیس دولت فیودالی را تسریع کرد. () ؛ ارستوف، قفقاز هند بریتانوی، ص ()

مسمون یکی دیگر از پژوهشگران تاریخ و خاور شناس معتبر روس معتقد است که تأسیس دولت فیودالی افغانها یک پدیده اتفاقی و تصادفی نبود. او چنین تبصره میکند: «در حقیقت تشکیل دولت افغانس

دنه اتفاقی نیست ، بلکه معلول ضروری و طبیعی موجودیت و رشد نیرو های پر توان و کام

« اما خاورشناسان اروپای غربی معتقد میباشند که [افغانستان خارج از محدوده تاریخ است]. و دار مشتر در زمینه اینطور مینگارد: «افغانستان دارای تاریخ نیست ، زیرا انارشی از خود تاریخ ندارد .» (دار مشتر ، مقدمه ، ص) اما این نظریه یاعقیده دار مشتر قابل توجیه نیست زیرا قسمیکه تاریخ ملتهای معظم دنیا مطالعه گردد همه از زیر طوفان و خاک و خاکستر انارشیزم برخاسته اند مانند کشور های جرمنی ، فرانسه ، اسپانیا و همچنان کشور های شرق اروپا (بشمول خلافت عثمانی ها) همه دوره های انارشیزم را تجربه کرده اند ولی هرگز کسی جرئت آنرا نیافته اند که این کشور ها را فاقد تاریخ بدانند.

در مورد تأسیس دولت احمد شاه درانی عبدالکریم بخاری نیز در اثر خود از انحطاط دولت مغولی هند و صفوی ها چنین یاد آوری میکند:

«تأسیس دولت احمد شاه درانی به دوره ای کرد که نزاع و نفاق بین فیودالهای ایران و آسیای میانه به اوج کمال خود رسیده بود ، در هندوستان هم سقوط دولت مغول ها آغاز گردیده بود.» []

با در نظر گیری سیاسی فوق که شرایطی مناسب تری را در بستر ساختمان دولت درانی احمد شد که در ماحول قلمرو های درانی بوقوع پیوسته بود که در پرتو آن دولت درانی ها تأسیس گشت و درانی ها به فتوحات و تجاوزات خود در قرن هجدهم مبادرت ورزیدند . تشکیل دولت احمد شاه به دوره یی تصادف کرد که نزاع و کشمکش های فیودالی در ایران و آسیای میانه به اوج کمال خود رسیده بود . و سقوط دولت مغول اعظم در هندوستان آغاز گردیده بود . (حق نظروف ، روابط (

ف و از هم گسیختگی شیرازه امور دول همجوار ، تسهیلات مزیدی در فتوحات افغانها بوجود آورد . ولی علت تکامل درونی جامعه افغانی در وضع اقتصادی افغانستان و دریافت طبقاتی جامعه آنروزی افغانی میتواند جستجو گردد بنظر اغلب که شرایط زیرین ، خصلت دولت ما قبل فیودالی افغانها را منحنیت دولت تجاوز گر تعیین میکند :

« روند رشد و تکامل فیودالیزم در نواحی بومی افغانها موجب ورشکستگی وضع اقتصادی بخشی از افراد مستقل قبایل (چه این افراد در میان کوچی ها و چه در میان قبایل مسکون مطالعه شود) گردید . که در نتیجه حادث شدن تضاد های طبقاتی باعث تشکیل گروهی عظیم از افراد و اعضای قبیله که از داشتن وسایل پیشین زندگی محروم گردید تشکیل نمود . ولی با آنهم سازمان کهن قبیله وی به موجودیت خود ادامه داد و مناسبات پدر سالاری را در خود حفظ کرده بود که این مداراوبرادری اعضا ، باعث ایجاد وحدت و برادری اعضای دیگر قبایل گردید . این همان پدیده ای بود که خوانین از آن بی دریغ حمایت میکردند و از می بردند ولی با آنهم این حالات نتوانست سازمان قبیله وی را آله دست فرمانروایی خویش

« [] ».

بخاری عبدالکریم ، روابط بخارا و افغانستان از ظهور دولت درانی ها تا سقوط امارت بخارا ، ص . محتاط عبدالحمید ، تاریخ تحلیلی افغانستان ، پیشین ، ص ؛ ریسر ، پیشین ، .

جنگهای غارتگرانه برای خوانین قبایل در این دوران ، وسیله خاموش سازی آ تی قبایل پنداشته میشد .تا آنها تمامی افراد قبیله را بدنیاال خویش بسیج ساخته ثروتهای دیگران را غضب نمایند و از نیروی های نظامی هم قبیله گان خود در اشغال غارتگرانه در قلمرو های همسایه ، کنند . چنانچه ملا فیض محمد کاتب هر احمد شاه آن نقدینه باد آورده را مالک شد ، همه را گذاخته ، بنام خویش مزین و در سکه ها ضرب نمود (منظور از نقدینه باد آورده خراجی بود که احمد شاه حین جلوس در قندهار از ناصر خان که خراج پشاور و لاهور رابه نادر شاه افشار انتقال میداد، ضبط کرد که بیست و شش کرور هندی میشد)... از انضمام مهمام قندهار و نظم و نسق امور آن و تنبه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر به سوی کابل و پشاور آورده ، وارد غزنین شد ... راه کابل پیش گرفت و حاکم کابل که دست نشانده ناصر و خود ندیده جانب پشاور فرار نمود. احمد شاه درانی داخل ارگ کابل شده ... و جیش خود را بجانب پشاور به جنبش در آورد ... ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده ، از پشاور گریخته و از معبر اترک گذشت . پشاور بدون زور تسلیم شد . مال و منال ناصر خان که خود بجانب لاه فراری شده بود بتصرف لشکر پادشاهی در آمد . احمد شاه در این یورش به ضبط و ربط خویش بهمان اکتفا نموده که نادر شاه افشار از مملکت هند جدا و ضمیمه ممالک مقبوضه خویش گردانیده بود . همه ولایات را منظم و در هر جا شخص معتمدی را مآ ی لشکر استحکام داد و خود با بقیه اردو (با غنائم) و مالزمامتی که از اثر یورش نصیب شان شده بود از پشاور روی سوی قندهار نهاد پس از تنظیم دوباره لشکر باز عزم تسخیر لاهور نموده رو به راه نهاد .» []

از این رو تجاوز و لشکر کشی های افغانها بسوی هند و فارس وسیله رشد فیودالیزم جامعه افغانی بود که در نتیجه ثروتهای هنگفتی را نصیب دولت درانی نمود . خوانین تلاش داشتند تا لبه تیز مبارزه طبقاتی را که در اثر تجزیه نظام اشتراکیه های اولیه و پیدایش رشد فیودالزم گردیده بود بکاهد . اگر اتخاذ مشی سیاست غارتگرانه و تجاوز کارانه خارجی ، پاسخ گوی خ استهای آزمندانه اعیان قبایل افغان بود ، پس نقش بزرگ در امر تحقق بخشیدن سیاست مذکور به عهده دولت درانی ها قرار داشت . این نقش در چهره احمد شاه ، بنیان گذار سلطنت درانی ها تجلا میکرد .

شاه سر قوماندان اعلی کلیه نیرو های مسلح بود . حملات غارتگرانه که منباب مثال یکتای آن را از قول ملا فیض محمد کاتب هزاره تلویحاً ذکر کردیم ، بالنوبه باعث گسترش و استحکام انضباط در سلطنت وی نیز می گردید . او از راه این جنگ ها غنائم بیشماری را بدست می آورد باعث پیشبرد موفقیت آمیز سیاستی بود که در آن شرایط و اوضاع از اثر بدست آوردن غنائم حسودانه به وزایی مینگرسیتند و در دوران سلطنت سدوزایی ها ، دسایس و توطئه های فیودالان قبایل برای واژگون ساختن قدرت درانی ها صورت گرفت که خیانت سرداران قبایل و سر به شور عصیان گذاشتن آنها را از قول صاحب سراج التواریخ می آوریم:» هجری قمری اعلیحضرت احمد شاه را دیگر بار عزم کشور گشایی ، دامن گیر ضمیر شد ، از کابل رایات عالیات را جانب لاهور شقه گشا [پارچه ایست که بر سر علم یا پرچم بندگان برای آماده شدن در جنگ] فرموده ، با میرمنو معین الملک ، (والی آ) جنگ خفیفی کرده به صلح انجام یافت و اعلیحضرت احمد شاه به اراضی متصرفه

نادر شاه افشار اکتفا کرده ، مالیات سیالکوت ، گجرات و اورنگ آباد و « یا امرت سر ، هر چهار ال را به رسم موافقت به عهده میرمنو گذاشت ، که بر سبیل استمرار به کار پردازان پیش کش ب دیوان اعلای شاهی سپارد ، و خود جانب کابل و قندهار رایت مراجعت افراشته ، بعد از رسیدن به قندهار بعضی از امرا که دامن ضمیر شان به لوٹ حسد آلوده گشته ، بر قتل اعلیحضرت احمد شاه همدستان شده بودند و او از کید ایشان خبر یافته ، از آن جمله نور محمد خان علی زایی میر افغان و کدو خان و محبت خان فوفلزایی و عثمان خان توپچی باشی و چند تای دیگر که در واقع منشاء فتنه بودند ، همه را در حینیکه تپه مقصود شاه ، واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار موکب شاهی بود ، در موقع حاضر فرموده ، حکم قتل نمود و همه را به یاسارسانیده (مع)

که دست تقدیرش به خرطوم فیل پیچیده ، در پیش تخت انداخت و از مهلکه اش رها ساخت دیگران بقتل رسیده ، خاطر اعلیحضرت احمد شاه از خار خار فتنه ایشان برداخت.» [] قابل ذکر میدانم ذواتی را که سر به شورش نهاده بودند از طرف احمد شاه ابدالی اعدام گردیدند کسانی بود که بانیان قدرت احمد شاه درانی را در وهله اول سلطنتش تشکیل میداد که به اصطلاح با این خانه تکانی تمام سروران دخیل در دولت خود را در این توطئه لگد مال کرده و خود را برای همیشه وقایه نمود.

این موضوع باعث شد تا وحدت میان خوانین قبایل افغانی از بین برود که گاه گاه باعث درد سر های جدی به دولت درانی احمد شاه میشدند که باعث میگردد به شکلی از اشکال از اطاعت و فرمانبرداری شاه سر باز زنند . زیر بنای استوار و مستحکم سیاست غارتگرانه شاه را به انحطاط و نا فرمانی سوق میداد .

نها عقب جبهه اکمالاتی احمد شاه را در لشکر کشی ها نسبت به دشمنان تهدید میکرد . زیرا هر زمان که دست به تدارکات و احضارات حملات خویش میزد او در معرض چپاول و ترور های پیگیر و متواتر خوانین و دسایس گوناگون قرار می گرفت . باید خاطر نشان کرد که دسایس و توطئه ها و ترور در بار ها بمشاهده رسیده است . سخنرانی احمد شاه بمناسبت انتخاب او بحیث پادشاه ، گواهی نامه یی از دسایس فیودالهای افغانی است . []

۱۱۹-۶-۹. شورش علیه احمد شاه درانی

نخستین شورش که علیه احمد شاه درانی براه انداخته شد، قیام قبایل بریچی (پراکی) و ترینی بود . این شورش تحت رهبری کرم خان ترینی و مقصود خان بریچی و همدستان شان صورت گرفت . شورشیان فاصله سه منزل از قندهار قرار داشتند . احمد شاه یکی از خوانین درانی را که از دیر زمانی با وی روابط نزدیک داشت به رتبه سپه سالاری سرفراز نمود و با جمعی از عساکر برای سرکوبی کرم خان توظیف کرد و به فوشنگ فرستاد . نور محمد خان فوفلزایی ، میانداد خان اسحق زایی و جمعی دیگر از حسد پیشگان شرنندیش درانی به اقتضای خود کامی و نمک حرامی ظاهراً موافقت نمودند و با سازش با آنها

به شورابک فوشنگ رفته با تریبی و بیجی متفق گردید. با این شورش اکثر روسای درانی پیوستند. (محتاط
عبدالحمید، پیشین، ص ۱۰۰؛ رک. تاریخ احمد شاهی ج. اول، ص ۱۰۰)

طرح شورش طوری ترتیب یافته بود که محبت خان، عبدالرحمن خان و میان دادخان از داخل به شورش
. لایحه این دسیسه از طرف نواب خان الکوزی کشف شد و در اختیار احمد شاه گذاشته شد
. وطنه گر بدم افتادند دست و پا های ایشان را زیر پای پیلان کوه پیکر بی
و میان داد را انداختند تا استخوانهای شان در هم شکسته به زجر و عقوبت تام بخاک و خون کشانده شدند.

دوخان کشته در پای پیلان شدند بخاک و خون هر دو غلطان شدند

(تاریخ احمد شاهی، جلد اول، ص ۱۰۰)

اما متباقی شورشیان در چهار فرسخی قندهار در قریه ده زنه خان سنگر گرفتند. احمد شاه فوجی را به
سرکردگی عبدالحمید خان ایرانی جهت سرکوبی آنها فرستاد. در نتیجه عبدالحمید خان طاقت و مقاومت
نیاورده عقب نشست. این خبر نمایانگر کسرت شورشیان بود که احمد شاه از آن آگاه شد. مولف تاریخ
احمد شاهی چنین علاوه میکند:

«هر چند همگی و تمامی روسای نامی، و سپاه اهل جلیل رانی بخود کامی در این مقابله با مخالفین
دولت ابد قرین شریک و رفیق بودند و معدودی از هوا خواهان یک رنگ و فدویان بی مکر و نیرنگ
منش شاه ولی خان درانی بامیزی کشیکچی باشی و عبدالله خان فوفلزایی دیوان بیگی و حاجی نو
الکوزی صاحب جمع صندوق خانه سرکار خانه شریفه و شاه پسند خان میراخوریاشی و برخوردار خان
اچکزایی قاپوچی باشی و محبت خان ضابط بیگی و جعفر خان فوفلزایی قولر آغاسی و بعضی دیگر از
بندگان و فاکیش که در بدو جلوس... به مناسب عمده سرفراز شده... مالک طریق جان سپاری در حضور
بخدمت گاری حاضر بودند.» (تاریخ احمد شاهی، جلد اول، ص ۱۰۰) در نتیجه جنگ خونین که بوقوع
پیوست احمد شاه توانست مخالفان خود از پا در آورد. از جمله سران آنها محب
و کدوخان با سایر سران طوایف که در فتنه شریک بودند و با مخالفین سر فتنه آغازیده بودند ریسمن
بگردن انداخته شدند و کشان کشان بحضور احمد شاه آورده شدند که ظاهراً به حبس محکوم شدند، ولی
ز آن سرنوشت آنها به هیچکس معلوم نشد. شاید آنها نیز معدوم شده اند. []



بخش یکصد و نهم

هفت

علل شورش قبایل خودی در برابر سلطنت احمد شاه درانی

او تنها کسی بود که برای پشتون‌ها نخستین و طولانی‌ترین مرکز اقتدار را بوجود آورد و یک ربع قرن، اقوام پشتون را در یک محور جمع آورد که این خود در آن زمان شاهکاری بودیس ممتاز و نایاب در تأسیس یک دولت نو پای مقتدر

۱۱۹-۷-۱. باز تاب علل وانگیزه:

مطالعه انه احمد شاه ابدالی

احمد شاه در برخورد با شاخه‌های مختلف قبایل پشتون، گاه حالتی ورا تصور بخود می‌گرفت. وقتی شهر جدید قندهار را پی ریزی میکرد؛ «الوکوزی‌ها» ایستادند و زمین‌های خود را به پروژه شهرسازی در اختیار احمد شاه، ف ابهت و ناترسی افسانوی اش، هرگز و هیچگاه از مرز نرمش، بسوی درشتی و زور آوری متوصل نشد. در ی هیچ قومی را سرکوب نکرد و به خواری هیچ تباری هیچ فتوایی از خود به میراث نگذاشت.

سراسر کارنامه نخستین شاه درانی بما میگوید که او هوای امپراتوری مجلل و چشم خیره کن ، زیر یک گنبد آهنین قدرت را در سر نداشت؛ میراث بی درد سر از ساختواره قومی و حکومتی نیز از خود بیادگار . گو های سیاست و پیکار او از نادر افشار گزین شده و همانند او ، به قوم خودش در حکومت

داری چندان پشت گرم نبود. هنر او مهار قوم از طریق مصروف ساختن آنان (معمولاً! در جنگها) بود.

قدرت نمایی احمد شاه از روماننیزم جنون آسای حرص شخصی وی از هر بهایی ممکن تهی .
او در آشتی دادن واقعیات ها های بر زندگی دوران خویش، خبره بود پادشاهی که در گذشته صرفاً از خانواده اشراف ابدالی سر بر آورده بود، همواره در پناه سایه خدا نبود و شش سال جور زندان کشید و بعداً یک چند زمانی هم تبعیدگاه را تجربه کرد که

این تبعید منجر به مرگ ذوالفقار خان و جذب خودش در اردوی نادر شاه افشار گردید.

از روی تفاخر هیچگاه از خودش برای دیگران بتی نتراشید .

تاج بخشی بود که میوه تاج گیری از دیگران را باز هم به دیگران می بخشید. به دور از امتیاز های مشابه تیمور لنگ و نادر شاه افشار ، غیر از آنچه در میدان پیکار اتفاق می افتاد، کله منار ها برپا نمیداشت و از نظر آینده نگری ، بیشتر برای دیگران شمشیر زد ؛ چون حجم تعریف قدرت در ذهنش، به اندازه ی قناعت به مالیات از قلمرو های مفتوحه بود؛ ترسی که داشت قطع شریان مالیات از خزاین دیگران بود. سخت متشرع مینمود اما هرگز در دام شریعت نمی افتاد .

« و سازش را تا زمانیکه چشمه های مالیاتی نمی خشکیدند، با فروش « کمرانی» های ایالات به ن نرمگردن و کمتر خاین، و تقسیم غنایم و ثروت به «خانها» «بیکها» در داخل به نرخ معتدل می خرید .

قبیله گردانی بود که در کوره آزمونگری ها ماهیت خویش را به سوهان تعدیل سپرد؛ اما این نقطه ضعف را هر گز عریان نمیکرد. به آوردن مدنیت و آموزش ، بجای رسوم خشک قبیله ای، میلی نداشت و شاید اگر عبارت درشت و نهان نهفته در مغزش، برگردان میشد، چیزی شبیه این سخن تاریخی ولتر فیلسوف فرانسوی معنی میداد: «سخت است آزاد کردن نادان هایی که زنجیر هایشان را می پرستند.» با این هم او تنها کسی بود که برای پشتون ها نخستین و طولانی ترین مرکز اقتدار را بوجود آورد و یک ربع ق اقوام پشتون را در یک محور جمع آورد که این خود در آن زمان شاهکاری بود پس ممتاز و نایب؛ چنانیکه دیده شد، اقتدار احمد شاهی پس از مرگش، برجای نماند و جایش را به عصر جولانگری ها در صحرا ها کوهستان های لخت رها کرد.

شاه ابدالی ، از دست هیچ قومی بمقیاس تبار خودش ، جفا و استحقار ندید، و هرگز از عذابی که خود چشیده هیچ تباری در قلمرو خود، (که در صحنه های جنگ بیرونی) از آن حربه انتقام درست نکرد. هیچ جایی ، رفتار « زمین سوخته» در پیش نگرفت و مانند تیمور لنگ و نادر شاه افشار و خوانین وحشتناک ترکمن و اوزبیک در آسیای میانه، بازار برده فروشی دایم و پر رونق را در پایتخت خویش به فرهنگ مباح یا ثواب تبدیل نکرد و هیچ دسته از جلادان آتش خوی، شمشیر بر کمر ، بهمراه نبرد و در بارگاه های صحرايي، از برای تفریح و تفنن، تماشا گر برافتادن سری از تنی نبود.

در بافت های اقتصادی و فرهنگی قبایل دستی دراز نکر دو یگانه راه معقول و منطقی به نظرش، سازش و توزیع قدرت و ثروت به قبایل و بازیگران قدرت در داخل و خارج بود. در باره تغییر یاسمت و سو دادن نخبه گان نا سازگار و همیشه مسلح، فقط به استمرار غنایم و گذشت زمان توکل کرده بود. قدرت از نظر او طولانی شدن همین زنجیره جنگیدن دایم و تولید خزانه برای جنگیدن بعدی بود. توقف این زنجیر ، به معنای خاتمه ی قدرت و پهلو زدن با عصر جدید خواری و بردگی بود. میدانست اگر این توازن لرزان از کف برود؛ همه چیز در موجی از خود سری های قبایل محو میگردد.

برخلاف او هام نگاری تاریخ های رسمی ، وی در اصل دشمنان داخلی نمیشناخت و دشمنان خارجی یک گزینه مصلحتی و دشمنان داخلی خطر حیاتی حساب میشد و به پیر و مرشد و روایات سور رئالستی باور و اعتقاد داشت . مغزش ، مرز قبیله یی را عبور کرده ، تعدیل شده اما بر فرض ناکامی پیش از عمل ، کمترین تلاشی برای تعدیل عشیره پرستی در میان هم تبارانش انجام نداد.

ت مطلق ، مانند نادرشاه ، کارش بجنون نکشید؛ پدیده های اقتصادی و فرهنگی ضد عقل مسلط را هم فرصت جولان نداد. جامعه را بحال خودش گذاشت تا زندگی و فلسفه بقا را در تا های قدیمی خویش اندازه بگیرد . هنرش نرمی و درشتی ، با عقل غالب بود. عقل غالب، تاریخ خود را از وبوی سکه و غنایم و اسلحه و جنگ دایمی در منحنی بسته تولید میکرد . هر جا خبری از لذت دشمنی و انتقام بود، عقل غالب برای زنده ماندن ، همانسو محمل می بست . در چنین عصری مهم نیست که عقل غالب پایش در زمین خودش چنان گور می رود که چشمی برای دیدن آینده ندارد . چشمانی که آینده را از پس شبکه های «آبی» می دیدند؛ در سواحل بنگال یا بمبئی چنبر زده بودند؛ چشمانی که از دریا های طوفانی قرون وسطی عبور کرده ؛ به دوره تجارت و روشنگری رسیده و تشنه گی و فلسفه ی عقلی اش از نوع دیگر بود. دنیا داران اروپایی (در کسوت کامپانی هند شرقی) قدرت و طلای آینده را بو می کشیدند؛ با عقل برنامه ریزو رها شده از زنجیره های که این سوی بیابان ها و کوه ها ، زندگی را در قفس معنی میکرد ؛ شرقی ها را تفسیر میکردند.

احمد شاه وفادار نان و نمک ، قول و پیمان سد ثه یک شاه مسل در هند و مشهد و هر جای دیگر بود. هر شهزاده خانمی را که از دربار های دهلی و دودمان افشاریه در مشهد ، به حرم خودش و یا به حمله ی تیمور پسرش اجازه ورود میداد ؛ از همان لحظه دفاع از سلطان نشین دهلی و مشهد ، برایش یک رسالت ناموسی حساب میشد . ساختار حکومتش کاپی کوچک حکومت پا در رکاب نادر شاه بود که عناصر ضروری اش ، شمشیر و سکه و درباریان دایمی از جمع قزلباش و هندو بود. []

رزاق مامون در کتابش «پرسی فشره از میراث احمد شاه ابدالی ...» در ژرفکاو یهایش در مورد بقدرت رسیدن احمد شاه بالاخص و قبایل افغان بلعموم چنین مینگارد: «پشتونها بر خلاف تاجکها در حوزه تمدنی خراسان و سیستان و هند ، میوه های تلخ و شیرین سرکشی ها و خشونت های میان طایفه ای را می چ یزند باوجود پیچیدن به سنت های محلی عقب افتاده ، خود را در مسیر قانون ستیزه گری با سرنوشت کشف

میکردند. با خروج انزوای جغرافیایی و حضور خونین در جنگهای چندین قرنه در هند و ایران و سیستان و خراسان، انرژی قدرت مندی را از درون خود آزاد کرده و در رکاب پادشاهان زمانه، در فارس و در هند و در کابل به جایگاه قدرت و پادشاهی گام گذاشته بودند. در همین ایام قدرت نمایی هزاره ها و اوزبیک ه درخشان تر از تاجک ها بود. هزاره ها و اوزبیک ها در محور پشتونها و قزلباشان نادری می رزمیدند؛ به غنیمت می رسیدند و بی باک تر میشدند. بیک ها و خان های هزاره در دوره نادر شاه و احمد شاه، این فرصت را در خود تقویت کرده بودند که تقریباً خود گردانی آنها تا زمان نزول ابر های تیره خود کامگی امیر عبدالرحمن خان، ادامه داشت و در جریان تاراجگریهای حکام منطقه با کش وقوس

در شروع تاریخ جدید، پرگار قلمرو احمد شاه ابدالی، فقط بدور قندهار دایره می کشید. بیعت گیری در «مزار شیر سرخ» در واقع سایه ای از تنش لگام خورده موقت، در درون خانه بود؛ تنش که پس از مرگ احمد شاه، آرام آرام در و پیکر شکست و در بستری فراخ، چندین دهه در مرز های غیر ثابت اشباح اروپایی به سر و کله زدن روی آورد تا سر انجام، کشور و رویای قدرت استوار مرکزی، در قفس تاریخی و جغرافیایی گیر افتاد.

تشکیل حکومت قبیله بی، (با شبه ساختار نظام نادرشاه افشار) در واقع اعمار ساختمان در بستری از شن بود و از نظر توسعه اقتصادی - فرهنگی، زایش ناگزیر یک جنین در یک شرایط اضطراری میداد. غیر از این، راهی جز ادامه ی خدمات جنگی در رکاب امیران قدرت مدار که با فرو آفتی سقف قدرت نادر شاه خراسانی، معلوم نبود چه زمانی و از کجا سر می افراشتند؛ سراغ نبود. ساختار گسترده ی حکومت متکی به شمشیر و قساوت نادرشاه، یک شبه چنان فرو هشته بود که در هر اقلیم آن، «حکمای» فته در خمودگی، خوف و بندگی، دل و جرنت یافته، سلطنت های تازه بنا نهادند. در زنجیره سلطنت های محلی، اقبال پادشاه جدید قندهار، بدون جنگ در خانه های دیگران، چندان درخشان نمی نمود.

آزمون احمد شاه کنار آمدن با آئین های سخت جان سنتی پشتون (و بد های دیگر) بود که نسل بنسل فرصت دیگر دیسی و جلایش نیافته بود و انگار های میراثی قرون قدیمه هنوز در بافت های طوایف مسلط بود. این عوامل شرایط نا ملایمی رامی پرورید که در نتیجه، پنداشت های بومی فرصت نمی یافتند که پدیده های نظیر نظام سازی واحد، توسعه اقتصاد خود بسنده، الگو پذیری از سرزمین های آباد در هند و فارس و جاگیری قدرت در امیر نشین های آسیای میانه، را در یک فرآیند آرام تاریخی پذیره شوند تا رفتار آشتی جویانه با فرهنگ عمومی منطقه، به اقتدار سیاسی رنگ و معنای تازه ای عطا کند.

احمدشاه از قلمرو پهناور شاه افشار، تا آن دم پاره زمینی محصور و نه چندان آباد را به ارث برد و او در غیابت کوتاه مدت ایلغار گران برتر (در هند و ایران) به سلطنت رسید، و میدانست در کجا ایستاده است. چنین وضع اگر امتیازی برای بلند شدن قدرت سوم در بین ایران و هند بشمار می آید قندهار نظر دسترسی ناچیز به ثروت و زیر بنا های حیاتی، حمل النقل و سازواره کشاورزی عقب افتاد و آسیب پذیری های بسیار داشت.

نظامهای قاهره فلات ایران، خان نشین های ترکستان و سیستان و قلمرو های در خود تنیده هند، بر پاشنه های خویش می چرخیدند تا بر قندهار که هنوز روی خط گسل ایستاده بود؛ استیلا

یابند. احمد شاه برای غلبه بر چالش های اضطراری ، دست بدامن رؤیای به گردش در آوردن زود هنگام اقتصاد جنگی شد. کوتاه ترین راه ، گزینه پیوستاری مالیاتی ایالات رها شده و پر سود پنجاب و ملتان به قندهار بود. اوضاع ملک خالی، فزونی مخارج ارتش ، (بد مستی ها و عربده بازیهای سرداران سپاه که از مزیت برتری قومی پر نفوذ بودند) برای بهانه سازی و پذیرایی از شورش و فراموشی تعهد های شفاهی رقبای داخلی، مساعد بود. آن مرد خونسرد، قانع به داشتن قندهار نبود و راز بقای خود را بگونه دیگر دنبال میکرد. بیعت گیری از بلخ ، هرات ، غزنی و کابل در پیش بود. کار را بر ترسیم آنین نامه درونی قبایل پشتون (افغان) قرار داد. تصرف خزانه ، نیازمند دو اطلبان جنگ بود.

قندهار از شاهرگ های تمدن خاک آلود ، آسیایی ، دست کم در دو صد سال ن، میان امپراتوری کانین هند و دولت صفوی ایران دست بدست شده بود. (در دوصد و اندی سال مناطق خراسان شرقی که کوههای هندوکش ستون مهره های اصلی این سرزمین را تشکیل میدهند به اصطلاح (گی لسترچ- سرزمین های خلافت شرقی) شهر های خاک شده و فراموش شده از آثار تمدنی قبل از مغ چیزی بدست نمیدهد بجز چند تا واهه ها و چشمه های کور شده در فرسایش و شهر های که از آنها نام نمید . چیزی بدست نمیداد.) اینجا هنوز خوابهای سنگین ، اهنگ تمدنی فراموش شده را از ذهن دور میکند. این یک تنفس طولانی برای یاد زاری قدرت سوم در منطقه بود. در آن عصر عقل کل نخبگان محلی ، در لحاف انگاره های دیرین سال قرارداد های اجتماعی در پیچیده بود . و بجای آنکه کشف کلید سرفرازی ، از طریق کار گیری نیرو ها در سطح داخلی، نبال شود؛ در شرنگ سکه های طلا در خزانه های دیگران میگردید. شهر ها تحت پوشش مناسبات بسته ، بستر های خشک اقلیمی، عرضه جولان غلبه گران داخلی، بود و پایداری و نوسان یک رژیم توانمند ، از روی دگر گون گردی های لشکر و ثروت های کلان میتوانست تعریف شود.

طرف دوماه ، تشکیل مقدماتی حکومت قندهار اتمام نیافته ، که نیاز اشد به خزانه بزرگ پیش آمد. از دست دادن بیشتر زمان ، خطر سر ریز شدن توقعات مردم از حکومت را افزونی داده و رقبا به جنب و جوش می افتادند. در آوان رابطه نان با شمشیر ، یک تمدن محلی ، سهل بهدرگاه حکمروایان همسایه می خزید و آشوب راه می افتاد. حکومت مغولی هند آخرین نفس های خسته خود را می کشید و دنباله قدرت صفویان در فارس با از بین رفتن نادر شاه افشار بریده شده و قندهار در کوتاه زمان، معروض به سرنوشتی نبود که یا جزء مستملکات امپراتوری هند یا فرمانروایان فارس باشد. حکومت ابدالی از لحاظ توانایی های اقتصادی و سیاسی موقعیت برزخی داشت. سرزمین سنتی محافظه کار و خراج ده سر افزاشته پلکان اقتصادی، نیاز به معجزه داشت. این رؤیایی بود که از ظرفیت منابع قدرت ساز در داخل قندهار ، کابلستان ، و ودشت های غیر قابل کنترل سیستان، فراتر بود. این امر نه تنها رؤیا بلکه یک انت بین مرگ و زندگی بود. برای جستن از برزخ ، تصرف سرزمین های مالیه ده و مهار فرمانروایان مستقلی که بر گنج های مختلف مناطق هندوستان بزرگ سوار بودند؛ نیاز زمان حساب میشد.

قعیت حکومت نو پا ، در منحنی بسته اقتصادی ، با مردن تدریجی پهلو میزد. جز رشته های تماس هایی از سوی بیک و خانهای هزاره در مسیر قندهار - کابل هیچ پیک و چاپاری توسن سوار ، بطور خود اختیار مراسله فرمانبری بر کف ، از جانب امیران قلمرو رها شده نادری ، بدربار احمد شاهی نرسید. از قدرت نمایی های مستقل ، ندای هوشداری برمیخواست که هر چه زمان هدر میشد، طوایف پشتون (افغان) با خمیدن

سر زیر سایه یک نیروی نو ظهور ، ناگزیر به پرداخت خراج به دیگران میشدند؛ یا در ناملایمات داخلی و تجزیه قشون» « به انزوای کامل فرو می افتاد. (رزاق مامون، بررسی فشرده از میراث احمد شاه ابدالی سلطنت گرسنگی ، روایت غبار ، بنقل از تاریخ هند ، تالیف مارسدن و ابوظفر ندوی ، ص (

سپرده های مردمان پشاور ، سند و لاهور که بالغ بر یک ملیون و سه صد و شصت هزار طلا ی از بابت مالیات چند ساله توسط امیران هندی پیش از آنکه احمد شاه به پشاور و لاهور برسم تجاوز بگذرد. این نقدینه که توسط ناصر خان حمل میشد بدست احمد شاه افتاد (عبدالکریم منشی ، تاریخ احمد ، کتاب خطی ، ص) که هیزم، در تنور جنگی پر کشتار لاهور سرازیر شد که حاصل آن منفی خونهای ریخته شد و جانمایی از دست شده ، «چهارده لک روپیه» هندی (وجوهی بمراتب کمتر از گنج مشکوک « (تاریخ احمد ، همانجا؛ بررسی میراث فشرده ... رزاق مامون ، (

۱۱۹-۷-۲. پیامد های منفی یورشگران به هند

حمله نادر شاه افشار در - (هق -) و اشغال دهلی و سپس لشکر کشی های احمد شاه درانی و تجاوز های مرهته ها و سک ها ، فروپاشی امپراتوری مسلمان گورکانی در هند راشتاب داد. شاه دارانی آخرین درب کشای دهلی در عصر زوال گورکانیان بود. در بررسی ها خواهیم دید که پس از مرگ وی ، آرام آرام « از محور دهلی و پنجاب به سوی مرز قدرت درانپها (افغانستان) آغاز شد که صد ها سال کشور را به نفس تنگی فرو برد.

هنوز خاکه دولت قندهار در دسترس نبود، چه حال افتاد که قشون بومی ، ندای حشر از برای تاختن بر هند سر داد؟ غریزه کشور گشایی و خروج از تنگنای موقعیت ، انگیزه عمومی برای بدست بردن به فتوحات تازه ، بدون تشکیلات دولتی ، مایه دقت است. از نظر منطق ساختن خانه و کاشانه برای یک خانواده چها فری ، با تمهیدات و تکاپوی لازم نیاز دارد؛ چه رسد به ایجاد نهاد های رهبری یک دولت در شرایط بی دولتی .

اردو کشی احمد شاه درانی که از سال () بجانب لاهور و در سال () بجانب دهلی انجام پذیرفت تلفات جنگ آوران احمد شاه را سنگین دانسته اند. در این جنگها انگیزه نبرد های فاتحانه احمد شاه درانی خزانة برای حکومت خودش بود. []

نخستین حرکت طولانی یک ساله از قندهار و کابل، اکتوبر سال () بقصد فتح لاهور و در () پیش روی به دهلی، جنگ مرگباری را در آوردگاه «سرهند» به همراه داشت که در آن تلفات جنگ آوران

بسا سنگین بود ، قشون حمایت دسته های مسکون در مناطق مختلف رابه هوای سهمین شدن در غنایم جنگی با خود داشت ویی درد سر ، در تاسیسات اتک صف بیاراست و با تأخیری کوتاه در کرانه های رود « » کر های مرکب از مسلمان و هندوی پنجاب قرار گرفت .حک

ظرف سال پس از یورش نادرشاه افشار ، در حیاط خلوت خود غنوده و بازوان خویش را در جنگ های سرنوشت ساز نیازموده بودند.حاکم شهنواز خان ، از تماشای وضعیت ، از مقابله دست گرفت و به طلب استمداد روانه دهلی شد.سلطان نشین دهلی از لحاظ تاریخی با یورش ها از دالان شمال غرب (افغانستان) یا خراسان شرقی عادت داشت و از زمان حرکت قشون از قندهار و گریز ناصر خان والی کابل، حساب و کتابش را کرده بود .پسر پادشاه دهلی قمر الدین خان وزیر ، روانه غزا با درانیان شد تا در آوردگاه موسوم به « » مهاجمان را متوقف کند.در اینجا ایش دیگری از جنگ اسلام با اسلام، ثبت تاریخ شد.

...وزیردهلی نا برنده در هیچ جنگی ...با جنگی از پیش باخته و خونین تن در داد. باوجود دلآوری ها وفیل بازی ها در هفته اول در برابر سپاه مهاجم اردوی دهلی کاری از پیش نبرد و سر انجام در روز نهم ، در اراده اردی مغولی شکست افتاد...سامانه توپچی قشون درانی کوچک ولی ود؛این همان ساز و برگ نظامی ای دکه بعد از قتل نادر افشار از اردوی افشاریان ، بدست احمد شاه افتاده بود.

گویند یک گلوله توپ هزاران خیمه را دور زده به خیمه وزیر فرود آمده بود ؛ سران لشکر دهلی میر منو ،فرزند قمر الدین خان که از شدت روان پریشی و مصیبت بالای نعش پدرش نوحه میکرد ، فاند که مرگ پدرش را مخفی بدارد و خود راهبری قشون دهلی را در دست گیرد .او در جنگی که از بنیاد محکوم به باخته شدن بود اشتراک کرده و آماد پیکار گردید.اما این بار نیز پرده درامه مشکوک تا یخ سیمای دیگری نمودار کرد .شاه درانی (علی رغم پیروزی)روحیه جنگ را از دست داده سراسیمه ، دست به مصالحه با میر منو دراز کرد ! زیرا احمد شاه خبر های بدی از قندهار دریافت کرده بود .

پیکره های هزاران زخمی و کشته در میدان جنگی برنده ، بر جای مانده ، ناگه خبر آشوب رسید .اگر نهاد های فعال حکومت در دارالسلطنه (قندهار) ، وظیفه داشتند از روی مقرر و قانون با نابکاران برخورد کنند؛نیازی بر روی گردانی یکباره از عملیات بزرگ و سرنوشت ساز و باز گرداندن قشون با ساز و برگ ، احساس نمیشد .چرا پادشاه از آوردگاه لاهور و دهلی ، دستور کیفرعاجل به دسیسه گران را بواسطه همان پیک از راه رسیده ، صادر نمیکرد ؟بنظر میرسد هسته اطلاعاتی حکومت در قندهار در غیاب شاه ، دیگر مالش میشد و از منابع «غیبی» ریافت میکرد که فلان حلقه مصروف بر اندازی حکوم وی است .شاید این احتمال نمیشود نادیده انگاشت که همان منابع به اصطلاح غیب گویانیکه از شروع خطر توطئه علیه شاه را بگوش او در میدان جنگ در لاهور میرسانیدلابد با حرکت معکوس حرکت طنه گران را در نزدیکی دارالسلطنه قندهار دلگرمی داده و دماغ آن را با اشاره های دیگر بر می آشوبیدند؟(همان ماخذ،)

احمد شاه ، بی اطلاع از مرگ قمر الدین راه طولانی دهلی تا قندهار را در بدرقه پیمودتا لقمان خان برادر زاده خود را که از روی اعتماد کفالت سلطنت داده بود ، بجرم خیانت به ولی نعم تحویل زندان دهد . خی منابع روایت دیگری هم از بی نظمی در قشون احمد شاه پرداخته اند . گفته اند که نظامیان وی در استعمال توپ های پیشرفته تری که در پنجاب از قشون شکست خورده شهنواز گرفته بودند ، ناکام شدند به

نحوی که میله های توپ ها را در جریان آزمایش، اشتباهاً بسوی صفوف عی قشون خود شاه عیار کرده تش کرده بودند که انتظام قشون را از بین برده بود. (همان اثر، ص)

ناظران اطلاعاتی، متفق اند که مطالعه آسیب شناسی (که فن عمده ای در تحلیل و تجزیه اوضاع و واقعات صادره زمان صدور آن که با واقعیات می آمده در آینده گره ناگسستی) که مطالعه آسیب شناسی جنگ و سازش شاه ابدالی تا عصر کرزی و غنی ، هنوز با مطالعه حوادث پنجاب رابطه دارد . وقتی دور های نویتی احمد شاه به هند فرا رسید ؛ از ح « « فرانسه ، هالند، پرتگال

« کمپنی هند شرقی» انگلیس در شهر های ساحلی بنگال و « « در هند تقریباً بیش از سپری شده بود و این زمان طولانی در مدیریت نوظهور انقلاب صنعتی در اروپا، آزمودگی و ظرفیتی بس بزرگ به هدف تصرف شبه قاره هند فراهم آورده بود. از سال () « « سفیر دربار جیمز اول انگلستان، با هدایای پر بها بدربار امپراطور مغول -جهان گیر پذیرفته شد و امتیاز رسمی ایجاد شرکت بازرگانی بین هند و انگلیس را بدست آورد .تاسیسات کمپنی های فرانسه ، هالند و پرتگال به مرو سوی «کمپنی هند شرقی» از صحنه بیرون رانده شدند.

از آن آوان تا پیدایی حکومت مستقل قندهار ، کمپنی انگلیسی، در مغز و مذهب و فرهنگ « « های سنت زده در بنگال و گجرات ، پنجاب ، بمبئی ، آشیانه بسته و شاخک های خود را در دهلیز شمال غربی (حوزه های وسیع و غیر قابل کنترل خراسان ، سیستان و کابلستان) تسری (به تکلف مردمی نمودن سریت خریدن)، شاه درانی همسان صد ها « « « های خود گردان در شکم فرسوده امپراتوری بابری ، در فهم و تحلیل نیرو های هوشمند، مجهز با علم و تاکنیک و شبکه های کشفی و اطلاعاتی که در تاروپود اقتصادو دستگاه های سیاسی هندوستان تنیده بودند، بی گمان ناتوان بود. حوزه افغانستان (خراسان اوری) از زمان سلطان محمود غزنوی تا احمد شاه درانی ، (و از آن پس نیز تا دوره شاه زمان) شاهراه تجاوز به هند بود و کمپنی هند شرقی برای غلبه کامل بر گنجستان شبه قاره ، حساب و کتابی داشت که مردمان اینسوی خطر را تصوری روشن از آن نبود.

تنها شگون رسیدن اد به قندهار خوابانندن توطئه خوانین قبایل برای فرو اندازی حکومت احمد شاهی نبود ؛ یک سر این شگون (فال نیک)، مرگ ناگهانی محمد شاه سلطان دهلی و بر شدن احمد شاه پسرش- « « در دهلی بود . حکمرانی پنجاب به میرمنو رسید و معامله ایکه در نتیجه سازش میان ش درانی با سلطان محمد شاه برقرار بود ، در هر نقطه ای از هند برهم خورد . بنا بر این شاه درانی ، سومیه دور لشکر کشی از قندهار بسوی پ و دهلی را از سر آغازید و در گستره هند نظام مالیاتی نواحی یالکوت ، گجرات ، اورنگ آبادو امرتسر را به میزان یک میلیون چهار صد هزار () رویه دوباره سامان دادو در برابر وفاداری حک مت های دیره غازی و دیره اسماعی خان، شکارپور و ملتان حدود مالیه منصفانه ای مقرر داشت .وی بعد از اطلاع وضعیت ، از نیمه کاره رها کردن فتح دهلی ختم نیرو های مرهته و سیک محمد شاه در دهلی ، مکدر شده گفته بود: «اگر این حال مرا در هند معلوم میشد بی انتظام نمودن آن ملک هر گز مراجعت به قندهار نمی کردم» []

مجریان مالیه پردازان به عهد و موافقات خود وفا دار نبودند و مالیه احمد شاه درانی را بوقت و زمان آن نمی پرداختند ، این آن شد تا شاه درانی برای مهار آنان بین قندهار و هند در رفت و آمد میبود. در این بار نیز تدارکات یورش به دهلی صورت نگرفته بود که باز هم خبر های دسیسه و بغاوت از قندهار رسید. ضربه ذهنی خبر تازه ، سنگین تر بود و حاکی از آن بود که مهمترین مهره های قبایل به سرپرستی نور محمد خان ، میر افغان غلجایی رقیب اصلی احمد شاه- خیال خیزش و بر اندازی درانین داشتند. سر شمه خبر رسانی های اینچنین دقیق و در زمان حساس، تا امروز در هیچ سندی بطور مشخص شناسه نشده است و صرفاً میتوان چند و چون فرآیند کشف وردگیری را فقط بچشم و گوش شباروزی هسته های نظارت بی و نی در دارالسلطنه قندهار ربط داد. شاه درانی با آنکه از کشتار سران قومی بیزار بود؛ این بار در کنار نور محمد خان غلجایی، دو شریک با نفوذ او هر یک کدو خان و محبت خان فوفلزایی همراه با ی باشی را بنا بر روایات تاریخی رسمی در «مزار شیر سرخ» که بر شمشیر بیعت برای وی بوسه نهاده و اکنون برنامه قتلش را چیده بودند، نیز به تیغ جلا داد سپرد.

... از شگفتی های فتوحات نا تمام شاه درانی که تاریخ نگاران از آن آرام و بیخلاق گذشته اند؛ این است که دشوار ترین روز های سرنوشت ساز در میادین فتح و شکست های تاریخی ، زخم توطئه از قندهار زبان می گشاد و قاصدی تند پیم ، خبر را سر موقع بگوش پادشاه میرسانید! از این جنگها که به بازیچه شوخی آمیز مشابه بوده اند، تا به جنگ های هدفمند ، نوعی بوی تفنن به مشام می زند . گویا اندیشه نظام و قدرت آرای بی بزرگ در سر شاه ابدالی نبود(ونه او مانند سلفش نادر شاه افشار توان و اراده آنرا داشت تا در یک زمان حساب جنگ و فتح را تصفیه کند) که مهم ترین جنگها و کشیدن ریشه های بغاوت پیشه گان و توطئه گران را در مرکز دارالسلطنه خشکانیده و بر عکس او توطئه در مرکز را نیم کاره رها کرده وفوت وزیان خون های ریخته شده را به هیچکسی پاسخگو نبود . مگر نه چنین بود که خود هانور و نامرئی ، لشکر های فاتح را ازین سر خراسان به آن سوی هامون های سوزان هندوستان ب نبال خود همی کشید؟

بی سنجش نیشاپور(که بعداً مفصلاً از آن یاد میگردد)، بی تردید ، چانه زنی پ -
عباسقلی خان بر سر تقسیم مالیات بود که ماجرا پس از فتح احتمالی قلعه نیشاپور نیز به اعطای د باره حاکمیت به عباسقلی می انجامد. این که قشون قندهار در تاختن به آنجا اصلاً فاقد هیبت جنگی بود ؛ معرف اراده غیر جدی لشکر کشی شاه درانی میباشد . و حکایه از ضعف فلسفی قدرت او دارد . با این حال در سینه شاه ، تب و تاب و وسواسی بود که به آسانی قابل توضیح نیست . او بار دیگر در بهار (/
هوای نیشاپور کرد . گویا از جنگ بی حاصل سال پار ، بقدر بسنده آموخته بود و حمله پنجم برون مرزی را توپ معروف حاوی گلوله دوازده سیره حدو کیلو گرام پوشش میداد. توپی که یک بازوی برج اصلی را برداشت و عباسقلی خان به واقعیت جدید کنار آمد . ام شهر دوباره به او بخشیده شد.

تا سه سال اول پادشاهی ، امیران خود سر طوایف اوزبیک و ترکمن در مرو ، میمنه فاریاب، جوزجان ، خارستان، اندخوی ، بلخ، بامیان و بدخشان، بر سر کار بودند و خراج این مناطق را به سود خویش می برداشتند. به پادشاه بخارا و حکومت قندهار باج ده نبودند. خوانین شمال، در گرداب اختلافات ذات البینی می چرخیدند و توان ایستادگی در برابر قشون قندهار به سردم آری شاه ولی خان صدر اعظم را هم نداشتند. شاه درانی به درآمد ناچیزی از مالیات این مناطق چندان علاقه ای نداشت اما خطر پیوستن این منظومه و خود سری ، به پادشاهان «پاردریا» همیشه وجود داشت و تابع کردن آنان واجب بود. در سال ()

حکمران بلوچستان بخاطر اقتناع شاه درانی و خریداری مقام خویش ، زر و سیم بسنده به کف نداشت ؛ به ناچار خواهرش ، بی بی میر گوهر - را به حرمسرای قندهار وارد کرد. میر محبت خان با یکی از آخوند های ز خود ماموریت داد که خواهرش را در قندهار به شاه درانی تزویج کند. اه درانی ظاهر آچشم انتظار دختری از خانواده میر محبت نبود؛ او به نیروی جنگنده و خزانه سرشار نیاز داشت. پس میر نصیر خان رابه سالاری مردم بلوچ بر کشید. مشروط بر اینکه با شش هزار جنگجوی بلوچ ا درک مالیات در رکاب احمد شاه در جنگها حاضر باشند. قبول و بیعت خوانین سخت شکننده و نا پایدار بود؛ چنانکه میر نصیر خان مدتی بعد شمشیر سرکشی از نیام بر آورد و نیروی قندهار قلعه ا کشید. شاه درانی ، این بار خان درمانده را از صحنه بر نداشت و با شرایط تازه ، عفو کرد.

موزه های درانی در دربار افشاریه ، یکی هم فهمیدن عمق نفرت مردم فارس نسبت به «افاغنه» که بخصوص در سالهای حاکمیت شاه محمود و شاه اشرف هوتکی و رفتار جنگجویان غلجایی در قتل عام های اصفهان و قزوین ریشه دار تر شده بود. شاه درانی هر چند خود را ملزم به حمایت از دودمان افشاری می دانست ، از دست اندازی در مسایل مشهد دست نگه میداشت. در بهار () میرزا که به یاری احمد شاه به حکمرانی در خراسان ادامه میداد، بوسیله امیر علم خان خزیمه نایب السلطنه خویش سر نگون شد. و خزانه دربار نیز تصرف گردید. احمد شاه درانی به مشهد حمله برد و امیر علم خان را از صحنه هستی .

فرآورده های داخلی ر ممالک خراسان و سیستان به محوریت قندهار ، کم باز ده و نا پسند بوده. هر چه خزانه از دها قلمرو حاصل خیز هند و نواحی خراسان و سیستان در قلعه قندهار انباشته میشد ؛ از پدیداری شهر های زیبا ، آبادان ، پر شکوه و پیشرفته د جغرافیای احمد شاهی از جمله در مرکز اصلی قدرت ، بری نبود. برای حراست از اقتدار ، جنگ ، مالیات ، مبارزه دایمی برای زندگی بود. خراج گیری بدون ارائه خدمات اجتماعی ، ذخایر نقدینه را به سود سران قبایل که بر زمین های بزرگ و امتیازات خاص دولتی مسلط بودند؛ بگونه سرسام آور فزونی می بخشید .

() باز هم خبر های ناخوش از پنجاب رسید. میر منو سالار بابری پنجاب، از ارسال محموله های مالیاتی به قندهار دست گرفته و در این مورد کار شکنی میکردند ... احمد شاه در همین سال در راس ن مالیاتی به پنجاب لشکر کشید. آنچه از سفر طولانی و پر خرچ حاصل آمد ، تنها تجدید توافق روی ملیون روپیه خراج سالانه به دربار احمد شاه درانی نبود ؛ مهم ترین تحولی که روی داد که پادشاه دهلی ناگزیر، سندواگذاری ایالت پر در آمد کشمیر ، پنجاب و ملتان و سند را بطور رسمی به بدالی امضاء کرد ، مگر واقعیت های ناشنوای تاریخ ، این امتیاز را بفراموشی برد... در این بازی های قدرت برکناری ویا انتصاب ولایت سالاران ، بطور شفاهی وفی المجلس، با همسویی دوجانبه روی مالیاتیکه شخص مورد نظر به خزانه شاهی قندهار واریز میکرد، صورت می گرفت و از نظر سیاسی ملاحظات امنیت پایدار، به یخ نوشتن و به آفتاب گذاشتن می مانست. و در همین سال قرعه فال حکم انی کشمیر هم بنام خواجه عبدالله افتاد و امور حسابداری بدست سکيجون هندو، مرد فرصت طلب ارزانی دید که بزودی حالتش غیر قابل سنجش بود. همچنان کمپانی هند شرقی ، حضور احمد شاه در هند را به اندازه نیاز خود پذیرفته بودو فراتر از آن ، دست اندازی های او در حیات پیچیده رهبردی انگلیس وسیله ای میدانست برای ایجاد آشوب و اخلال که عمر دراز قدرت مغولهای هند را میکاست.

می منو حاکم پنجاب -مرجع قراردادی مالیاتی قندهار در گذشت و محمد امین پس -به سرپرستی مغولان بیگم بانوی میرمنو ، در گرماگرم آشفته حالی بر جایگاه وی نشانده شد. تحول در پنجاب به قدرت مرکزی دهلی تأثیر گذاشته دهلی گردید و غازی الدین صدر اعظم (مردی متناقض و انارشویست)سلطان احمد شاه پادشاه دهلی را از تخت فرو انداخت و عالمگیر دوم را در قلعه سرخ آگره روی صحنه آورد . غازی الدین صدر اعظم برحال دولت بابرری ،چه نیازی داشت به این چنین پادشاه سازهایی دیوانه وار قیام کند؟ او، در واقع سایهٔ بیتابی از یک جریان مجهول در بازی های تاریخی هند بحساب می آید و همانند شاه درانی که یک پا به قندهار و پای دیگر به پنجاب داشت ؛ او نیز در برهم زدن موازنه قدرت ، گاه بسوی پنجاب می تازید و گاه ترکیب قدرت در دهلی را با روش های عجیب دمنشانه خراب میکرد و قدم بقدم ظرفیت امپراتوری بری را که خود ستون آن بشمار می آمد ، در هم یشکست. غبار می نویسد :

« غازی دین مرد شجاع ، زبان دان ، شاعر و خوش نویس ؛ اما کافر نعمت و حق ناشناس بود.نه اینکه به ولی نعم خود ابوالمنصور صفدر جنگ که از او در دربار هند حمایت میکرد ، خیانت ، بلکه با شخص شاه هم کفران ورزید در حالیکه احمد شاه هندی ، او را به وزارت خود برداشته بود ؛ مشارالبه قوای مرهته را به جنگ شاه، دعوت و او را در سکندره ، تاراج و مادر شاه را کور نمود.» []

در نتیجه بازیهای مرکبار غازی دین در پنجاب و نواحی آشوب زده ، ده هزار نفر هندو، مسل مرهته سیک و جنگ آوران ابدالی بر خاک هلاکت افتادند.شاه درانی با تصرف چندین باره دهلی ، به غازی دین هیچ زبانی نرسانید ، گویا غازی الدین پیوند های محکمتری با نواب های پشتون تبار حوزه هند بهم زده بود که بگونهٔ معجزه آسادر مصنونیت قرار می گرفت ... او از بازیگران مرموز در پنجاب بشمار میرفت ؛ و گسترهٔ پنجاب را برای شاه درانی به فرسایش دایمی گاه نرم و گاه تند تبدیل نمود.

با فوت میرمنو سالار پ ، غازی الدین از استقامت دهلی به سوی پنجاب ارگ را اشغال . مغلانی بیگم را روانه زندان کرد و سالاری پنجاب را در برابر سه میلیون روپیه مالیات سالانه در اختیار آدینه بیگ قرار داد که موجب از دست دادن بزرگترین منبع عایداتی احمد شاه دارانی گرید . همچنان سکیجون هندو ، حسابدار دخل کشمیر نیز در نخستین لحظات بغاوتش فرماندهٔ احمد شاهی کشمیر را در یک ضیافت دوستانه بکشت و در بدل آن جایزه حکمرانی کشمیر را از دربار دهلی دریافت کرد.

یورش قشون قندهار برای استرداد پنجاب ، با فرار پیشاپیش آدینه بیگ همزمان بود و کشمیر باز هم دست بدست گشت و خراج گزار احمد شاهی بر بارگاه سکیجون هندو جلوس کرد .عالمگیر ثانی سلطان دست غازی الدین ، لشکری را تحت فرمان نواب نجیب الد له افغان والی سها کیلو متری اترپردیش در شرق دهلی به جنگ احمد شاه اعزام کرد . نجیب الدوله با همه ساز و برگ خود به هم خود (احمد شاه ابدالی)پیوست این تحول راه قشون قندهار را به سوی دهلی صاف کرد .سلطان دهلی بناچار به استقبال احمد شاه درانی آمد و سپاه تازه وارد شاه درانی دهلی را غارت کرد.

ه سالار سردار جهان خان به اشاره احمد شاه تا نواحی آگره به سرکوبی نیرو های نجات» . این است که همان غازی الدین ماجراجو ماموریت یافت تا در مناطق روهیله در کیلومتری شرق

دهلی در استان ارتراپردیش و اوده مامور خراج گزاری گردد. و احمد خان بنگش زمامدار فرخ آباد که هوای جنگ و دوستی را نیک فهمیده بود؛ هرچه در توان داشت به احمد شاه تعارف کرد. او به سعدالدین خان روهیله و شجاع الدوله حاکم اوده نیز توصیه کرد که از سر کشی با لشکر قندهار اهتراز کرده و نیم ملیون روپیه حاضر کند.

در بار دهلی به ابتکار «صاحبه محل» بیوه سلطان محمد شاه مرحوم در کار خیر پیشدستی کرد و از شاه درانی خواست تا با دخترش ازدواج کند. شاه قبول کرد و مراسم نکاح در آگره برگزار شد و عروس یکجا با زوجه های شاه «ملکه زمانی» در معیت قشون افغان روانه حرم قندهار شدند. صاحبه محل، زوال امپراتوری بابری را روشن از دیگران می دید. شاه درانی وزارت ارشد دهلی را به نظام دوله پسر قمر الدین که در جنگها توسط احمد شاه به هلاکت رسیده بود، تفویض کرد. و همچنان سپه سالاری اردوی دهلی به نجیب الدوله یوسفزایی تعلق گرفت. و به این ترتیب امپراتوری مغلی هند نیم بندو خام زیر فرمان شاه درانی در آمد.

جنگیدن چند باره برای تصرف دهلی با اهداف سرسری و روز مره، یکی از نکات تاریک در عملیات شاه درانی بشمار میرود. وی چرا ترجیح دادبر حریم دهلی دست درازی کند؟ مگر سلطان دهلی بخت و کتابت خود، قبلاً سند رسمی ملکیت پنجاب، سند و کشمیر را به او نداده بود؟ شاه درانی از بهر چه، آنهاهم تلفات و مخارج را برای فتح چند روزه دهلی اختصاص داد؟ اگر احتمال بر این است که سپاه قندهار در اصرار بر مجازات غازی الدین وارد دهلی شده بود، غازی الدین نه اینکه مجازات نشد که از سوی سپه سالار احمد شاهی به ماموریت جمع آوری مالیات به روهیله و اوده فرستاد.

۱۱۹-۷-۳. های شاه درانی از سفر دهلی و اثرات منفی آن در

آینده هندوستان

شاه درانی در نتیجه و ما حصل این یورشش به دهلی بر علاوه دو عروس از خاندان بابری یعنی از دختران و خانواده شاه، قرار داد حصول مالیات با سالاران نواحی محروسه، خزانه خود را انباشته های هنگفتی نمود که در طول تاریخ قندهار آن شهر واریز نشده بود.

در این سفر شاه درانی به پاداش هزاران گشته و زخمی در جنگ دهلی، دو عروس بابری را به حرمسرای شاهی خود علاوه تحفه ای که به آسانی بدست نمی آمد مگر اینکه بتواند در هفت نسل خود را ثابت نماید، آزمونیکه پسر نادر شاه افشار با آن مقابل شد و به برندگی

شمشیر پدر (یعنی نادر پسر شمشیر) این مشکل را بر طرف کرد؛ شاه درانی در نتیجه و ما این یورشش به دهلی بر علاوه

ی یعنی از دختران و خانواده شاه، قرار داد حصول مالیات سالانه با سالاران نواحی محروسه، خزانه خود را انباشته از ثروت‌های هنگفتی نمود که در طول تاریخ قندهار در خزانه آن شهر واریز نشده بود. ولی تاریخ در کرانه دیگر سرزمین موهوم هندوستان، طبل دیگری میکوفت. یعنی «جنوری» ()

تهاجم انگلیسی‌ها به بنگال، زیرا در این سال قوای بریتانیا شهر های ساحلی مدراس و کلکته را اشغال نمودند؛ این حادثه سر آغاز امپراتوری بریتانیا در هند و مشرق زمین تلقی می‌شود. آیا همزمانی تهاجم احمد شاه درانی به هند و تسخیر بنگال بوسیله انگلیسی‌ها را شاه درانی را باید تصادفی دانست؟ و به راستی چه نیرو های محرک شاه افغان به سوی هند تاریخی همگی در این اصل متفق اند که ورود احمد شاه درانی در هند در پی تمهیداتی صورت گرفت که مهم‌تر آن، نامه‌های مکرر و تحریک کننده ای است که از هند به قندهار می‌رسید و شاه افغان را به سوی دهلی فرا میخواند. (هر چند باوجود تحقیقات گسترده مرجع و مأخذچنین نامه‌هایی بدست رس نیست، با اینهم این نظر منتفی نمیباشد و اما شاد روان غبار در کتاب مشهورش "افغانستان در مسیر تاریخ" تمهیدات احمد شاه در حمله به هندوستان اشاره نموده: [یک قوت دیگری در هند وجود داشت که بود از نفوذ سیاسی و نظامی افغانها در دربار هندو در ولایات هند از قبیل نجیب الدوله افغان "نجیب خان یوسف زایی" که افسر با اقتداری بود و همچنان در ولایات کترا و فرخ آباد و ملتان سلسله حکمرانان روهیله و بنگش و ابدالی افغان از قبیل سعد الله خان روهیله، احمد خان بنگش و زائد خان ابدالی با قوای زیادی قرار داشتند. او علاوه میکند: «احمد شاه درانی نیز در نامه خود به مصطفی سوم، سلطان عثمانی، این نامه نگاریها را عامل اصلی تهاجم <خیر خواهانه> خویش خوانده است و به ادامه می‌نویسد: چون از طرف هند هم اخبار متواتر می‌رسید که سستی یا وهن کلی بحال سلاطین آنجا راه یافته و کفار و فجار از هر گوشه و کنار سر ترمرد و استکبار بر افراخته، محیط و متسلط بر جمیع حالات گشته، پادش وقت را کالمحصور و امرا و ارکان دولت را معذور ساخته اند... قلع و قمع این شجرات خبیثه از آن ارض محروسه الزم، و تنبه کفار شقاوت نشان بر تأدیب اشرار ایران و متمردان ترکستان در نظر اصابت اثر الزم و اهم نمود. این نیاز مند درگاه بی نیاز بعزم تقسیم مهمات آن محلات و تنبه متمردان شقاوت سمات وارد آن حدود گردید.] [که ممکن این اشخاص ذینفوذ که احمد شاه درانی را رهگذر مناسبات مستحکم قبایلی بخود زیاد نزدیک میدیدند ممکن که بر علاوه کمک او را به سپاه کشی به هندوستان تشویق

. لی بهیچصورت نمیتوان عامل اساسی سقوط هندوستان را بدست بریتانیایی‌ها کاملاً مربوط های احمد شاه دانست، زیرا بریتانیا () کشتی‌ها و ملزومات جنگی خود را در آبهای دریای هند و خلیج مستقر نموده بودند و رویداد های کوچک با پیامد های بزرگ از جانب امپراتوران مغلی هند باعث شد تا هند در دامان بریتانیا بلغزد. حالا چه احمد شاه ابدالی به هند حمله میکرد و چه نمیکرد قضیه از قبل در مورد استعمار بریتانیا معلوم بود. مثال میزنند که یک اه کوچک امپراتور ضعیف، مغولی انگلیس را از طریق یک ظرفت ظاهراً تجارتي به میدهد. صد سال بعد از دعوت قبلی روی بخت با سفارت انگلیس یاری میکند. یکی از اعضای سفارت بنام "ویلیام هاملتن که

مامون عبدالرزاق، بررسی میراث فشره احمد شاه درانی یا سلطنت گرسنگی، پیشین، ص ۴؛ رک: کریم اصفهانیان، مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، برگ های -

از طبیبان بنام انگلیس بود به قسمی توانست که درد شدیدی را که امپراتور بی کفایت هند ناحیه مقبئی (قد کشک) داشت تخفیف دهد. امپراتور جهت پاداش و به قسم سپاسگذاری فرمانی را امضا و توشیح نمود که به اثر آن حق تبادل کالادر داخل هند، معافیت از محصول گمرکی و حق داشتن سرباز خانه به انگلیس میشود (کاری که دولت نالایق فعلی افغان که از عهد امنیت ملی کشور بر آمده نمیتواند در موافقتنامه امنیتی بین افغانستان و امریکا مشابهی را به امضای رسانیده اند.)، متباقی پیشرفت واستیلای انگلیسی ها در هند مربوط به تاریخ می شود. و شاید اگر احمد شاه بهند حملات مکرر خود را نیز انجام نمیداد این کار شدنی بود و غرب مخصوصاً استعمار بریتانیا از قبل نقشه های هجومی خود را آماده ساخته بودند. (مولف))

«پروفیسور راجش کوچهار دانشمند متقاعد هندی که در انیستیتوت آموزش و پرورش علوم واقع چندنگر هند مقام افتخاری دارد اذعان میدارد: « این معافیت ها به تجار انگلیسی باعث نفع بیشتر تجارتی و تفوی ایشان نه تنها بالای کمپنی های اروپایی بلکه بالای تجار و تبادل کننده گان هندی نیز گردید و از همه مهمتر اینکه او امر مختلفه رسمی برای دادن امتیازات بیشتر تجارتی بهانه به انگلیس ها داد تا در صورت ضرورت از آن امتیازات توسط نیروی نظامی دفاع نمایند » []

منابعی هم وجود داشت که آتش اعتقادات مذهبی احمد شاه را که زمینه قانونی برای مداخله به سلطان نشین دهلی نداشت، پکه می زدند؟ او بجای پرداختن به خانه های نا آباد خویش در حوزه خراسان و کابلستان و سیستان، از راه اندازی جهاد دهلی سخن گفته و خود را « ای خاوند است . احمد شاه درانی در نامه خود عنوان عثمانی هدف از حمله بر دهلی اینطور توجیه میکند: «سرکردگان کفار تیره انجام، مقهور و منکوب سر پنجه سطوت غازیان گشته، رو به انهزام نهادند؛ و رؤسای مسلمین که پیش از این مغلوب این طایفه بی دین و در وقت محاربه به همراه مخالفین نفرت قرین بودند، مراجعت به شهر نمودند... حضرت پادشاه والجاه عالمگیر شاه، که سلالهٔ احفاد دودمان تیموریه و در آن جالس سریر سلطنت در آن ناحیه بود، با امر او ارکان دولت ورکانیه به عنوان استقبال پیش آمد و به اظهار مراسم اخلاص واتحاد نظارت افزای بوستان محبت و داد نمود... این طالب رضای خالق و رضا جوی خلاق، حسب الادعای ایشان... داخل قلعه شاه جهان و روزی چند متوقف در مقام، بسیاری از آثار کفر و ظلام که کفره نا فرجام در دار اسلام بنا کرده، جای استوار از اصنام و اوئان به یاوری بازوی توفیق از پا در انداخته، از ازلهٔ ظلمات مشرکین و اضافه شمع دین مبین نمود... غباری که از شیوع آثار کفر بر چهره ملت بیضا نشسته بود، بفضل حق سبحانه تعالی، زلیل و قلوب منکسره اهل دین را قو به زور تصرف نموده، این نیازمند درگاه خداوند، ممالک مزبوره را به ضرب شمشیر از آنها گرفته بود، از سر هند و لاهور الی ملتان به فرزند اعز از ارجمند پادشاه ذیجاه خورشید کلاه، تیمور شاه بخشیده، عطف بارفتار به دارالقراردار نموده.» [۱]

و اما روایان تاریخ چنین مینگارند: «همزمانی حمله احمد شاه به دهلی و تسخیر تاریخی بنگال از سوی کامپانی هند شرقی (که در بالا تلویحاً به آن اشاره شد) دقیق برنامه ریزی شده بود. گویا ترتیبات ازین قرار

سخی فرهادی، : // / نشر شده در تارنمای آریایی، مامون عبدالرزاق، همان اثر، ص ؛ رک. شهبازی عبدالله، زرسالاران یهودی، جلد اول، پیشین، صص - .

بود که بایست قدرت بومی مرهته ها و سک های هند ، پیش از آنکه سلطان بابری را به بومیان هند بر گردانند ؛ در نیمه راه میشدند . این جنبش های فراگیر ، بایست در چندین دور درگیری ، با شمشیر اسلامی لشکر های افغانی که در جنگ کار کشته و بی رحم بودند ؛ به دو نیم میشدند . در این فرآیند، اعجاز هسته ای بیشمار اطلاعاتی از هند تا قندهار و از آنجا به خراسان و بخارا ، در کار بود . در ایش و صوفیان نام نهاد ، که در اوایل قرن نوزدهم به سربازان «بازی بزرگ» موسوم شدند ؛ در کاروانهای مسافران ، در گستره خان نشین های خراسان که «بعداً در زمان شاه هان محمد زایی به ترکستان افغانی مسمی شد» (جاناتان .لی بر تری دیرینه و کارزار افغانستان با بخارا و بلخ، ترجمه داکتر سید عظیمی بخش مقدمه)، هند و فارس و بخارا، به جمع آوری اطلاعات

به احتمال قوی ، روی روانشناسی احمد شاه ، احساسات اسلامی و پاسخ دهی سخاوتمندانه به تقاضای کمک ز سوی پادشاه فرتوت دهلی ، دقت شده بود ، تا آنجا که در جنگ علیه سازمان های مقاومت مسلمان ، مرهته و سیک در اطراف دهلی ، مواردی وجود داشته (اشاره به نامه سلطان عثمانی) که حتی جاذبه غنایم در درجه دوم اهمیت قرار داشته است . در اینجا نقش غازی الدین از درون دربار دهلی ، اندک اندک نشان میدهد . اولویت بر این بوده که قوای ملی مرهته ها و سیک ها که در حال تبدیل شدن به خطر زنده و مهیب در راندن تأسیسات نظامی و سرباز خانه های انگلیسی بودند، در پیکار با انگیزه قوی رأفت اسلامی از سوی شمال غرب ، تکه تکه شده و در هم کوبیده شوند که تا اندازه انتظار ، چنین هم شد . این نیرو ها در مرحله بعد ، سرنوشت نظام سیاسی و اقتدار در جغرافیای سلطنت درانی (قندهار) را با مرکز عملیات پنجاب گره بستند . «این منابع متواتر » که غیر افغانی - ی احمد شاه را به جوش آور او را به دهلی گسیل داشتند که بودند؟ برخی از مورخان ، این دعوت را به حیات الله خان (شهنواز خان والی پنجاب) منتسب میکنند . حیات الله خان پسر زکریا خان، حکمران () است که پس از مرگ پدر به شهنواز خان ملقب شد و حکومت پنجاب را بدست

گرفت پس از ورود احمد شاه درانی به پنجاب شهنواز خان نه تنها به او نپیوست ، بلکه با سپاه مجهز راه وی را سد کرد و اهنگ مقابله نیز داشت . ولی به نوشته جادونات سرکار ، «درویشی» با پیشگویی های خود، بکلی روحیه سپاهیان او را تخریب کرد و در نتیجه شهنواز خان به اجبار در برابر احمد تسلیم شد. []

در این دوران اینگونه «دراویش» «غیب گویان» «پیامبران دروغین و اشخاص مجهول الهویه هر چندی پدیدار می شدند.

یکی از این دراویش، که قدرت اراده حاکم پنجاب را لگد مال کرد ، فردی بود بنام « او که خو اهل لاهور بود، پیش از تهاجم نظامی احمد شاه به زادگاهش (لاهور) در آنجا ظاهر شد و ادعا کرد مسافری که برای زیارت اماکن مقدس به پنجاب آمده است . » های عجیب در باره غیبگویی و قدرت سحر و جادوی او به سرعت بر سر زبانها افتاد. آدینه بیک مشاور شهنواز خان ، « ویش» حکمران برد. «درویش غیب گو» به شهنواز خان گفت: پادشاه هند در صدد بر کناری اوست و لذا بهتر است با احمد شاه همکاری کند. و از این طریق به رتبه و درجه خود بیافزاید.

« چنان با لحن تند و شوم سخن گفت که بر حکمران اثر عمیق گذاشت. تبلیغات ایدئولوژیک» عامل مهمی در تخریب روحیه شهنواز خان و تمامی بزرگان و سکنه شهر پنجاب (لاهور) بود. داستانهای تکاپوی «صابر شاه، هم در پیشگویی های شوم او، در برخی منابع فارسی تاریخ پنجاب، چون عبرت نامه علاءالدین، تذکره آندرام، سیر المتأخرین، مرآت آفتاب نامه، بیان وقایع، شاهنامه احمدیه، تاریخ سلطانی، عمده التواریخ []»

تنظیم نامه های تحریک آمیز به احمد شاه که شاه را بدون اختیار بسوی هندوستان می راند.

صابر شاه تنها درویشی نبود که در صحنه «درویش دیگر، فردی است بنام «شاه غالب علی» که وی نیز به غیب گویی شهرت داشت. او نیز پی آمد های شومی را در جنگ با احمد شاه درانی ترسیم کرد و بدین سان سر انجام شهنواز خان تسلیم شد. (همان مأخذ) همین منابع از تحریکات آدینه بیک شهنواز خان خبر میدهند آدینه بیک که جادونات سرکار، «شیطانی در لباس انسان» نامی در این ماجرا نقش پیچیده ایفا کرد. آدینه بیک را نیز عامل ارسال پیامهای پنهانی به شاه درانی ترغیب او در تهاجم هند می دانند. (همان مأخذ)

« سابق الذکر را بپذیریم به مثابه این خواه که همه چیز در نوسان بود. میخ نفوذ» «بر زمینه تصمیم گیری شاه، (شاید) بسا ژرف تر فرو میرفت که با اطمینان به «الهام غیبی» به سرنگونی نادر شاه به وسیله احمد شاه یا فشاریها کرده بود. بوی رابطه ی نا متعارف میان آدینه بیک – مشاور حاکم پنجاب- میرسد. احتمالی قوت می گیرد که این دو، بشمول غازی الدین در دربار دهلی، از سه موقعیت برای یک هدف تحریکات داشتند. و منبع الهام شان یکی بود. (و این مفکوره را تقویت می بخشد که احمد شاه از اینکه زمام یا خاکه سلطنت خود را بقوام برساند بهانه تعقیب ناصر خان والی کابل و پشاور روانه لاهور شد و این در حالی بوقوع پیوست که نا رسیده به اهداف سوق الجیشی اش در لاهور گرفتار شورش و توطئه از جانب خوانین قبیله گردید که مجبوراً با عقب گرد به قندهار شورشیان را که هسته مرکزی حکومت وی بودند همه را اعدام نمود.)

« سابق الذکر در گفتگو با احمد شاه ابدالی، پیش از وقوع حادثه به الهام ملهمان غیبی، عرض کرده بود «شاه دوران قصر دولت خدیو سکندر منزلت، وقتی بر سر پا خواهد شد که سرپرده دولت نادر سر نگون گردد. (نسخه خطی تاریخ احمد چاپ هندوستان) / حق () - .

شش سال پیش از آن، فتوحات نادر شاه، در سرزمین هند، (که صابر شاه از همان پنجاب خودش را به نادر شاه افشار نزدیک کرده بود مقامات انگلیسی را اندیشناک ساخته و از ظهور یک نیروی بی لگام حوزه هندوستان مشوش ساخته بود. کاشتن هر گونه زخم در بدنه داخلی نظام نادر شاه به هدف توان

زدایی یا کشتن وی ، از دغدغه های ضروری برنامه نویسان بریتانیایی بود. کار شیوه انگلیسی ها در بازی اطلاعاتی حفظ ناتوانی و در هم ریزی درونی در میان نیرو های مخالف و موافق است. یک عامل مورد نظر ، زمانیکه از صحنه حذف میشود که پروژه کلی را برهم نزند. عوامل سیاه و سفید به مرور ، نقش خود را اجرا میکنند و در فرصتی طبیعی ، جای خود را به عوامل دیگری می سپارند. شگرد پروژه نگاری و اجرای آن بوسیله «کمپانی» به شعور عمومی پهن میشود؛ و فهم آن برای حکمرایان عاطفی-قبیله ی د خراسان (افغانستان) دشوار بود. آینده به جهت دیگری افتاد که نشان میداد توان قدرتمندان در قندهار (پایتخت احمد شاه) در پریدن از موقعیت گردابی، اندک اندک یا به سرعت فرو می‌کاهید.

احمد شاه ابدالی یکی از «امکانات» در پروژه شکستن سازواره ی قدرت فارس از درون بوده ، است که از سطح منطقه به فراتر از مرز های ایران سرریز میکرد. چنانکه دیده شد عاملی بظاهر تصادف (قتل ناگهانی نادر شاه) اوضاع را بگونه ای در مرز های شمال غرب هند تغییر داد که تمام جریانهای مقاومت هند در زنجیره جنگهای دوامدار گرفتار کرد. هزاران گردشگر ، مجذوبان ، مرشدان بومی وابسته به هسته های عجیب و غریب به (اصطلاح) مذهبی را به پروژه سراسری تبدیل کرده بودند. به قول نگارشگران معاصر احمد شاه از جمله مولف «تاریخ سلطانی» صابر شاه لاهوری سخت میکوشید او را تنها نگذارند.

میر محمد صدیق فرهنگ به این باور است که شاه درانی پس از پیروزی به مرهته ها برای اولین بار با کمپانی هند شرقی ارتباط برقرار کرد ، و به آنان برای ادامه سلطنت گورکانیان در دهلی توافق کرد. []

بنگال چگونه در گرماگرم جنگ شاه درانی با سپاه دهلی از سوی انگلیس فتح شد؟ آیا نخستین توافق با همزمانی جنگ بنگال از سوی انگلیسی ها و جنگ احمد شاه بر ضد لشکر پادشاه دهلی ی رابطه بوده است؟





بخش یکصد و نهم تصر و غارت هند از سوی بیگانگان بحث هشتم

۱۱۹ - تصرف و غارت هند از سوی

راهی که از اروپای باختری (انگلیسی ها و پرتگالیها) به سوی هندوستان می رفت ، با راه احمد شاه پادشاه درانیا بنا بر روایات تاریخ همشأن و همگون میباشد . هر دو بخاطر کسب و انباشتن ثروت بی نظیر هند حتم کرده بودند تا خزاین خالی شان را از نعمات انباشته شده سرزمین هند پر نمایند .

این راه در سال () و در پایان قرن پانزدهم بوسیله پرتگالیها هموار شده بود . هلندیها ، انگلیسی ها و فرانسویان به زودی دنباله کار آنان را گرفتند و پیکاری سخت میان آنها برای تصرف این سرزمین (هند) حاصل خیز که با جمعیت انبوهش صاحب یکی از قدیمی ترین تمدنها بود، در گرفت .

در آغاز قرون جدید تجارت و صنایع پیشه وری در شهر های هند به فراوانی توسعه یافته بود . هند فیودالی به جماعت های کشاورزی تقسیم شده که در آنها هر دهقان صاحب مزرعه خود بود و چراگاه ها عمومی بودند . دهقانان بطور اشتراکی کار های مربوط به آبیاری را انجام میدادند . خراجی که آنها بدولت می پرداختند نصف یا سه چهارم محصول شان بود . نیمی از محصول باقیمانده نیز وقف اداره کنندگان (پیشکاران و منشیان) جماعت و صنعت گرانی میشد که در آنجا کار میکردند (آهنگر، نجار و غیره) . هند

انوفاکتور های چندی نیز داشت و پارچه های گوناگون آن کارخانه ها مانند خاصه ململ، بلوار و تافته به ممالک همجوار و حتی به اروپا صادر میشد. دهلی در قرن شانزدهم بزرگترین و شگوفاترین شهر عالم

خالی از فایده نخواهد بود تا یک کمی از کیفیات و عادات و خصلت های تمدنی هندیاد آور شویم: « هند به کاستهای گوناگون تقسیم شده بودند؛ روحانیان سپاهیان، دهقانان و غیره با این همه عده ای از مردم و ساکنان هند تعلق به هیچ کاستی نداشتند و پست ترین قشر جامعه محسوب می شدند. این مردم فاقد همه حقوق شهروندی بودند. آنان را بنام نجس ها می نامیدند و معاشرت با ایشان و حتی سایه این مردم از نظر روحانیان ناروا و زشت بحساب می آمد. نجس ها در حقیقت بردگانی متعلق به همه جامعه بودند. در قرن شانزدهم تقریباً همه هند به تصرف «اکبر شاه مغول» از دودمان مغولها در آمد. وی تمام هند کرد و مردم را به پرداخت مالیات سنگین ناگزیر ساخت.

۱۱۹-۸-۲. حملات نادر افشار به هند

سلطنت دودمان مغولها چندان نپایید. در آغاز قرن هجدهم جنگ های درونی و قیامهای دهقانی، امپراتوری مغولان را تجزیه کرد. و سبب کلی انحطاط آن لشکر کشی نادر شاه افشار «زیرا دولت ایران از دیر زمانی بر سر (خراسان شرقی) که حالا افغانستان نامیده میشود و حوزه سند اختلافها و کشمکش های داشتند که حل و تصفیه آن ممکن بنظر نمیرسید.

بعلاوه چون نیت اصلی نادر شاه بر این بود که سرحدات شرقی ایران را بر حدود طبیعی قرار دهد، این واسطه جنگ با دولت بزرگ هند که یکی از دول معظمه آسیا بشمار میرفت امری ناگزیر بنظر میرسید. در همین آوان یعنی مقارن به ه.ق. اختلال اوضاع داخلی هندوستان به منتها درجه رسیده بود. نادر شاه با استفاده از سخن چینانش که سازمان مختصری بود از ناسامانی های آنجا اطلاعات جامعی بدست آورد. محمد شاه سلطان مغولی هند بجواب نامه های نادرشاه نپرداخت. در سال ه.ق. اوضاع دیگر هم رو به خرابی رفت. با آنهم نادر شاه نامه ای را از طریق یکی از وابستگان دولتی خویش به دربار هند ارسال کرد که در نتیجه ایلچی نادر شاه در دهلی بطور فجیعی بقتل رسید. نادر با آنکه فوق العاده بر آشفته بود یک یادداشت رسمی دیگری را به هندوستان روان کرد در نامه آمده بود: خیلی عجیب است که اینقدر در امور مملکت تان بی اعتنا باشید. باوجودیکه مکرر بشما نامه نوشتم و سفیر فرستادم، ظهار دوستی کردم، مقامات رسمی شما لازم ندیدند برای من جواب کافی بفرستند... یکی از سفرای من بر خلاف قوانین دنیا و بخصوص قوانین مقدسه اسلام، در پایتخت شما کشته شد که لطمه بزرگی بر حیثیات ما وارد آمد. است و رفع مسایل مختلف فیه، باید قسمت های خراسان شرقی بطور گروگان کرور تومان بعنوان خسارت جمع آوری و تمرکز قشون در ولایات شرقی ایران و خونبهای سفیر فوق العاده ما بدون هیچ گفتگو بدولت ایران تسلیم و تحویل دارید. امضای نادر شاه افشار پنجم جمادی الثانی ه.ق.

قشون نادر افشار در پائیز سال هق. در سه ستون از جاده کابل غزنی شروع به پیشروی نمود. او از طریق مرکزی خراسان شرقی (از طریق غزنی - کابل حملاتش را علی رخم مقاومت‌های شدید مخصوصاً در کابل، راه خود را بسوی خیبر و پشاور کشود و در این حین بر قلاع مستحکم خراسان شرقی نیز استیلا یافت. او در اکتبر () قلعه کابل را کشود. در هشتم نوامبر همان سال قوای نادر جلال آباد را اشغال کرد در ماه خود را به پشاور نزدیک و در ماه تعرض خود را بالای شهر پشاور شروع کرد. در () از رود سند عبور کرد. در دسامبر به لاهور رسید. () رود خانه جهلم ر و متوجه لاهور میشود. دسامبر شهر لاهور به اشغال نادر می در آید. پانزدهم جنوری () آخرین تهاجم قاطع خود را در دشت کرنال بخاطر شکست و سقوط دهلی انجام داد و نادر در روز هفدهم نبرد قاطع و تعیین کننده را آغاز و بروز بیست و یکم ماه نظام الملک و عظیم الدوله از جانب دولت هند سند متراکه جنگ را که به نفع ایران خاتمه یافته بود امضاء نمود که در نتیجه این متراکه تمام قوای هند خلع اسلحه شدند و توپخانه و ملزومات جنگی همه به قشون نادر تسلیم داده شد در روز بیست و نهم ماه قرارگاه کل قشون هند ملغی و جزء قرارگاه ایران شد و غنایم بی حساب جنگی را که از حدود حساب و سنجش بیرون بود بدست نادر افتاد که بدون معطلی به کابل انتقال گردید. و یک روز بعد از آن از قشون نادر مامور تصرف شاه جهان آباد پایتخت مغول اعظم (محمد شاه) گردید.

این بود داستان غم انگیز استیلا نادر شاه افشار به هند که با جلال خاص در حالیکه از دروازه غربی شهر که مخصوص به سلاطین است در حالی وارد شهر دهلی شد که تمام خیابانها با قلین و شال های قیمتی مفروش گردیده بود. جلو دروازه ارگ دولتی محمد شاه با اراکین و رجال و وزراء به استقبال شاه ایران منتظر شاه ایران به ارگ بودند.

در روز شنبه دهم ماه شورش سرتاسری در شهر دهلی شروع شد و قریب بود نادر کشته شود ولی از اثر این شورش جانهای بیشماری از اردوی نادر گرفته شد. این شورش شش ساعت طول کشید که تمامی شورشیان در شهر دهلی قتل عام شدند. بازارها تاراج گردید و خانه ی مردم نیز در امان نماند.

۱۱۹-۸- - معاهده شالمار (لاهور)

در معاهده شالمار علاوه بر ساز و برگ نظامی، مفرشات قیمتی و لوازم مجلل یکصدو پنجاه کرور تومان خساره جنگ و زمین های سمت مغرب رود خانه سند وستلج، پشاور و مضافات آن ایالت های کابل غزنی و کوهستان هندوکش، هزارجات بشمول اراضی بلوچها، از ابتدای سر چشمه رود اتک با تمام دربند ها و آبادیها با شعبات اتک را و صفحات مشرق رود سند بدولت علیه ایران واگذار شد. از این تاریخ به بعد عمال و کار گزاران ما باید صفحات متذکره مذکوره را تخلیه نموده و از ممالک ماموع سته و تمام حقوق حالیه و گذشته خود را (حکمرانی و نظم و نسق و اخذ مالیات) از آنجا ها ساقط بدانند. و شهر لهری با تمام ممالک واقعه در مشرق رود اتک و رود سند و بالا سنگ کمافی السابق به سلطنت هندوستان خواهد بود.

محل پیمان باغ شالمار لاهور مورخه هق. منعقدین محمد شاه تیموری - «

۱۱۹-۸-۴. نتیجه حاصله از این جنگ

-دولت ایران مثل سابق یکی از دول معظمه قطعاً آسیا محسوب شده عظمت و قدرت خود را بماملک همجوار

معاهده ای با دولت هند منعقد ساخت که بموجب آن تمامی اراضی واقعه در ساحل یمین رود سند بانضم آمدو مملکت مهم (خراسان شرقی) افغانستان) و بلوچستان بدولت ایران واگذار وقرار شد اراضی ساحل یسار رود مزبور نیز در اداره دولت هند ولی در تحت نظارت دولت علیه ایران واقع باشد.(حصول چنین اقتداری البته که کار بسیار مهم بشمار میرود)

جنگ ایران به قیادت نادر شاه افشارخراسانی با محمد شاه سلطان وامپراتور هند بابری سنبله خاتمه پذیرفت که بر علاوه غنائم مذکوره قسمت عمده توپخانه هند ، عدۀ زیاد فیل های جنگی و مقدار کثیر اسلحه و مالزمات نظامی را کمایی کرد.» []

شار پیامد های پر ثمر نظامی و استیلاگرانه در تاریخ ملتهای آسیایی داشته و از ختم همین جنگ دگر دولت بابری هند تمام ذخایر مادی و معنوی خود را از دست داد که هر گز نتوانست با دلیری و پایمردی در برابر دشمنان مهاجم دفاع نماید . این پدیده شوم هم احمد شاه درانی را و هم دولت استیلاگر بریتانیا را موقع بخشید تا هر ازگاهی در حریم این کشور یورش برند و از نعمات مادی آن که در قانون جنگ بنام غنائم یاد میگردد زندگی خویش را سر و سامان بخشند. حالا بعد از واقعیات نادر شاه افشار به استیلاگری های استعمار غرب در قاره هندوستان می پردازیم که با ترفند های خود دولت درانی ها را توسط ایادی شان (سک ها ، مرهته ها و اشخاص شامل در بین نظام ، از صحنه خارج میسازند.

۱۱۹-۸-۵. ادامه انحطاط هند توسط مهاجمین

«فرانسویان وانگلیس ها در آن دیار به شدت با هم بر سر استیلای هند جنگیدند .این دو دولت برای به اطاعت آوردن هند از ارتش ساخته و پرداخته شاهزادگان هندی سود جستند .جنگ پله سی (Plessey) که () وقوع یافت نقطه اوج رقابت های سخت فرانسه و انگلیس بود . در طی این نبرد روبرت کلیو (Robert Glive)(که بعداً در یک مبحث دیگر آنرا دنبال خواهیم کرد)که قبلاً بخاطر سفاکی و رهنزی هایش شهرت داشت بر ارتش شهزادگان بنگالی طرفدار فرانسویان پیروز شد.شاهزاده بنگالی با داشتن

جنگ ایران با هندوستان ، تالیف ، جمیل قویابلو ، طبع ثانی ، تهران ، ، فشرده از صفحه اول تا ؛ میرزا مهدی خان استرآبادی ؛ تاریخ جهانکشای نادری ، نشر چاپی دنیای کتاب ، نشر دیجیتال مرکز رایانه اصفهان صص - .

سرباز مغلوب گردید ، در حایکه ارتش کلپو عبارت از نفر سرباز انگلیسی و هندی بودکه توسط انگلیسی ها کاربرد سلاح را آموخته بودند.

انگلیسیها در هند ریشه دواندند و هر روز در این کشور پهناور بیشتر نفوذ پهن کردند و مقاومت مردمان هند را در خون غلتانددند. ماموران کمپانی هند شرقی شاهان کوچک و شاهزادگان را مجبور به کناره گیری از قدرت کردندو آنان را به پرداخت حقوق و مستمری وا داشتند. انگلیسی ها مالیات ارضی و همه خراجهایی را که دهقانان موظف به پرداخت آن بودند همچنان دریافت میداشتند.

تهاجم به هند از سوی استعمار گران ، فقر و گرسنگی هندیان را بهمراه آورد.. غارت هند توسط انگلیسی ها به تراکم بی نهایت ثروت در انگلستان [] .

تاریخ لقب «بنیان گزار امپراتوری انگلیس در هند» را بیاد بود از مردی در سینه حفظ کرده است که در همان شبهاو روز ها قلعه بنگال را باچهل ملیون پوند دارایی آن از چنگ یک نواب مسلمان برون کشید . «چند روز پیش از ورود احمد شاه درانی به دهلی ، "رابرت کلایو" (Robert Glive) (سابق الذکر) در رأس ارتش انگلیس، که بخش مهم آن از مزدوران هندی بودند، تهاجم به قلعه "ویلیام" را آغاز کرد و با حمایت توپخانه سنگین ناوگان انگلیسی به فرماندهی دریاسالار "چارلز واتسون" در دوم جنوری () آنرا به اشغال در آورد.

رابرت کلپ (-) سالگی به استخدام کمپانی هند شرقی در آمدو در سال () به عنوان "نویسنده" (منشی) به قلعه "سن جورج" (مدراس) اعزام شد. پس از مدتی به صفوف ارتش کمپانی پیوست و به درجه نایب کلنلی رسید. کلایو پس از استقرار در "قلعه ویلیام" تدارک برای اشغال را آغاز کرد. مهمترین فرد محلی که با کلایو وارد معامله ای شوم شد، میر جعفر بود.

میر جعفر (-) ، پسر فردی بنام سید احمد است از اهالی نجف. سید احمد در بندر سورت با زنی هندو ازدواج کرد . میر جعفر حاصل این وصلت است . میر جعفر در خانه الله وردی خان بزرگ شدو در زمره مستخدمین او جای گرفت . میر جعفر نزد کلایو رفت ، آمادگی خود را برای همکاری با ارتش کامپانی اعلام داشت ، مشروط بر آنکه در سمت حکمران منطقه منسوب شود.

در جنگ "پلاسی" بنگال بطور کامل بدست نیرو های انگلیسی گشوده شد.و میر جعفر هم در منصب حکمرانی بنگال و بیهار و اورپسا جای گرفت . جالب اینجاست که کمی بعد حکومت او با دریافت فرمانی از عالمگیر دوم ، پادشاه دهلی، "قانونی" شد. []

انتساب رسمی و قانونی میر جعفر به سالاری شهر های بیهار ، اورپسا به وسیله عالمگیر دوم ، زیاد مایه شگفتی نیست؛ عالمگیر بی تردید این اقدام را به اثر فشار غازی الدین صدر اعظم دهلی انجام داد که پس از خلع سلطان ، که احمد شاه (درانی) او را به تخت نشانده بود. غازی الدین با همان شبکه ارتباطی وصل بودکه یک سر آن در قندهار بدست صابر شاه کابلی ، سر دیگرش در پنجاب و مرجع اصلی اش د

نویسندگان : افیموف، ایلیا گاکین، تئوزو بوک؛ الگسندر مانسه ویچ ، وسالود اوررلوف، ولادیمیر خوستوف ، ترجمه فریدون شایان ، تاریخ عصر جدید ، انتشارات شباهنگ ، تهر
فرهنگ میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول ، ص به بعد.

«ویلیام» در بنگال بود. عالمگیر دست نشانده غازی الدین بود که فرمانروایی اصلی کلایو را توجیه میکرد. «ولی در واقع فرمانده اصلی بنگال کلایو بود که اینک از سوی کمپانی «حکمران بنگال» میشد. میر جعفر به کلایو، لقب "امیر الممالک"، "ثابت جنگ" و "سیف جنگ"، و منطقه روستایی با هزار پوند استرلینگ در آمد سالیانه به عنوان جاه گیر" عطا کرد.

میر جعفر دو سه سالی حکمران دست نشانده کلایو بود. در سال () در کنار هلندیها در گیر دسیسه دیگر شدو این بار علیه انگلیسی ها. لذا، در سپتامبر () مادش، میر قاسم، در سمت حکمرانی بنگال منصوب شد. مدتی بعد رابطه میر قاسم نیز با کمپانی نیز یخ تیرگی بست و سر انجام به جنگ کشید. انگلیسی ها در اوت () او را شکست دادند و بار دیگر میر جعفر را بر گماریدند، و این بار تا زمان مرگ به این سمت بود. میر جعفر به مرض جزام در گذشت. []

۱۱۹-۸- نتیجه کار حکمرانان قندهار

پس از بازگشت احمد شاه به قندهار عالم گیر دوم کشته شدو جسدش ساعتها روی سنگ فرش یک جاده در دهلی پرت افتاد. احمد شاه بار دیگر به دهلی تاخت و میرزا علی گوهر عالم گیر دوم را بر تخت نشانده که بزودی از سوی نیرو های انگلیسی اسیر شد.

در نتیجه، این بار نیز عزل و نصب کامل مقامات عالیه در سلطان نشین دهلی عملی شد. اما شورش در پنجاب بزودی از سر گرفته شد. حکمرانان دولت درانی در دهلی و پنجاب، برای تحصیل مالیات به خزانه قندهار و مازاد مالیات برای ثروت اندوزی شخصی شان، بجان ساکنان اصلی هند افتادند و این رفتار آنان خشم عمومی را بر علیه عاملان حکومت قندهار برانگیخت. اقدامات سالاران احمد شاهی در پنجاب، هیز می بود که بر آتش خیزش مردمی فراهم آورد و جنبش عصبیت بار، سیک های خشمگین را با قوتی ه بیدار کرد و امرتسر را به مرکز رهبری انقلاب سیک ها تبدیل نمود. فضا برای حرکت دوباره غازی الدین مساعد شد و با جمیش سیک ها همکاری را آغاز کرد. شورش ها از همه اولتر قلعه آگره پایتخت بابری هند را هدف قرار داد. دهلی سقوط کرد و نجیب الله سپه سالار از دهلی فراری شد. اتحاد تاریخی میان مرهته ها و سیک ها و جات ها تأمین گردید.

غازی الدین در ادامه نقش مشکوک خویش، لشکر های جنگی را برای تسخیر پنجاب تشویق کرد و آدینه بیک را به خدمت آنان در آورد. گماشته های احمد شاه درانی، در پنجاب کشتار جمعی شدند و مرهته ها نیز بجان افغانها افتادند. حساسیت مرهته، سیک و راجپوت به تازگی علیه افغانها زبانه می کشید اما این

خشم و کین در گذشته چندان مشهود نبود. زیاده روی افغانها موجب این سیلاب عمومی شد. تقریباً تمام هند آرام آرام علیه خارجی‌ان بخصوص افغانان آماده قیام می‌شدند. آیا این تغییر روحیه، امری طبیعی و تصادفی بود؟ ظهور نهضت گسترده سیک و مرهته، «خارجیان» را آماج گرفته بود؛ اما جالب است که در آن لحظه، تیغ غضب، بجای تاسیسات انگلیسی و پرتگالی، بسوی درباریان بابر و لشکرهای مسلمان تحت اداره احمد شاه درانی دور خورده بود. سرعت جنگی مرهته و سیکها خیلی سریع خود را نشان داد و پنجاب را به شدت زیر گرفت و شهزاده تیمور و سپهسالار سردار جهانخان را تا رود اتمک متواری ساخت. نصیر خان والی بلوچستان، خرسند از تحولات جدید، نتیجه گرفت که کمر سپاه احمد شاهی در پنجاب شکسته شده بی‌درنگ به نافرمانی روی آورد. یورش بازدارنده به سنگرهای نصیر خان پیروزی نیاورد و احمد شاه خود به بلوچستان تاخت و نصیر خان مغلوب، امان خواست و دختر جوانش را تحفه بداد که طبق معمول مورد عفو شاه درانی قرار گرفت. احمد شاه برای یکسره کردن جنگ بامرته‌ها و سیک‌ها به قندهار کشید.

() سیک‌ها پنجاب را سقوط دادند و مرهته‌ها به پیش قراولی غازی الدین، سلطان نشین دهلی را بهم ریخته و لشکرهای نو خاسته‌ی راجپوت و جات با این موج یکی شدند. نجیب‌الدوله یوسف‌زی در روهاالدکن متوقف شد. آدینه بیک با متحدان سیک، اداره پنجاب را در دست گرفت و نیروهای احمد شاهی را تا پشاور عقب رانده و به صوب ایالات شمالی تحت اداره مسلمانان دور خوردند. احمد شاه با هزار جنگجو بسوی پشاور در حرکت درآمد و با قوت‌های شهزاده تیمور و جهان شاه وصل شد. سباسب حکم جدید پنجاب در سندیا مرکز گرفت. قوای احمد شاه سوی سندیا در سهارنپوه مارش کرد. غازی الدین با شتاب زدگی، گردن عالم گیر ثانی شاه دهلی را که خود روی صحنه آورده بود، به دم تیغ داد و یکی از نواسه‌های اورنگزیب را ظاهراً بر تخت دهلی آورد. غبار می‌نویسد:

«در این وقت سه قوت مرانه، در هند متوسط مقابل احمد شاه درانی قرار داشت؛ یکی سندیدار سر راه دهلی، دیگر قوای هولگر در ساحل چپ جمنا، سومی قوای جنگورا و غازی الدین در دهلی و در عقب اینها هم دولت مرته‌ی دکن با قوای نظامی بیشماری قرار داشت. احمد شاه با سپاه سی هزار نفری خود، در سهارنپوره نجیب‌الدوله و سرداران روهیله افغان (سردار سعدالله خان، حافظ رحمت خان، عنایت خان، دوندی خان و قطب خان) را با ده هزار سپاهی به استقبال خود یافت. [] جنگ در نزدیکی دهلی آغاز شد. روایات تاریخی افغانستان مشعر است که اکثر سپاه سندیا در میدان «جنگ کشته افتاد» از جزئی ترکیب لشکرها، اطلاعات منطقی وجود ندارد. در صورتیکه تعداد جنگ‌اوران لشکر دهلی به صد هزار بر آورد میشود؛ چگونه بخش اعظم این لشکر مجهز و برافروخته ناگهان در میدان جنگ «کشته می‌افتند» و نابود میگردند. و از رقم کشته شدگان قوای احمد شاه درانی خبری نیست؟

واقعه نویسان ما در عصر عقلانیت و مدنیت، هنوز هم ترجیح میدهند قوای بومی هندو را با ادبیات قرون تیره، «خطاب کنند» و در واقع از داوری سالم و واقع بینانه در باره این موضوع که چهل پنجاه هزار نیروی جنگی افغان که مرزهای هند را در هم شکسته و هندو و مسلمان را در خانه خودشان قتل

عام میگردند؛ حاشیه می روند. تاریخ نگاری برای تربیت قضاوت نسل های آینده ، با ادبیات هیجان آفرین دوره های نیمه جهالت ، متفاوت است.

احمد شاه در دهلی چون گردن راجپوتها را نرم می بیند، همه دشمنان بشمول غازی الدین را به عفو ملوکانه سرفراز میگرداند و با آنکه در نزدیکی های دهلی لشکر های بیقرار هند و ها در گردش و سفر بری بوده سپاهی برای مصئونیت پایتخت وسیع بابری (دهلی) اختصاص داد و خود در « شهر »

متحدان مسلمان دربار دهلی که بازار غنیمت و معامله راداغ می بینند، به نیروی برتر احمد شاه - اتحاددرازمیکنند. سپاهی به فرمان احمد خان افغان « از فرخ آبادو شجاع الدوله از اوده سر می رسند. دهها هزار نیروی احتیاطی هم از قندهار میرسد . هیچ کسی در این مسیر های جنگی که ظاهراً صد ها هزار نفر راجپوت و سیک و مرهته ، سیل وار در تب و تاب اند تا زمین را به آتش تبدیل کنند، مزاحم آنان نشده بود. مفقود نمایی دهها هزار رزمنده ی مرهته و سیک در گزارشهای تاریخی یا از روی بی اطلاعی صورت گرفته و یا اینکه این موضوع درج امواج داستانهای حماسی شده ، هضم شده اند. این گمانه که تصویری وحشت ناک و خیالی که از خروش سیلابی نیرو های مرهته ، راجپوت و سیک در سراسر دهلی و پنجاب پرداخته شده ، واقعی نیست ؛ جذابیت بیشتر بخود می گیرد. این که اطلاعات اصلی از قضایای آن زمان به مرور ، بوسیله ی سلیقه های متغییر، دستکاری و مثله شده و به مقتضای مصلحت های سیاسی یک زمان معین دوباره آرای شده اند؛ به روشنی مایه ی فهم است .

قوای مرهته چون احمد شاه را (در آنسوی رود جمنا) دور دید، به دهلی ریخت. دو هزار پاسبان اهلی همه کشته شدند. بمشکل میتوان به این احتمال موافق بود که احمد شاه وقتی با استقرار دو هزار نفر در برابر سیلاب انسانی مرهته ها موافقت کرد و خود در فاصله ای مرکز گرفت ؛ پیشبینی نکرده بود که مرگ دو هزار تن پاسبان دهلی حتمی خواهد بود. وی با شروع جنگ در ازاء پرداخت پول به بعضی از باشندگان های ساحلی، راه آسان عبور از رودطخیانی جمنا را در پیش گرفت . فیل زیر آتش بار نیرو های مرهته ، برای انتقال افراد و ابزار های جنگی بکار گرفته شد . در این عملیات حدود سپاه کمی خبیری ها نیز طعمه امواج شدند.

۱۱۹-۸-۴. نبرد پانیپت یا پر آوازه ترین کارزار احمد شاه درانی

تدارکات برای پیکار این نبرد که به « جنگ پانیپت » مشهور است ، سه ماه طول کشید. ظاهراً قوای افغان برای شروع جنگ شتابی نشان نمیداد. اینکه در جریان تحركات دو طرف واقعاً چه چیزی جریان داشت ، جز آمار کلی، جز نیاتی که ما را به درک روح برهنه ی حوادث کمک کند ؛ در دست نیست. دستکم تا زمان دسترسی به منابع پژوهشی مورد اعتماد، به صحت داده های غیر مستقل نمی توان اعتماد کرد و ادعای تاریخی در منابع افغانی از این قرار است که احمد شاه در جنگ پانی پت با سه برابر قوای خود جنگید و پیروز شد (شاعران افغان این جنگ را هم سنگ با جنگ سلطان محمود کبیر در سومنات می دانند.

چنانچه شاعری گفته است : یافته در پانی پت احمد ظفر- تاخته محمود تو تا سومنات) خطوط ارتباطی و تدارکاتی دشمن را از چهار طرف برید. برای لشکری که در زمین دیگران می جنگد، دشوار است در یک شرایط نابرابر جنگی، فقط به برکت شجاعت، نیروی پانصد هزار نفری بشدت متحرک و مجهز را بدم بیاندازندو شاهکار بی مانند ظفر مندی خود را در تاریخ ثبت کنند پیشینه های شکست های تاریخی هندکه از زمان نادر شاه افشار شروع شده تا شش جنگ دیگری که احمد شاه در آن سرزمین به پیروزی رسانید شکست قوای بومی هند در جنگ پانی پت یاری میکند تا رزمایش قبایل افغان دست کم گرفته نشود مثال می زنیم زمانیکه در سال نیروی چهل کشور اروپایی بشمول کانادا و استرالیا به علاوه یکصد هزار نیروی تادندان مسلح ایالات متحده و نیرو های رزمی پیمان اتلانتیک شمالی در ظرف چهارده سال ماموریت ،کوئیدن طالبان را داشتند اما در اخیر سال دیدیم که نیرو های خارجی مهاجم در حالی کشور را ترک کردند که اوضاع بدتر از سال از رهگذر امنیت و موازنه قوای نظامی طالبان بود که اگر یکصد سال یا بیشتر از این واقعه بگذرد باز این موضوع نیز مانند جنگ پانی پت غیر قابل قیو و بیک استوره بی باور نظامی تبدیل خواهد شد و تاریخ نویسان سرکاری و تاریخ نگاران امپریال هر دو خواهند نوشت که کشور های معظم دنیا در یک کشور نهایت عقب افتاده ،از یک گروه ترورستی بدون رقبه و حاکمیت شکست فاحش خورده انداما چیزی که در این جنگ چهارده ساله که دنباله آن هنوز هم بقوت خود شهر های افغانستان را بخون و تباهی تکان میدهد، بیشتر برنامه های مقاطعه کاران بین المللی امپریال میباشد که میشود آنرا ،ادامه به اصطلاح «بازی بزرگ» قرون هجده و نوزده نامید.

می نویسد: «به تدریج خطر قحط غلا در اردوی مرته پدیدار و سبب هراس ایشان گردید.»

شصت هزار نفری از چهار طرف یک اردوی چند صد هزار نفری مجهز را قلعه بند کند، لابد در هر مسیر انسدادی باید ده هزار نفر خود را بشکل دیواره ی مانع تنظیم نمایند. اردوی چند صد هزار نفری که ظاهراً بمحاصره افتاد، شعور نداشته که در برابر هر ده هزار که راه را به آنان بسته اند، پنجاه هزار نفر را بکار انداخته و مانع را از سر راه برویند؟

(از رهگذر فن نظامی باید اذعان دارم که در برابر قوای هجوم گر در جنگ های میدانی سه برابر قوا رت است تا تعرض خود را در برابر دشمن شروع و به ثمر برسانند . در میدان پانی پت که قبلاً نیرو های احمد شاه درانی جا بجا شده بودند استحکامات تدافعی خود را پیشتر آماده دیده و نفری های شان منطقه را سنگر بندی کرده بودند چنانچه عین شباهت در تاکتیک های جنگی توسط نادر شاه افشار در میدان کرنال نزدیکی دهلی با سپاهیان مغولی محمد شاه استفاده شد . سپاه خسته و کوفته نادر افشار که مسافت چندین هزار کیلو متر راه را در مسیر های طولانی با روبرو شدن با نبرد های سخت تر از نبرد کرنال و گذشتن از رود خانه های خروشان پنجاب را فقط شجاعت سپاهیان کار آزموده و رهبری سالم جنگ میتواند جواب گوید ، که احمد شاه که حاضر در نبرد کرنال در اردوی نادر شاه بود از همین قانون جنگ استفاده کرده است که جای سوال باقی نمی ماندکه باید هم تاریخ نگار و هم کسانیکه در این عرصه آرزوی یافتن حقیقت را دارند باید قبول کنند که ظفر مندی نظامی به کسی تعلق می گیرد که از قبل لباس موت پوشیده و خود را از قبل پیروز دانند.(مولف))

چهار ماه بعد از شکست اول مرهته .سوقیات فرماندهان مشهور شاخه های تبار هندی و به فرماندهی «شهباده ویسواس راو» «شیدا شیوا راو» از دکن در حوزه جنوب شروع شد. اردوی مرهته بشمول

دسته های مسلمان، نفر بری خود را ظرف چهار ماه از دکن تا به دهلی ادامه داده بود، در () به دهلی سرازیر شد. مرهته در نخستین دور جنگ، دهلی را گرفت و ذخایر لوژستیکی احمد شاه را در گنج دره کرد. لشکر احمد شاه از کرانه ی راست جمنابا عصبانیت رود آب خیز جمنار را عبور کرده سپاه مرهته را به وحشت انداخت. مرهته در پانی پت سنگر گرفت.

احمد شاه به افسران هندوستانی که از وضعیت در جا زده جنگ خسته و بی تاب شده بودند میگفت: «این کار جنگ است و شما به آن آشنایی ندارید. در کار های دیگر مختارید؛ اما این کار را بمن واگذارید؛ شتاب نکنیدو ببینید که چگونه با اقدام در فرصت مناسب کار ها را با پیروزی پایان خواهم داد. []

غبار می گوید: « مرهته هم بررای تصفیه حساب و جنگ قاطع و عمومی برخاستند.» ولی بنظر می که حقایق اصلی ترکیب دو لشکر متخاصم، علی رغم ارقام داده شده، از جایی میلنگیده است. مرهته ها قادر بودند در برابر هر ده هزار نفر، از هشتاد یا یکصد هزار نفر را به تعرض وادارند و مقابله یکصد هزار نفر در برابر ده هزار نفر، واضحاً نا برابر و نامتوازن است و پیروزی ده هزار نفربر یکصد هزار نفر رزمنده ی مجهز که در خطر مرگ نیز قرار دارند؛ غیر عقلانی است. باید در صحنه های جنگ و پیش از آن چیز های دیگر ی اتفاق افتاده باشد که تاریخ نویسان افغانی از آن به سکوک میگذرند.

رزاق مامون در مورد مینگارد: برای طرح این پرسش شجاعت اخلاقی لازم است که چرا واژه های «پیروزی در پایان کار» در گذاره های جانب فاتح، در هیچ زمانی نتایج سیاسی وفاجعه بشری آنها را نه تنها برای هندو ها بلکه برای باشندگان مردم تحت قلمرو دولت احمد شاه ابدالی نتوانسته است پنهان باشد. []

الحمید محتاط در تاریخ تحلیلی افغانستان این سکوت را شکستنده در مورد جنگ پانی پت و اثرات آن مینگارد: «معهدا، قشون مرهته ها در جنگ علیه افغانها تفوق و برتری گذشته خود را از دست دادند (تحرك، قابلیت جنگ های پارتیزانی، تجانس در ترکیب ملیتی). هنوز توان آنها نداشتند تا کیفیت و صفاتی که خاصه ارتش های منظم است کمائی کنند.

اینهم یکی از علت شکست مرهته ها در جنگ پانی پت بود. علت دیگر آن کشیدگی مداوم میان سر افسران نظامی آنها شمرده میشود. بطور مثال گسترش نفوذ پیشوا در دهلی مطابق به امیال خوانین و ملوک نبود. از این رو جرنیل "بهو" از اوامر قوماندان مرهته اطاعت نکرد و مشوره زعیم جت های بهارت پور "سوراج میل" به فرماندهی مرهته ها "ساواشاواو بهو" بیهوده بود که فامیل را نزد نوکران در اردوگاه و توپخانه را در عقب جبه جا بجا کند و خودش به سهولت علیه افغانها اقدام نماید. (جی (J.S. Grant Duff)، تاریخ مرهته، ص،)

طبق مشوره زعیم، ارزشی به جت ها قایل نشد و مطابق نیرو های خود و به نیرو های نظامی ابراهیم گاردی اتکا کند. دیگر اینکه دیپلوماسی سادیشاو به نقطه اوج قرار نداشت وی با خواست های عالی و مبتکرانه خویش جت ها و راجپوتها را از دست داد و متحدین ارزشمند از وی دور گشتند که از دست دادن متحدین در حقیقت نیروی نظامی نفری را از مجموعه نیرو های خویش کاهش دادند. سادشاو موفق گشت تا شجاع الدوله نواب اوده را از افغانها جدا سازد. تعداد قشون رو هیله ها و

رزاق مامون، پیشین، از ص بعد رک. کاندیدا اکادمیسن اعظم سیستانی، ظهور افغانستان واحد شاه ابدالی، رزاق مامون، سلطنت گرسنگی، پیشین، صص،

شجاع الدوله به بالغ میگشت. (مجمع التواریخ بعد نادری، ص) خلاصه اینکه فرماندهی نیرو های مسلح افغان نسبت به مرهته ها، قابلیت ارتجاعیت و نرمش بیشتری را داشت. احمد شاه وضع را دقیق ارزیابی کرد ، گذاشت که مرهته ها دهلی را در موسم باران تصاحب کنند که دهلی بتاریخ جولای () در تحت اشغال مرهته ها قرار گرفت. مدت باران های موسمی هند را احمد شاه در روهیله هند سپری کرد که رود جمنا با آب خیزی و طغیان خود ، احمد شاه را از قشون مرهته ها جدا میساخت . هنگامیکه احمد شاه در اکتوبر () دست به تهاجم زد جمنا نتوانست جلو او را بگیرد.

جنکو، یکی از سرداران مرهته بود که در جنگجویی شهرت بسزایی داشت. او به پیکار سترگ آمادگی گرفت. در اثنایی که خبر فوت آدینه بیک اشتهار یافت. جنکو با یکصد هزار پیاده افزون از مالیات پنجاب به سمت سرهند کوچ کرد. چون مبلغ متذکره را صدیق بیک خان پسر آدینه بیک متعهد شده بود ، جنکو از عزم سفر منصرف شده. وار مرهته برای مدافعه شهر لاهور تحت فرماندهی صاحب جی اتل گذاشت و خودش عنان عزیمت بسمت سهادنیور منعطف ساخت. محلات متعلقه نجیب خان روهیله که از جمله فدویان احمد شاه درانی بود در حیطة تصرف در آورد. (تاریخ احمد شاهی ،)

احمد شاه درانی تصمیم گرفت تا نجیب خان و محصوران روهیله را از چنگال جنکو نجات دهد، خبر عزیمت را برای نجیب خان وسایر افغانهای روهیله فرستاد. از حرکت وی جنکو آگاه گشت ناچار از محاصره نجیب الدوله دست برداشت. احمد شاه درانی در هندوستان شاه ولی خان ، عبدالله خان دیوان بیگی و سردار خان جهان خان و محبت خان ضبط بیگی و جعفر خان قولر آغاسی و دیگر ارکان دولت واسنه متوجه ساخت که جهت چپاول و غنایم ، اردوگاه را متلاشی نسانند زیرا دشمن نزدیک شده است. غلات و سورات قدر و قیمتی ندارد ، عوض سیم وزر و لعل و گوهر بار خواهد کرد. در همین محل وی تقسیمات قشون و وظایف هر یک را مشخص ساخت.

شاه پسند خان میر آخور باشی و اخلاص خان هوتکی و سیمان خان درانی با جمعی دیگر بقراولی جیوش عز امتیاز بخشیدند. شاه ولی خان وزیر با گل محمد خان ، جعفر خان قولر آغاسی، محبت خان ضبط بیگی ، اختیار خان بامی زی مهر دار و علی بیک خان جزایرچی باشی امور به محافظت توپخانه شدند امر شد که الله یار خان ایشک آقاسی با عمله درب دولت خانه در عقب خوانین جا بجا گشتند. (تاریخ احمد شاهی)

عبدالله خان دیوان بیگی و عظمت خان علی زی و صمد خان محمود زی و حبیب الله خان مهمند با طوایف فوفلزایی در سمت میمنه کردند.

سر انجام در نتیجه پیکار چندین روزه خوانین لشکر احمدشاه از هر طرف حمله ور گشت. مرهته ها در نتیجه خود را از میدان جنگ بیرون نمودند و به سنگر های خود بمدافعه پرداختند. این عقب نشینی موجب شد که عده ی بدست افغانها اسیر و عده ی مقتول گردد. در این محاربه افغانها افتاد. (تاریخ احمد شاهی ، ج. دوم ، ص)

با فراهم آوری تعداد فراوان جمعیت جنگجو توسط "جنکو" و شروع نبرد در اتصال شهر شاه جهان آباد گرفته شد. در وزیر آباد که خارج پناه شهر جانب غربی دریا جایی که قصبه لوانی واقع است کنار

دریا سنگر بسته بر دور قلعه و شهر معابر دریا و توپخانه و جزایر مالیح حفر نمود. با قشون که به دوصد هزار سوار و پیاده میرسید بمقابله با ارتش احمد شاه پرداخت.

نجیب خان با خوانین روهیله باتفاق صمد خان یوسف زی بحضور احمد شاه آمدند و داوطلب شدند که از دریا گذشته و معابر را تصرف نمایند. شاه آرزوی آنان را پذیرفته امر فرمود تا با همراهی پنجهزار سوار بهر شکلی که ممکن باشد از رود جمنا عبور کرده بالای قشون مرهته ها حمله کنند. آنها از رودخانه عبور نموده درکنار رود خانه انتظار جمع شدن فوج طایفه خود را می کشیدند تا همه مجموعی سنگر را بسته و معبر را مستحکم نمایند. در این هنگام جمعی از روهیله ها عاری از شعور مصروف خشک ساختن موزه های خود که هنگام عبور از آب ترشده بود در آفتاب جا گزیده و بعضی دیگر در کنار ساحل رود خانه بغسل اعضا و شستن پا و دست مصروف شدند. در این اثنا مرهته ها با تمام نیروی خویش بر آنها حمله ور گشتند.

احمد شاه در کنار رود خانه اقامت داشت صحنه را تماشا میکرد زنگی خان جارچی باشی را با جارچی ها از جلو خود روانه ساخته امر فرمود که تدابیر تدافعی گرفته شود. در نتیجه جنگی که دامان آنها د گرفت عمومی جنکو که سر لشکر عمده ی او بود هدف زنبورک خصم افگن قرار گرفت و بخاک خون غلتید:

از آن ضرب جنکو ز مرکب فتاد اجل خواست خاکش کند صرف باد

نیامد سرش در کمند قضا ز جـنگ دلیران دین شد رها

(تاریخ احمد شاهی، ج. دوم، ص)

برای طرح این پرسش، شجاعت اخلاقی لازم است که چرا واژه های «پیروزی در پایان کار» های جانب فاتح، در هیچ زمانی نتایج سیاسی و فاجعه بشری آنها نه تنها برای هندو ها و هم برای مردم (افغانستان) نتوانسته است پنهان کند. این مرد جنگ پخته، چشم بر جایگاه امپراتوری بآوری نداشت و فقط برای حراست از اقتدار رو به فرسایش دهلی و بمنظور ترمیمی شاهرگهای ورود مالیات می رزمید. در واقع برای دودمان از پا افتاده ی گورکانی می جنگید و در امور داخلی هند مداخله میکرد. هر چه قدرت های فعال رزمی در سراسر هندوستان چه در سوی پادشاه مسلمان و چه در سوی ملیون مرهته و سیک در گوشه و کنار روی میداد؛ از دست رفتن ظرفیت حیاتی هند و مردمی در زیر قیادت دولت قندهار به سود نیرو های اروپایی بود که زیر ساخت عظیم و خاموشی را به هدف فتح آرام شبه قاره تدارک میدیدند. تاریخ در امواج سردرگمی در حوزه هند ریختار تازه ای بخود میداد.

گزارش ها در مورد جنگ پانی پت همپایه اند. در آستانه پیکار در پانی پت «باری یک دسته عساکر احمد شاه درانی داخل استحکامات دشمن گردیده بعد از زد و خورد خونین به اردوی خود مراجعت می کردند در حالی که از سر و روی شان خون جاری بود؛ مگر همه با خنده سرود های افغانی (پشتو) میخواندند و رقص میکردند. (اعظم سیتانی، همانجا، ص)

قابل ذکر میدانم که اطمینان کردن به این گزاره های مقطوع دشوار است و شاید این هرج و مرج را نشان میدهد که معمولاً بین چند جنگجوی انگشت شمار و ما چرا جو که ممکن است نظم اردو و اداره

آنرا زیر پرشش ببرد صورت گرفته باشد که در سرنوشت عمومی جنگ کدام تأثیری ندارد. ولی شهامت ولیری و اداره خوب عساکر در میدان جنگ شهکاری نظیر جنگ تروا و یا هم در نزدیک ترین عصر جنگ کرنال را در نزدیکی دهلی نتیجه می بخشد و در ادبیات فارسی بی‌تی هست به این مضمون :

سیاهی لشکر نیاید بکار یکی مرد جنگی به از صد هزار

در ادبیات حماسی و استوره ای بار ها به چنین موضوعاتی اشاره شده است که در صفحه تاریخ مورد قبول نیست . تاریخ صرفاً چیز های را ثبت میکند که بصورت عینی واقع شده باشد و شواهدی نیز آنرا تأیید نماید.

الفونستون می گوید : «در سپاه احمد شاه چهل هزار تن رعایای خودش ، سی هزار تن مرمان روحیه و ده هزار سپاه متعلق رنيسان هند شامل بودند . زنبورک شتر بر و چند توپ داشتند. شمار مرهته هزار میگفتند و لا اقل []

پروفیسور عبدالحی حبیبی شمار نفرات احمد شاه را در جنگ پانی پت سوار و تعداد سپاه مرهته را یک میلیون قلم داده است . روشن است که به این تفاوت اماری ، باید به احتیاط نگریسته شود. برای موشگافی آمار های ادعا شده ، باز هم نیاز به باز گشایی لایه های بیشتر داریم.

به روایت اعظم سیستانی ، سعد الدین هاشمی پوهاند، از قول میر غلام علی آزاد بلگرامی کشمیری که در زمره افسران پادشاهی و واقعه نگار جنگ پانی پت بوده ؛ می نویسد : «از کشتگان عرصه کار زار [پانی پت] هر کجا که نظر کار میکرد ، لاش ها افتاده و سر در قدم همدگر نهاده ، هزار غلام و کنیز در لشکریان ابدالی تقسیم یافت و غنایمی که در اجازه انحصار نگنجد ، از جواهر و نقود و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ، دو صد هزار گاو، چندین هزار شتر ، فیل کوهپیکر به دست عسکر منصور افتاد... زنان مقبول برهنه ها توسط افغانها به مردم روهیله و دیگر عساکر هندی به قیمت یک تومان (ده کلدان) هر کدام بفروش رسیدند. پول نقد و جواهرات از حساب بیرون بود.»

رزاق مامون اذعان میدارد که دشوار است بتوان حضور زنان زیبای برهنه و نقدینه ها و جواهرات بی «پانی پت» را باور کرد . در عوض سهل میتوان احتمال داد که جنگاوران

شاه درانی با متحدان هندی خویش، در پایان ظفر در پانی پت ، با دست باز و بگونه «حشری» به روس ها و شهر های مسکونی مجاور ریخته بودند و هزاران تن بانوان زیبای برهنه ، نقدینه ها و جواهرات گزاف را از نزد ساکنان بی گناه مناطق غیر جنگی «اولجه» کرده بودند. شمار بانوان نیز بحدی بوده است که هر یک مانند اسیران جنگی ، در ازاء ده کلدان فروخته میشده اند. مسیر باز گشت سپاه فاتح از «پانی پت» کیلو متری شمال دهلی از گذرگاه های شهرک های توابع «میروت» به سوی «پتیاله» بوده و سپس از راه شهر « به سوی فیصل آباد گذشته تا از طریق «ساهیوال» به « شونند. سپاه فاتح بی هیچ تردیدی، در همین مناطق دست به هر گونه جنایات و غصب و تاراج برده اند.

مرکز سرباز گیری نفرات رزمی مرهته ها، بطور عمده نواحی «دکن» (ها) اول دکن کوترا و دیگری دکن بهاوری در ایالت راجستان) در هند جنوبی بوده و فاصله این مناطق صحرايي و پیچ در پیچ تا دهلی، از

کیلو متر بوده است. بر اساس میزان سنجی امروزی، طی کردن این فاصله با اتومبیل از ساعت وقت را در بر میگیرد. بیش از دوصد و پنجاه سال قبل، از اسپ، فیل و شتر به حیث ابزار حمل و نقل نفرات و جنگ افزار ها و تدارکات عمومی جنگ استفاده میشدو آهنگ تردد خیلی آهسته بود؛ بدین ترتیب، اگر سرعت فیل ها و اشتران در سفر های جنگی را حد اقل سه مرتبه نسبت به موتر های اکمالاتی امروز آهسته تر فرض کنیم؛ کاروان اردوی مرهته از دکن تا دهلی به لحاظ زمانی (در نبود هیچ چالشی نظیر قحطی علوفه به چارپایان و خوراکه به قشون) هفته های متوالی را در سفر می بوده است و فاصله ای که با گامهای فیل ها و اشتران پیموده میشد؛ بیش از بیست هزار کیلو متر بوده است. از این قرار هزاران هزار بانوی زیبای برهن در این کاروان مرگ و خون از برای چه بود تا بخت کشای سپاهیان فاتح درانی در پایان جنگ باشند؟

روایت عمومی بر آن است که مرهته با سپاه سیل آسا و چند صد هزار نفری، با پیش قراولی فیل سوارو چهل لشکر مسلمان دست به یورش زدند. توپخانه آنها که
»
ناشدنی» داشت. قوای دوازده هزار نفری سلطنتی احمد شاه، سلب شده و به شدت تلفات دادند. نیروی ده هزار نفری نجیب الدوله (از نواب های افغان هندی) هم معدوم و واحد های نفری عطاگی قندهاری هم تباہ شدند. نواب شجاع الدوله دست به تعرض زد اما جناح چپ احمد شاه قرین به سقوط کامل بود. در همین ساعت حساس، عملیات تدافعی بوسیله ی قوای خاص سلطنتی شروع شد که سبب کشته شدن «شهزاده
« گردیدو شکست عظیم لشکر مرهته رقم خورد. در صورتیکه

مسلسل و دوامدار مرکز جبهه و جناحین را می کوبید، باید تمام قوای احمد شاهی بشمول خود وی به زمین می غلتید. نشان زن ها و فرماندهان مرهته بی هیچ تردیدی این شعور را داشتند که بجای هدف گیری بی هدف و یا هوایی، راس لشکرو مرکز سوق و اداره ی آنها با آتش گل ناشدنی زیر آتش بگیرد تا خورد و خمیر شوند. اما چنین اتفاقی نیفتاده و با کشته شدن عاجل فرمانده ی سپاه یک ملیونی مرهته، فتح و نصرت نصیب افغانها شده است! در حالیکه قانون تعرض در جنگ روشن است، وقتی آتش ضربات توپچی، مواضع خط اول و مرکز فرماندهی و صفوف اصلی جبهه را آماج میگیرد، به زودی یورش قوای پیاده و سواره آغاز میشود. یورش یک ملیون نفر به شصت هزار نفر که نتیجه اش از قبل معلوم است.

ادعا شده که قوای توپخانه احمد شاه صف فیل های هندوان را زیر ضربه گرفتند و فیلهای وحشی همه چیز را در عقب خود نابود کردند. انگاه جنگ تن بتن بین صد ها هزار نفر و شصت هزار نفر شروع شد. و فتح و ظفر نصیب قوای افغانی گردید.

«پانی پت» راز چند جهت مشکوک میداند. به این ترتیب که در میدان جنگ ده هزار تن از قوای احمد شاه مصروف انسداد راه های تدارکاتی مرهته ها بوده و دوازده هزار تن ستون اصلی جبهه را تشکیل میداده و سی و هشت هزار تن سر باز باقی مانده، به یاری کدام نیرویی در برابر سه صد چهل هزار نفر و یا بقولی نهصد هزار یا یک ملیون رزمنده ی مرهته تاب آورده و هم جنگ را کاملاً به سود خود پایان داده و دو صد هزار نفر هندو را نیز بقتل رسانده اند؟

در آمار های رسمی روایت های دولت افغانستان آمده که حدود بیست هزار تن از سپاهیان متحد احمد شاه، در جناحین، متلاشی یا عقیم ساخته شده بودند. مامون می پرسد: چه تعداد از سپاهیان احمد شاه قادر خواهند بود راه زندگی صدها هزار نفر پیکار گر مسلح را از چار سو قطع کنند؟ سپس خوشبینانه فرض میکند که

ده هزار تن به انجام چنین امری محال موفق شده باشند. ورنه مرهته اینقدر شعور داشت که برای گشایش راه تدارکاتی سه صد هزار تن را به تعرض وادارد و همه لشکر های کوچک را از میان بردارد.

پس فتح از کجاشد؟ چگونه در یک چشم برهم زدن، تعامل جنگ حیات و ممات را به نفع احمد شاه تغییر داد؟ جزئیات حوادث مکتوم است. چرا در این جنگ تلفات اردوی مهاجم نا معلوم و اردوی مرهته های دوصد هزار نفر است؟ در اینجا مغالطه عظیم میان اوحام و حقایق در گردش است (غبار، کتاب احمد)

غبار روایت میکند که بقایای مرهته ها تا چهل مایل از طرف رساله افغانی تعقیب و تباہ گردید و بدون از سه نفر منصب دار مرهته چون «هولگر» «شمیراو» «ماجی سندیا» دیگر زنده نجست. در این جنگ بحساب متوسط هر عسکر افغان بمقابل پنج سپاهی دشمن جنگیده و هر نفر افغان سه نفرمقابل را کشته و هر سه نفر افغان یک نفر از دشمن اسیر گرفته است.

۱۱۹-۸-۵. افترای غم انگیز

رزاق مامون در همین اثر آورده است: «اعتراف میکنم که با خواندن این کلیات با نمونه ی کامل از جمله افترای غم انگیز رو به رو هستم. اگر به آمار غبار وفادار باشم، از جمله ، رزمنده مرهته کشته شده و آنان در حال فرار تعقیب و تباہ شده و به غیر از سه فرمانده هندو ، کسی زنده نجسته است. نتیجه کلی این است که و مرهته «پاک» معدوم شده اند. رزمنده های جان بر کف که جنگ تن بتن (آنها در حلقه محاصره کامل) آخرین گزینه شان بوده؛ کجا میتوانستند فرار کنند و دیگر اینکه آیا این افراد دست خالی بودند یا دست های شان را (احمدشاه بقوت صابر شاه ملنگ) از عقب بسته بودند که تا نفر آخر تباہ شدند در این نمایش خون و غضب، از سپاه مهاجم هیچ مردی بر زمین نه غلتید.

در فهرست غنایمی که از سوی غبار داده شده، از سرنوشت دستگاه توپ قوای مرهته که تا آخرین نفر کشته و یا اسیر شده بودند، خبری نیست. غنیمت گیران میدان جنگ، بیشتر متوجه به تصدانه ی سنگین دشمن میباشند، نه که دنبال هزار گاو های پریشان و وحشت زده بروند. همچنان از هزار قبضه تفنگ یا نیمی از آن که بدون شک در اختیار جنگجویان مرهته بوده و بعد از آنکه اجساد شان در میدان جنگ «کشته افتاده» نیز اطلاعی در دست نیست و در عوض فاتحان جنگ، دنبال بانوان زیبایی برهمن ونقود و جواهرات رفته اند و از روی فهرستی که آقای حبیبی ارائه داده انتظار می رود که لشکر احمد شاهی، از مجموع یک ملیون نفر رزمنده مرهته، دست کم نیم ملیون قبضه تفنگ و بهمان میزان، شمشیر را مصادره کرده باشند که هیچ یک از این دو ، در هیچ فهرست واقعه نگاران هندی ، انگلیسی و افغانی قید نشده است.

ابهام درشت تر در رابطه به آمار استاد عبدالحی حبیبی است: اگر هزار مرهته کشته شده و هزار تن دیگر به اسارت رفته اند؛ فهمیدن این موضوع که هزار ر کمر بسته و مسلح از صحنه محاربه را یک احتمال بگیریم، فرمایشات میر غلام محمد غبار بطور کامل باطل می شود که گفته است یک نفر از قوای مرهته «زنده نجسته است». در گزارش های مورخان داخلی از شمار کشته شدگان لشکر احمد شاه ارقامی ثبت نشده و هرچه هست بیانگر تلفات اعداد نجومی از « » است، ادعای غبار در این رابطه شک و تردید و سلامتی تاریخ مکتوب در افغانستان رابه ایقان تبدیل میکند. وی می نویسد: «تلفات خود افغانها آنقدر کم بوده که هیچ مورخی به ثبت آن اعتنا نکرده است و شاید به ده هزار نفر نرسید.»

۱۱۹-۸-۶. جلوه های دروغ در ثبت وقایع پانی پت:

نظر به وقایع نگاری تاریخ نویسان ارشد افغانی جنگ مهیب پانی پت جنبه حیاتی داشته و « ایزه این فتح صعب الوصول هم تاج و تخت مشعشع هندوستان بود.» روایت می افزاید که غنایم جنگ شامل هزار هزار اسب، زنجیر فیل، چندین هزار شتر با امتعه و اموالی که بار بر این حیوانات بسوی افغانستان حرکت داده شدند. (اعظم سیستانی، ظهور افغانستان و احمد شاه ابدالی،)

فیل در قشون هندو ها و فیل در اردوی احمد شاهی در پایان کارزار، به کجا کشید؟ در فتح نامه ها زنجیر فیل غنیمتی ذکر رفته و در باره ی بقیه فیل دیگر که در جبهه ی دشمن به صحنه ی حرب رها کرده بودند؛ اطلاعی داده نشده است و سهل میتوان تصور کرد در جریان جنگ و ساعات پایانی، بلا تکلیفی هزاران حیوان کوه پیکر سر گشته و خسته با سم های سنگین را که چگونه روی فرش گسترده از لاشه های جنگی، راه میرفته و آدمیان را در آن صحرای محشر، سر گرم « » غنایم و بسته بندی اموال زنده و دارایی های بدست آمده، می نگریسته اند. فهمیدن فرو کاست ارزش حیاتی هزاران فیل در پایان جنگ زحمتی ندارد.

بر اساس مطالعات حیوان شناسی، فیل ها جانوران گیاه خوار اند و ظرف مصروف غذا خوردن اند. این عظیم الجثه ترین چهارپایان خشک زیست، از علف و برگ و میوه ها و پوست و ریشه ی درختان و نباتات تغذیه می شوند. فیل نر میتواند هر روز پوند یا کیلو گرام غذا بخورد.. کیلو برگ و علف ب لیتر آب بیاشامد. در شکم این حیوان همیشه بمقدار لیتر آب ثابت ذخیره میباشد وزن یک فیل بطور معمول کیلو گرام یعنی معادل هفت تن میباشد طول بدن فیل هایی که در نبرد آورده میشوند کمتر از هفت متر به ارتفاع چهار متر نبوده است. هر سرباز فاتح لابد میدانست که همراه بردن این حیوان عظیم، دست کم از نظر تأمین خوراکی برای آنها، خیلی درد سر داشت. جنگجویان فاتح دهها هزار اسب و استر را در اختیار گرفته بودند و برای انتقال محموله های غنیمتی، نیازی به فیل ها احساس نمی شده است. فیل بدون شک بخاطر انتقال جنگ ابزار ها و یا از سوی فرماندهان متحد احمد شاه که در ایالات پنجاب و ملتان و شهر های حاشیه

مسکون بودند؛ استفاده شده است ، از این قرار، میتوان گفت که از فیل های هندی ، یکی هم به قندهار

آمار های نا هم آهنگ ظرف سال (برابر تقویم) در حافظه های نسل های انسانی دوام
!

بر بنیاد پژوهش مندرج در دانشنامه آزاد(انگلیسی به استناد منبع مستقل)؛ از جمله لشکر های جنگی و خدماتی در اردگاه مرهته ، تنها هفتاد هزار نفریپیکارگر مجهز با جنگ ابزار در میدان ف . همین منبع تعداد جنگ آوران مسلح لشکر احمد شاهی را افزون بر نیروی ده هزار نفری احتیاط، حدود رزمنده ی مجرب قزلباش، رزمنده ی خاصه ی سلطنتی (واحد های غلامان دایم الخدمت جنگجوی بلوچ تحت فرمان نصیر خان و هزاران تن دیگر از جنگاوران هندی و (مسلمان زیر سوقیات سرداران قدرتمند پشتون در حاکم نشین های مختلف هندوستان بر آورد کرده اند که در مجموع تعداد شان به صد هزار نفر نیروی حاضر در میدان جنگ بالغ میشد .

در برخی از منابع از جمله در بررسی های غلام محمد غبار ، اشاره شده که یکی از علت های شکست اردوی یک ملیونی هندو ها ، تور خوردن فیل و سراسیمه گی در اردگاه مرهته بوده است . این فیل ها بودند که در اثر انداختن های قوای توپچی احمد شاهی ، با وحشت خوردگی بعقب پریده ، سواران را از دوش انداخته و تمام لوازم و نظم جنگی را خود بخود نابود کرده اند . این که سر نوشت فیل در سپاه احمد شاهی که هزاران نفر بکمک آنها رود جمنا را بسوی پانی پت عبور کردند ، در جریان جنگ بکجا کشیده ، کمترین اشاره ای (در گزارش غبار) وجود ندارد . در باره اینکه دستگاه توپچی مرهته « ل ناشدنی» ، فیل های احمد شاهی را به چه حال و روزی انداخته بودند، (در گزارش) یک نقطه هم قید نشده است. این ادعا از نظر جامعه شناختی اجتماعی و از مودگی هندی ها در استفاده از فیل ها در جنگ و رزمندگی روز مره ، و همچنان با عنایت به گزارشهایی که از ترکیب کاملاً نا برابر ظرفیت دو طرف جنگ ارائه گردیده ، چندان کارشناسانه نیست . هند و ها در رام کردن و کار کشی از فیل ها در زندگی عادی و حالات جنگی ، مهارت ویژه ای دارند. برخی منابع مهاجم بر سرزمین هند ، اعتراف میکنند که کاردانی هندیها در بکار گیری فیل ها در زمینه های مختلف ، در برخی حالات ، و رای تصور است.

روایات جنگ «پانی پت» از نظر زمانی با وجودیکه از ما فاصله زیادی ندارد و اگر اخبار و اسناد تاریخی آن زمان مطالعه گردد بالای همه ی روایات گرد او هام و بزرگ نگری سلاطین قدرت مند نشسته است که : (از زمان شاه امان الله و مخصوصاً در دوره نادر شاه توسط تاریخ نگاران فرمایشی و رسمی بیشتر جرح و تعدیل شده که قابل اعتبار نمیباشد(مولف))

حال فهمیده میشود که ادعای اشتراک یک ملیون نفر در جنگ پانی پت ادعای ساده ای نبوده طول و بسط اشتراک این مقدار قوا در تاریخ ملل هر گز متصور نبوده است آنهم در یک محل محدود از مضافات دهلی یعنی (پانی پت) که شاید گنجایی یک فرقه ده هزار نفره را نیز نداشته باشد.

مثال دیگری از جنگ دوم جهانی می آوریم . در آن جنگ چهار هزار دستگاه تانک استفاده شده بود

که اگر این تانک ها پشت هم در یک ردیف قرار می گرفتند یک جاده ای به طول از پاریس تا بوداپس پایتخت مجارستان را اشغال میکرد. در مورد فیل های جنگی و اشتران حامل توپها که تعداد شان از دهها هزار فرد تجاوز کرده است شاید تمام میدانها و راه های خلیج بنگال ساحه ی کافی برای جا بجایی آن ناکافی باشد باز قشون یک ملیونی با مالز مه های جنگی و وسایل انتقالی آن (از قبیل مطبخ خانه و شاخه های تدارکاتی عقب جبه و ملزومات جنگی و تعبیه خوار وبار و علوفه) شاید جاده ای به درازی چندین مرتبه از قندهار تا ملتان را ضرورت داشته باشد. من به این عقیده هستم که این اعداد و ارقام از تهداب بر بنیاد دروغ استوار است و کسانی آنرا جعل کرده باشند که قبلاً نیز با یافتن «خزانه های پنهان» نمودند. دنباله این موضوع دست کمی از تاریکی های فلسفی ندارد ویل دورانن نویسنده کتاب پر حجم تاریخ تمدن موضوع اشتباهات تاریخی را روی سیاه تاریخ دانسته و تأکید کرده است تاریخ علمی است که همیشه از وسط شروع میکند، یعنی اشتباهات را در هر کجایی که باشد رفع و اصلاح میسازد. (مشرق زمین گهواره تمدن ویل دورانن کتاب اول).

قسمیکه ویل دورانن باستان نویس امرکایی در کتاب مشرق زمین گهواره تمدن اذعان داشته است که تاریخ همیشه از وسط شروع می کند تا روی تاریخ را که در عین وقوع توسط تاریخ نویسان جعلی سیاه گردیده روشن گردد.»

همچنان کتاب مقدمه تاریخش می آورد:

« در پس واقعیات تاریخی و تجربی، جوهر ها، طبیعت ها و علیتهایی نهفته است که تصورات و داده های ذهن باید با آنها منطبق باشند. ... بدین قرار افق حقیقت با واقعیات تاریخی و تجربی محدود میگردد. نگرش تاریخ تا آنجا که از حدود واقعیات تاریخی و تجربی (لحوظات خاصی که خودش میتواند یک رویداد غم انگیز تاریخی باشد) گام فرا تر می نهد، صرفاً منظومه های ذهنی ای هستند که هیچگونه قرینه با تاریخ عینی ندارند.»

پس فهمیده شد که تاریخ نویس مخصوصاً آنانی که تحت قیادت یک پادشاه که مصد نیت و بقای زندگی اش کلا و منوط به آن میباشد مثل میرزا مهدی خان استر آبادی که دبیر مخصوص نادر شاه افشار بود وقتی نا فهمیده پایش را بالای قدح قیمتی می گذارد که از شکستن آن نادر خم ابرو می آورد می گوید:

کاسه چینی بچشم کله فغفور بود چون سگ این آستانم پا نهادم بر سرش

حال که ما در عصر روشنگری قرار داریم و هیچ پادشاهی بر ما حکم نمی راند و قلم و اندیشه از طرف جامعه جهانی و نهاد های با قدرت حمایت می گردد و کذا دسترسی به کتابخانه های الکترونیکی نیز داریم و سایت های معلوماتی ای که در هر موضوعی به ملیون ها داده در اختیار ما می گذارد نباید خود را با عبدالحی حبیبی، میر غلام محمد غبار و تاریخ نویس های عهد امیر عبدالرحمن خان و نادر خان و محمد ظاهر شاه مقایسه کنیم. از ایر و جنگ سوم پانپیت مطلقاً رویدا های آن که مخصوصاً از طریق تاریخ نویسان

فلسفه تاریخ ابن خلدون، تالیف محسن مهدی، ترجمه مجید مسعودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، دیباچه،
فه ابن خلدون، Benedetto Croca نقل از کتاب «تاریخ بعنوان سرگذشت آزادی» ترجمه سیلویا اسپریگ (Sylvia Sprigge)، دیباچه، ص.

(امپریال) و سرکاری نوشته شده است غیرقابل پذیرش میباشد. زیرا تاریخ نویسان هندی اذعان میدارند که مرهته ها از قلمرو دهلی دور تر واقع میباشند و از آن رو که پایگاه های اکملاتی شان از دهلی فاصله زیاد داشت و نیز هندو ها هم در جنگ با آنها سهم نگرفته بود و خط لوژستیک متصل به جبه جنگ را تند و ساز و برگ نظامی آنها نیز نظر به تجهیزات شاه قندهار پائین تر بود و نفرات شان نیز رزمندگی پالایشی در جنگها نداشتند شکست خوردند و داستان اسیر شدن حدود یک ملیون زنان و مردان مرهته و فروش آنها در مقابل ده کلدار و دوصد هزار گاو و پنجاه هزار است و غیره داستانهایی جعلی ای هست که تاریخ نویسان سرکاری از روی لزوم بخاطر موقعیت شخصی یکی بعد دیگر در تاریخ جعل کردند.

۱۱۹-۸-۶. عوامیلی که باعث شکست مرهته ها در پانی پت شد

مارکس دریاداشتهای خویش پیرامون تاریخ هند مینگارد: مرهته ها هر گز از این ضربه سر بلند نکردند. مارکس در مورد اهمیت جنگ پانی پت می نویسد: قدرت نا محدود مغل کبیر توسط والیان او سقوط داده شد و قدرت والیان توسط مرهته ها متلاشی گشت و قدرت مرهته ها توسط افغانها در هم ریخت. همینوقت بود که همه کس بر علیه همه کس می جنگید، برتانوی ها مانند اختاپوت همه فعل و انفعالات نیرو های در گیر جنگ را می پانید و زیر نظر داشت و نتیجتاً برتانوی ها همه را تحت فرمان

داکتر چوراسیا DR. chaurasia ایچ جنگ پانی پت را چنین ارزیابی کرده است: «جنگ سوم پانی پت در تاریخ هند یکی از قاطع ترین رویداد های شمرده میشود که یجه و عواقب خیلی طولانی را در هند و مناطق اطراف آن باعث گردید و شکست مرهته ها در پانی پت، برای انگلیسی ها فرصت خوبی را مساعد ساخت تا موضع خود را در بنگال مستحکم بسازند.

بر عکس نظر مارکس قاضی عطاالله چنین ابراز میدارد: «در همین دوران است که انگلیس ها عمرانان کوچک را در بنگال، مدارس بمنظور تجارت اعمار کرده بودند. هر گاه مانند احمد شاه مردی ثابت قدم سرزمین مخروبه هندوستان خون دیگری میریخت. مسلم است که برای سه الی چهار قرن دیگر هیچ ملتی بر علیه افغانها در هندوستان سر برنمیداشت. ولی در مورد نظریه قاضی عطاالله که خیلی بدبینانه در مورد هندیها برقراری افغانها را در ادامه جنگها و تعرضات نظیر د شاه را برای ثابت نگهداشتن قدرت تهاجمی افغانها لازم می شمرد ادعایی است غیر منصفانه و یک جانبه و نا درست. جنگ پانی پت تقریباً همزمان با پایان حوادث جنگهای انگلیس و فرانسویها بر سر غارتگری استعماری در هند بود. در هنگام جنگ پانی پت انگلیسی ها، فرانسوی ها را از جنوب هند بیرون

مارکس و انگلس، کلیات، جلد نهم، ص .
تاریخ قرون وسطی هند، ص .
قاضی عطاالله، جلد اول، ص .

(جنوری) فرانسویها از محاصره پانڈیچری بیرون شدند و بدین ترتیب آخرین تملک فرانسویها در هند نابود گشت .

مارکس در ارزیابی اش در مورد جنگ پانی پت اذعان دارد : «در آن زمان انگلیسی ها ،بزرگترین نیرو را در هند تشکیل داده بودند.»

از نظر هندیها ، عوامل متعدد دیگری نیز موجب شکست هرته ها در پانی پت شد.که شش تای آن دارای اهمیت میباشد.

سادا شیوا راو بهو،شخص خود سر و متکبری بود.او نصایح سودمند راجا سوراج مل را که از جنگ با ابدالی ها خود داری کند،در نظر نگرفت.

مرته ها از جنگ های پارتیزانی که علیه مغولها بکار می بردند منصرف شدند.

موضعگیری را که مرته ها داشتند از پایگاه اکمالاتی شان در دهلی دور واقع شده بود معیاداً مرته ها از خط اتصالات لوژستیکی خیلی دور بودندو همین اشتباه بزرگ مرته ها پنداشته میشود.

قشون افغانها بزرگتر و مجهز تر با وسایط جنگی بود(این تذکار از اهمیت محدودبودن عساکر احمد شاه که قشون مرته ها را حتی بیشتر از ده برابر قشون افغانها قلمداد کرده بودند ، میکاهدو هم عساکر احمد شاه از دسپلین بهتر برخوردار بودند زیرا آن قشون را یک نابغه نظامی ابدالی (احمد شاه) فرماندهی میکرد.

پیشوا از فتح پنجاب به خطا رفته بود و قدرت نظامی را بهای کم داده بود.

مرته های هیچ نوع حمایت و پشتیبانی از طرف هندوها بدست نیاوردند. راجپوت و سک ها هم در جنگ آرام و بی طرف باقی ماندند.

بر عکس سایر نبرد های احمد شاه در هند اینبار خوانین افغان از جنگ پانی پت سود بیشتری بدست نیاوردند.ارتش افغانها ضعیف گردید تاخویش به وطن عودت کنند.اما عده از مؤرخین افغانی معتقد اند که

شاه مانند بابر باید در هندوست باقی میماند و حکومت قندهار و سایر ولایات افغانستان را تسلیم

سرداران خود میکرد.هندوستان از خانه جنگی ها و قیام ها و بردگی ملت های دیگر در امان میماند..اما

بر عکس احمد شاه سایر سرزمین های مفتوحه هندوستان را به حکمروایان پیشین تقسیم نمود.یعنی تسلیم


کسانی نمود که او را در نبرد مرته ها معا ونت نموده بودند. در لاهور بلند خان ودر سرهند زین خان

مهمند را مقرر کرد .در بهار سال به قندهار مراجعت کرد. همچنان میتوان جنگ پانی پت را

یک نقطه عطف بسوی یک سقوط قبول کنیم .زیرا هنگامیکه جنگ پانی پت پایان یافت خوانین افغان چندان

سودی نبردند و دست به شورش های پی در پی و طولانی دراز کردند که در جایش گفته می آیم.بخصوص

چنین شورش ها و دسایس در قندهار بیشتر علیه وی اوج گرفت و از جانی هم متحدین هندی وی نیز



چنانچه هنگامیکه احمد شاه در هند بسر میبرد، دو شخص دیگر بحیث شاه در گرشک و قندهار اعلام گردید. لازم بود تا به زودترین فرصت احمد شاه بوطن عودت نماید. اداره کردن هند از افغانستان یک مسئله ناممکن بود .

اه همان طوریکه نیروی مرهته ر تلاشی ساخت و از بین برد و همانگونه نیروی خود را نیز به ضعف و ناتوانی کشانید. از آن رو نتوانست قیام سک ها را خاموش سازد . بعد از آنکه قشون افغانی از هند بیرون شد ، قسمت هند به دوازده قسمت جدا گردید.





بخش یکصد و نهم بحث نهم

۱۱۹-۹. بحث نهم

سیاست های مالیاتی و سیستم مالکیت زمین در عهد احمد شاه درانی

اگر قرار باشد تاریخ را به عنوان علم تلقی کنیم که اندیشمندان در پذیرش این امر کمتر تردیدی در ذهن خود راه میدهند. پس وظیفه آن دریافت قوانین متعلق به علت العلل حوادث و رویدادها می باشد و چون این قوانین کشف گردید ان دقت علت العلل حوادث روشن ومبرهن میگردد. میتوان به صراحت بیان داشت آنچه را که منتسکیو مورخ و نویسنده فرانسوی زیر عنوان (اصول) برای بررسی پژوهشهای تاریخی مطرح کرده است در این اثر تاریخی مد نظر قرار داد. منتسکیو در پیشگفتار کتاب روح القوانين نوشت که (اصول را بیان کردم)، قصدش این بود تا پژوهشها را معیاری و اصولی سازد و برای تحلیل و بررسی حوادث تاریخی قوانین کلی وضع نماید تا در روند تکامل حوادث تاریخی دخالت فردی و مغرضانه را محدود کرده به آنها مهار بزند.

۱۱۹-۹-۱. سیاست های مالیاتی و مالکیت زمین در عصر احمد شاه درانی

قسمیکه در بالا ذکر شد به رغم توطئه هایی که از جانب نزدیک ترین افراد قبیله درانیا که در حقیقت بازو های اصلی قدرت دولتی او محسوب میشد به خطر سقوط برابر بود که اگر احمد شاه برای از بین برداشتن شورشیان تصمیم بموقع نمی گرفت شاید دولت او از طریق همین سرداران دورانی و فوفلزایی که بدنه اصلی دولت را میساخت سقوط میکرد ولی باوجود آن احمد شاه متعهد بود تا از این قبایل پراکنده دولت قوی و مقتدری را بنیان بگذارد. معهداً از یکطرف برای وقایه دولتش به خانوار های قزلباش بیات افشار که آنها را ترغیب نمود تا چندین هزار خانوار شان به قندهار بیایند و در گارد مخصوص حفاظت از امپراتوری او سهم بالقوه داشته باشند و از جانب دیگر جنگ هایی را در خارج از محدوده خراسان شرقی ، یعنی هندوستان ، ترکستان و ایران باختری براه انداخت تا از یکطرف خوانین گرسنه را که بجان او افتاده بودند از حاصل (غنائم) این جنگها تطمیع و از جانب دیگر قسمیکه در فوق تلویحاً ذکر کردیم آنها را از مرکز قدرت پادشاهی دور نگهدارد. او با تیز هوشی دقیقش دریافته بود که در جهت تقویت و استحکام زمام اقتدار دولتش به فیودالهای با قدرت که اکثراً از قبیله خودش و یا قبایل نزدیک بخودش ، بودند نیاز مند میباشد ولی میکوشید تا آنها را دور از مرکز پادشاهیش یعنی شهر قندهار در جنگ و ستیز نگه میداشت. زیرا دولت نو بنیاد درانی ها ، تحکیم قدرت خوانین را بخشی از روبنای جامعه افغانی در ون دولت خود میدانست. همین امر زمینه استحکام زیر بنای فیودالی را مساعد گردانید و رشد مناسبات تولیدی را در جامعه افغانی سرعت بخشید. چنین نقش مؤثری را میتوان در تدابیر و اقدامات حکمرایان دولت فیودالی افغانی تجسس و کاوش کرد که پیرامون روش با خوانین اتخاذ شده بود. تحلیل و تجزیه این تدابیر و اقدامات در شناخت طبیعت طبقاتی و ساختار درونی دولت احمد شاه اهمیت قاطع و تعیین کننده داشت زیرا که درانیا نه تنها هسته دولت نوتاسیس افغانی بودند بلکه خوانین درانی نقش رهبری کننده را در دولت احمد شاه نیز داشتند.

ماهیت و سیاست ارضی و اقتصادی احمد شاه در قندهار ، تنها در جهت بر آوردن منافع خوانین درانی استقامت داده شده بود. مهمترین نتیجه عملی همین سیاست کشاورزی و اقتصادی - اشغال ارضی توس خوانین و یا اینکه توسط حکومت بقسم عطیه به آنها به پیمانهای وسیع و اگرار گردید. احمد شاه در سیاست کشاورزی خویش طایفه سدوزایی را تکیه گاه و حمایت گر اصلی خود قرار داده بود و نیز نیروی مسلح این طایفه، باوجود اختلافات و شورش های که واقع میگردد، محور اصلی نیروهای مسلح دولت وی را تشکیل میداد. از این رو درانی ها منحصیث قبیله اصلی پادشاه ، امتیازات بزرگ را دریافت میکردند. این در حالی بود که سایر قبایل افغان از این امتیازات بی نصیب بودند. یعنی که احمد شاه درانی در سیستم رعیت پروری خود سیاست دو پهلو را عملی میکرد. (الفنستون، پیشین ، ص)

در تحلیل و تحقیق سیاست کشاورزی و اقتصادی احمد شاه باید افزود که خوانین درانی را که ملاک وزمین دار بزرگ و دارای نفوذ اقتصادی نیز بودند ، بصفت فرمانده و حکمران نیز می گماشت. (همان -)

احمد شاه ، سه هزار قلعه دوگانه را برای شش هزار فرد توزیع نمود. درانی ها مکلف بودند از هر قلعه زمین دو عسکر سوار را در خدمت شاه قرار دهند. آنها به نوبت جای یکدیگر را اشغال میکردند. (راولسن، در ارتش احمد شاهی هر عسکر سواره در مدت خدمت عسکری خود در ارتش شاه

تومان معادل هفتاد و هفت روپيه سالانه معاش دريافت ميکردند. اگر يک فرد عسکر دراني در آن سال جلب نميشد، باز هم فيصد معاش روپيه را بدست مي آورد.

سر افسران نيرو هاي مسلح دراني به اساس رتبه خود، اراضي وسيع را دريافت مينمودند و مطابق به آن در موارد خاص براي شان معاش بين الي روپيه پرداخته ميشد. (همان مأخذ، همان صفحه)

طبق اطلاعاتي که راولسن از ارشيف اسناد ديوان احمد شاه بدست آورده، در دوران سلطنت وي جاگير قلبه به شيوه خاص ميان قبائل مختلف دراني ها توزيع ميگرديد. (راولسن، اثر، ص)

جدول توزيع جاگير قلبه در نواحی قندهار در عصر احمد شاه

اسم قلبه	کمیت جا گیر قلبه	کمیت افراد نظامی
فوفلزایی (پوپلزایی)	/	
الوکوزایی	/	
بارکزایی	/	
علی زی	/	
نور زی	/	
اسحق زی	/	
خوگیانی	-	
مکو	/	
مجموعه	/	

قبائل غیر درانی:

توخی

هوتک

کاکر

ترین

براخوی

مجموعه

عساکر محافظ بشمول نمایندگان

قبایل گوناگون

مجموعه

از جدول بالا مشاهده میشود تناسب بین تعداد جاگیر قلبه که بدسترس قبایل و واحد های آن قرار داده میشود با تعداد عساکریکه ناگزیر بودند قبایل مذکور را جلب کنند برای قبایل مختلف یکسان نبود. در میان درانی ها قبایلی وجود داشتند که اراضی را با شرایط مساعد تر و بهتر نسبت به سایر قبایل بدست می آوردند. طور مثال دیده میشود که قبیله الکوزی / به پیمانہ قلبه زمین را تصاحب کرده بود و فقط به تعداد نفر عسکر در خدمت شاه گماشته بود. در حالیکه نور زایی ها / به تعداد قلبه زمین را در تصرف داشتند اما به تعداد عسکر را در خدمت شاه قرار میدادند.

قبایل غیر درانی مانند غلجایی ها ، در مجموع قلبه زمین در اختیار داشتند اما کمیت افراد نظامی ایکه بدربار شاه توظیف میگشتت بالغ به نفر میشد ، باید علاوه کرد در میان عساکریکه در خدمت داشتند نسبت به همه کمیت درانی ها بیشتر بود.

درانیهها در تفاوت با سایر قبایل غیردرانی (خان وری)، مالیات مواشی (سرگله)، مالیات زمین (خراج) و مالیه از درختان مثمر و انگور خویش را نمی پرداختند فقط مجبور بودند که از آسیاب خویش مالیه تادیه نمایند و (از هر آسیاب در سال نیم خروار غله و روپیه اخذ میشد) اما از آنها به اندازه یک عباسی بنام ملک دوازده من از هر قلبه زمین زراعتی بنام (میراب) گرفته میشد.

اینگونه گرد آوری محصولات تحت عناوین مختلف بحساب خوانین درانی انتقال می یافت و خوانین از ولات گرد آوری شده حد میراب و ملک را می پرداختند. مالیات آسیاب نیز بحساب خوانین انتقال میگردد و بخشی قابل ملاحظه از عواید آنها را تشکیل میداد.

تدابیر احمد شاه تسهیلات بیشتری را در غصب اراضی یکهزار رعیت قلبه برای خوانین درانی فراهم ساخت. اراضی مذکور در زمان سلطنت نادر شاه افشار برای دهاقین تاجک گذاشته شده بود. خوانین درانی با اختلاط و آمیزش شغل بازرگانی ، زمین داری درچوکات بلا فصل فیودالی ، فرمانروایی و قدرت در ادارات در ولایات و مجموعاً در کل ، امکانات بیشتری از رشد سریع را کمایی کردند(که در تاریخ سیاسی اقوام هیچ قومی رابصورتی که درانیاں بالنده شدند کمتر درخشیده است) در اینجاست که سرزمین های حاصل خیز وقابل زرع مردمان غیر افغان (پشتون) را غصب و در تصاحب خویش در آوردند. (ریسنر ،

)

بدین ترتیب در پایان دوره سلطنت احمد شاه دیده میشود که بیشتر از نصف زمین های رعیت ، به اشکال گوناگون (شکنجه فشار ، خریداری به عنف و غیره) در تملک خوانین درانی درآمد ، مسلماً که این اراضی حاصل خیز ترین زمین های حوزه قندهار شمرده میشد. (راولسن ، پیشین ، ص)

در اثر توسل به سیستم استبدادی ظالمانه گرد آوری مالیات و غصب اجباری ، رعایا ،مجبور گشتند از ملکیت زمین های خود دست بردار شوند و زمینیکه مالکیت ایشان پنداشته میشد در بدل قیمت ناچیزی برای درانی ها بفروش میرفت .مالکین پیشین زمین، استقلالیت قبلی خویش را از دست داده و به مزدوران زمین مبدل می شدند..

جا گیر قلبه برای ده فیصد تخصیص داده شده بود در حالیکه برای بر آورده شدن خاصتهای متباقی اعضای قبیله درانی یک عملیه نا کافی شمرده میشد.

در رابطه به سیاست ارضی احمد شاه باید افزود که در گام نخست توجه بیشتر به منافع خوانین درانی ای معطوف میگردد که تسهیلات لازمی را فراهم کند تا آنها بتوانند زمین های بایر و غیر مزروعی کشاورزان غیر افغان (پشتون) را در کتگوری رعیت قلبه شامل و غصب کنند در این سیاست در تدبیر احمد شاه مثمر و ممد واقع گشت. با این کار از یکطرف مالیات ارضی (زمین های) بایر و لامر بیک پیمانه بزرگی کاهش یافت . البته مقصد آن اراضی است که به درانی ها تعلق داشت که قبلاً از اراضی مذکور دهم حصه محصولات آن بشکل مالیه پرداخته میشد . احمد شاه این مالیه را جهت تهیه مواد خوراکه و کاه برای دسته های قوای مسلح تعیین کرد.(محتاط،ص ؛ رک .راولسن،ص)

در عین حال حالات کشاورزان غیر افغان (پشتون)بشکل قبلی اش باقی مانده .بر علاوه رعایا در تفاوت با درانیها مالیات متنوع و گوناگون می پرداختند. از جهتی هم تجمع و گرد آوری مالیات به عناوین مختلف از رعایا ، ارتباطی به خوانین درانی میگرفت که به شیوه های گوناگون و مستبدانه دهقانان غیر افغان را از داشتن ملکیت زمین محروم میساخت. در مجموع مالیات از هر کانال و جویچه اخذ میشد .مقدار مالیه مذکور را حد وسط محصول سالانه تشکیل میداد که ذریعه کانال های مذکور آبیاری میگشت . مد شاه عواید سرشار مالیاتی را بشکل پرداخت معاش ماهانه یا بشکل انعام پیاپی خدمات گذشته در میان خوانین تقسیم مینمود . خوانین درانی از موقف خویش بهره برداری عظیم مینمودند و اراضی را از مالکیت مالکین اصلی آن بیرون میساختند.(همان مأخذ)

بدین ترتیب دیده میشود که درانیها در جریان سال سلطنت احمد شاه همه زمین های مزروعی رعایا ورعیت قلبه را تصرف کردند ودهقانان غیر افغان در نواحی مربوط قندهار تقریباً از زمین های اصلی خود محروم گشتند.اراضی مزروعی دامنه کوهستانات هزارجات ، دره ترنک، راجستان و نواحی کدناوی دوره کاملاً در تصاحب درانی ها در آمد .فقط بخشی کوچکی از زمینهای نواحی متذکره در دسترس دهقانان بومی قرار داشت (محتاط، رک.راولسن همان اثر)

قسمت بزرگی از اراضی حاصلخیز در تصاحب آن عده از اعضای قبایل درانی قرار گرفت که تازه از حیات بادیه نشینی(کوچی گری)به حیات مسکونی مبادرت ورزیده بودند (یعنی این ها از حیات ماقبل فیودالی به زنگی فیودالی روی آوردند) ولی باوجود آنهم بخش بزرگی از اراضی فوق الذکر به خوانین تعلق میگرفت که نه تنها تاجک ها ، هزاره ها و سایر اقوام واژگون بخت غیر افغان ر و بهره کشی قرار داده بودند، بلکه زنجیر های طاقت فرسای بهره کشی دست و پای هم قبیله گان شان را نیز بسته بود.خوانین درانی زمین را بقسم جاگیر می گرفتند.یاوظیفه گرد آوری مالیات را به عهده داشتند که با این شیوه زمین را به قیمت ناچیز میخریدند ویا زمین را با نیروی زور صاحب می شدند.بهر شیوه و

نیرنگی که زمین در تصاحب آنها قرار می‌گرفت، هم قبیله گان خودرادر آنجا مقیم می‌ساختند. همین هم قبیله گان را در ردیف سایر دهقانان غیر افغان(پشتون) مورد بهره کشی قرار میدادند. مالیات اخذ میکردندو به انجام وظایف گوناگون میگماشتند.(راولسن، اثر، ص)

کنله عظیم افراد و اعضای قبیله که به گروه تهی دسترین مالداران قرار داشتند در خلال گذار (از زندگی کوچبانه)به حیات مسکون، آزادی خویش را از دست دادند و در صفوف وابستگان قبایل ملحق شدندکه در حقیقت حقوق آنها سلب گردید البته جای تردید نیست که سیاست مالیاتی زمین احمد شاه موجب سرعت بخشیدن این پروسه گردید. و تسهیلات مزیدی را در جهت سرکوبی و درهم شکستن مقاومت زحمت کشان ملیت های غیر افغان (پشتون) و افغان برای خوانین اشراف درانی فراهم ساخت.

توده های عظیمی از دهقانانی که به قبیله افغانان (پشتونها) مرتبط نبودند و مالکیت زمینهای دست داشته شان را از نسلی به نسلی به ارث برده بودند، در پایان سلطنت احمد شاه آن بخش زمینداری که غنایم و استقلال را موجب میگشت و خاصناً تخم بذری را برای کشت و کار - وسایل لازمی و مواشی و محصولات دست داشته زراعتی را اکمال میکرد، در سراسر منطقه قندهار بطور کلی در سلطه درانیها در آمد و در جایبکه زمین ها شخم زده میشد و تخم کاری میگردد تمام این عملیات بدوش فارسی زبانان بود و این در حالتی بود که این گروه از کارگران بالای زمین که در سابق مالک این زمین ها بودند بهمان پیماننه از با داران افغان شان موادی دریافت میکردند که صرفاً برای تغذیه شان کفایت میکرد (راولسن، اثر، ص)

در ضمن آن بخش عظیم درانی های که تازه از حیات مالداری به حیات کشاورزی گام برداشته بودند از حیث اقتصادی و سیاسی در اسارت فئودالهای زمیندار گرفتار شدند و به حیث رعیت آنها مبدل گشتند. قسمتی از اراضی مزروعی خوانین توسط بردگان شخم زده میشد .

علت گسترش و توسعه یابی کار بردگی در حوزه قندهار در تهاجمات درانی بسوی هند نهفته بود که خوانین درانی این اسرا را به بردگی کشیده بودند که بعد تراز این اسرا در قندهار در کار های اجباری از آنها استفاده مینمودند.

() / . هش. در جنگ پانی پت اسیر جنگی مرهته ها در زنجیر بردگی گرفتار شده بودند.(سرکار، جلد دوم، ص). آن عده دورانیهایی که غریب بودند بحیث مزدوران زمینداران، بزرگ وفیودالهای محلی در کار های خورد و بزرگ کشاورزی مشغول کار میبودند. قسمت بزرگ کار های زمین را یا تاجک ها یا افغانهای همسایه (آنانیکه از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی در حالت خوبی قرار نداشتند و درزمینهای ارباب های افغان کار میکردند و در جوار آنها در کلبه های محقر زندگی مینمودند بنام همسایه نامیده میشدند). (محمد حیات خان، اثر، ص)

روند تکامل خوانین درانی منحصیث زمینداران بزرگ یا مالکین بزرگ زمین، نه تنها در حوزه قندهار بلکه اشخاص عالی مقامیکه منحصیث سر فرماندهان نظامی در جنگهای احمد شاه در هند اشتراک داشتند که اکثراً از خوانین قوم برتر(درانی ها)، اراضی پهناور و وسیعی را در سایر جا ها خارج از محدوده جغرافیایی حوزه قندهار نیز بدست می آوردند معمولاً این اراضی در نواحی شمال غرب هند (سند، پنجاب، کشمیر و سرهند بود). (تاریخ سلطانی، ص)

و وزیر، زین خان و شاه پسند خان فرماندهان احمد شاه، اراضی بزرگی را در نواحی هند دریافت کردند مانند خان جهان خان، شاه ولی خان و سایرین .

۱۱۹-۹-۲. پی گیری انکشاف زمینداری قلمرو های افغانی

حسب معمول احمد شاه زمام نیرو های مسلح را بدوش خوانین گذاشت. خدمت در نیرو های مسلح با پرداخت مالیات میتوانست معاوضه شود. خوانین به خزانه دولت مبلغی میپرداختند. احمد شاه از بعضی قبایل دیگر مانند غلجایی ها و قبایل مقیم پشاور، پول و هم افراد بخدمت عسکری درخواست میکرد. در باره غلجایی ها الفنستون مینویسد: «هر زعیمی به اندازه روابطش با شاه در کلیه امور قبیله صلاحیت دارد برای نیرو های نظامی شاه عسکر و پرداخت مالیات را تدارک نماید.» ()

در منابع تاریخی معلومات بیشتری در باره پشاور گزارش داده شده است که در دوران سلطنت احمد شاه آن نواحی بیشتر تحت اداره زمامداران سابق قرار داشت. (بیلیو، اثر،)

یوسف زایی ها از پرداخت مالیات معاف بودند اما زعمای ایشان با نیرو های نظامی در حمله شاه بسوی هند سهم می گرفتند. (بیلیو، همان اثر،)

فتح خان زعیم مندان (مومند) احمد شاه را با پنجمصد سوار همراهی کرد. احمد شاه از بنوچی ها و مرواها افرادی را در خدمت نظامی جلب نمیکرد و فقط از آنها مالیات میستود و به پاداش صداقتندی آنها بخش عظیم این مبلغ را برای آنها می بخشید. (بیلیو، همان اثر،)

قبایل دامنه تحت فرمانروایی حکمرانی قرار داشت که احمد شاه مقرر کرده بود. قبایل مذکور ناگزیر بود تا نیروهای سوار به قطعات احمد شاه آماده کند و یا بعوض خدمات نظامی مبلغ هنگفتی را بپردازند. (اهنمای ناحیه بنو، ص)

مؤلف تاریخ حیات افغانی در مورد ختک ها مینگارد: احمد شاه ابدالی فرمان تقرر خوشحال خان را بحیث حاکم تیری صادر کرد و سعادت مند خان را بصفت حاکم اکوره تعیین نمود. این تقرر در زمانی صورت گرفت که نیرو های مرهته ها بر علیه احمد شاه در جنگ بودند و اتمک را در تصرف در آوردند. خوشحال خان به طرفداری از احمد شاه با آنها جنگید که در نتیجه با پشتیبانی افراد سعادت خان، احمد شاه پیروز شد که در مقابل با دادن القاب عالی، حاکمیت سعادت خان را تا جبهلم وسعت بخشید. شاه باز خان را در عوض ن بحیث حاکم تیری تعیین کرد. (محمد حیات خان، ص) (همچنان بنوچی ها ها و پیه برای احمد شاه می پرداختند. (توریون، ص)

حکام ختک که مستقیماً از طرف شاه انتخاب و مقرر میشدند ناگزیر بودند خدمت نظامی را در دولت درانی ها ایفا کنند. در اکثر اوقات در سرزمین های مفتوحه هند بحیث حکمرانان افغانی تقرر می یافتند. احتمالاً که در آنجا جایگیر دریافت مینمودند. اما معلومات موثق در دست نیست که آیا احمد شاه از ختک ها مالیات میگرفت یا خیر؟ سالانه احمد شاه مبلغ هنگفتی را غرض جلب حمایت و پشتیبانی بایل افریدی و ورکزی می پرداخت. یک فرد افریدی تقریباً یکصد و پنجاه هزار روپیه بدست می آورد. این مبلغ محض بخاطر محافظت دره خیبر بود که مسئولیت امنیت را داشتند و از آن طریق کاروانهای بزرگ عبور میکرد. (غبار، اثر پیشین، ص) این تدابیر در حقیقت تداوم تعاملی بود که در زمامداری مغول ها رواج داشت و موجب جلوگیری تهاجمات و غارتگری کاروانهای بازرگانی از طریق افریدی ها و ورکزی ها میگردد. از جانب دیگر امنیت این شاهراه را در خلال حملات احمد شاه بسوی هندوستان به مخاطره نمی انداخت.

زمینهای افغانی برای احمد شاه عواید ناچیزی بار می آورد. در ضمن اکثر عواید جمع آوری شده از وجوه مالیات به بودجه خوانین انتقال می یافت. بهره کشی و استفاده اراضی مفتوحه مثل پنجاب، کشمیر و نواحی شمال هند نقش عمده را در عواید حکومت شاهی بازی میکرد. طبق امار عبدالکریم بخارائی، عواید دولت درانی ها در زمان احمد شاه طور ذیل بود:

- اراضی که به افغانها تعلق داشت:

کابل	هزار روپیه
قندهار	هزار روپیه
	هزار روپیه
دیره اسماعیل خان	هزار روپیه
	هزار روپیه
مجموعه عواید	هزار روپیه

- اراضی که در ملکیت مردمان غیر افغان بود:

	هزار روپیه
هرات	هزار روپیه
بامیان و هزاره جات	هزار روپیه
مجموعه	هزار روپیه

- قلمرو های متصرفه در هندوستان:

کشمیر و جمو	هزار روپيه
شكارپور	هزار روپيه
	هزار روپيه
ديره غازي خان	هزار روپيه
	هزار روپيه
اتك	هزار روپيه
	هزار روپيه
مجموعه	هزار روپيه (عبدالكريم بخاري ، اثر ، ص)

معلوماتی که عبدالکریم بخاری ارائه میکند کاملاً تقریبی است زیرا عوایدی که از پنجاب استحصال میگشت کم نشان داده شده و در مورد عوایدی که از سرهند به فاتحین فیودالی افغانی گردآوری میشد، گزارشی داده نشده است. باوجود این معلومات مذکور خط السیر حرکت آنها را اشکار میسازد که استثمار ملیت های تحت ستم برای خوانین افغانی سود بزرگی به بار می آورد.

بیشتر از % آن از قلمرو های داخل افغانستان بدست می آمد. برای فاتحین افغانی علاوه بر در آمد های مالیاتی از سرزمین های مفتوحه ، غنایم بزرگی نیز انتقال می یافت که در احصایه ی عبدالکریم بخاری از آن تذکری نرفته است.

فاتحان افغان شهر ها و مناطق شمال غرب هند را در معرض چپاول و بربادی قرار دادند و خوانین فضای اختناق و ترور در آنجا بوجود آوردند و تاراج گری های نظامی و فروش اسرای جنگی عمده ترین منبع ثروت شخصی احمد شاه و خوانین درانی را تشکیل نموده بود. (ریسترنر ، رول افغانها در هند در قرن هجدهم، ص)

از جداول مالیاتی فوق چنین بر می آید که در این زمان مناطق شمال هندو کش هنوز تحت تسلط دولت درانی قرار نداشته است ورنه اندازه مالیاتی آن نیز تثبیت میشد. این حقیقتی است که بعد از معاهده دیورند مناطق شمال در ازای مناطق اتک تا دره خیبر و بولان از طرف انگلیس ها و حکومت کابل مواضعه گردیده است (جاناتان لی، مبارزات افغانها در کشمکش امیران کابل برای بلخ با بخارا، چاپ لندن بریل ، انگستان ، بخش مقدمه . محتاط عبدالحمید ، تاریخ تحلیلی افغانستان، پیشین ، صص





بخش یکصد و نهم

بحث دهم

۱۱۹-۱۰-۱. لشکر کشی بسوی هرات

در بهار سال () هـ. لشکر کشی بسوی هرات صورت گرفت ، هرات که (پایتخت خراسان) و مرکز درانیان نیز بود و این منطقه را نادرشاه افشار از تصرف درانیها بیرون ساخته بود. اما پیش از این حادثه نور محمد علی زی توام با بعضی از سرداران توطئه قتل احمد شاه را پیش گرفتند که در مباحث قبلی مفصلاً به ذکر آن پرداخته شد. پس از آن بیست و پنج هزار عسکر به هرات پیش قدمی کرد. امیر خان سردار عرب از طرف نواسه نادر شاه نخست حکمران هرات بود که تاب مقاومت در برابر احمد شاه را نیاورده و خود را با چند نفر عسکر حصاری ساخت. (قاضی عطاءالله، ص)

از طرف شاهرخ میرزا که در مشهد بود کمکی به او نرسید. ناگزیر شد با افغانها داخل مصاف شود . مدتی مقابله کرد سر انجام بقتل رسید. یوسف خان که سپه سالار شاهرخ بود مدتی مقابله کرد او نیز کشته

احمد شاه بسوی مشهد حمله کرد هنگامیکه به مقابله بر آمد میر علم خان از حمله وی آگاه گشت از مشهد بقصد مقابله برآمد اما زمانیکه به شیخ جم رسید میان آنها جنگ در گرفت میر علم خان شکست خورد . در این جنگ نصیر خان بلوچ نیز احمد شاه را همراهی میکرد.

از مشهد احمد شاه راه نیشاپور در پیش گرفت . در آنجا عباس قلی خان و حاجی سیف الدین حکومت میکردند. شهر در محاصره احمد شاه قرار گرفت. لیکن محاصره آنقدر به طول نیانجامید که زمستان فرا رید و عساکر بیشتر نمیتوانستند در درون خیمه ها اقامت نمایند. ناگزیر گشت تا به شهر حمله کند. اما حمله ناکام شد به عقب نشینی از نیشاپور مجبور گشت به علت برف باری زمستان عده کثیری از جوانان و وسایل وی تلف شدند. او با مشکلات زیادی بهرات رسید. این زمان بود که بیشتر از نصف زیاد فوج او هلاک

هنگامیکه نیشاپور در سال () // حق در محاصره نیرو های احمد شاه قرار داشت، او برای تخریب دیوار های شهر توپ های بزرگی را بکار انداخت که مرمی آنها به پوند بالغ میگشت ، در نتیجه انداخت همین توپها ، نه تنها دیوار های شهر تخریب گشت ، بلکه منزل های مسکونی زیادتر به ویرانه

۱۱۹-۱۰-۲. شورش لقمان خان یکی از اقارب احمد شاه درانی

خان خانان لقمان خان سر از بند انقیاد دولت درانی کشیده با جمع کردن گروهی از متنفذین دست به شورش زده شهزاده تیمور (فرزند احمد شاه) را با احالی حرم (پادشاهی) در قندهار محبوس نموده به خزانه و جواهر خانه و غیره کارخانجات پادشاهی دست انداختند. احکام و اوامر لازمی را در مورد بقدرت رسیدن خویش به (با حکام خویش) به ولایات فرستادند. حاجی حسین خان درانی با امیری خویش، نواب اشرف ر و روشندل خان اچکزی برادر برخوردار خان را بعلت واهمه و ترس که از جانب ایشان متصور بود بقتل رسانیدند.

احمد شاه از این حادثه واقف گشت جهت سرکوبی آنها میر آخور باشی سرکار خاصه شریفه ، شاه پسند خان را با گروهی از نیرو های مسلح خویش توظیف و به تنبه آنها فرستاد. جنگ عظیمی بوقوع پیوست که هر دو طرف برای کسب پیروزی مساعی و تلاش از خود نشان میدادند. سر انجام شاه پسند خان غالب گشت و گروه لقمان خان متلاشی و در هم پاشید و شاه پسند خان او را دستگیر نمود. محبت خان بلوچ با خانواده خویش که در قندهار سکونت داشت در جمله اراکین لقمان خان شامل بود در جریان جنگ کشته شد.

محتاط عبدالحمید ، تاریخ تحلیلی افغانستان ، پیشین ، صص -
محتاط عبدالحمید ، تاریخ تحلیلی افغانستان ، پیشین ، ص







باز شناسی افغانستان

بخش بیستم

گسترش قلمرو احمد شاه ابدالی به سوی شمال هندوکش

کشمکش های به اصطلاح شاهان کابل بالای توابع یا

(ولایت ترکستان)

بحث یکم

جانان لی نویسنده کتاب کشمکش بالای می نویسد:

همیشه وقتی به تاریخ نگاه میکنیم مخصوصاً در تاریخ نگاری سرکاری ، تاریخ نگاران افغان ، گاهی چنین به نظر میرسد که در کاوش وقایع تاریخی بین سده های نزدیک تاریخ ، به این نتیجه میرسیم : «چیزی را که در میان دو چوکی فرو افتاده باشد گم کرده ایم.» در این بحث و بحث های می آمده می کوشیم تا وقایع فرو ومبارزه بر سر حاکمیت قلمرو شمال از طرف جنوب را که کمتر در نوشته های محققین تاریخ باز تاب گردیده ، از قلم "جتان . لی" که سالهای متنادی پهلوی دریای آمو به تحقیقات تاریخی خانه به خانه پرداخته شما را نیز در این پژوهش بی بدیل شریک سازم و همچنان از محقق چیره دست ولی کمتر شناخته شده کشور آقای دکتورسید جلاپر عظیمی که این اثر

روشنمد را به فارسی زیبا و سلیس ترجمه کرده اند و اجازه استفاده از آن را به من داده اند سپاس گزاری میکنم ()

- - . بلخ قبل از الحاق به قلمرو افغانی

پیشینه تاریخی:

های گذشته راجع به تاریخ دیرینه، مباحث گسترده داشتیم اما این هس ما از دفعات گذشته فرق میکند به این معنی که در طی سده های، هجده و نزده و حتی بیستم، حوادث خونباری که در این مناطق رخ داده، بویژه، چشم تاریخ نویسان پنهان مانده و یا اینکه این تاریخ نگاران سرکاری، اصلاً نخواستند این حقایق درد ناک را که باعث بیداری توده های از مردم این سرزمین می گردد را به حساب قلم بیاورند. البته یل موجه ئی وجود دارد که چرا تاریخ نویسان افغانی یا نتوانستند حقایقی را که شیوه تاریخ نگاری ایجاب می کنند نقش تاریخ سازند و دو دلیل عمده آن قسمیکه قبلاً در مورد جعل رویداد های «جنگ پانی پت» اظهار داشتیم، این تاریخ نویسان دبیران، عاملین و یا معاش خوران پادشاهان پیشین بودند که در برابر امتیازی که کسب می کردند حقایق را آنگونه می نوشتند تا به مزاق ولی نعمت های شان برابر باشد و یا اینکه کسانی بودند که داعیه برتری قبیله را پیش می که با وجود فهم و بینش علمی ای که داشتند، مانند عبدالحی حبیبی، گل پادشاه الفت و دیگران از آدرس انکشاف پشتو قضایا را بررغم سردمداران مملکت در مطبوعات و حتی نصاب های تعلیمی، حتی از زمان شاه امان الله خان به توسط محمود بیگ طرزی با استفاده از طریق برنامه های مکاتب، کذا

، نیز این بازی به قدرت خود ادامه داشت به قسمیکه در منگجیک، آقچه و در مجموع در شمال سلسله کوه های هندو کش تا تیر بند ترکستان (ترکستن افغانی) یل سلطنت محمد ظاهر شاه که [] مکتب بود همه مضامین به پشتو در حالی تدریس می شد که مردم منطقه حتی به فارسی دری بلد نبودند که این خود مبین رویکرد ستم ملی به معنای واقعی آن ب . سوم از صنف تاریخ نویسان کسانی بودند که از بیم جان، خود سانسوری پیشه می کردند و می توانستند حقایق را بر ملا سازند که آثار اینها قلمی می شد و به قسم مخفی دست بدست می شد. و یا گاهی چنان واقع می شد که تاریخی تا آخر عمر حکومت و نویسنده آن در چاپخانه ها حبس می بود. همچنان یکی دیگر از دلایلی که تاریخ نویس نمیتوانست به حقایق دست یابد روند کند اقتصاد شخصی ن پسنده بود که نمیتوانست به منابع معلوماتی دست یابد و یا خود را بان برساند ()

آقای جنتان . لی. محقق و تاریخ نگار انگلیسی در طی حدود بیست سال صرف پژوهش در این اثر تاریخی نموده و چندین مراتبه حتی سالیان عمر خود را وقف این پژوهش خانه بخانه کرده اند و بسی حقایق نا گفته را از زبان نیز تاریخ گفته و بر ملا ساخته اند که ضرور است تا نسل نو کشور ما خ را با این حقایق آشنا سازند:

چیزی که در این تاریخ نا نوشته گذاشته شده و به گفته نویسنده جانانان لی در میان دو میز گم شده و از کتاب عمر تاریخ شمال فراموش شده است ، سرنوشت اقوام تاجیک ای که در این طرف و آن طرف کوه های هندو کش و به موازات دو طرف دریای آمو می زیستند در این سه سده در این تاریخ اشاره ای به آن نشده است که ضرورتاً آن را در یک بخش مستقل مورد پژوهش قرار هوام داد. (مؤلف)

:4

]] ااق بلخ به دولت افغانستان، هر زمامدار ولایت، به استثنای تعداد کمی ولو دور، همه اولاد فاتح بزرگ مغول، چنگیز خان بودند. اگرچه پایتخت امپراتوری مغول آن سوی دریای آمو در بخارا یا سمرقند قرار داشت، مطابق رسم دیرینه توابع بلخ از سوی ولیعهد تاج و تخت اداره می گردید. به ای گونه، بل مهمی را در سرنوشت دودمان های مختلف تورکی-مغولی ایفا می نمود که به منزله پیامد فتوحات چنگیز خان ظاهر گردید. تا جایی که مینگهای میمنه در نظر است، اوراز بی جد محمد شریف خان، احتمالاً این دودمان را اساس گذاشت؛ نامه امتیازی خود را از ندر محمدخا - هش/ (-) شهزاده توغای- تیموری و خان آینده بخارا حدود سه سده قبل از احمدشاه درانی "پدر افغانستان" که آزادی مردم خود را در خرابه های امپراتوری صفوی به دست آورد، حاصل نمود.

در زمان تعیین اوراز بی مینگ، سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می یلی ها دور از یک دولت یکدست، محل تلاقی سه امپراتوری بزرگ بود. بلخ طوری که آمد ، از توابع سلطان توغای-تیموری یا شهزاده ندر محمدخان ، محسوب می گردید (که) در جمله امپراتوری چنگیزی به شمار می رفت که در تمام آسیای مرکزی مسلط بود. در غرب، هرات زیر تسلط صفوی ها بود؛ اگرچه حق حاکمیت بالای منطقه، موضوع اختلافات تلخ درازمدت بین شاه صفوی و ندر محمدخان بود. در شرق، کابل پایتخت کنونی افغانستان، پایگاه مرزی شمالی امپراتوری بابری ها بود، درحالی که قندهار سرزمین مادری پادشاهی آینده درانی ها، موضوع اختلافات دوام دار دیگری بین زمامداران صفوی و بابری های هند بود.

دستگاه دولت داری صفوی ها و بابری ها هر می، مطلق العنان و متمرکز بود؛ زمامدار یا پادشاه، نوع شرقی حقوق آسمانی شاهان را به عهده داشت که از سوی رعایا سایه خدا در زمین پنداشته می . زمامداری چنگیزی، طوری که از سوی توغای-تیموری بلخ و بخارا تمثیل می گردید، ریشه در رسوم قبیلوی تورکی-مغولی داشت و در تناقض با دستگاه پادشاهی قرار داشت. قدرت از مرکز به بیرون و پایین تفویض می گردید طوری که امیر یک ولسوالی یا فرمانده یک ولایت قدرت بیشتری نسبت به مسئول صفوی یا بابری یا بعداً نمونه افغان آن داشت که مجبور بودند تصامیم کوچک را نیز برای منظوری یا حکم گرفتن به پادشاه

مطالعات تاریخی نشان میدهد که از سده هفتم به بعد موج بزرگی از خانواده های مغولی از فرزند زادگان چنگیزخان در منطقه ماوراءالنهر سرازیر شدند که این یورش گسترده در امتداد سده ها مدنیت های اقوام محلی (اقوام اریایی) ساکن در منطقه را با حاکمانی از خوارزم شاهان ، شیبانی ها و غیره اقوام به سر اقتدار راخلع قدرت کردند و احفاد مغول با استفاده از اغتنام شرایط به دست آمده، برتری خود را با لای سایر اقوام آشکارا ساخته آنها را در امتداد جنگ های ویرانگر از قدرت و حتی از منطقه معزول کردند که این قلم در مجلدات گذشته این تاریخ ، به شرح و تفصیل آن پرداخته ام ؛ متأسفانه آقای جنتان لی حتی پیش منظر موجودیت این اقوام را نیز ذکر نکرده اند که این قلم بعد از ختم پژوهش حاضر تاریکی ها و غیباد دوامدار اقوام محلی بومی را و دلایل تفانی آنها را خواهم آورد(مؤلف)

راجع بسازند. افزون بر این، دستگاه تفویض صلاحیت چنگیزی ریشه عمیق در حس آگاهی هردو یعنی رعایا و زمامدار داشت و در حالات کمتر معمول، هنگامی که خان یا مسئول توابع برای برقرار ساختن اصلاحات مطابق نمونه هندی-ایرانی تلاش می‌نمود، به زودی صرف‌نظر می‌نمود و مجبور به احیا دوباره نظم دیرینه سلاطین یا امرا می‌گردید که به مخالفت با مداخله دولت مرکزی در امور ولایتی پرداخته بودند. با گذشت ها، موقف خان بزرگ بنابراین طور فزاینده به نقش پدران، تشریفاتی و افتخاری محدود گردید. موجودیت خان برای مشروعیت بخشیدن صلاحیت‌های خان بر حال الزامی بود، اما خان قبلی کمتر به کارهای روزانه امپراتوری دخیل بود. در این رابطه، خان بزرگ، شباهت‌های زیادی بین موقف خود و شاهان معاصر اروپایی پیدا می‌.

با رسیدن سال هش/ ، امپراتوری متخاصم آسیای میانه از بین رفته بودند و نقشه آسیای میانه طوری تغییر نموده بود که برای کسی از نسل قبلی قابل‌شناسایی نبود. امپراتوری بابری منفجر گردید و توسط هند برتانوی جذب گردید. زمامداران صفوی با دمیدن مرگ و زمامداری خونین اما کم دوام نادرشاه افشار مواجه گردید که از بین خاکسترهای امپراتوری زودگذر آن دودمان قاجار ظهور نمود تا ایران پارچه شده و ضعیف را اداره نماید. قلمرو چنگیزی در جنوب دریای آمو به خانات کوچک، متخاصم تجزیه گردید که یکی‌یکی از سوی روسیه تزاری در حال توسعه گرفته شد، اگرچه دودمان منغیت خانات بخارا تا اوایل سده نو خودمختاری نسبی (خودرا) ننگه داشت. در جنوب تورکستان توابع بلخ "تورکستان افغانی" نام گرفت و از سوی امیر افغان کابل، حامی تند فرضیه پادشاهی مطلقه، اداره می‌شد. زمانی شهزاده نشین ه یک مرداب فقیر و دلسردکننده دولت نو تأسیس افغانستان تقلیل یافت. امرای چنگیزی که پتوی قدرت پس از پارچه گردیدن نیروی توغای-تیموری بالای آن‌ها افتاده بود، طی افتضاحات اهداف پلید کابل معزول یا اعدام شدند و یا از بین رفتند. دارایی‌های آن‌ها مصادره شد، زمین‌های آن‌ها بین ناقلین توزیع گردید؛ درحالی‌که شهرهایی که زمانی در آن حکمرانی می‌نمودند، توسط افراد جنوب که از سوی امیر تعیین می‌می‌گردید. این پایان تاریخ پر آشوب و خونین "تفوق دیرینه" است که موضوع بحث این اثر است.

۱۲۰-۱-۲. زوال و فروپاشی زمامداری دودمان چنگیز در آسیای میانه،

«هنگامی که این می‌رسیم که "مبارزه برای بلخ" را چی بنامیم، هرگاه یافتن اصطلاح مناسب مطرح باشد، جستجوی منظم اصولی به موضوع زوال و فروپاشی زمامداری دودمان چنگیز در آسیای میانه، در میان انبوه تاریخ‌های افغانستان و آسیای میانه نوشته ر غرب بی نتیجه خواهد بود؛ عمدتاً این دوره تحت تر بین دو قدرت بزرگ امپراتوری اروپاییان روزگار بود. با رسیدن دهه اخیر سده هجده، نفوذ کمپنی هند شرقی به سوی غرب و شمال تا مرزهای پنجاب گسترش یافته بود. در نتیجه، علاقمندی

بریتانیه عمدتاً بالای محافظت مرزهای شمال غربی در مقابل حملات امرای افغان متمرکز بود. در آن زمان هنوز نادرشاه افشار از دریای سند گذشته بود و در واقع دهلی را تاراج نموده بود و اگرچه امپراتوری او پس از مرگش فروپاشید، احمدشاه درانی جامه مجاهد یا جنگجوی راه خدا را در بر نمود و تهاجمات مکرر را برای جنگ با کافران سیک و مرهته به راه انداخت. پس از مرگ تیمور شاه بن احمدشاه، با آغاز جنگ‌های داخلی بالای جانشینی او که در فرجام به پارچه شدن قلمرو افغان به دولت‌های نیمه مستقل شهری انجامید، این خطر کاهش یافت.

تقریباً همزمان با کاهش خطر افغان‌ها، مسئولین در کلکته دلایل دیگری برای نگرانی در رابطه به امنیت مرزهای شمال غربی داشتند؛ زیرا پس از فتح مصر از سوی ناپلیون امپراتور فرانسه، ترس اینکه او از طریق ایران و قندهار مسیر اسکندر را برای فتح هند ببیماید، به میان آمد. با خطر فرانسه نیز فروکش مود و پس از یک دهه یا بیشتر با خطر جدید ترس از روسیه تعویض گردید که با پیروزی‌های نظامی و سیاسی تزار در قفقاز، حوزه دریای خزر و قزاقستان آغاز گردید. بر خلاف مشکل افغان‌ها و فرانسه، تهدید روسیه از بین نرفت. برعکس با فرارسیدن سده نو تهدید تا اندازه‌ای افزایش یافت که یگانه موضوع سید خارجی بریتانیه را تشکیل می‌داد. برای محافظت هند از تهاجم و خرابکاری روسیه، از اواسط دهه کلکته حمایت از ایران را متوقف ساخت و در عوض در پی اتحاد با امیر افغانستان برآمد. در نتیجه این تغییر سیاست، منافع بریتانیه به صورت فزاینده با سرنوشت نوسانی امرای افغانستان گره خورد و در فرجام به ایجاد دولت حائل افغانستان منجر گردید و چنین فکر می‌شد که به منزله سنگری برای جلوگیری از قدرت و نفوذ روسیه عمل نماید. جای شگفتی نیست که اولویت مورخان بریتانیایی این دوره به رقابت‌های بین بریتانیه و روسیه که به بازی بزرگ مشهور است و روابط انگلیس-افغان متمرکز بود. روی دیگر سکه این بود که ارزیابی عمیق مسایل نامطلوب وضعیت قبل از درانی‌ها در آسیای میانه و به ویژه ادعاهای خجالت ایران و بخارا در رابطه به بعضی مناطق که بریتانیه در پی ادغام آن به دولت افغانستان بود، با منافع بریتانیه سازگار نبود. نه تنها این، بلکه به یاد باید داشت که سرزمین مادری قبایل افغان (پشتون یا پتان) در جنوب هندوکش، در های خیبر و بولان واقع است؛ در نتیجه تاریخ‌های افغانستان که در دوره استعمار به نگارش آمد به واقعیت این منطقه که خسارات امور ولایتی پنداشته می‌شد، متمرکز بود. افزون بر این تا نیمه دوم سده کنونی، افرادی که در منطقه مقامات قدرتمند تلقی می‌شدند بیشتر کسانی بودند که سیاست آسیای میانه بریتانیه را طرح‌ریزی یا تطبیق نموده بودند، در نتیجه نشریات آن‌ها تا حدی یا بی‌های امپراتوری را در بر می‌گیرد. در واقع نشریات وسیله مهمی بود تا در یک یا شعبه دیگر ادارات هند، مقامات کار دولت را به مردم توجیه می‌نمودند یا کارهای خود یا دیگران را شهرت جاودان می‌دادند تا نقشه آسیای میانه را از سر ترسیم نمایند. [چنانچه در مورد نام افغانستان که نقشه ای از پی طرح شده بریتانیا بخاطر تغییر نقشه سیاسی آسیای میانه بود. این نتیجه را بدست می‌دهد :

سرزمینی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم می‌گویند پنج هزار سال قدمت دارد. (جالب این است که این برآمد گاه خیالی تاریخ پنج هزار ساله () هرکسی خود را قهرمان می‌خواند امتیازاتی نیز به خود می‌دهد. در حالی که طول تفصیل این نام () در کل تاریخ سراغ نمیشود. ولی ر عک در این سه سده اخیر، مردم ما در دام امپراطوری بریتانیای کبیر افکنده شد و پادشاهان دست نشانده و به نام، همدگر را خلع و از بینائی و حیات محروم کردند و حتی بخاطر کسب این تاج و تخت دروغین خود

را به بیگانگان فروختند ، نظیر شاهزاده محمود و شاه شجاع پسران تیمور شاه ویسی واقع شده است که همدگر را از بیانی محروم ساختند . با سایر قبایل افغان بخاطر تمثیل بازی قدرت با هم جنگیدند که این موضوعات در تاریخ های سرکاری کشور ما نیز آمده است(مولف)).

گر چند در مورد نام افغانستان و اینکه چرا و چه وقت این نام بالای این سرزمین گذاشته مباحث قبلی در چندین محل روی آن بحث صورت گرفت اما اینجا چون در محل وقوع آن قریب هستیم را تلویحاً یاد آور شویم : سرزمینی که ما در آن زندگی می کنیم نخست به نام ایر یعنی خراسان و امروز مسما به افغانستان است؛ فراز و فرود های فراوانی را پیموده است در این فرصت به دور آن نمی پردازیم، فقط نگاهی بالای دو دوران آن(خراسان و افغانستان) و به گونه ی ویژه افغانستان خواهیم داشت.

در آثار و نوشته های قرن سوم و چهارم از این سرزمین به نام خراسان یا کرده اند. مرحوم غلام محمد غبار در باره ی خراسان می نویسد: "کلمه ی خراسان مرکب از اسم "خر" به معنای آفتاب بوده و بلا شک مشرق را افاده می کند. گی. شرق انگلیسی می نویسد: خراسان در فارسی قدیم، (به معنی مشرق آمده است. ابوالفدا مورخ قرن هشتم می نویسد: خر(خور) معنای آفتاب و " " ی مکان را می دهد، یعنی می باشد. نام خراسان در چهارده قرن نام سرزمین ما بوده است، اولاً در بخشی از آن و بعد در کل مملکت اطلاق و قرن ها دوام نموده است. هنوز هم در قسمت کوچک شمال مغربی ولایت (استان) طوس و نیشاپور(ایران) که در رقبه ایران است این نام ، باقی است". (غبار، غلام محمد؛ خراسان، کابل: انتشارات امیری،)

همچنین در باره "افغان" و "افغانستان" عبدالاحمد جاوید رئیس سابق دانشگاه کابل ، می نویسد: "کلمه افغانستان به عنوان مسکن اصلی افغانان در تاریخ کشور ما ریشه و پیشینه درازی دارد، اما به عنوان واحد سیاسی از قرن میلادی متداول شده است. کلمه " افغانستان" را نخستین بار در تاریخ نامه هرات تألیف سیف بن محمد یعقوب الهروی (اوایل قرن هجری می بینیم. در این کتاب بار کلمه ی "افغانستان" و دو بار "افغانستان" به کار رفته است. اما برای یک محدوده کوچک (این محدوده کوچک در اطراف کوه های سلیمان می باشد که افغانها آنرا سپین غر مینا) از آن جمله در صفحه ی می نویسد: " در بسیاری از کتاب های تاریخی از افغانستان به عنوان یک ایالت یاد شده است". در آثار دوره امیر شیرعلی خان و عبد الرحمان خان گاه مملکت زیر عنوان افغانستان و گاه خراسان یاد شده است. (جاوید، عبدالاحمد؛ اویستا، شورای فرهنگی افغانستان، چاپ اول) در کل برای اولین بار بعد از نادر افشار، احمدشاه ابدالی از تبار پشتون(افغان) یک امپراتوری در خاک خراسان را ساخت. در این زمان تنها یک ایالت آن به نام "افغانستان" یا "افغانیه" یاد می شد که بیشتر اطراف کوه سلیمان بود(که نادر شاه افشار در دره خیبر که امتداد آن می باشد، با افغانها جنگید و آنرا کشود(مولف)).

این وضع تا (زمان شاه شجاع) که خود دست نشانده ی انگلیس بود، ادامه یافت. در زمان شاه شجاع برای اولین بار در اسناد اداری به جای "خراسان"، "افغانستان" نوشته شد. بعد از شاه شجاع و شیرعلی خ در زمان عبدالرحمان خان مرزهای جغرافیایی کشور توسط انگلیس و روس و در بعضی موارد به موافقت دولت عبدالرحمان خان جغرافیای به نام افغانستان تعیین شد. تا این هم ما نمی توانیم بگویم کشوری به

در نتیجه، دوره‌های خاص شطرنج تاریخ افغانستان به شکل تهوع‌آوری ژرف‌اندیشی شده درحالی‌که دوره‌های دیگر کاملاً نادیده گرفته شده یا طور ساده در سال هـ.ش/ با مأموریت الفستین در دربار شاه شجاع گذشته‌اند، سیاحت‌های اکتشافی اروپایی‌ها (و به ویژه انگلیس‌ها) در آسیای میانه، پیمان‌های مخته - انگلستان؛ پیشروی روسیه در آسیای میانه؛ اشغال هرات از سوی ایران و گروه‌های مختلف مرزی؛ همه افتخار محل را داده‌اند. بالاتر از همه، داستان عاشقانه جنگ اول انگلیس - هـ.ش/ (-) تخیل این مورخان را اشغال نموده است و این حماسه دنکرک آسیای میانه در جریان یک سده و نیم گذشته بی‌شمار بازگویی و دوباره‌کاری شده است. در این دوره تنها یک مطالعه در باره زمامداری احمدشاه درانی توسط یک اروپایی (لوکهارت) نگارش یافته است. داستان ملاقات محمد با الکساندر برنس در سال ، مهاجرت بعدی، حبس و تسلیم نهایی امیر به سر ویلیام مک ناتن بارها گفته شده است؛ با وجود این دوره بیش از یک دهه بین تثبیت دوباره دوست فاجعه جنگ اول انگلیس-افغان و نخستین پیمان او با برتانیه در هـ.ش/ () در فضای چند جمله یا پاراگراف زیر پوشش آمده است. زمامداری عب به نوشته‌های زیادی الهام بخشیده است درحالی‌که زمامداری پسرش حبیب‌الله که در دوران او شکوفایی کم دوام اما باشکوه ادبی دیده شد تا نسل کنونی کمتر مطالعات جدی همه‌جانبه را جلب نموده است (شیناسی).

افزون بر این جهان‌بینی امپراتوری به‌گزینی فوق‌العاده را، حتی اگر نگارش در باره حوادثی که نقش مرکزی را در فرهنگ مردم بازی بزرگ داشته باشد، به بار آورد. احتمالاً نمونه این عنعنه "چیدن و به هم آمیختن" محاصره هرات - هـ.ش/ (-) توسط ایران است. در سده گذشته این واقعه فرصت مناسب خاصی را برای خودستایی کوتاه نظرانه یک انگلیس، دگروال ایلدرد پاتینگر مساعد ساخت، او بر طبق عرف تفسیر حوادث، به تنهایی با مدافعین و زمامدار مستبدشان، کامران شاه و وزیر یار محمدخان را هنگام محاصره و تهاجم ایرانی‌ها بالای شهر؛ لگد زد، بد معاشی نمود و نصیحت کرد.

- - . اتحاد گروه های مختلف ملی دارای اهداف واحد

اشاره است به بانوی افغان بنام ملالی که وی در ادبیات افغانی، از شناخته شده‌ترین افراد شرکت کننده در این جنگ بود. ملالی دختری قندهاری بود که در جنگ میوند به مبارزان افغان آب آشامیدنی می‌رساند. هنگامی که پرچمدار نیروهای افغان هدف گلوله قرار گرفت و پرچم از دستش بر زمین افتاد. ملالی مشک آب را بر زمین گذاشت و پرچم افتاده را بلند کرد با خطاب قرار دادن مبارزان افغان آنان را به ادامه جنگ فراخواند:

که په میوند کی شهید نشوی - خدایه لالیه بی ننگی ته دی ساتینه ترجمه: اگر در میوند شهید نشدی، خدا ترا، برای بی ننگی حفظ کند! امیر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج. اول. همین سخنان باعث تحریک نیروهای تا حدودی شکست خورده افغان شد و در نهایت به پیروزی آنان انجامید. ملالی خود نیز در این پیکار جان باخت. این بود داستان عاشقانه جنگ دوم افغان و انگلیس که جنتان لی از داستان عاشقانه او پرده برداشته و آنرا بیش از خیالی نمیداند.

تبصره امیر هنگام ترک پیشاور، اپریل ، کتابخانه دفتر هندوستان، نامه‌های سری و محتویات آن از هند، L/P&S/ از این پس SLEI: و غیره.

نقش اساسی (ای که) کنفدراسیون (confederation) سنی ایماق ها، اوزبیک ها و تورکمن های بادغیس، مرغزارهای پنجه و چهار ولایت زیر رهبری محمدخان هزاره و مضراب خان مینگ از میمنه بازی نمود، به ندرت ذکر گردیده است. با وجود اینکه این کنفدراسیون تهدید جدی برای جناح‌های قشون ایران بود که شاه ایران را مجبور به اعزام چندین هزار سرباز سره زیر فرمان احتمالاً بهترین فرمانده ایران، آصف الدوله، شهزاده والی خراسان، به کوهستان‌های بادغیس و تیر بند تورکستان گرد ید. حدود چهار ماه را در برگرفت تا قشون ایران این قبایل را مطیع بسازند که در جریان آن ضایعات سنگین انسانی و تجهیزات . هنگامی که مضراب خان مینگ و محمدخان هزاره وادار به اطاعت شدند، آصف الدوله مجبور به برگشت به قرارگاه زمستانی در قلعه نو گردید زیرا کوتل سبزک از اثر برف باری بسته شد . تا بهار سال بعدی دسته باقیمانده قشون ایران به قشون اصلی در هرات پیوسته نتوانست. ضایعات هزاران نیرو و توپخانه در جریان محاصره به مراتب بیشتر از ابقا هرات بود تا شجاعت آتشین مزاج پاتینگر. واقع هنگامی که فیض محمد کاتب در اوایل سده کنونی، برداشت خود را از محاصره هرات از سوی ایران در سراج التواریخ نوشت فضای زیادی را به ضربات آصف الدوله در بادغیس وقف نمود طوری که در موضوع محاصره هرات نموده است.

کاستی دیگر در تاریخ‌های امپریال و این که هنوز از سوی محققان پیروی می‌گردد، عبارت از توجه یز به سده‌های پیش از انتخاب احمدشاه درانی به صفت امیر قبایل افغان در هست. هنگامی این‌گونه کارها تلاش برای روش‌های متنی یا همبافتی متنی contextual approach می‌نمایند، این‌ها اغلب به خواننده مانند لست خرید فتوحات متعددی را که افغانستان را درنوردید، ارائه می‌نمایند. تهاجم (عربها) مغول‌ها، تیموری‌ها، بابری‌ها، شییبانی‌ها و صفوی‌ها، و (در اخیر هم نادر شاه افشار) برای نام گرفتن چند تا به منزله حوادث جزئی، گذری تجسم گردیده است که در جریان چند صفحه ختم می‌گردد. از این رو دوره افغانستان آسیای میانه، هیچ‌گاه به شکل مطلوب، در ارتباط موثر به گذشته رسیدگی نشده است و در نتیجه از آنچه رشد نموده است ریشه کن گردیده است. (زیرا تاریخ نویسان سرکاری در افغانستان چیزی را که به مذاق برابر و باعث خوشنودی اولیای به سر اقتدار می‌گردید آن را طول و تفصیل و نمایش میدادند. منباب مثال: لا همیشه هنر و قهرمانی های حاجی میرویس غلجایی را منحیث یک رهبر بزرگ ملی نمایش داده اند ولی از روز و روزگاری که قبل از صفحه قدرت وی به آن گرفتار بود و گرگین و دار و دسته اش که حکمران قندهار از سوی دولت صفوی بود با او و عشایر او چه کرد؟ دم سکوت زده اند. (مولف)) د واقع، کار این مورخان اغلب با اشتباه در ترتیب وقایع، به گونه مثال با پیش‌فرض اینکه افغانستان هم که در پایان سده نزده معرفی شده است، به منزله حکومت ملی یکدست، متمایز و مستقل کم از کم از به بعد وجود داشت. به راستی، نام افغانستان تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که از سوی انگلیس‌ها اختراع گردید (فارس) و حتی در میان مقامات کلکته تا حوالی دهه سوم سده نزده رسم معمول نبود. تأسف، این جهان‌بینی در میان خود مردم افغانستان از طریق کتاب‌های درسی حمایت‌شده از سوی رسانه‌های غربی و افغان‌های تربیت‌شده در اروپا و امریکا (علی‌الخصوص توسط محمود طرزی و هم قطاران او در عهد امان الله شاه در مکاتبی که در کابل جدیداً گشایش یافته بود و هم از طریق مطبوعات) بازی شد. در یکی از کنفرانس‌های اخیر که در آن شرکت نمودم، یک روشنفکر افغانی مؤدبانه سلطان حسین بایقرا، ظهیرالدین بابر، تیمور لنگ، شاعر هراتی جامی را از میان عده زیاد افغان اعلان نمود. دیدگاه خودشیفتگی افغانستان با تأسف ما را از انکشافات داخلی در منطقه طی سه سده گذشته غافل گذاشته است.

موضوع دیگر خاص اروپایی، برداشت جغرافیای تاریخی آسیای میانه در عقب جهان‌بینی استعماری منطقه و بازی نقش برجسته در تعیین مرزهای افغانستان و درگذشت برتری دیرینه در هر دو سوی دریای آمو هست. همه مقامات اداره هند از اوایل حیات اولیه بر اساس رژیم متن‌های یونانی و لاتین پرورش‌یافته . طول دوره تحصیل کارمندان ملکی برتانیه، صاحب منصبان نظامی و دیپلمات‌ها با معلومات تاریخ و جغرافیه کلاسیک مشبوع می‌شدند و هند، ایران و سرزمین‌های حائل را از چشم دید کونتس کورتیوس، بطلمیوس و هرودت و غیره می‌دیدند. برای این افراد بلخ، بلخ دوره چنگیز نبود و نه دریای آمو آن دریایی بود که در قلب امپراتوری اوزبیک‌ها جاری بود. بلخ باختر، تیر بند تورکستان، کوه‌های پاروپامیزاد، دریای آمو، اکسوس بود. مرزها بود که حدود بین تمدن و بربریت را مشخص می‌ساخت؛ منطقه‌ای که در تحرک معلق با چوکات یخ زده در وجود داشت، مسئله‌ای که شهر بلخ عصر (زدتشت و پیشدادیان)، هخامنشی‌ها به دست‌های اسکندر کبیر فاتح کل افتید.

مطالعه کنونی تلاشی است برای برانداختن زنجیرهای میراث امپریال و کلاسیک (یا تاریخ نویسان سرکاری) تا تاریخ یکی از منطقه‌های مهم آسیای مرکزی را از دیدگاه جدیدی نوشت. با این گستاخی نیست هرگاه ادعا گردد این مطالعه شاید نخستین تاریخ آسیای میانه و افغانستان است دیگر اینکه، امیدوار هستم، محققان نسل آینده را برای بازبینی روش‌های متعارف نه تنها در رابطه به گذشته منطقه بلکه از همه مهم‌تر در باره تاریخ کنونی و ادار خواهد ساخت. به منزله بخشی از روش‌های غیرمتعارف که کار گرفته‌ام، ساختار کتاب عمداً در اطراف زمامداری امیر افغانستان نمی‌چرخد بلکه به قدرت رسیدن و زوال دودمان مینگ میمنه، آخرین و شاید قدیمی‌ترین دولت امیری توابع قبلی بلخ هست.

برای ایجاد قرینه تاریخی، سیاسی و فرهنگی و تداوم برای مبارزات سده نزده تورکستان، دو فصل اول به دوره قبل از درانی تفوق تورک- زندگی دینی، سیاسی و اجتماعی را در آنچه آسیای میانه نامیده می‌شود، بازی نموده .

ملاحظه را به تحلیل طبیعت روابط افغان-اوزبیک در زمان و فوراً پس از فتوحات نادرشاه افشار . با پی‌ریزی دورنمای، فصل‌های باقیمانده شامل ورق زدن داستان مبارزه تلخ و طولانی بین کابل و بخارا برای مهار بلخ و تأثیرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن بالای مردم توابع هست. در عین زمان این ممکن نبوده است تا دخیل بودن نیروهای بیرونی مانند ایران، روسیه و از همه بالاتر برتانیه در مطیع گردیدن بلخ به امرای افغان را رد نمود؛ اما برخلاف عنعنه امپریال که آن را در بالا انتقاد نمودم نه لندن، نه کلکته یا حتی نه کابل در پایان وضع موجود *terminus a quo* (یا حق تعیین مرز یا نشانه‌گذاری پایانه‌های مرزی این مطالعه، این‌ها *terminus ad huem* (با علامه‌گذاری گاه‌شماریهای تاریخی مثلاً قبل و یا بعد از میلاد و امثال آن‌ها، برای انگیزه الحاق بلخ از این نشانی‌ها بیشتر استناد جسته از کلکته به کابل آمدند. (به کابل آمدند تا حدود مرزی دولت یا حکومتی را تعیین نمایند که قبلاً نیز در موبابری هند و حمله به آنجا از طریق اشخاص مشکوکی نظیر صابرشاه لاهوری با ساختارهای بریتانوی در هند سازگار بوده باشد.)

در جریان نیمه بعدی زمامداری، دوست () تقریباً اتفاقی، خود را در موقعیتی یافت که ذینفع عمده سیاست آسیای میانه برتانیه بود، موقعیتی که او و جانشینان او نتوانستند به بهترین شکل از آن

بهره‌برداری نمایند. اگرچه دوست محمد خان قبل از جنگ اول انگلیس- و تاز کوتاهی را در شمال هندو کش به راه انداخت، تنها پس از برگشت به کابل به تعقیب عقب‌نشینی برتانیه در سال گردید تا تسلط واقعی، مستقیم را در بلخ اعمال نماید. در طول یک دهه که با ابقا دوباره او همراه بود، سلطه خود را در میان قبایل جنوب هندوکش استحکام بخشید. در پایان دهه محمد خان در موقف نیرومند کافی بود تا در باره تهاجم و الحاق بلخ بیندیشد.

- - . آغاز پیش روی و دست اندازی بریتانیا به طرف کابل

زمینه سازی الحاق بلخ و تواب آن به امیر (کابل)

برتانیه در جریان عین دوره، در رابطه به گسترش و استحکام قدرت امیر طور غیرعادی بی مطمئنا این کار از سبب نبود اطلاعات امنیتی نبود زیرا سلسله ال/پی و / در کتابخانه دفتر هند انباشته های است که توسط خبر نویسان غیررسمی و مأمورین مخفی در باره اقدامات دوست ارائه گردیده است. در نسل‌های قبلی، مقامات در کلکته طور صحیح خیلی‌ها نگران این بودند که زمامداری را که چند سال قبل لازم دیده و تبعید گردد، سال تا سال بیشتر نیرومند می‌گردد، زیر مشاهده داشته باشند. اگر این کافی نمی‌بود، در عین زمان امیر قشونی را به سوی شمال برای الحاق بلخ می‌زمامدار کابل آشکارا با سیک‌ها در جنگ علیه کمپنی هند شرقی پهلو می‌داد. غیرمترقبه نبود، اگر پس از کست سیک‌ها و الحاق پنجاب و پیشاور که وضعیت سختی را در پی داشت، در پایتخت کابل وحشت حکم‌فرما بود زیرا چنین فکر می‌شد که نیروی کمپنی هند شرقی به سوی دره خیبر آغاز به پیشروی نموده، با گرفتن کابل دوست محمدخان را سقوط خواهد داد؛ اما نیروی کمپنی هند شرقی در جنوب دره خیبر متوقف گردید، خاطره عقب‌نشینی فاجعه هنوز در ذهن همه زنده بود و در ظرف پنج سال کلکته. کابل دور از هر نوع بی‌حوصله‌گی، فعالانه روابط حسنه را تعقیب می‌کرد. محمد خان برای ادامه سیاست الحاق استعماری خود و پنج سال پس از پیروزی در اشغال محور قنده -آقچه، تنها گذاشته شد.

- - امضای نخستین سند بین دوست محمد خان و بریتانیا

مرحله مهم دیگر در توابع افغانستان در سال ۱۸۴۰ است، امضا نخستین سند بین دوست محمد خان و بریتانیه یک سلسله پیمان‌هایی بود که تقریباً دو دهه پس از بدگمانی‌ها، به پایان رسید؛ اما بریتانیه تمایلی برای آوردن صلح با تسلیم دره خیبر به امیر را نداشت و نه می‌خواست پیشاور را تسلیم نماید و نه دوست خان در این رابطه به منزله شرط قبلی برقراری روابط صلح‌آمیز پافشاری نمود، با وجود این که این شهر در قلوب همه پشتون‌ها جای خاص را داشت. در عوض در مذاکرات و بقیه سده‌ها بریتانیه با دودلی زمامداران کابل را در تهاجمات برای ضمیمه (سازی) بلخ در افغانستان بزرگ حمایت نمود. با این کار بریتانیه چندین پرنده را با یک شکار کرد.

حداقل در نظر اول این واقعه، برای حمایت از تمایل کلکته (بریتانیه) برای تشویق ضمیمه نمودن بلخ جهت معاوضه از دست دادن پیشاور موجود بوده است. در عین زمان بریتانیه یک هدف مهم سیاست، تأسیس نیروی اعتماد بریتانیه در سواحل آمو، در حال معامله با ضربه اخلاقی به نیروی چنگیزی پس از قطع سرزمین نفوذ دیرینه به نیمه را به انجام رساند. اشغال پیشاور از سوی بریتانیه و مهار مرزهای شمال غربی و بلوچستان متقاعد ساخت که همبستگی افغانستان متزلزل گردیده است؛ منطقه حیاتی قبایل پشتون‌ها زیر اداره بریتانیه درآمد، درحالی‌که منطقه شمال خیبر محمد زایی‌ها مجبور وابسته به اردو و حمایت مالی بریتانیه گردیدند زیرا کوشش نمودند قلمروی را که طور قابل‌ملاحظه پشتون‌ها کمتر از صد جمعیت افغانستان را نمایندگی می‌نمودند که نمونه کلاسیک، خیلی موفق و زنده دیرپای، راهکاری اسد رانه برای امپراطوری بریتانیا که تفرقه بینداز و حکومت کن".

تا جایی که دوست محمد خان مطرح بود، شاید کم از کم از تسلیمی او به سر ویلیام مک ناتن در سال ۱۸۴۰ می‌توان دریافت که از بسیاری جهات علاقمندی او با بریتانیه شبیه است و منافع زیادی در صورت شلا نژدن اسب مرده پیشاور متصور بود. از همه مهم‌تر توابع بلخ مالیه سالانه بیشتری نسبت به مرزهای شمال غربی داشت و بالقوه مهار آن آسان‌تر بود. منطقه برخلاف دره‌های جنجالی باریک، پر از خم و پیچ، کوه‌های غیرقابل‌دسترس، هموار و متموج بود و عاید مالیات شایانی را از زراعت، بازرگانی و صنایع کلبه‌های روستایی داشت. در عین زمان با ضمیمه نمودن توابع چنگیزی در افغانستان بسط یافته تا اندازه‌ای می‌توانست جواب توهین شخصی بخارا را در سال ۱۸۴۰ که از سوی نصرالله خان منغیت محبوس گردیده بود، بدهد.

لذا حتی در اوایل روابط انگلیس-افغان می‌توانیم ریشه‌های فرضیه‌ای که بعداً در طول سده در بحث درباره " های علمی" هند شکوفا گردید این‌که گسترش نفوذ بریتانیه به شکل فتوحات مستقیم یا از سوی نماینده‌ای در سواحل جنوبی آمو صورت می‌گیرد، شناسایی نمود. در واقع، سابقه این نظر، به دوره قبل از ج انگلیس-افغان می‌رسد. در جواب این مخمصه دوست سوهی هندوکش، مقامات سیاسی مانند برنس، پاتینگر، ادوارد کنولی، تود و لارد، آمرین خود را برای گسترش قدرت کمپنی هند شرقی تا سواحل دریای آمو توسط دست‌نشانده کمپنی شاه شجاع الملک، تشویق نمودند تا سرباز گیری امیر فراری از تورک

افغانی جلوگیری گردد. مقامات سیاسی، به کلکته مدارک زیادی را متکی بر شواهد انتخابی تاریخی و مشکوک گذشته، ارائه نمودند تا الحاق منطقه را توجیه نمایند اگرچه پس از واقعه فاجعه آمیز - این طرح چیزی رخ نداد. نسل‌های دیگر سیاستمداران که به جای پای این سیاسیون قدم ماندند، قویاً بالای این گزارش‌ها وابسته بودند در نتیجه اسطوره را که در اواخر دهه و اوایل دهه خلق گردیده بود در پایدار ساختند. در نیمه بعدی سده هنگامی که بحث مرزهای علمی و طبیعی هند در کلکته و لندن در رسودن بود، شواهد برنس و معاصرین او بود که جهت استدلال برای الحاق توابع بلخ به منزله بخشی از افغانستان و خط کشی مرز مملکت در مسیر دریای آمو، یادآوری گردید.

افزون بر این ولایت بلخ در خط اول بازی بزرگ نقش حیاتی را برای تعیین مسیر تاریخ داخلی افغانستان، بازی نـ اما دست کم گرفته شد. اکثر مدعیان تاج و تخت کابل از بلخ با جلب منتفدین و اهالی محلی با وعده دادن احیا خودمختاری برای احراز قدرت آغاز نمودند که اغلب بیشتر از یک بار پس از غصب کابل شکستانده شد. امرا توسط رقبای قدرتمند یا مهاجم از تخت و تاج خلع گردیده ناگزیر به سوی هندو کش پناهنده می‌شدند و در جریان جنگ داخلی بین امیر شیرعلی خان و خانواده برادر بزرگش محمد افضل خان (-)، تصمیم والی بلخ بود که با حمایت امرای محلی و تغییر مواضع توازن قوا را به نفع شیرعلی خان تغییر داد و افضل خان را وادار به تبعید به میمنه به عبدالرحمن خان، فرصت را به شیرعلی خان فراهم نمود تا قندهار را بگیرد و به سوی کابل حرکت نماید. این والیان بدخشان و میمنه بودند که در سال عبدالرحمن خان را از تبعید خوش بدین‌سان برای سردار مرکز قوی قدرت را فراهم ساختند و از این جا او موفقانه مقامات برتانیه را در کابل تشویق نمود تا به جای پسران شیرعلی خان که دعوا جدی را برای به دست آوردن تاج و تخت دوست خان داشتند، او را به منزله امیر افغانستان بشناسند.

زامداری امیر عبدالرحمن خان (-) از سوی بعضی محققان به درستی مهم‌ترین دوره امرای افغانستان در آن سده پنداشته شده است، طوری که در این اثر بحث نموده‌ام به دلایل نادرست چنین بوده است. زامداری او از نظر جنگ‌های طولانی برای تفوق در بلخ خیلی سخت بود و در دوران او بود که بقایای آخرین زامداری چنگیزی برانداخته شد. در ادامه سیاست او برای زامداری متمرکز، سرمشق گرفته از دولت قهرمان جاویدان او پتر کبیر روسیه، عبدالرحمن خان هرگونه دستگاه خودمختاری یا تفویض حکومت‌داری را، نه تنها در تورکستان افغانی بلکه در همه افغانستان، ریشه کن ساخت. در نتیجه، از جایی که در جریان زامداری امیر دودمان مینگ میمنه و در واقع همه دودمان امرای تورکستان صغیر بالأخره به پایان رسید و مرگ عبدالرحمن خان در سال پایان طبیعی به این کار فراهم نمود.

اگرچه زامداری عبدالرحمن خان یک فاجعه مکمل برای شهروندان عادی این کشور بود، اما تا جایی که برتانیه مطرح است، دلایل زیادی برای خود مبارکی نزد برتانیه موجود بود زیرا کلکته در پایان زندگی امیر می‌توانست منصفانه ادعای رسیدن به هدف درازمدت خود افغانستان وسیع، متحد و طرفدار برتانیه را نماید. بر طبق ویرایش برتانیه حوادث (انکار جدی از سوی امیر)، آن‌ها موفق به رساندن عبدالرحمن خان به تخت و تزویج بخت و اقبال او با خود شده بودند. در مقابل امیر مهار روابط خارجی افغانستان را به برتانیه واگذار گردید. در زامداری او، برتانیه و روسیه یکجا برای تعیین خط مرزی شمال افغانستان در دریای آمو با

حکومت امیر فساد پیشه، بی‌کفایت و ناشایسته که کم یا زیاد کاملاً به رویه و تدارکات جنگی برتانیه جهت ماندن در قدرت و سرکوب شورش‌های مردم وابسته بود، موافقت نمودند.

زاممداری عبدالرحمن خان بخش دیگر تاریخ افغانستان است که اگرچه بارها بحث گردیده اما دیدگاه تاریخی امپریال هنوز در آن نفوذ داشته است. یکی از پیامدهای سیاست‌های عبدالرحمن خان که بیشتر نقش جدی در مطالعات عینی داشت این است که برتانیه افغانستان را در قرانتین سیاسی و ایدیولوژیکی نگاه می‌داشت. هر نماینده غربی یا کشورهای متخاصم نیرومند با اجازه خاص و تنها پس از تصدیق امنیتی مقامات کلکته یا لندن به کشور داخل شده می‌توانست. در مورد شهروندان برتانیه و مقامات رسمی که از کشور بازدید می‌نمودند، هر چیزی را که می‌ره تجارب خود بنویسند و هر چیزی که فکر می‌گردید به نحوی به منافع انگلیس صدمه میزند، منوط به سانسور جدی بود. کارهای دیگر که صریح یا خود ارادیت پنداشته می‌شد، سرکوب می‌گردید و یا به منزله فوق‌العاده محرم قبول می‌گردید؛ در نتیجه از نظر اداری از ویرایش ذیرفته‌شده برای ارائه به مردم عادی، اطمینان حاصل می‌گردید.

تطبیق این‌گونه سیاست آن قدر مشکل نبود، گذشته از این، این نویسندگان و مولفان کارمندان این یا آن بخش اداره هند بودند و نمی‌خواستند آینده کاری خود را به خطر مواجهه بسازند یا کتاب خود را لکه . انحصار بالقوه برتانیه بالای آنچه در باره حکومت عبدالرحمن خان چاپ شده بود یا نشده بود حکومت را در موقعیتی قرار می‌داد تا افکار عامه را در باره امور دولتی به نفع خود دست‌کاری نماید. برای بدتر ساختن وضعیت، عبدالرحمن خان، کسی که هرگز فرصت را برای خود شکوفایی و خود ارتقایی از دست نداد، با اطمینان از نقش محافظت‌کننده همیشگی مرزهای شمالی هند با نشر ویرایش انگلیسی زندگینامه (سلطان خود را جاودانه ساخت که تا هنوز بازار گرم تجارتي برای بازی‌کنندگان بازی بزرگ ما هست.

درحالی‌که مواد چاپی سیاست موفق ادعاشده برتانیه را تقویت، حمایت و امضا نمود؛ گروه یا انجمن کوچک وزرای ارشد و مأمورین ملکی که دسترسی به وکیل یا گماشته‌های محلی داشتند، گزارش‌های از کابل، قندهار و شهرهای مختلف دیگر در سرتاسر افغانستان جدا از واقعیت زمامداری امیر، در واقع در مقابل جبهه ه بود. در عقب این تاریخ‌های مطلوب، زندگینامه‌ها خود تصدیق‌کننده و اطلاعیه‌های مطبوعاتی؛ دو سیه‌های سالانه محجم شعبه سیاسی و محرم موجود است که در آن می‌توان گستردگی نقش دولت برتانیه را که توانست های مردم عام و محققان پرده بیندازد، مشاهده نمود. از میان بسیاری چیزها، این دوسیه‌ها آشکار می‌سازد که در اوایل زمامداری امیر، گروه خاصی از مسئولین و مشاوران دولتی عمیقاً در رابطه به اقدامات ستمگرانه عبدالرحمن خان نگران بودند. در واقع شماری از مشاوران ارشد، از جمله جنرال روبرتز از قندهار، اداره هند را تشویق به خلع امیر نمودند؛ اما در فرجام، مسئولان آماده نبودند وضعیت موجوده را به خاطر ملاحظات بشردوستانه به خطر بیندازند. در این رابطه، در طول صد سال گذشته تغییر زیادی به میان نیامده است.

ترویج امیر به منزله اصلاح‌طلب بزرگ که چوکات انستیتوت سیاسی معاصر افغانستان را ایجاد نمود یکی از میراث پایدار کاری رسانه‌ای امیراتوری برتانیه محسوب می‌ . P&S مدارک کافی

را برای تقویت ادعای اینکه شعبات بوروکراتیک تنها به نام موجود بودند و مسئولان ارشد حتی در اجرای کارهای خورد بدون امر امیر ناتوان بودند T ارائه می‌نماید. در اواسط اداره ولایتی (به استثنای سردار اسحاق خان در بلخ که وفاداری به نام به کابل نمود که در قبال آن در همین سال به سرنوشت شومی مواجهه گردید.) زمینه‌ای بالقوه برای متوقف شدن داشت. والیان ولایت‌های دوردست مجبور بودند، حتی کارهای جزئی را باید برای امضا امیر به کابل راجع می‌ساختند در غیر آن خطر خفت یا اعدام را می‌پذیرفتند.

اسناد دفتر هند نه تنها در باره امور مربوط دولت امیر روشنی می‌اندازد بلکه وضعیت واقعی صحت روانی و جسمی امیر را آشکار می‌سازد. تا همین اواخر، از سوی افغان‌ها و غربی‌ها چنین پنداشته می‌شد که امیر از نقرس رنج می‌گاهی سبب ناآرامی و دردهای دست و پا می‌گردید. این تشخیص را می‌نمود زیرا اکنون میدانیم عبدالرحمن خان در بیشتر دوره زمامداری خود از یک یا چند بیماری حاد و مزمن رنج می‌برد که نه تنها سبب درمندی جسمی طولانی و شدید می‌گردید بلکه سلامتی او را به اندازه‌ای مت‌ساخته بود که تا جایی که واقعیت شناخته شده است، بدون شک او سرنگون می‌شد یا مجبور به واگذاری تاج می‌گردید. افزون بر این، ما میدانیم که مسئولان برتانیه در باره جدی بودن بیماری امیر کم از کم از به بعد به خوبی آگاه بودند، اگرچه احتمالاً نمی‌دانستند که وضعیت صحتی عبدالرحمن خان تاچی اندا ه بالای حالت روانی او اثر گذاشته است.

بیماری ناتوان‌کننده عبدالرحمن خان حد اقل قسماً مسئول بدگمانی‌ها، روش مطلق العنانی و مستبدانه دولت داری او بود. بدبختانه، طبق معمول، برتانیه تصمیم گرفت که به جای استعمال نفوذ نیروی سیاسی، اقتصادی و مالی جهت توجه امیر به امور بشردوستانه، طور خاص بالای همه این مشکلات سرپوش گذاشته شود. دلیل برای این، یک راز آشکار در میان مسئولان عالی‌رتبه رسمی در کلکته و لندن بود. هرگاه گستردگی واقعی قساوت امیر شناخته می‌بود، فریاد مردم که از پی آن برمیخاست حکومت را به زانو می‌آورد یا حداقل حکومت را عجلانه برای تغییر نظر وادار می‌ساخت. در واقع، برتانیه می‌بیشتر را برای مداخله در افغانستان بگیرد که شاید منجر به الحاق دایمی بخش‌های جنوبی مملکت به امپراتوری هند می‌گردید.

در فرجام، با وجود این، با مغلوب گردیدن سر کلکته نیز وادار به بعضی اقدامات گردیده بود. در بهار اخبار "قساوت تورکستان" آغاز به انتشار در مسیر دریای آمو و سرتاسر تورکستان روسی نموده تا به سنت پترزبورگ رسید. دولت روسیه با اغتنام فرصت برای تبلیغات فوراً نگرانی خود را به برتانیه ابراز نمود. با در نظر داشت وضعیت حقوق بشر روسیه در آسیای مرکزی، این حالت بیشتر شبیه سیاه خواندن دیگ به دیگران بود.

ملکه ویکتوریا، با خواندن اوراق رسیده از روسیه، مداخله نمود و نگرانی خود را در رابطه به اینکه گویا برتانیه چنین یک رژیم بی‌رحم را حمایت می‌نماید ابراز نمود. به این ترتیب از واپسرای خواسته می‌اطلاعات دقیقی از داخل کشور به دست آورده شود، هرگاه محقق شد که وضعیت خرا تر از آنچه روسیه ادعا می‌کلکته وادار گردد تا توییح خفیفی را به امیر در نظر بگیرد؛

این گزارش‌ها را، با ادعای اینکه همه شایعه‌اند که توسط عاملان روسیه و دشمنان دولت به راه انداخته

بی

پس از این کار، وایسرای اقدام بیشتری را روی دست نگرفت، در عوض خود را چنین متقاعد ساخت که امیر تدابیر مقتضی انسان دوستانه را در مقابل مردم افغانستان اتخاذ نموده است. درحالی‌که در واقعیت کشتار بیشتر از آنچه که در گذشته بود ادامه یافت، مقامات برتانیه بالأخره برای توجیه این جنایات اسطوره‌ای از آن جهت متقاعد ساختن خود و جهانیان ساختند که زمامداری قاطع و مصمم امیر در واقع برای مردم افغانستان مفید بوده است. این روش عجیب به نظر می‌رسد، اما به یاد باید داشت که همین ملت و همین نسل خود را متقاعد ساخت که گویا کسترآیل نوش دارو است.

داستان واقعی سال‌های ترس و وحشت مانند جوی خون در دو دهه خبرنامه‌های صادرشده از عاملان محلی در کابل، قندهار، هرات و تورکستان جاری است. تاریخ مخفی که یک مقام رسمی عالی‌رتبه برتانیه آن را "زاممداری وحشت" می‌نامد در یادداشت‌های دفتر هند محفوظ است تا اندازه‌ای آشکار می‌سازد که پیروزی راهکارهای خارجی برتانیه به قیمت خون مردمانی که امیر نیروی مطلق و غیر مقید خود را بالای آن‌ها می‌چرخاند به دست آمد. در جریان بیست و یک سال، احتمالاً عبدالرحمن خان در حدود یک صد هزار با فیصله شرعی اعدام نمود، درحالی‌که صدها هزار دیگر از سبب گرسنگی، مهاجرت اجباری، شیوع بیماری‌های ساری جان باختند یا از اثر جنگ‌های امیر علیه تهدیدات گروه‌های نژادی، قومی و فرقه‌ای مختلف از بین رفتند. وحشتی که بی‌رحمی امیر ایجاد نمود سایه‌ای بود که بالای زندگی همه مردم افغانستان افتاده بود. از وارث بلافصل تا سقا هیچ‌کسی از آنچه کابلی‌ها آن را "قدرتی که در تاریکی راه می‌می" می (اگرچه اصل نقه‌های پاتینگر در مجموعه [I O D L] باقی مانده است)

پوشی از این چهره ناخوشایند زمامداری عبدالرحمن خان عنعنه ای است که از سوی دانشمندان در طول صد سال گذشته حفظ گردیده است، احتمالاً از سبب طبیعت و گستردگی بی‌رحمی‌های که در طول زمامداری اعمال گردید نمی‌تواند به آسانی در دیدگاه عرفی عبدالرحمن خان به منزله "بنیان بگنجد. با وجود این نمی‌توان زمامداری او را بدون سر هم گذاشتن همه این موضوعات () چرکین به شکل مناسب ارزشیابی نمود. این مانند نوشتن تاریخ دوره استالین شوروی بدون تذکر پاک‌سازی‌ها، اشتراکی سازی، جابجاسازی اجباری گروه‌های قومی یا کشتارهای گروهی سازمان جاسوسی که محصول راهکارهای او بود یا بحث نمودن رایش سوم جرمنی با اهمال هولوکاست خواهد بود. در حالی کارهای امیر طور منظم برای مردم افغانستان از سوی دانشمندان و ژورنالیستان دوباره سازی شده و گسترش یافته است، از قبیله اسحاق زی بادغیس تا اخلاف امرای تورکستان صغیر ؛ از سران قبایل نورستان تا اخلاف خود عبدالرحمن خان، بی‌رحمی‌های امیر است که بر اذهان مردم حاکم است که از زمان امیر تا حال زنده مانده است. مسایلی نظیر بحران پنجاه، خط اندازی مرزها و غیره که برای دانشمندان و سیاستمداران برتانیه خیلی باارزش پنداشته می هاست که به فراموشی سپرده شده است. این تنها مردم عادی افغانستان نیستند که خود را بز قربانی بازی بزرگشی عمدتاً اروپایی می‌یابند، مشکل خواهد بود تا دورنمای مطلوبی را از خونریزی‌های فجع کنونی کابل بدون آگاهی از ریشه عمیق تلخی‌های که میراث عبدالرحمن خان برای افغانستان بود، به

لذا، من جان به کف (از نظر ادبی) گرفتم و در فصل کوشش نمودم موضوع را ارقام نمایم که جدا از آن آگاه هستم که واکنش‌های قوی را در داخل و خارج افغانستان سبب می‌کند. ممکن به شکل عینی با در نظر داشت طبیعت مهیب موضوع، عملی نمایم. از آن جایی که این کار بالای سرنوشت بلخ بحث می‌نماید، زمامداری وحشت عمدتاً به ارتباط تورکستان افغانی و طور خاص به دوره پس متمرکز است. من این را، به منظور توازن برای جا دا

های تورکستان افغانی طور وسیع‌تر در قرینه ملی خیلی مهم میدانم. برای سنگینی های م که بطور هولناکی بود، به شکل یگانه یا هم از بیراهه دیده نشده، بلکه صرفاً تازه در جمله شماری از تصفیه کاری‌های بی‌رحمانه ایست که همه مردم افغانستان را کم یا زیاد تحت تأثیر قرارداد برای امیر که سرکوبی‌های مشابه را در دوره زمامداری خود در بخش‌های زیاد کشور به راه انداخت، که این سرکوبی‌ها ی قابل ملاحظه به نژاد، زبان یا عقیده قائل نبود.

از این رو دلیلی وجود ندارد تا کدام گروه قومی ادعا نماید که از قساوت‌های عبدالرحمن خان معاف گردیده باشد. لنگر نه تنها آزار رساندن به خود و هم میهنان است بلکه افراط بیهوده است. گذشته از این، افراط در های نفرت‌انگیز؛ ادعای اینکه زخم‌های شخصی عمیق‌تر، طولانی‌تر یا دردناک‌تر از همسایه است یا تلاش برای باز نمو ها برای نشان دادن اینکه از کی خونریزی بیشتر دارد، نفعی در قبال ندارد. نه تنها توجیهی برای این‌ها وجود ندارد، بلکه با پیروی از مثال انگلیس‌ها و فروکردن سر در ریگ، تظاهر نمود به اینکه چنین چیزی هرگز رخ نداده است. برای خوبی همه افراد درگیر در این موضوع و برای خوبی ملت در کل، برای همسایه‌هاست تا زخم‌های همدیگر را ببندند، خونریزی را یک‌بار و برای همیشه ببندند.

خان استاد "تفرقه بینداز و حکومت کن" بود، قطعه بازی نژادی و فرقه‌ای را باربار برای خود با بی‌اعتنایی برای وقف به کشورش بازی نمود. ، اقوام افغانستان که در طول یک هزاره روش همزیستی معقول را با همسایگان خود در منطقه‌ای که از نظر تاریخی قویاً چندملیتی است اساس گذاشته بودند، نه تنها از هم بیگانه شده ساخت بلکه در شمار زیاد حالات آنها را مین اجدادی بیجا گرد یده بطنی بیگانه و متخاصم، جابجا م نقل و انتقال داد . های آن‌ها منجر به بی‌اعتمادی پایدار، حتی انزجار در مقابل دولت مرکزی، احکام ویژه و در حالات خاص حتی در مقابل نماینده‌های دولت که تقریباً آن‌ها از مناطق دوردست افغانستان و با فرهنگ‌های متفاوت می‌آمدند، گردید. در واقع، در طول بیش از صد سال والیان متعددی در ولایات مختلف بودند که برای اداره مردم محل وابسته به ها بودند. جای شگفتی نیست، اقوام و قبایلی که معروض به این پیگیری‌ها و جابجا سازی‌ها ب منزوی، مقید و قوم محور گردیدند. با در نظر داشت رنج‌های وحشتناکی که متحمل گردیدند، این یگانه راهی بود تا آنچه از فرهنگ، زبان و رسوم پس از قلع‌و‌قمع گردیدن باقی مانده بود، حفظ نمایند.

به شکلی برای پایان رساندن این کتاب پس از مرگ عبدالرحمن، ختم نمودن با بیان قهقرایی یا ترحم و تأثر است، زیرا تاریخ ما زمانی به پایان می‌رسد که افغانستان در پایین‌ترین و محزون‌ترین مقطع تاریخ قرار . من در این باره اظهار تأسف نمی‌نمایم، زیرا این مطالعه در باره فروپاشی "برتری دیرینه" است و بی‌ارتباط خواهد بود طبق باربارا کارتلند پایان خوشی به آن داد. با رسیدن ، تورکستان افغانی، طوری که ولایت بلخ در این زمان نامیده می‌شد، سایه‌ای بود از آنچه که در زمان ندر محمدخان و توقای-تیموری

ها بود. تهاجمات پی در پی بعدی، تاراج‌ها و جنگ یکجا با مالیات صعودی و سلسله طاعون‌های کشنده، ولایت را به زانو درآورده بود و اهالی آن به مرز بیجارگی رسیده بودند. عبدالرحمن خان مرزهای شمالی و شمال غربی را به روی تجارت بسته بود که پیامد فاجعه‌بار داشت زیرا منطقه طور مرسوم زراعتی و تولیدات دیگر مانند چرم، قره قل و مواشی را به تورکستان روسی، پنجده، خیوه و مرو میفروختند. در سده بعدی، با ظهور قدرت شوراها، حتی حق استفاده از آب دریای آمو برای مردمان ساکن در سمت افغانی مرز، انکار گردید. به همین گونه کشف ذخایر عظیم گاز نزدیک شبرغان نه به نفع مردمان منطقه بود بلکه در کل به مفاد مملکت نیز بکار گرفته نشد.

در اینجا موضوع دیگری است که به نظر می‌رسد در این دوره از سوی محققان هیچ روشنی آن انداخته جریان تشکل افغانستان و بازسازی نقشه آسیای مرکزی مطابق نوق اروپایی‌ها ملاحظه فرهنگ مادی منطقه طور جبران‌ناپذیر از بین رفت. در واقع مواد مضمون این کار، طور مثال زوال و سقوط دودمان امرای بلخ، به تنهایی مدرک کافی برای این ادعا و محو بالقوه مذهب باستانی کافر، نمونه‌های دیگر این فقر فرهنگی شامل است بر: ریشه‌کن نمودن بالقوه مذهب باستانی کافرها، همراه با معابد و حکاکی بی‌همتا چوب؛ مهاجرت جمعی پیروان اقلیت‌های مذهبی مانند ارمنی‌ها، هندوها و یهودها، از افغانستان توسط قوانین تبعیض‌آمیز و تغییر در مقابل اقلیتها دهیمی dhimmi؛ یا حمایت اقلیت‌های مذهبی، وضعیت در نقض قوانین اسلامی تسریع گردید. بیشتر ساختمان‌های مذهبی آن‌ها مانند کلیسای ارمنی‌ها در کابل و عبادتگاه یهودها در میمنه، بلخ و هرات یا تخریب گردید یا در اثر عدم توجه ویران گردید. مهیبت‌ترین وحشیگری فرهنگی سده اخیر، نه تنها از سوی افغان‌ها بلکه انجینیرهای انگلیس بود که د مصلای تیموری گور شاد را در هرات تخریب نمودند.

در سده کنونی، ارگ‌های توابع بلخ که به یاد آورنده "برتری دیرینه" بود و بعضی از آن‌ها، مطمئناً قدامت بعضی به دوره برنج می‌رسد، نوسازی شد. بازار سر پوشیده قدیم نیز تخریب گردید. در مورد میمنه استحکامات تیموری؟ ارگ مینگها همراه با زیارت سیف الملوک به منزله بخشی از برنامه انکشاف شهری تخریب گردید و با یک چاپخانه بد نما و سینمای که فلم‌های مبتذل هندی را که کسی زبان آن را نمی‌فهمید، به نمایش می‌گذاشت، تعویض گردید.

حتی با وجود این همه ضایعات جبران‌ناپذیر مواد فرهنگی آسیای مرکزی، همه چیز از بین نرفت، بلکه این مطالعه برای من نمایاند که در واقع چقدر اندک انکشافات اجتماعی و هنری منطقه، در جریان عصر امپریالیزم اروپایی حقیقتاً شناخته شده بود. بیشتر سکالرشپ‌های غربی یا بر دوره قبل از درانی‌ها یا بالای مطالعات اجتماعی، مردم‌شناسی، یا گرایش‌های هنری معاصر متمرکز بوده و دوره‌ای که در این کتاب بحث گردیده است مانند چیزی است که در بین دو چوکی فرو افتاده باشد. در این ارتباط خلّه دانش ما خیلی عمیق است. تاچی اندازه ما در باره ساختار اجتماعی یا داخلی، سیاسی مثلاً کافرها یا قبایل چهار ایماق میدانیم؟ در اصل ما در باره نقش طریقت‌های صوفی آسیای مرکزی و پیرهای آن‌ها در رابطه به مقاومت در مقابل امپریالیزم داخلی و خارجی چیزی نمی‌دانیم؛ و نه در باره انکشافات الهیات و فلسفه در آسیای مرکزی در اوج جوانی امپریالیزم غرب آگاهی داریم و نه اینکه از چگونگی پاسخ رهبران مذهبی مختلف صوفی، سنی یا شیعه از نظر علوم الهی، به اصطلاح در مقابل استیلا مسیحیت در منطقه ای که از اوایل فتوحات اعراب

یکی از مراکز بزرگ اسلام سنی بود، آگاه هستیم. یا در باره نفوذ جنبش‌های فرقه‌ای-هزاره‌ی Millennium list مانند بابی‌ها و احمدیه چیزی میدانیم؟ تاچی اندازه عمیقاً در باره موسیقی، شعر، خطاطی و تذهیب کتاب یا انکشافات دینی، زبان بومی و معماری این دوره ناآگاه هستیم.

با در نظر داشت مدارکی که من خود شاهد بودم، نظر موجوده محققان غرب را در مورد اینکه گویا فعالیت‌های مهم معماری، هنری و ادبی پس از امپراتوری صفوی‌ها، بابر‌ها و تیموری‌ها متوقف گردید نمی‌توانم تأیید کنم. مدارک قوی را می‌توان نشان داد که تذهیب کتب، به سبک تیموری، حداقل در حوزه شبرغان تا سده نوزده حفظ گردید. شمار زیاد خطاطان، به شمول نواسه ایشان سید اوراق، در مزار شریف و بلخ در چرخش سده کنونی کار می‌کردند. غلام محمد مصور بن عبدالباقی مینگ باشی از میمنه (متولد) تنها هنرمند دربار امیر حبیب‌الله نبود، بلکه بدون شک یکی از هنرمندان برجسته آسیای مرکزی بود. در میان سایر چیزها، او یکی از نخستین شهروندان افغانستان بود که هنر اروپایی دست اول را آموخت.

شمار زیاد ساختمان‌های دینی و شخصی، مربوط اواخر سده هجده تا اوایل سده بیست، در دو سوی دریای آمو وجود دارد که بیانگر نفیس‌ترین ستون‌های حکاکی شده و سقف‌های منقش است. با وجود این هی تاریخ‌نویس هنر، به دانش من، مطالعه‌ای را در باره تجلی معماری بومی فوق‌العاده به عهده نگرفته است. جامه‌ها و پرچم دربار خان‌ها و امرای تورکمن و اوزبیک خاموش است اما شاهد گویای این واقعیت است که سده گذشته یکی از ساحه‌های گلدوزی‌های آسیای مرکزی بود، درحالی‌که گردآوری قالبین‌های تورکمنی همین دوره نظر کلیشه‌ای اروپایی‌های سده نوزده را در باره تورکمنها که بی‌باک، بربرهای تجار برده نادرست ثابت می‌کند.

بدون شک، کسانی خواهند بود که تا حدی ناقص بعضی بخش‌های این روایت را انتقاد خواهند نمود، اما وضعیت منابع موجوده نزد من چنین است و مشکل است با موضوع طور دیگری کنار آمد. طوری که در بالا نوشتیم، در واقع در باره انکشافات داخلی و خارجی افغانستان و آسیای مرکزی در دوره "بازی بزرگ" چیزی نوشته نشده است. من این را مهم دانستم، لذا برای نشر بیش‌ترین اطلاعات ممکنه به امید اینکه متبحر و شایسته‌تر از من را وادار خواهد ساخت تا نوشته‌های بیشتر خاصی را در باره موضوعاتی که من قادر به انگشت‌گذاری در این مطالعه گردیده‌ام پیش ببرند.

برای اینکه کار خود را بیشتر محجم نسازم (و در ضمن برای صرفه‌جویی مصارف چاپ) چنین گمان برده که خوانندگان با بعضی حوادث تاریخ آسیای مرکزی و افغانستان مانند جنگ اول و دوم افغان و انگلیس که به خوبی ثبت اند، آشنایند. این‌گونه حوادث تنها در صورتی که تذکر آن‌ها برای ادامه یا مفاد بحث مهم باشد یا هنگامی که منابع روشنی جدیدی را بالای وقایع خاصی می‌شامل گردیده‌اند. برای گریز از دام مورخان عنعنوی که در باره آن‌ها در بالا خیلی خشن بوده‌ام، سنگینی برابر را بالای انکشافات داخلی بلخ نظیر جنگ‌های مختلف بین نیروهای دولتی و تورکستان، انداخته‌ام. بالاتر از همه، تلاش نموده‌ام که را تا حد ممکن، با در نظر داشت پیچیدگی موضوع بحث، به روش خواندنی مانند روایت داستانی بنویسم. قضاوت را به خوانندگان می‌گذارم اینکه آیا به بعضی یا همه پیروز گردیده .

در باره "تورکستان"، "تورکستان افغانی"، "تورکستان صغیر" و غیره.

در آغاز دوره درانی تاریخ بلخ، برای تشریح منطقه نام‌های مختلفی از سوی مردمان محلی و اروپایی‌ها استفاده گردیده است. در منابع پارسی اواسط سده هجده دربار افغانی تمایل داشت این ولایت را با نام معمول "جنوبی‌ها" یعنی "تورکستان" (سرزمین تورک) اطلاق می‌نمودند درحالی‌که رجوع به بلخ به مفهوم شهر یا

همه ولایت بود. هنگامی که منابع انگلیس‌ها و اروپایی‌ها، در نیمه اول سده نوزده، به منطقه دلچسپی پیدا نمودند؛ اصطلاح معمول جنوبی‌ها "تورکستان" را ترجیح دادند، اگرچه بعضی مؤلفان اصطلاح سده‌های میانه "تاتاری" را ترجیح می‌دادند.

با داخل شدن سده نو و در نتیجه تلاش برتانیه برای افغانستان بزرگ، مقامات رسمی طور فزاینده با اصطلاح "تورکستان" خود را راحت احساس نمی‌کردند. نه تنها موقف تورکستان از نظر تاریخی خیره گردید، برای اینکه کشورهای دو سوی دریای آمو را شامل می‌شد؛ لذا دعوی روسیه از اینکه میمنه و شهرهای دیگر چهار ولایت جز قلمرو افغانستان باید پنداشته نشود؛ اما دلالت دارد به اینکه حق حاکمیت توابع بلخ با افغان‌ها نبوده بلکه با تورک‌ها، یعنی با اوزبیک‌ها و تا حدودی هم با تورکمن‌ها است.

سر هنری راولنسن در یادداشت مشهور "نامه غیررسمی در باره مرزهای افغانستان" خود سفارش نمود که برتانیه به خاطر مقاصد سیاسی به جای اصطلاح "تورکستان" باید "تورکستان افغانی" را استفاده نماید. به تعقیب این توصیه نقشه‌های نو افغانستان نشر گردید و از این زمان به بعد اصطلاح "تورکستان افغانی" به منزله نام رسمی توابع در مجاری ارتباطات و نشریات رسمی مورد استفاده گرفت. به منزله نتیجه فرعی، از این به بعد مناطق شمال دریای آمو "تورکستان روسی" نامیده شد، از سال امیر بخارا تحت‌الحمایه تزار گردید.

با وجود این تغییرات، وکلای محلی برتانیه، اخبارنویسان و مأموران مخفی دیگر هنوز اصطلاحات محلی و زبان بومی و همیشه گاهی به آن تورکستان یا ولایت بلخ اطلاق می‌نمودند. برای پیچیده نمودن موضوع، امرای افغانستان یا مقامات رسمی در کابل نیز این اصطلاحات آشنا را بکار می‌بردند. این کتاب و دیگر مورخان رسمی دربار افغانستان در آغاز سده گاهی به این توابع "تورکستان صغیر" اند. در فرجام، سر هنری راولنسن در یادداشت غیررسمی خود "سرزمین‌های مستقل اطراف آمو" را پیشنهاد نمود اگرچه این اصطلاح به ندرت در مراسلات رسمی مورد استفاده شده است، به زودی متروک گردید زیرا طولانی بود و ترجمه آن به دری یا پشتو مشکل بود.

در اینجا من از ترجمه مک چیسینی () در اصطلاح ولایت بلخ به شکل توابع بلخ پیروی نموده‌ام، به ویژه در فصل‌های اولی هنگامی که نیروی افغان محدود در جنوب هندوکش بود و منطقه هنوز بخشی از خانات چنگیزی بخارا بود. گاهی اصطلاح "ولایت بلخ" را استفاده نموده. های بعدی کتاب، هنگامی که ولایت با همه تمایلات و مقاصد، بین دو دولت متخاصم تقسیم گردید اصطلاح "تورکستان صغیر" را بکار گرفته‌ام تا تمام منطقه توابع قبلی بلخ را در رابطه به امرای زمامدار و جمعیت بومی معین بسازم. "افغان تورکستان" به آن قسمت توابع قبلی اطلاق می‌گردد که در آن زمان زیر اداره والی افغان در بلخ بود و در آن حاکمان نواحی و دیگر مقامات عالی‌رتبه رسمی از سوی امیر در کابل یا والی افغان بلخ تعیین می‌گردید. به این ترتیب، "تورکستان صغیر" نسبتاً ساحه بزرگتری را نسبت به "تورکستان افغانی" زیر ویش دارد زیرا نام قبلی دربرگیرنده مناطق نیمه مستقل مانند میمنه، پنجده و غیره بود جاهایی که فرمان‌ها جاری نبود. در بعضی حالات، به هدف روان نگاشتن اصطلاح سر هنری راولنسن را معادل "تورکستان صغیر" استفاده نموده‌ام. "ناحیه بلخ" را برای تمایز حکومت بلخ و همه ولایت بلخ بکار گرفته.

به منزله قاعده کلی، جایی که اردوی افغان در تورکستان افغانی اقامت نموده است اردوی بلخ گفته شده است تا لواها و نیروی حکومت مرکزی و تورکستان افغانی فرق گردد طوری که منابع انگلیسی و ایرانی چنین می‌کردند که خیلی گمراه کننده بود. افراد اردوی افغانی کم یا بیش عمدتاً از مردمان محلی کابل، قندهار، هرات و جلال‌آباد استخدام می‌گردید و تنها شمار کم افراد پیاده کندک‌های غیرعادی از میان اهالی بومی

تورکستان افغانی استخدام می‌گردید. از این رو برای تفکیک نیروی سربازان حکومت افغانی و سربازان بومی امرای ولایت، با تانی تصمیم گرفتیم اصطلاح طاقت‌فرسای تورکستانی و تورکستانیان را استفاده نمود. می‌توان استدلال نمود که هر دو اصطلاح در منابع موجوده فارسی، یادداشت‌های وکیل و حتی مراسلات رسمی برتانیه و حکومت افغانستان طور مکرر استفاده گردیده است. بدبختانه کاربرد این اصطلاحات وضعیتی کنونی به غلط فهمی‌ها و سوء تفاهات قابل‌ملاحظه روبرو است، زیرا این اصطلاحات از سوی های ملی‌گرای افراطی و تجزیه (های برون‌مرزی در ترکیه، پاکستان، اروپا و امریکا) به مفاهیم مختلف استفاده گردیده‌اند که شکلی از پان‌تورکیزم آسیای مرکزی را طرفداری می‌نمایند. از همین رو می‌خواهم تأکید نمایم که با استفاده از این اصطلاحات آن‌ها را طور خاص به مفاهیم سده نژده کار گرفته و به هیچ صورت به حمایت از یا سوگیری در مقابل جریان‌های معاصر ملی‌گرا نیست.

در این رابطه، مهم است متذکر شد که "تورکستان" یک نام بومی نیست بلکه در اصل از سوی بیرونی‌ها و جنوبی‌ها برای تشریح توابع بلخ به کار گرفته شد. و نه ولایت بلخ نوعی بلاک تک-فرهنگی یا تک-زبانه که این نام دلالت می‌نماید، بوده یا هست. علاوه از اوزبیکها، تورکمنها و جمع کوچک تو رک‌های دیگر ها، اویغور و غیره، ولایت بلخ همیشه و فعلاً نیز اقلیت قابل‌ملاحظه فارسی‌زبان (پارسی و ان، تاجک، هزاره و ایماق) همچنان اقلیت‌های مذهبی (یهودها و هندوها) داشته همه آن‌ها در نبرد بلخ نقش خود را داشتند. جمعیت کوچک پشتو زبان در بادغیس، بلخ و آقچه از دهه سوم سده هجده و احتمالاً پیش می‌نمودند. دلایل قوی موجود است که خانواده افغان قبلاً شهرت یافته (به شمول اخلاف اصلی قطعه افغانی که از سوی احمدشاه درانی در بلخ و آقچه به جا گذاشته شد) مانند اوزبیکها، ایماق ها، هزاره‌ها، تورکمنها و غیره با ضمیمه نمودن ولایت از سوی محمد زابی‌ها مخالفت نمودند. لذا برای به تصویر کشیدن مبارزه بین امرای افغان و مردم تورکستان صغیر به منزله نبرد ملت اوزبیک برای خود ارادیت نه تنها از نظر قوم شناسانه نادرست بوده بلکه حتی تقریباً بی

- - - منابع و تکامل تدریجی آن‌ها

این کار محصول حدود سال تحقیق است. پروژه در تابستان سال آغاز گردید هنگامی که به صفت عضو مطالعات افغانستان انستیتوت برتانیه (حالا انجمن مطالعات آسیایی) انتخاب گردیدم تا فرهنگ دینی معمول در شمال افغانستان را مطالعه نمایم. بدبختانه طی چند ماه پس از آغاز پروژه، وضعیت سیاسی در افغانستان رو به خرابی نهاد و تا اندازه‌ای که کسب اجازه برای کار ساحوی در شمال هندوکش دشوار و دشوار تر گردید. در جولای نقطه پایان بود، چند ماه پس از کودتای تره کی یکی از معلمان محلی در میمنه که در کار تحقیق مرا یاری رسانده بود، توسط مقامات فاریاب توقیف و مورد بازجویی قرار گرفت. اگرچه کار من از سوی مقامات دولتی در کابل مجوز قانونی داشت، نگرش عدم تشریح مساعی مقامات محلی، همراه با خطر توقیف و حتی بدتر افرادی که من با آن‌ها مصاحبه کرده بودم مشکل را دو چند با امیدواری اندک برای برگشت مجدد، مرا وادار به عودت به کابل نمود. تا تابستان آن سال من چهار سفر ساحوی جداگانه به بلخ و فاریاب انجام داده بودم. همه در جریان سال‌های ، در مجموع سه تا چهار ماه را در شمال افغانستان سپری نمودم. من قبلاً در منطقه (بامیان، بلخ و سمنگان) هنگام تحصیل در دانشگاه کابل ()

در جریان کار ساحوی، از شماری از زیارت‌های مهم ولایت‌های بلخ، سمنگان و فاریاب بازدید نمودم و در مراسم جنده بالا در زیارت علی بن ابی‌طالب در مزار شریف هنگام تجلیل جشن نوروز () شرکت نمودم. در بهار و تابستان سال ، در ولسوالی گرزویان و کوه‌ها و روستاهای تیر بند تورکستان که در بین هفت دره گرزویان و محل انقسام آب دریای مرغاب موقعیت دارد، سفرهای زیادی داشتم. در عین زمان، من با شمار زیاد بزرگان (ریش‌سفید، آق سقال)، سران روستاها (قریه دار صاحب)، مورخان محلی، معلمان و مآها، به ویژه در میمنه و گرزویان، مصاحبه نمودم.

در بازگشت من به برتانیه در سال ، تحقیق من به شکل مقطعی عمدتاً در کتابخانه دفتر هند و خاصتاً های شعبه سیاسی و مخفی (L/P&S) ادامه یافت. فراوانی اطلاعات این اسناد ثبت واداشت تا کار خود را به صورت سازنده به هر جلد سلسله L/P&S متمرکز ساخته، از آغاز نموده تا مرگ امیر عبدالرحمن خان در سال ختم نمایم. همه مأخذ تورکستان افغانی که در های بی ار مأموران مخفی، یادداشت‌های وکلا، نظامی و یادداشت‌های جاسوسی غیررسمی، سروی‌های ساحوی و غیره پیدا می‌گردید ثبت گردیده و بالأخره بر اساس سال طبقه‌بندی می‌گردید. افزو بر این، از سلسله یادداشت‌های ذیل دفتر هند استفاده نموده‌ام: یادداشت‌های مذاکرات (P)؛ نظامی (L/P&S/)؛ یادداشت‌های غیررسمی (L/P&S/)؛ نسخه‌های خطی اروپایی (MSS Eur)؛ کتابخانه شعبه سیاسی و مخفی (L/P&S/)؛ و آنچه در دهه به نام یادداشت‌های اضافی و متمم سلسله L/P&S/ (بخشی از این یادداشت‌ها دوباره فهرست بندی گردیده).

کار کنونی در اصل، اگر چه نه منحصرأ، بالای اطلاعات شامل در یادداشت‌های وکلا و گزارش گماشتگان سلسله L/P&S، یادداشت‌های که تا کنون یکی از منابع اولیه مهم برای تاریخ آسیای مرکزی در سده گذشته محسوب می‌گردد، اساس گذاشته شده است. بدبختانه، دشواری‌های مالی و خانوادگی به این معنی بود که من نمی‌توانم تحقیقات خود را در آرشیف های ملی در دهلی ادامه بدهم، اگرچه اعطای سخاوتمندانه بعضی از وجوه مالی از سوی اکادمی برتانیه و انجمن مطالعات جنوب آسیا را برای حق‌الععمل تحقیق در آرشیف های ملی و نسخه گیری دوسیه‌های خاص کتابخانه دفتر هند استفاده ن .

نیاز است تا نکاتی در باره منابع موجوده مجموعه شعبه سیاسی و سری در کتابخانه دفتر هند ذکر گردد. محققانی که در گذشته از این یادداشت‌ها استفاده نمودند تمایل داشتند متکی به موادی با دسترسی آسان و سلسله یادداشت‌های خوب فهرست شده (L/P&S/) و دیگر خلاصه‌های تاریخی بودند که شعبه P&S دهه به بعد تهیه نمود. منبع دیگر استفاده‌شده ماهنامه‌های فشرده وقایعی بود که ژورنال فرامرزی یا ژورنال وقایع سیاسی مرزهای غربی و شمال غربی قلمداد گردیده‌اند. با آغاز از اواسط دهه سلسله تی اف جی TFJ از سوی شعبه سیاسی و سری در پاسخ به اقلام جاسوسی فزاینده بر اساس گزارش ماهانه، نه تنها از سوی اخبارنویس ها در کابل، قندهار، هرات و مشهد بلکه توسط افسران سیاسی در پیشاور، بلوچستان، گلگیت و غیره معرفی گردید. آن‌ها طور خاص برای اعضای مقام‌های عالی آماده گردیده بود تا تی را که نیاز داشتند بدون سرگردانی در میان گزارش‌های بی‌شمار فردی به دست بیاورند.

در رابطه به نامه‌های غیررسمی، TFJ، خلاصه‌ها و مجموعه‌های فشرده مشابه، دولت‌های هندو برتانیه به صفت منابع اولیه معامله می‌گردید و هر وقتی یکی از اعضای عالی‌رتبه رسمی به اطلاعات در مورد آسیای مرکزی، افغانستان، مسایل مرزی و غیره نیاز داشت، به این یادداشت‌ها رو می‌آوردند. با استثنای قابل‌توجه (پپ) محققان تمایل داشتند دیدگاه مشابه ارائه گردیده از این مجموعه یادداشت‌ها را اتخاذ نمایند. با وجود این، نیاز است با این تألیفات طور محتاطانه سروکار داشت زیرا گاهی اطلاعات آمده در گزارش‌های فردی وکلا و مأموران تحریف می‌گردد. یادداشت‌های غیررسمی، ایبیتوم ها، خلاصه‌ها تاریخ‌های مشابه دیگر، در هند از سوی کارکنان ملکی که اطلاعات دست اول در باره منطقه را نداشتند تهیه گردیده است.

فقدان تجربه متواتر در ترجمه‌های نام افراد و نام‌های جغرافیایی که اغلب قابل‌شناسایی نیست، بیشتر آشکار

ظریف‌تر اینکه تنها حجم گزارش‌های اطلاعاتی، همچنان روش شعبه سیاسی و سری برای پر نمودن ریکاردهای فردی با تاریخ به عوض موضوع، این مورخان پشت میز را از تصفیه کاری در هم آمیختگی های اصلی در هر چیز به شکل سیستم‌تیک، مانع می‌گردید. فشار به ویژه هنگامی درست بود که الاجل عمل می‌نمودند. در نتیجه نویسنده راه میان بر را انتخاب نمود و بالای یادداشت‌های غیررسمی گذشته، خلاصه ها و غیره اتکا نمود و صرف گاهی در یادداشت های اصلی یورش‌های انتخابی ام. بدیهی است آن‌ها تمایل داشتند هرگونه سو تعبیرها یا تحریف‌ها را از اصل یادداشت‌های وکلا یا های مأموران که یادداشت‌های غیررسمی قبلی مخفی بودند، تکرار نمایند.

افزون بر این، مدارک موجود حاکی است که بعضی از کارمندان ملکی که برای نوشتن یادداشت‌های غیررسمی تاریخی موظف می‌گردیدند با استفاده از فرصت منابعی را ترجیح می‌دادند که با دیدگاه آن‌ها سازگار باشد. هم چنان تمایل برای سرخم نمودن با جریان سیاسی موجود بود یا حقایق جستجو می‌شد که با دیدگاه‌های شناخته‌شده یا دورنمای سیاسی شعبات بالاتر، وایسرای و غیره همخوانی داشته باشد. حقایق کننده که یا در تناقض با وضعیت بود گاهی حذف می‌گردیدند، یادداشت‌های روزانه وکلا طور انتخابی یا بازنویسی شده طوری نقل می‌گردید تا اطلاعات را باز تعبیر نماید.

سلسله TFJ دعوی بهتری برای دقیق بودن دارد زیرا طی یک هفته پس از رسیدن گزارش وقایع به هند آماده می‌گردید. با وجود این، TFJ نیز مشکل مشابه یادداشت‌های غیررسمی را، شاید به درجه کمتر داشت. این‌ها نقطه آغاز برای محققان است، اما مهم است از وسوسه تازه، منبع اولی بودن یادداشت‌های غیررسمی، صه‌ها و غیره، یا TFJ اجتناب گردد و ضروری است واپس به یادداشت‌های وکلا رجوع گردد تا تصویر واقعی به دست بیاید.

در جریان دوره فارماتیو روابط برتانیه با افغانستان تا اواسط دهه ، مقامات رسمی در کلکته به بعضی مقامات شناخته‌شده با حذف دیگران، اولویت قائل بود . () و الکساندر برنس) ها و اوراق سیاسی، جغرافیایی و تجاری -) طور خاص، اعتبار بالایی داشتند. با وجود این، کار بر جسته الفنستن، کتاب نشر شده او "گزارش پادشاهی کابل" و گزارش‌های سری او در ریکاردهای P&S، قویاً بالای گزارش‌های استخباراتی که طی چند هفته اقامت کوتاه در پیشاور گردآوری اند اتکا می‌گردد. الفنستن خودش هیچ‌گاه غیر از کابل، قندهار، هرات یا بلخ، آن طرف خیبر، قدم نگذاشته است.

در مورد برنس، دلایل بیشتری وجود دارد تا از سوی انجمن لندن ادعا گردد که از جمله مقامات بود، گذشته از این او زمان زیادی را در سفر داخل افغانستان و تورکستان سپری نمود. با وجود این، هنگامی که اطلاعات او با منابع معاصر دیگر مقایسه گردد، اعتباری را که محققان بالای او نهاده‌اند، فکر می‌گردد بی است. تورن دآرکی تود انجنیر سلطنتی که در زمان سفر مشهور برنس به بخارا در سفارت برتانیه در تهران بود، نقد شدیدی در باره خاطرات نظامی برنس نوشت و شک و تردید جدی را در رابطه به اعتبار همراهان او و نتیجه‌گیری آن‌ها ابراز نمود. تود برنس را متهم به سرقت ادبی از منابع قبلی برای اطلاعات او نمود و آنچه اطلاعات سری نظامی که در جریان سفرهایش کسب نموده بود مغشوش و بی کاره دانست. انتقادات تود اگرچه طور پراکنده ترتیب گردیده بود بزودی فراموش گردید. گذشته از این، خیلی خجالت می این‌گونه ملاحظات به دسترس عامه قرار می‌گرفت، به ویژه فرد انتقاد شده در آن اوان از سوی انجمن

سلطنتی جغرافیا مدال معتبر طلا به خاطر کار پیشتازش داده شد و از سوی انجمن لندن با شمولیت وزرای دولت و ارکان سلطنتی به نان شام دعوت گردیده بود.

در اواخر سده، نوشته‌های فریه () و وامبری () به موقف مشابه ارتقا یافتند و اقع، هنوز هم طور وسیع نقل قول می‌گردند. یکبار دیگر گزارش‌های معاصر و خبرنگارهای نماینده‌های محلی در سلسله L/P&S/ نشان می‌دهد که چنین اعتمادی بالای این مقامات در محل عوضی گذاشته شده است. در واقع، در قضیه فریه، جای شک است که سوتر از هرات به سوی شمال سفر نموده باشد.

در حالی که بعضی افراد در تابش شهرت و محبوبیت آفتاب می‌گرفتند، شماری دیگر بدون دلیل واضح فراموش گردیدند. بدون شک مهم‌ترین گزارش در باره دولت افغانستان قبل از سفرنامه مورکرافت سال‌های - ، سروی بود که به امر کمپنی هند شرقی از سوی غلام سرور (-) اندازی گردید. با استفاده از آرشیف‌های دولت افغانستان و پشتیبانی تحقیقش با اقامت طولانی در آنچه پادشاهی کابل گفته می‌گردد، غلام سرور به مشکل از سوی جانشینانش ذکر گردیده است و در زمان جنگ اول افغان و انگلیس به نظر می‌رسد کاملاً فراموش گردیده است. هرگاه این گزارش طور وسیع شناخته می‌شد، بعضی مسایل مربوط به مرزهای شمالی افغانستان شاید از منظر دیگری دیده می‌شد؛ اما طوری که قبلاً ذکر نمودم، افسرانی مانند پاتینگر، لارد، تود و برنس در این رابطه اجندای خاص خود را داشتند؛ و سروی غلام سرور مگس بزرگی بالای مرهم بوده است.

تا جای که اکتشافات اروپایی‌ها مطرح است، هرگاه شماری را نام ببریم ادوارد سترلینگ، ویلیام مورکرافت، تورن تایلور، لیویس پیلی و کارل لودویگ گریس باخ؛ عموماً فراموش گردیدند. شماری از سروی‌ها تا نمایندگان محلی از این برخوردار به گزینی مطلق متأثر گردیدند. قبلاً در باره سروی غلام سرور در پایان سده هجده متذکر شدیم. در سده بعدی، سروی‌های میر عزت‌الله، سفرها در آسیای مرکزی، (-) منشی فیض بخش نیز به سرنوشت مشابه مواجه گردید.

در همه حال با وجود آنچه در باره سلسله یادداشت‌های غیررسمی گفته شد، میدانم که یادداشت‌های وکلا و گزارش نمایندگان محلی در L/P&S/ خود ترجمه اسناد نوشته‌شده به فارسی، اردو، هندوستان و غیره ها در دفتر هند در لندن موجود نیست. حتی اگر موجود می‌بودند، یک سده دیگر کار بود تا مطالعه گردیده با متن ترجمه انگلیسی مقایسه گردد. خوشبختانه نسخه‌های انگلیسی گزارش‌های وکلا انتشار به مقامات طور کامل با نسخه اصلی مقایسه می‌گردید اگرچه گاهی ابهامات در متن انگلیسی (عمدتاً های جغرافیایی و خاص) موجود بود که نشان‌دهنده نواقص در ترجمه است.

به خوبی شناخته شده است که مقامات رسمی برتانیه در رابطه به کیفیت اطلاعات مأموران محلی در کابل و وکلا (برای لست وکلا و مأموران محلی در کابل نگاه کنید، هال،) تهیه می‌کنند حتی ملاحظه اظهار می‌نمودند. هر کسی که در یادداشت‌های وکلا گاهی به شخص‌زنی پرداخته است اغلب با تذکرات خشمناک و کاملاً غیر دیپلماتیک که در حاشیه‌ها ناخوانا نوشته اند، مواجه گردیده است. اگرچه حالاتی بوده که این‌گونه تبصره‌ها توجیه گردیده‌اند، به ویژه پس از تعویض میر عطاالله خان (-) به صفت اخبارنویس کابل؛ انتقاد وکلای محلی باهر قضاوتی، خیلی بحث گردیده است و این نگرش بیشتر بازتاب پیش‌داوری استعماری است که وکلای بومی قابل اعتماد نیستند تا اطلاعات را بر اساس ارزیابی عینی از کیفیت استخبارات بدون مبالغه یا آرایش تهیه نمایند. مهم است به یاد داشت که بخشی از بدخوبی‌های مقامات رسمی در این رابطه تا حدی از سبب ناکامی مقامات رسمی هند برای ترغیب امیر افغانستان جهت جابجایی مأموران برتانیه در مناطق راهبردی در افغانستان هست.

وظیفه اخبارنویس محلی در افغانستان کار آسانی نبود. اداره افغانستان، به ویژه زیر اداره رژیم شدیداً بدگمان عبدالرحمن خان تا حد ممکن کوشش گردید از گردآوری اطلاعات از سوی وکلای محلی غیر از اخبار صادرشده از منابع رسمی جلوگیری گردد. به گونه مثال خانه‌ای که مأمور در کابل زندگی می‌نموزد زیر نظر بود. برای هر افغانی که به ملاقات می‌آمد یا فکر می‌شد اطلاعات را انتقال می‌دهد خطر حبس یا حتی مرگ را در قبال داشت.

امرای پی هم کوشش نمودند اخبارنویس‌ها را تطمیع نمایند یا محتوای گزارش آن‌ها را به درجه‌های مختلف کاری نمایند. دوست استاد آنچه امروز سوء اطلاعات گفته می‌شود، بود. در یک واقعه، مثلاً فابریکه شایعه امیر به حدی موفق بود که دفتر کلکته متقاعد گردید که اردوی ایران به هرات رسیده است، درحالی‌که در واقعیت امر هیچ نیروی قاجار از مرز نگذشته بود. در جریان بی‌رحمی‌های تورکستان در سا - ، کوتوال کابل پروانه خان به نوعی از جنگ روانی خام متوسل گردید. زندانیان تورکستان که بی‌رحمانه بالای چوبه دار کشته می‌شدند در مقابل خانه خبر نویس در میدان رسم گذشت برای دید کامل بالا می‌گردید، در نتیجه نه تنها نوکران نمایندگی شاهد اعدام‌ها بودند بلکه کار خود را در میان فریادهای اعدام شونده‌ها که در گوش‌هایشان انعکاس می‌یافت ادامه می‌دادند. هنگامی که همه شکست می‌خورد، پیک یا پوسته همیشه به سوی پیشاور در کمین بود، محتویات دیپلوماتیک مطالعه می‌گردید یا تخریب می‌شد و ملامتی به خاطر "هتک حرمت" به مردمان قبایل محلی فراتر از دسترسی احکام امیر نسبت داده می‌شد.

با وجود این ملاحظات در باره محدودیت‌های که خبر نویسان محلی مواجه می‌بودند خیلی زیاد شاخ و پنجه داده شده بود. روی هم‌رفته وکیل‌ها و دیگر مأموران مخفی محلی، شمار زیاد آن‌ها با به مخاطره انداختن حیات خود حکومت برتانیه را از جریان وقایع آن‌سوی خیر مطلع می‌کردند و وظیفه فوق می‌دادند و اعتبار بیشتر برای کارشان در وضعیتی که برای افسران انگلیسی غیرقابل اید داده می‌شد. هنگامی که اطلاعات تهیه‌شده از افغانستان در باره وقایع توسط وکلای محلی، مأموران سری محلی و غیره در عین واقعه با مورخان فارسی مانند "سراج التواریخ" کاتب، "پادشاهان متأخر افغانستان" خافی یا یادداشت‌ها و سروی‌های مکتشفین اروپایی باهم مقایسه می‌گردد، جالب توجه است که تاجی اندازه وکیل‌ها در یادداشت‌های روزانه، حتی در جزئیات دقیق بوده.

پس از ختم جنگ اول افغان و انگلیس در سال تا عهدنامه افغان و انگلیس در سال از افغانستان به شکل ویژه و غیر رضایت‌بخش به دست می‌آمد. شمار زیاد افغان‌های طرفدار انگلیس در کابل، قندهار و جلال‌های غیرمنظم را در باره وقایع کشور ادامه دادند. گاهی این گزارش‌ها اخباری را شامل می‌شد که حد اقل می‌توان گفت دارای اصلیت مشکوک بود. با این همه، این مأموران در عدم آگاهی از همدیگر کار می‌کردند، با مقایسه گزارش‌های مختلف از نویسندگان مختلف، می‌سخت بودن ه . به بعد گزارش‌های روزانه وکلا را در مقابل استخباراتی که از سوی منابع مخفی می‌رسد ممکن بود بررسی گردد. با وجود اینکه یک مأمور رسمی محلی در کابل موجود بود، استخبارات برتانیه استخدام افراد را به صفت خبر نویس غیررسمی (از جمله در یک واقعه خود والی میمنه) و کمیسیون مخفی اکتشاف منطقه ادامه داد تا منابع مستقل اطلاعاتی تأسیس گردد. لذا موجودیت این "خبر نویسان غیررسمی" و جاسوسان برای بازبینی خیلی مفید خواهد بود. افزون بر این، وکیل برتانیه در مشهد و در سفارت تهران اخبار وقایع افغانستان به ویژه در هرات، بادغیس و تورکستان افغانی را به این ترتیب سلسله گزارش می‌دادند. از این رو سلسله L/P&S/ منابع بیشتر مقایسه و اطلاعات را فراهم می‌سازد. از قضا، سلسله‌ای از گزارش‌ها که به صورت ثابت نادرست و غیرقابل یادداشت‌های روزانه سری پیشاور (PCD) هست که در اواسط ده آغاز گردید. تألیف شده زیر نظارت مستقیم افسر سیاسی برتانیه مستقر در این پایگاه مرزی، PCD ها بر اطلاعات دست‌چین شده

تاجرانى كه به خبير ميامند كه به منابع عمومى بازار، متكى بود. به همين گونه، PCD خيلى مقصر بود كه به گزارش‌هاى كه به شكل كنايه‌آمیز به نام "آوازه سر چوك" يا "شايعه بازار" ياد مى‌گردد مراجعه مى‌نمود تا گزارش وكلاى كابل. جاى شكفتى نيست كه PCD در بيشتر حالات حقايق را غلط دريافت مى‌كند بعضاً كاملاً عجيب به نظر مى‌رسد.

در مطالعه كنونى تا جاى امكان تلاش نموده، تاريخ را بالاى نامه‌هاى خبرى وكلا و يا نسخه اصل (رونويسى شده) ژورنال سانسور نا شده مأموران استخبارات، افسران سياسى، سروى كندگان و غيره كه L/P&S/ذخيره اند، خلاصه ملاقات‌ها (IFPC) يا نسخه‌هاى اروپايى، اساس بگذارم. لنگر مراجعه به سلسله يادداشت‌هاى غيررسمى، تى اف جى و غيره را مانع نشد دسته‌هاى فردى را حذف نمى. در بعضى حالات، ممكن نبوده است منشأ اصلى نامه خبرى، ژورنال و غيره شناسايى گردد م بالاى نسخه رسمى سانسور شده يا ژورنال چاپى اتكا نمايم. همچنان با در نظر داشت توقيح‌ها و سروى‌ها در زيرنويس‌ها؛ با كتاب‌شناسى لسنى از گزارش‌هاى مهم، مقالات، ژورنال‌ها، نقشه‌ها، گزيته‌ها و غيره و محل دفتر هند، كتابخانه برتانيه يا دفتر ريكارد عامه را طور كامل شامل ساز.

تا جايى كه ريكاردهاى P&S مطرح است، براى دسترسى آسان به ريكاردهاى فردى، هنگامى كه برگى ويا شماره صفحه‌اى داده شده مع به صفحه گذارى داخلى جلد جداگانه بوده است نه به كدام دستگاه فهرست اعلام رسمى. شماره برگ‌ها يا اوراق اكثر به رنگ آبى (بعضاً سرخ) در كنج راست بالا ورق نوشته است. براى سردرگم ساختن كار، هر چند بعضى مجلدها به دليلى دو دستگاه شماره گذارى كاملاً مختلف را دارد. اگر چه مجلدهاى جداگانه P&S غالباً بدون صفحه گذارى است. جايى كه اين كار رخ به استفاده از شماره ثبت رسمى دفتر هند مراجعه نموده‌ام. در ارتباط به سلسله P:IFPC، در قسمت بالاى ريكارد فردى مى‌آيد، در رابطه به سلسله L/P&S/ در مقابل ريكارد دسته فردى ثبت شده براى روز مربوط، ديده مى‌شود. بعضاً عين شماره دربرگيرنده شماری از گزارش‌هاى مرتبط هست. سلسله‌هاى اوليه L/P&S/ جداكننده‌هاى نشانى شده در مجلدهاى فردى گذاشته شده است. جايى كه اين‌گونه جداسازى موجود است، شماره ضمايم را اول و به تعقيب آن شماره ريكارد فردى (مثلاً ضميمه كل) . دريافته‌ام كه عموماً فهرست اعلام سالانه تا حدى، اما زيادتر در شناسايى اينكه آيا فلان گزارش ثبت گرديده است و در كجا، كمك‌كننده بوده است.

بنجا شايان ذكر است كه براى هر محقق متهور آينده يا بي‌پروا، كافي خواهد بود تا جسارت جستجو در ريكاردهاى شعبه سياسى و سرى (هر جلد L/P&S/ كه شامل يك تا دو هزار ورق است و براى وارسى تنها ريكاردهاى يك ساله نياز به مطالعه بيست مجلد از اين‌گونه نياز هست) داشته باشد، اينكه دو ابهام يه خلاً در سلسله يادداشت‌هاى روزانه وكلاى L/P&S/ .

نخستين زمانى رخ داد كه هرج و مرج در جريان شورش هند (-) در اداره حكومتى برافروخته شد. بدبختانه اين يك مرحله حساس در تاريخ افغانستان است، زيرا امير بخارا با امير دوست ائتلاف ضد انگليس فعالى را پيش مى‌برد. اگر چه بيشتر گزارش‌هاى استخباراتى در با ن و آسياب ميانه در اين دوره كه به كلكته مى‌رسيد و طور خاص در مجلدهاى بعدى سلسله L/P&S/ ثبت مى‌گردد، نه بر اساس تاريخ كه گزارش خاصى نگارش يافته بود، بلكه مطابق ماه و سال هنگامى كه براى ثبت بالاخره بالاى ميز كاتب آر شيف مى‌رسيد.

رخ مى‌دهد؛ دوره‌اى كه در آن شعبه سياسى و سرى سازماندهى مجدد مى‌شد. خوشبختانه، مثنى يادداشت‌هاى روزانه وكلا، گزارش‌هاى مأموران و غيره را در دو سيبه‌هاى سالانه خلاصه ملاقات‌ها، مذاكرات (سياسى) خارجى هند (P:IFPC) مى‌توان يافت.

های زیر ام کجا بودن شماری از ریکاردهای مهم، دست‌نویس‌ها، ژورنال‌ها و سروی‌ها را پیگیری نمایم. احتمالاً سلسله ب P:IFPC، به شمول دو سیه‌های مرزها و "خارجی" پس از استقلال هرگز به انگلستان آورده نشد و بعضی از آن‌ها به نظر می‌رسد شماری از آن‌ها فکر می‌مجموعه آرشیف‌های ملی دهلی مفقودشده باشد. اگرچه کوشش نمودم تا با دفتر سروی هند در شیمله در باره دو سیه‌های مفقودشده و ریکاردهای دیگر تماس بگیرم، به گرفتن جواب از آن‌ها موفق نشدم.

در میان نسخه‌های مهم که موفق به دستیابی نشده‌ام به ترتیب زمانی: بخشی از اصل ژورنال سفرنامه از طریق بادغیس، تورکستان افغانی و کابل در سال ادوارد سترلینگ؛ یادداشت‌های روزانه خصوصی سفر آرتور کنولی از کابل به خیوه از طریق بامیان، چخچران، میمنه و بالا مرغاب در ؛ سفرنامه ایلدر پاتینگر حاوی سفرهای او از هرات به کابل از طریق میمنه، سرپل، به سوی دریای بلخاب تا بامیان؛ گزارش سانسور نا شده "گزارش شهر میمنه" مرک () که در مجله‌های L/P&S/ / موجود نیست؛ گزارش نظامی در باره هزاره‌جات نوشته که در ریکاردهای استخبارات پارتی ذکر گردیده است و شاید از همه مهم‌تر مجموعه بزرگ عکس‌ها، طرح‌ها، نقشه‌ها و ژورنال‌های کارل لودویگ گریس باخ که نتیجه کار با گروه مرزی افغان در سال / بود. یادداشت‌ها در باره این ریکاردهای گم شده در جاهای مناسب در متن دیده می‌.

شمار زیاد منابع فارسی استفاده گردیده است. تاریخ احمدشاهی محمود بن ابراهیم ال حسین روشنی زیادی در باره زندگی حاجی بی‌مینگ از میمنه می‌اندازد که اتحاد نظامی او با احمدشاه در سال از سوی امیرها و افسران سیاسی انگلیس در سده بعدی تا اندازه‌ای زیاد نادرست ارائه گردیده بود. "سراج التواریخ" فیض محمدخان، "پادشاهان متأخر افغانستان" میرزا یعقوب علی خافی و "زندگی عبدالرحمن خان امیر افغانستان" سلطان محمدخان (ترجمه پندنامه)، همه اطلاعات مفیدی را برای مقایسه وقایع مجرد با اطلاعات ریکاردهای P&S به دست داده‌اند. فصل اول و دوم از ترجمه طبقات ناصری راورتی و ترجمه کتاب مؤلف م "حدود العالم" توسط مینورسکی کشیده شده است. از نسخه خطی چاپ نشده هفت جلدی راورتی در مجموعه دفتر هند زیر عنوان "تاریخ هری یا هرات" که بیشتر از "بحرالاسرار" محمود بن امیر ولی منبع مهمی در تاریخ توقای-تیموری‌ها و زمامداری ندر محمدخان طور خاص، نقل‌قول می‌ید استخراجات زیادی نموده‌ام. هرات راورتی برای محققان فوق‌العاده خسته‌کننده بوده زیرا مشکل است فهمید که چی وقت از منبع معاصر نقل می‌نماید یا کی اصل متن نسخه را دوباره نویسی می‌نماید یا صرف صی را می‌نویسد. با وجود این، از آن جایی که دو فصل نخستین فشار اساساً به منزله یک سروی جهت ارائه زمینه‌ای برای فصل‌های بعدی طرح‌ریزی شده است. من خود را مجبور احساس نکرده‌ام تا ساعات درازی را در مطالعه بخش‌های مختلف نسخه بحرالاسرار دفتر هند صرف نمایم. افزون بر این، چاپ کتاب مهم پروفیسور مک چیسنی "وقف در آسیای مرکزی"، نوشتن فصل‌های نخستین خیلی‌ها آسان ساخت.

سپاس گذاری

این کتاب موجودیت خود را مدیون انستیتوت مطالعات افغان (اکنون انجمن مطالعات جنوب آسیا) است که ، تصمیم اتخاذ نمود تا فارغ‌التحصیل جوانی را برای سال تعیین نماید. از آن روز به انستیتوت به حمایت لنگر و دیگر پروژه‌ها از نظر مالی و هر راه دیگر ادامه داده است که برای آن خیلی‌ها سپاسگزارم. اطمینان دارم چاپ این اثر اعتماد آن‌ها را به پروژه توجیه می‌نماید.

در این رابطه، باید طور خاص دین خود را به رالف پندر-ویلسن، مدیر انستیتوت برتانیه که در جریا و باش در کابل و رییس سابق انجمن سلطنتی آسیایی که دوستی و حمایتشان تشویق دوام سال گذشته بوده و به وارویک بال و خانمش ویندی، ابراز نمایم.

همچنان تشکرات من به اکادمی برتانیه به خاطر سالها اعطای وجوه از صندوق وجهی وجوه کوچک ی برای پوشش بعضی مصارف تحقیق و نگارش کتاب ابراز می .

محققان زیادی از راههای دیگر نقش داشته‌اند. سپاس گذاری خاص برای داکتر شیرین اکینر، داکتر دیوید مورگان، داکتر ریچارد تاپر و پروفیسور مالکولم پپ از مکتب مطالعات شرق و افریقا دانشگاه لندن و پروفیسور س. ای. بوسوارت از دانشگاه منچستر دیپارتمنت مطالعات شرق میانه که از راههای مختلف هدایات مهم و تسهیل لازم برای تحقیق را ارائه نموده‌اند. پروفیسور ر.د. مک چیسنی از دانشگاه نیویارک در پیشنهاد خطهای ممکن در باره دوره‌های قبلی تاریخ بلخ سودمند بوده و لطف نموده نسخه‌های "ارمغان میمنه" و سواد ترجمه سراج التواریخ را فرستادند.

ممکن نیست همه افرادی نام گرفت که از افغانستان به این تحقیق کمک نمودند، اما سپاسگزاری خاص من به مردمان بلخ، مزار شریف، میمنه و گرزویان است که در شرایط دشوار تاریخ کشورشان راه خود را رها حقیق و سفر من را سهولت بخشیدند. اگرچه تحقیق و نگارش از من است، در پایان روز، این تاریخ هاست و برای آن‌ها به منزله نشانه سپاسگزاری کوچکی است به یاد روزهای فراموش ناشدنی که در شمال افغانستان سپری نموده .

تشکرات خاص برای قریه دار صاحبان دره زنگی، دره شاخ، غولبیان، خواجه غار، هستومن و لولاش است که فرا تر از وظیفه خود برای من ترانسپورت تهیه نمودند و مرا در جریان سفرم از طریق تیر بند تورکستان رهنمایی نمودند. همکار افغانم، ضیا مجددی، نیز به خاطر مهارت‌های دیپلوماتیک در سروکار داشتن با مقامات دولتی، شایان تذکر خاص است. خانه "آغای شیرین" در بلخ، برای مدتی که خانه دوم من و اعضای دیگر خانواده بزرگ او در افغانستان، پاکستان و برتانیه، در طول سال‌ها، به تحقیق من کمک نمودند و غذاهای به‌یادماندنی چون پلو، آشک و کچری قروت تهیه نمودند.

عبدالروف نفیر از اونجه لات در دو واقعه جداگانه در ، مدتی را در صحبت در باره تاریخ روایتی میمنه با من سپری نمود. ایرگش اوچقون از انجمن چاپ انداز نیوجرسی اطلاعاتی را که در طول ها گرد آورده بود صمیمانه برآیم فرستاد. در این نزدیکی، سید محی‌الدین گوهری و پسرانش از مزار شریف، جزییات خانواده خود ایشان اوراق را تهیه دیدند. توریالی رزاقیار، رییس اطلاعات و فرهنگ بلخ؛ میر رحمت‌الله رحمتی، رییس تربیه معلم بلخ و خلف میرحسین خان مینگ از میمنه؛ عبدالکریم بهمن توغالی از دانشگاه بلخ؛ محمد صالح راسخ قبلاً استاد فاکولته ادبیات دانشگاه کابل، همه در باره تاریخ منطقه اطلا تهیه نمودند و جستجوی مرا در جریان سفر اخیرم در مزار شریف () سهولت بخشیدند، بیشتر آن‌ها در مرحله آخری کارم شامل کتاب گردید.

تا جایی که تحقیق کتابخانه مطرح است، سپاسگزاری خاص برای کارمندان کتابخانه و ریکارد دفتر هند؛ کتابخانه مکتب مطالعات شرق و افریقا؛ دفتر ریکارد عامه؛ آرشیفهای راجستر ملی؛ کتابخانه برتانیه؛ انجمن سلطنتی جغرافیه؛ کتابخانه دانشگاه شیفیلد و کتابخانه برادر تن لید، همه بیرون کارشان مرا در جستجوی یاری رسانده‌اند. آرشیف ملی هند به صورت منظم به خاطر من جستجوی ریکاردهای خود را عهده و همیشه مفید، موثر و سخت‌کوش بوده‌اند. داکتر بوشرر- دیتش از کتابشناسی افغانستان **Bibliothica** **Afghanis** اطلاعاتی را در باره عکس‌های میمنه فراهم نمود؛ داکتر اینگه بورگ تالهامر عکس‌های میمنه

و مواد دیگر را فرستاد؛ انستیتوت جغرافیه Geographische Institute، دانشگاه توپینگن صمیمانه نسخه‌های نقشه‌های افغانستان شمال افغانستان را تدارک نمودند.

این کتاب با استفاده از نرم‌افزار چند زبانه محقق (Multi-Lingual Scholar)، محصول کمپنی گاما پرودکشن، سانتا مونیکا، کالیفرنیا، امریکا آماده گردیده و تکفل و حمایت فنی شان را سپاسگزارانه ابراز می‌نمایم.

شماری دیگری از افراد در موفقیت نتیجه این کار، نقش مهمی داشته‌اند. بروس وانیل، اسحاق نگارگر و مسعوده عزیززی در ترجمه تاریخ‌های فارسی کمک نمودند. کار توگرفر من، گراهام رید وظیفه عالی را در رابطه به نقشه‌ها و چارتهای جغرافیه پیش برده است.

حق کاپی

حق کاپی اسناد، نقشه‌ها و رسم‌های چاپ نا شده (Unpublished Crown Copyright) در کتابخانه برتانیه و ریکاردهای دفتر هند با نوع اجازه مهارکننده دفتر قرطاسیه جالتماب دیده می .

یادداشتی در باره حروف نویسی

یان کار اصطلاحات فنی، نام‌های افراد و جاها از زبان‌ها و لهجه‌های مختلف استفاده گردیده است. این‌ها شامل اصطلاحات مشتق شده از زبان‌های عربی، فارسی، دری افغانی، روسی، انگلیسی-هندی و تورکی-مغولی هست. از آنجایی که این روزه‌ها زبان رایج در ولایت‌های شمال افغانستان دری، لهجه‌ای از زبان فارسی هست؛ به صورت عموم واژه‌های فارسی-عربی و واژه‌های معمول تو رکی با معادل دری آن‌ها ارائه نموده‌ام. نشانه‌های تفکیک‌کننده و زیر یا زیر در متن استفاده نگردیده مگر اینکه کاملاً ضروری بوده باشد، زیرا استفاده از این نشانه‌گذاری‌ها در مطالعات تاریخ افغانستان در دوره درانی عرف نبوده است (دوپری). در این ارتباط به تبصره‌های پروفیسور مک چیسینی، کارشناس انتخاب کلمات دقیق، رجوع می‌کنم (xiii-xv) آن را کاملاً صحه می‌گذارم. ترجمه کامل اصطلاحات فنی، نام‌ها و جاها در نامه، جدول‌های شجره‌شناسی، فهرست اعلام و نقشه‌ها آمده است.

ترجمه اصطلاحات فنی فارسی، نام جاها و غیره بر اساس دستگاہ ترجمه استفاده‌شده ژورنال "ایران" مطالعات فارسی انستیتوت برتانیه آماده گردیده است. ساده‌سازی و تعدیل زیر برای رسیدگی به تفاوت‌های تلفظ بین فارسی عربی/ایرانی و دری افغانستان آماده شده است:

s =

t=

z=

و به صفت حرف صامت=w

دری چهار واول بیشتر دارد: دو دراز، دو کوتاه. واول‌های دراز، به ترتیب توسط () (ی)؛ های واول‌های کوتاه 'o'، 'e'

بعضی اصطلاحات معمول عربی، فارسی و تورکی و القاب (مانند قزیل باش، خان، ملأ، امیر، شاه و غیره) به شکل خمیده نوشته نشده است. عین چیز در مورد لغات انگلیسی-هندی که اکنون جز زبان انگلیسی است مانند بازار، راج، رویبه و اصطلاحات فنی مانند ولی سلطان، امیر و غیره، مکرر دیده می .

در مورد کلمه امیر، جایی که این اصطلاح با حرف اول کلان آمده باشد، منظور زمامداران درانی افغانستان است. هرگاه بدون حرف کلان در اول باشد فرماندهان سیاسی و نظامی اوزبیک، تورکمن، ایماق یا تاجیک

های تورکی بیک، بیکی به شکل بیگ، بیگی آمده است. ترجمه روسی بر اساس دستگاه موزیم برتانیه آماده گردیده است. جایی که نام‌های جغرافیایی روسی شده باشد، به شکل بومی آن (کولاب نه کولیاب، شهر سبز نه شخر سبز) رجوع گردیده است. نام‌های معمول جغرافیایی شناخته‌شده مانند سمرقند، تاشکند گردیده .

ترجمه نام‌های جغرافیایی آشنا (سمرقند، هرات، پیشاور) به خاطر ساده ساختن و آسانی شناسایی حفظ اما در حالاتی که تلفظ محلی نام جاها از شکل نوشتاری طور قابل ملاحظه فرق داشته باشد، شکل نگارشی مانند شیرین تگاب نه شیرین تگاو؛ چهارشنبه نه چارشنبه را ترجیح داده‌ام. در مورد افشار (ناحیه‌ای د کابل)، شکل محاوره‌ای را نگه داشته‌ام تا شکل فضل فرو شانه مانند آبشار را، زیرا خیلی شناخته

تاریخ‌ها

های یک و دو، سال‌های هجری با معادل میلادی مثلاً / . های بعدی، هرگاه مانند بالا نیامده باشد، همه سال‌ها به میلادی است. طول مناطق جداگانه، حکومت‌داری‌ها و غیره در های چهار کجبه آمده است مانند [-]. های مدور برای تاریخ‌های تولد و وفات مانند (-) استفاده گردیده .

قابل یاد آوری است که این مباحث بدون کم و کاست با ویرایش اندک از مقدمه کتاب برتری بلخ دیرینه و کشمکش های حکومت کابل با بخارا اقتباس گردیده است که توسط آقای دکتر سید جلال عظیمی از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است کامل آنرا بمنظور استفاده و اشاعه از این تاریخ را بمن ارزانی فرمودند که سپاس گزار شان هستم. زیرا تاریکی های تورکستان صغیر یا (تورکستان افغانی) را که هیچ کدام از تاریخ نویسان کشور باز تاب نداده اند در این جا می یابیم و چون این اثر کامل است فقط صرفاً به پس و پیش کردن بعضی جملات و اشتباهات املایی (تایپی) توجه شده است و هر گز اراده نداشته‌ام تا متن تغییر یابد و بعضاً اتفاقاتی که با متن «برتری دیرینه بلخ» ارتباط داشته و ایجاب باز بینی و مستقل را داشته در بین قوس نوشته شده و در اخیر متن با نام «مولف یعنی عبدالواحد سیدی» قید شده است؛ این اثر در دل باز شناسی افغانستان در جلد یازدهم با امتیاز حق نویسنده باقی مانده است که صورت نوشته های علحیده آن در سایت آریایی انتشار یافته است تا مردم ما قبل از این که این مجموعه عظیم به چاپ برسد که چاپ بیشتر از پانزده جلد کتاب با حجم زیاد مستلزم دست یابی به منابع مالی عظیم خواهد بود که شور بختانه، در حالات موجوده تصور چاپ آن نا ممکن به نظر می . جانیدن این اثر ارزش مند در این مجموعه [باز شناسی افغانستان] و افتخارات آن صرفاً به آقایان دکتر جاناتان لی. و دکتر سید جلال عظیمی باقی می ماند ()



باز شناسی افغانستان

یازدهم

بخش بیستم

فعل و انفعالات جغرافیای سیاسی - تاریخی مربوطات بلخ

از میمنه تا بدخشان در تحرکات خارجی

- - - حوزه تاریخی افغانستان در سده های مورد بحث:

ضرور است تا کمی بیشتر در مورد اوضاع و احوال سرزمین های شمال هندوکش در سده هجدهم که با امپراتوری احمد شاه درانی است بالاخص و در مورد پیشینه تاریخ دیرینه بلخ بالعموم بفهمیم:

بعضاً چنان واقع شده است که مردمانی بخاطر برپایی برتری و تفوق اجتماعی خود مسایل زیادی را در مورد آداب و رسوم اجتماعی خویش که اولین نقطه عروج شان در تسخیر قدرت می باشد پوشیده نگه داشته اند و هرگز ضعف و نالایقی خویش را آشکارا نساخته اند ، و مثلاً مردمان مشرق زمین که ادعا دارند سرزمین شان گهواره تمدنی بوده است ولی داده های تاریخی و اسناد تاریخی چیزی دیگری را حکایه دارد. از جمله "جانانان لی" در کتاب «برتری بلخ دیرینه» در مورد تنظیمات سرزمین ها از قول اسکندر مقدونی نوشته است :

«[اسکندر] مردمان اراکوزیا را یاد داد تا زمین را کشت کنند و سغدی ها را تشویق نمود تا به جای قتل والدین خود آنها را حمایت نمایند... هند یها را وادار ساخت تا خدایان یونانی را پرستش نمایند و سیسی ه را یاد داد تا مردگان خود را به جای خوردن دفن نمایند.... اوبنیان های موسسات یونانی را در سرتاسر آسیا ایجاد نمود و در نتیجه به شیوه های درنده و وحشیانه زندگی آنها فایق آمد... یونانی بودن با برتری و (تعصب) تجلیل میگردید اما این شرارت روش بربرها بود (پلوتارک، De Alexandri Magni Fortuna aut Virutui، نقل قول از هولت،) .

- - یک تذکر وحشت ناک:

بنا بر قول بالا حالا که سده بیست و یکم است می بینیم که در میان نیم بیشتری از جهان معاصر از بین النهرین و فرات تا کرانه های مدیترانه و از هرات تا دهلیز و اخان سند تا آمودریا، و همه جا خون ، وحشت و قتل های سازمان یافته که از جانب کشور های مرفع طرح و پشتیبانی می شود از هر وقت دیگر بیشتر سرزمین ما را به جهنم سوزان تبدیل نموده است که پس لرزه های آن شاید صد ها سال دیگر نیز در جامعه ما احساس شود. حال که می بینیم این گدودی ها بیشتر از جانب اقوام و عشیره هایی راه اندازی می شود که از سرزمین های جنوب قبلاً آمده بودند و اکنون هم در حال جا بجایی در مناطق شمال هستند ، و حتی آنها که مجهز ، با ابزار و ایدیولوژی آتش و خون هستند ، آنها حتی در منظومه های روحی و ساختمانهای انسانی شان نیز مجال این را نمی یابند که فرصت پیدا کنند که حتی به خانواده های خودی و همزبان شان نیز رحم و مروت داشته باشند .

سال گذشته ما شاهد به آتش کشیدن صدها منزل و روستا در شهرستانهای ننگر هار بودیم که از جانب گروه به اصطلاح (شاخه که در پرچم های شان نشان (محمد رسول الله) نوشته شده که نمی دانم این چه مناسبت آنها را با مسلمان بودن این گروه تمثیل و توجیه خواهد کرد ، فقط چیزی را که به خاطر زنده نگه میدارد نداعی هم سوئی افکار این گروه با افکار «وهابیان» دهم میباشد که توسط محمد بن عبدالوهاب در شبه جزیره عربستان شکل گرفت و بعد به شمال آفریقا و هندو جا های دیگر توسعه یافت.) که مردم محل را با رگبار گلوله بستند و مردم مجبور شدند از منطقه فراری شوند ولی هیچگاهی ما شاهد این نبودیم که این اقوام استیلاگر خونخوار که گاه از آدرس داعش و گاه از آدرس طالب خون می ریزانند هرگز توسط کدام مرجعی و یا منبعی نکوهش و تنبه گریده باشند و بر عکس با این

ها در بسا مناطق از قبیل قندز و هیلمند و سایر جا ها مسامحه کاری نیز صورت گرفته است. مثال برجسته و نزدیک بر این قضایا حمله سازمان یافته به یک شفاخانه نظامی در کابل، و قتل عام مردمان نیکه در آن شفاخانه بودند به شمول مریضان و دکتوران که توانسته اند از چشمان تیز بین نیرو های امنیتی پوشیده بماند و تا بحالا نیز مثلیکه واقعه ای صورت نگرفته باشد همه ارگان ها و ارکان های نظامی خاموش و بعد از یک سلسله بگو مگو ها حتی نمایندگان یا ی ملی افغانستان، نیز در کر وفر استیضاحاتی شان، ار اکین بلند پایه نظامی را با مسامحه کاری شان بخشیدند و نمره تأییدی به کثرت اراء دادند و قریب بود به پا های این ذوات گل بریزند.

این نمونه دحشت و خون از جانب کسانی است که با بدنه قدرت دولتی نزدیکی عاطفی دارند و هر گز کسی مثلاً آنها را به نامهای که در سابق به تفنگداران در دهه با الفاظ رکیک طعن زده میشد، در این دوره استعمال نکردند.

- - - حوزه شمال هندو کش (افغانستان)

پیشینه تاریخی

حوزه (شمال) افغانستان، که در سده گذشته به نام تورکستان صغیر یاد میگردد، یا از سوی برتانیه تورکستان یا تورکستان افغانی گفته میشود، مشتمل بر ولایت های اداره معاصر (قبل از) [] فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، کندوز و بغلان بود. اوزبیکها و دیگر زمامداران چنگیزی قبل از امرای افغانستان، منطقه را ولایت یا توابع بلخ مینامیدند. در طول پنجمصد سال یا بیشتر تسلط تورکها در منطقه، مرزهای منطقه، اکثر ب دریای مرغاب و در جنوب شامل تپه قلعه های شمال بامیان مثلاً کهمرد و سیغان بود. اصطلاح تورکستان افغانی یا تورکستان، محصول نوی است که توسط افغانها ابداع و از سوی انگلیسها برای تشریح آسان منطقه ای که قبلاً زیر اداره یک یا دیگر دودمان تورکی بود [] ید.

حوزه بلخ نقش حیاتی را برای هزاران سال در زندگی اقتصادی، فرهنگی و دینی آسیای مرکزی بازی نموده است و یکی از گهواره های تمدن جهانی میباشد. حتی امروز نیز منطقه یکی از مهمترین حوزه های اقتصادی

رییس جمهور نجیب الله (سرنگون در) رزهای ولایات فاریاب و جوزجان را تغییر داد، اگرچه قادر نبوده ام نقشه هایی را که نشاندهنده این تغییرات اداری باشد بدست بیاورم. اندخوی از فاریاب مجزا و به جوزجان ضمیمه گردید، ظاهراً ولایت جداگانه مستقر در سرپل ایجاد گردید.

و نام هنوز هم نوتر "ولایات شمالی افغانستان" است، اصطلاحی که توسط جنرال دوستم و اداره او برای رهایی از اتهامات استقلال بالفعل از کابل، استفاده گردیده است. از زمان سقوط رییس جمهور نجیب الله، بعضی مردمان محلی نام خراسان (با ولایت خراسان ایران مغالطه نشود) را به . طبق معلومات یکی از شاهدان، در تابستان سال در بلخ لوحه ای بود که به فارسی " به خراسان خوش آمدید"، نوشته بود.

افغانستان میباشد. در دوران زمامداری امیر افغانستان ظاهر شاه (-)، بیشتر درآمد پول فیزیکی از صادرات منابع منطقه؛ گوسفند قره قل و پوست آن؛ چرم؛ قالین، گلیم و نمد؛ برنج؛ گندم؛ انگور و کشمش؛ پسته؛ تربوز و محصولات دیگر بدست میآید. همچنان منطقه ذخایر زیاد نفت، گاز و ذغال سنگ دارد، اگرچه غیر از گاز ساحه شبرغان کار اندکی برای بهره برداری از این ذخایر صورت گرفته است. طلا از قسمتهای علیای دریای آمو (بدخشان) از سده ها به این سو استخراج گردیده است و استخراج لاجورد و لعل بدخشان به دوره های خیلی گذشته میرسد.

تا همین اواخر، هنگامی که مزار شریف به مرکز مهم شهری تورکستان صغیر میدل گردید، بلخ قلب سیاسی و اقتصادی ولایت بود. سده قبل از فتح باختر (بکتیریا) از سوی اسکندر کبیر در سال ستراپی هخامنشیان ناحیه زراعتی و تجاری مهم بود، در حالی که قدامت پایتخت آن، بکتیرا، از سوی دانشمندان در محل کنونی شهر بلخ توقع گردیده است [] از سوی جغرافی شناسان عرب شناسایی شده و به "مادر شهرها" یا ام البلاد یاد میگردید (هولت - -). دیگر آن را بلخ البهاییه، بلخ زیبا (گفته اند. موقعیت ستراتیژیک آن در محل تقاطع شاخه های راه ابریشم، کاروانهای تجاری از چین، شبه قاره هند، ایران، حوزه مدیترانه و حوزه های دیگر قاره ایروایشیا، از طریق دروازه های آن میگذشت، شهر را نه تنها یکی از مراکز تجاری شهری دنیای باستان و سده های میانه میساخت بلکه مرکزی

با وجود سروی های مختلف از سوی باستان شناسان و حفریات متعدد، مدارک کمی از شهر باختر هخامنشی/یونانی-باختری کشف گردیده است (بال ای، -) و اینکه موقعیت کنونی مسکون بلخ محل هخامنشی بکتیرا/زیاسپه بوده باشد کمی مشکوک باید باشد. کینتوس کورتیوس مینوسید که دریای بلخاب (بکتروس) در جوار دیوار شهر جاری بود و در زیر قله پاراپامیزوس موقعیت داشت (هولت،). با همه وسعت تخیل، این توضیحات هرگز در شهر کنونی بلخ قابل تطبیق نمیباشد که در وسط یک دشت و در دور ترین نقطه دلتایی واقع است که توسط سیستم کانال دریای بلخاب ایجاد گردیده است. توضیحات کورتیوس میسراند، که باختر خیلی دورتر در جنوب، نزدیک کوه ها جایی که بلخاب هنوز با قوت جاری بود قرار داشت، جایی که شبکه کانال هژده نهر شروع میگردد تا جایی که آنها در دشتهای ناپدید گردیده و به باتلاق میدل میگردد. با در نظر داشت زیارت اناهیتا در زیاسپه (ادامه متن را در پایین ببینید) احتمالاً شبکه کانال را تجسم مینمود و متضمن حاصلخیزی بود که به تمام منطقه میآوردند، این بیشتر منظره الهی را به ساحه میدهد معبد اصلی به روح هژده نهر جایی که کانالها از دریای بلخاب جدا میگرددند. موجودیت چنین محلی فهمیده شده است، اگرچه تا جایی میتوان متیقین بود، که هیچ سروی جدی در این ساحه به راه انداخته نشده است. چند میل دورتر از جایی که بلخاب از کوه البرز جدا میگردد، بین مسکونی چشمه شفا و بوین قره، یک منطقه دشت و تپه های کم ارتفاع موجود است که یک ساحه وسیع باستان شناسی در آن قرار دارد. این ساحه خیلی بزرگ است، و یگانه ویژگی مصنوعی است که در عکسهای ماهواره ها نمایان میگردد (دیده

ا، سایت ii).
میگوید قشون عربها مجتمع نوبهار را تخریب نمود و شهر جدیدی در دو فرسخی محل قبلی بنا نهاده شد، گرچه ساحه قبلی مسکونی بعدا ساخته شد. حتی مسجد عباسی حج پیاده (نه گنبد) بیشتر از یک میل دور تر از شهر کنونی بلخ موقعیت دارد، این نشان میدهد، که پس قشون عربها مرکز عمده جمعیت منطقه دوباره تغییر مکان نموده است. فیض بخش، در مورد متوکل بن ارمان قاضی بلخ نوشت که بلخ مرتبه در تاریخ ویران گردیده است. فیض بخش " گزارش در باره - " ، ریکارد ها و کتابخانه دفتر هند، پیوست نامه سری از هند، L/P&S/ / ، برگهای - -) (پس از این ES L / و غیره). ماخذ صفحات بعدی در باره این گزارش صفحه گزارش داخلی است نه ریکارد برگها.

بود که مردمان نژادها و عقاید مختلف بهم میرسیدند، می آمیختند و نه تنها مال التجاره بلکه اندیشه ها را هم مبادله مینمودند.

از دوره های اولیه بلخ در حاصلخیزی خاک و پهناوری زراعت که به نوبه خود قادر به حفظ جمعیت قابل توجهی بود، شهرت داشت. با وجود این از نظر دید اقلیمی، همه چیز به نظر میرسد در مقابل این انکشافات باشد. جدا شده از مونسون های هند توسط سلسله کوه های مرتفع در جنوب و بیشتر از یک هزار میل فاصله از نزدیکترین بحر، منطقه باران کمی دارد. آنچه بارش سالانه موجود است، عمدتاً در فبروری، مارچ و اپریل میبارد، پس از آن درجه حرارت در دشت به سرعت بالا میرود و طور اوسط به درجه در ماه جون میرسد (دوپری -). در موسم گرما، طوفان های شنی و خاکی، از دشتهای ریگستانی که در سمت جنوبی دریای آمو واقع است میوزد، در حالی که در زمستان بادهای سایبریایی منطقه را خیلی ها سرد و نامناسب میسازد.

با وجود این، در کوه های جنوب، بارش بیشتر است از نومبر تا مارچ در عمق چندین متری در قله های بلند میبارد. در بهار نوب شدن یخها آغار مییابد، و با آب شدن تدریجی برفها آب در سدها و، وادی و دره های کوچک جاری میگردد. این نهرها بالاخره با هم یکجا گردیده دریاها را مانند دریای میمنه، بلخاب، کوکچه و دریاها دیگری که به سوی شمال جاری اند، میسازند یا اینکه به سوی جنوب از طریق تیر بند تورکستان به دریای مرغاب که به سوی غرب جاری است میرسند، سپس به شمال دور خورده بالاخره در ریگهای دشتهای مرو جذب میگردد.

ذخیره آب توسط ساختار زنجیر کوه های که جناح شمالی هندو کش را میسازد افزایش مییابد. شماری زمینهای هموار آهکی، دیدنی تر از همه تیر بند تورکستان، آب برفهای ذوب شده را در چاه های زیر زمینی ذخیره مینماید که به منزله مخزن آب عمل نموده طور منظم آب را به دریاها، حتی در اوج تابستان، میریزاند. اغلب ریزش آب از این ذخایر زیر زمینی آبشارهای دیدنی، مثلاً در دره زنگ و شاخ در گرزویان، را به میان میاورد. این زمینهای مسطح از اثر جریان دریاها، عمیقاً ساییده شده و توسط هزار ها دریاچه های دره های تنگ پیچ در پیچ پارچه پارچه گردیده است. این دره های تنگ و عمیق سایه طبیعی برای دریاها مهیا میسازد که پیچ خورده به کف وادی بر میگردد، که آنها را در گرمای تابستان محافظت نموده و تبخیر سطحی را کاهش میدهد.

در بین سطح آهکی و دشت مربوط، ویژگی سوم جغرافیایی قرار دارد که طور قابل ملاحظه در حاصل خیزی منطقه سهم دارد. این حاوی کمر بند بلند تپه های خاک سست یا چول (بیابان صحرای خالی از بشر) که در قاعده کوه ها از اثر وزش بادهای استپ های آسیای مرکزی تراکم نموده اند. خاک سست نرم باد آورده ناشی از ساییده شدن سنگ و خاک دوره یخ، یکی از حاصل خیزترین خاکها است. برفهای سنگین کوه ها در جنوب، یکجا با آب دارای مواد آهکی منحل زمین هموار، در طول سال میزان بالای آب را در این تپه های ریگی دشتها به میان میاورد، که زمینه کشت گندم را به میزان وسیع ممکن میگردداند. در جاهایی مانند گرزویان، همه ساله حبوبات زیادی که از کشت للمی این زمینهای خشک تپه های متموج بدست میآید، آنها را نقطه اتکای اصلی تامینات زراعت و خوراکه منطقه میسازد.

از دوره های خیلی اولیه، مهارت و استعداد انسان از این مزایای طبیعی آماده شده توسط دریاهاى همیشگی بهره گرفته، منطقه را به یکی از مراکز حیاتی آسیای میانه مبدل ساخته است. در هر جایی که وادی دریا برای زراعت به حد کافی وسعت پیدا میکند، مسکن گزینی انکشاف یافته است، از آب دریاها برای کشت گندم، چهارمغز، پسته []، توت و سبزیجات بهره برداری گردیده است. در بهار، هنگامی که چول و سرایشی کوه ها مملو از سبزه تازه اند، اسبها، گوسفندان و مواشی دیگر برای چاق شدن برده میشوند. جایی که دریا ها از تنگی کوه ها آزاد گردیده به زمین هموار میرسند، مسکن گزینی بزرگتر ریشه دوانیده است و از آنجایی که وادی دریا نیز مجرای برای تجارت و ارتباطات میباشد، مناطقی مانند میمنه، سرپل، قندوز، تخارستان و بلخ به شبکه شهر های دارای استحکامات ارتقا نمودند، که به نوبه خود به مراکز منطقه ای یا دولت-شهر به ذات خود مبدل گردیدند. موقعیت این جاها به دلایل دیگری می باشد، اینها شبکه های معلق آبیاری را در اداره داشتند، که زراعت منطقه بالای آن استوار بوده است، همچنان نیروی لازم را برای آسیاب ها، و آب مورد نیاز را به مردم تدارک میدید.

مشورترین و بزرگترین رود خانه که از این شبکه ها مشتق میگردد بلخاب است، که هژده نهر نامیده میشود. هنگامی که بلخاب از دره تنگی از البرز منته میگیرد، یک سلسله نهر های مصنوعی آب را، نه تنها به بلخ بلکه به تعداد زیاد نواحی مسکونی و شهرک ها نقل میدهند، که به شکل (نهرها) از مزار شریف در شرق و از شهرستانهای دولت آباد، بلخ، چهار بولک و بالاخره به آقچه در غرب گسترش میابد. اگر چه نمیدانیم سیستم هژده نهر در دوره قبل از اسلام تا چی حدودی وسیع بود، اما میدانیم که در اواخر سده هفده مسیحی، دو صد و هفده روستا به آن متکی بود. بدبختانه به سیستم کانال ها در این اواخر توجه نگردیده است، تا حدی از سبب بی تفاوتی دولت و تا حدی از سبب مشکلات کنونی، در بعضی از کانال های کوچک گل ولای تجمع نموده است. (ولی با آنهم در یک برنامه معین از طریق اهالی با کار گذاری میر آبها در قبل ع فصل بهار این جدول ها کنده می شوند) صدها شواهد و دیگر مخروبه هادر سراسر دشتهای بلخ نشان میدهد که در دوره های قبلی هژده نهر خیلی وسیعتر و جمعیت آن خیلی بیشتر بود (مک چپسینی -).

هخامنشی ها تقریباً از خود گذشتگی دینی برای نگهداری هژده نهر داشتند، (تران) الهه حامی بکتر اردوی سورا اناهیته، دارای یک هزار دست، فکر میگردد که تجسم سیستم کانال و روح مسیر بزرگ آبی دیگر بکتر، دریای آمو است (که از دهلیز واخان و کوه های هندوکش و ناحیه کوتل انجمن، خاواک و دره های بامیان سرچشمه می گیرد و در فلات قندز به آمو دریا می ریزد). اگرچه امپراتوری ایران توسط یونانی ها جاروب گردید، معهدا، مهارتهای انجینیری و اداری مورد نیاز برای فعال نگهداشتن سیستم کانال از یک نسل به نسل دیگر، از یک دودمان به دودمان دیگر، برای بقای منطقه که به نگهداری مناسب سیستم کانال وابسته بود، انتقال می یافت. به نوبه خود، اداره سیستم، که در اطراف نگهداری توازن دقیق بین مقرر داشتن طبیعت و نیاز انسان میچرخید، منجر به بیروکراسی استادانه گردید، که منابع گرانبها را مدیریت مینمود و توزیع مساویانه آب را در روستاها تامین مینمود. با گذشت زمان، مجتهد-والی ارثی به

در سده هشت هجری، بادغیس به خاطر جنگلات پسته تا حدی باز سازی گردید که مستوفی مینویسد که " عده زیادی معیشت تمام سال را با آنچه در زمان جمع آوری حاصل کسب میکنند، بدست میاورند، و در واقع مشاهده آن جای شگفتی است" (لسترنج،).

میان آمد که امور دینی و اقتصادی منطقه را اداره مینمود. با فتوحات قشون عربها در بلخ در اوایل سده هشت مسیحی، مهارتهای خاندان برمکی، اداره کنندگان مجتمع معبد نوبهار، یا دقیقتر، [ناوه ویهاره]، و صاحب املاک بزرگ []، به زودی برای استفاده موثر به کار واداشته شدند. زیر اداره عباسی ها، این خانواده تا به موقف وزیر، بالاترین موقف اداری در امپراتوری ارتقا یافتند.

شهر کنونی میمنه مرکز ولایت فاریاب بوده و یکی از مناطق ستراتیژیک شایان توجه مهم را اشغال مینماید. به واقع شدن در نهایت شمال غربی تیر بند تورکستان، در دروازه شمالی دهلیز بادغیس، یکی از شاه راه های کاروانی بین ایران؛ هرات و شهرهایی در دو سوی دریای آمو بود. میمنه همچنان مسیر تجاری متناوب بین شبه قاره هند و آسیای مرکزی، در ضمن کالا ها را به بازار های محلی در غور، و هزاره جات عرضه مینماید. قبل از نشانه گذاری و بسته شدن مرز روسیه-افغان در پایان سده گذشته، کاروانهای مرو و خیوه از دروازه های این مسیر به بلخ وکابل میرفتند. حتی امروز نیز یکی از توقف گاه ها و بار انداز های مهم راه های بین بلخ و هرات، برای توقف شبانه تجار و عابرین میباشد.

با وجود اینکه میمنه سهم اساسی را در مبارزه با امیران درانی در سده گذشته بازی مینمود، اهمیت نظامی آن از سده های گذشته شناسایی گردیده بود. برای هزاران سال، دهلیز های بادغیس گذرگاه های بری آنها جملات قشونهای مهاجم بوده و پیشروی قشون، قشون عربها یا ایران برای پیشروی به سوی بلخ بوده یا اردو های آسیای مرکزی با گذشتن از استپ های شمالی برای تاخت و تاز زمین های حاصلخیز خراسان بوده است. ما میدانیم، اشیای بدست آمده از تپه های حصار قدیمی، که محل مسکونی دارای استحکامات در موقعیت شهر کنونی میمنه در اواخر سده دوم قبل از میلاد موجود بود، و بنیاد آن احتمالاً به اوایل دوره آهن میرسد (بال i).

در واقع، نام کنونی، میمنه، در دوره عتیق ریشه دارد. بر طبق جغرافیه دان عرب، یاقوت، هنگامی که قشون عرب در سده هشت ب از م به منطقه رسیده بود، جمعیت بزرگ یهودی ها را که در منطقه میزیستند کشف نمودند، که احتمالاً پس از ویران شدن بیت المقدس توسط بخت النصر در ق م در این منطقه سکونت اختیار نموده اند (لسترنج،). این شهر به "شهر یهود ها" مشهور گردید. اما یاقوت مینویسد، هنگامی که عربها در منطقه شروع به سکونت نمودند، از اطلاق منطقه به نام "الیهودیه"، "الیهودان" [] یا "جهودان الکبر" [] خیلی ناراحت بودند. مخالفت یهودان مدینه به رسالت محمد در روان

برمکی ها املاک زیادی، هشت فرسنگ درازی و چهار فرسنگ بر، را مالک بودند. ادعا میگردد که اخلاف اداره ساسانی بوده اند / بارتولد (.

(میمنه تا هنوزو اکنون نیز صفت شاهراه تهاجمی مهاجمان را دارا میباشد که گروه های مخالف دولت افغانستان از همین را از طریق غور ماچ و قیصار داخل مسیر میمنه میگردد که مشکل اساسی و جدی برای دولت کابل در جنگ های موجوده میباشد.)

شهر یهودها
"یهودیت بزرگ"

عربهای مهاجر هنوز زنده بود و چنین پنداشته میشد که نام سرزنش کننده و بد اقبال باشد (لسترنج،).
به شهر نام عربی میمنه []، به معنی "خوش اقبال"، "کامگار" یا "خجسته" را دادند [].

با وجود این تغییر نام، مردمان بومی در طول سده های اولیه اسلامی استفاده از اشکال مختلف الیه بیه را ادامه دادند و این نام است نه میمنه که مولف گمنام، متولد کتاب "حدودالعالم" در جغرافیای سده دهم بکار میگیرد (حدودالعالم،) []. برطبق گزارش یک منبع دیگر، در دوره هخامنشی میمنه نیساک میانک نامیده میشد (حدود العالم، ؛ مودهی). مراکز دیگر جمعیت در منطقه، که چهار ولایت نامیده شد، اندخوی، شیرغان و سرپل، همه در جغرافیه عرب ذکر گردیده اند (بارتولد، -).

- - شمال هندوکش از دوره سنگ تا فتوحات عربها

مدارکی وجود دارد که سرایشی های شمال هندوکش و تیر بند تورکستان مراکز فعالیت های قابل توجه انسان از دوره قبل از تاریخ بوده است. مواد سنگی و سیرامیک از دوره پالئو لیتیک تا اواخر دوره نیو لیتیک/برنج، در مغاره ها و فضای باز نزدیک بلچراغ و سرچکان، جنوب شرق میمنه کشف شده است (بال ا دوپری). حفاریات توسط دوپری در آق کوپرک در دره دریای بلخاب، در حدود هزار ابزار سنگ چقماق کشف شده (بال ا)، مدرک اینست که از اواسط دوره پالئو لیتیک تا اواخر این دوره، دره مرکز مهم تولید ابزار سنگ چقماق بوده است. بعضی مدارک تلاشهای اولی برای مجسمه در عین محل نیز کشف گردیده است (دوپری -).

طبق حماسه شاهنامه، منطقه بین بلخ و هرات شاهد مبارزات بین افراسیاب و سیاوش، پسر کیکاووس در جنگ دوازده قهرمان (دوازده رخ) بود (حدود العالم، [XXV]؛ موحدی، -) ضی منابع مینویسند که گوزگانان، که نام شهرستان کنونی گرزویان از آن مشتق گردیده است []، جایی است که تیر آرش افتید تا

تورن اچ جی راورتی، تاریخ هری یا هرات و ملحقات آن، IOR, MSS Eur. C - ، میمنه را " جناح راست" ترجمه مینماید که ریشه دیگر لغت عربی است (معادل v(i) انگلیسی sinister). او ادعا مینماید که نام در سده میلادی به تعقیب فتوحات مغول هنگامی هشت مینگ یا هزاره ارلات، یعنی واحد نظامی یک هزار نفر، در منطقه جابجا گردید، به میان آمد. قبایل این قطعه نظامی جناح راست قشون چنگیز خان را تشکیل میداد، نام مسکونی از آن مشتق گردیده است. خیلی کمتر محتمل است، مغولها یک نام عربی را به جای نام تورکی-مغولی برای جایی را که اصلا اردو گاه نظامی بود، کار گرفته باشند، و استعمال آن خیلی پیشتر از زمانی است که راورتی ادعا مینماید.

این ریشه یابی عمومی بود که از سوی منابع محلی مطلع که در میمنه در سالهای مصاحبه گردیدند کار گرفته میشد، آنها بدون شک آشنا با جغرافی دانا سده های میانه مانند مستوفی، یاقوت و ابن حوقل بودند.
تالیف سال / - ، مولف اهل گوزگان بود.

گرزیوان در شمال ترین سرایشی تیر بند تورکستان، هم شهرک و هم و لسوالی است. شهرک شرق شهرستان در آبگیر دریای سرپل در جنوب خوال واقع است، در حالی که شهرستان در جنوب

مرز بین ایران و اسفندیار مشخص گردد (حدودالعالم، [xxv- xxxi]). اگرچه تیر بند تورکستان نام معمول مورد استفاده برای سلسله کوه های بین مرغاب و دشتهای تورکستان صغیر است، آشکار نیست که لغت "تیر" در این نام ارتباطی با این افسانه داشته باشد.

در مورد بکترا یا بلخ بعضی محققان [] فکر میکنند زردشت پس از زمامدار منطقه، ویشناسیه (سلسله ای دیرینه ای از شاهان که بنام پیشدادیان در تاریخ بلخ شناخته است) از پیشدایانیکه این پیغمبر ایرانی را پ داد، آن را برای تبلیغ فلسفه دوگانه در مرکز خویش قرار داد (بویس i -). هنگامی که زردشت در صحنه نمایان گردید، به نظر میرسید که آیین بومی متکی بر الهه زن، مجسم کننده هژده نهر و دریای آمو، به خوبی تثبیت شده بود. پس از زمامدار هخامنشی اردشیر دوم که حامی الهه اناهیتا، آیین الهه باختری به نظر میرسد تدریجی به پرستش اردوی سورا "ظاهر" شامل گردیده باشد (بویس iii) ؛ هرتزفیلد ii) . معبد اناهیتای زیراسپه یا آذراسپ، با تصویر طلایی باشکوه و خارق ، تعریف شده است که در واقع دریای بلخاب (بکتروس) در میان دو پای او قرار داشته است (تارن []).

به باور عموم زردشت در جنگ نزدیک بلخ در ق م به خاطر حامی سلطنتی خود کشته شده است [] (زیهنر،). به تعقیب فتوحات، یونانی ها در منطقه، فاتحان اناهیتا را به منزله الهه شهر و تاجی دارای هشت اشعه و صد ستاره سکه های دیمتریوس نگهداشتند (تارن). در اوایل دوره مسیحیت، بلخ به شهر زیارتی بودایی مهم مبدل گردید که در مرکز جمعیت رهبانی نوبهار یا نوه ویهاره قرار داشت (بولیت ؛).

دریای شیرین تگاب در جنوب بلچراغ موقعیت دارد. منطقه با شهرستان بلچراغ، از سوی مردمان محل گاهی "هفت دره" گفته میشود، زیرا از مسیر شهرستان هفت دریای فریس، خواجه غار، بادگاه، شاخ گولیبان به سوی شمال میگردد. این هفت دریا در شمال سرچکان به هم یکجا شده چشمه ای خواب را میسازند که به نوبه خود از یک دره تنگ سرازیر گردیده در بلچراغ با دریای شیرین تگاب یکجا میگردد. نام سده های میانه منطقه گوزگان یا به عربی جوزجان بود که نام کنونی ولایت جوزجان از آن مشتق گردیده است. در منابع بعضا این نام به شکل جمع "گوزکانان" (جوزجانان) آمده است که مینورسکی در یادداشتهايش در حدود العالم، ، مینویسد که از لغتی به معنی چهارمغز یا درخت چهارمغز مشتق گردیده است، محصولی تاکنون گریوان به آن مشهور است. (راورتنی ا) ادعا مینماید که دلیل این شکل جمع آن بود که دو گوزگان موجود بود یا دقیقتر منطقه به دو قسمت توسط دریای مرغاب تقسیم گردیده بود. در سالهای صد، حدود گوزگان نظر به سده های میانه ، به اندازه زیادی تغییر یافته است زیرا در آن زمان ساحه وسیعتری را در مقایسه با شهرستان فعلی بلچراغ زی ولایتهای فاریاب و میمنه ارتباط کمی با حدود باستانی گوزگانان دارد. () . مرزهای کنونی ولایتی ()

همچنان در اسطوره های باستانی زردشتی. با وجود این بویس iii) - ، برای مناطق سیستان یا هرات برای مناطق بیشتر محتمل برای تبلیغات زردشتی استدلال مینماید. نگاه کنید شماره ، در بالا. محل مجتمع معبد هیچگاه شناسایی نگردیده است. معبد آی خانم، که بعضی پیشنهاد نموده اند که به اناهیتا میترا وقف گردیده بود، در حقیقت کانالی داشت که از عبادتگاه میگذشت (بویس iii) -). اگرچه بویس، ا - ، و منابع متنی برای مطالعه آیین زردشتی (مانچستر) ، برای دورتر بحث مینماید، دوره برنج، تاریخ (-) .

فتوحات اسکندر در بلخ در ق م نشانه پایان نفوذ هخامنشی ها در منطقه بود، اما نه طوریکه اسطوره سازان اسکندر در آغاز تمدن در شمال هندوکش مانند پلوتارک اشاره مینمایند. اگرچه در دو سده پس از اشغال هلینی ها، فرهنگ و تفکر یونانی در همه ساحات تمدنی بلخ، تا اندازه ای نفوذ نمود که حتی نقش های خود را بالای بودیزم، که از زادگاه خود در جلگه های گنگا به سوی شمال غرب در آسیای مرکزی و از آن به بعد به چین، سترایپی های هخامنشی بلخ و سغدیانان قبلاً مراکز عمده تمدن بودند، پخش گردیده بود، باقی گذاشت (هولت، -). در واقع، آورنده دموکراسی و ارزشهای تمدنی، که منجر به اشغال بلخ از سوی اسکندر، و به ویژه کشمکش او برای بدست آوردن سغدیانان، خاطره ای دردناکی از وحشیگری ها، ویرانی ها و استبداد آن آنها (هلنی ها) ثبت گردیده است. در میان زیاده رویی های که اسکندر مرتکب گردید قطع عضو و شکنجه های باسوس، مدعی تاج هخامنشی، نابودی کامل قطعه نظامی یونانی و الهام دهنده اسکندر برای الهه سازی میباشند (هولت، -).

در اوایل دوره مسیحیت، فرهنگ و تمدن ایرانی در زمان ساسانیها یکبار دیگر خود را تثبیت نمود. در سال یک نقاشی آبرنگ از دوره بین سده های سوم و چهارم ب م در نزدیک غولبیان کشف گردید و احتمالاً محل دفن یکی از شهزاده های ساسانی ولایت فرعی شان بوده است (گرینت، لی، پندر-ویلسن، گرینت، -).

بلخ، پس از شکست از سوی عربها زیر فرمان احنف بن قیس بود که در / ، یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی به سوی بلخ گریخت که در حدود ده سال جنگ فرسایشی را با عربهای مهاجم ادامه داد. (او زیاد کوشید تا کمک سرزمین های همسایه مخصوصاً چینی ها را بدست بیاورد اما موفق به دریافت همیاری آنها نشد و سر انجام در زمان عثمان خلیفه سوم اسلام بدست آسیابانی کشته شد) (بازشناسی افغانس جلد اول، تألیف نگارنده).

در این جریان شهرک های غرب بلخ به میدان های بزرگ جنگ مبدل گردید، زیرا دو دین و فرهنگ، برای تفوق سیاسی و عقیدتی خویش با هم در جنگ و ستیز بودند. در فرجام، این قشون عربهای مهاجم بود که مستولی گردیدند. بالاخره یزدگرد بدست یکی از غلامان آسیاب بالامرغاب کشته شد و جسد او بدون کدام مراسم خاص به دریای مرغاب انداخته شد، بعدتر از آنجا کشیده شد و با مراسم با شکوه مناسب دفن گردید [] .

- - از عربها تا مغولها، -

آمدن قشون عربها نه تنها فرهنگ عرب را با خود آورد بلکه دین نو آسمانی جدید یعنی اسلام را نیز آورد که در نتیجه تمام سیستم مذاهب دیگر در بلخ را پاک گردانید. با وجود این، آمدن اسلام منجر به نابودی آیین زردشتی، بودایی، مسیحیت نسطوری (منگانا) و آیینهای مشرک بومی گردید، فرآیند مسلمان

ساختن منطقه خیلی طولانی و مشکل بود. هنگامی که قشون عربها در سده اول هجری به منطقه رسید، با مقاومت و از جان گذشتگی شدید مشرکان قبایل کوهستانی گوزکانان، غرجستان و غور مواجه گردیدند [] که به زودی در سخت کوشی، لجاجت و ستیزه جویی مشهور گردیدند []. با وجود تلاشهای متعدد از سوی حکومت‌های پی در پی، عربها برای مطیع ساختن مردم و مسلمان ساختن آنها، تا اواخر سده دهم ب م (سده چهارم هجری) وادی‌ها و کوه‌های مستحکم غور و غرجستان هنوز خانه‌ای مطمئن و مستحکم گروه بزرگ مشرکان در جهان اسلام بو () که پذیرش آئین اسلام توسط شان مدت‌های طولانی را در بر گرفت که می‌شود گفت حقیقتاً آنان، در جریان سده بعدی، از اثر کوشش‌های دوامدار سلطان محمود غزنوی که حد اقل با سه بار اردو کشی در منطقه منجر گردید، تلاش نمود تا اهالی را در دارالاسلام بیاورد. تهاجمات او در مقایسه با تهاجمات گذشته با موفقیت بزرگی همراه بود، با سقوط هر قلعه مبلغان دینی برای منطقه تعیین گردید تا اهالی را به اسلام مشرف بسازند (بوسورت، []).

بلخ و گرزویان در انقلاب عباسی‌ها سهم مهمی داشتند. در / یحیی مدعی تاج و تخت عباسی که والی اموی خراسان را کشته بود، به گوزگانان گریخت در آنجا برای چندین سال برای حاکم و (اهالی) محل مشکل خلق نمود. بالاخره در سال / در روستای "ابنو" یحیی با پسر حاکم خراسان، در میدان باز روبرو شد و دستگیر گردیده و در "دروازه شهر گوزگان" حلق آویز گردید که به احتمال زیاد آن شهر میمنه بوده است (بارتولد، ؛ ویلهاوزن،). [] بادغیس و منطقه کوهستانی بین دریای مرغاب و هری رود پناه‌گاه مناسبی برای گروه‌های رافضی و ضد دولتی بود. در / اشناس، استاد شیش (یا سیس) دعوی پیغمبری نمود و آیین آتش پرستی را زنده ساخت و سبب چور و چپاول وسیع در منطقه گردید. او حتی در گرفتن قلعه بزرگ نایره تو (قلعه نریمان) در بادغیس برای مدتی موفق گردید، اما بالاخره / مقهور گردیده و با سایر اسرا به بغداد انتقال گردید (بارتولد،). دختر او (مرجیله یا مراجیل) در یک تصادف مسخره به نکاح هارون در آمد که آن زن بالاخره عبدالله المامون را زایید که بعد از کشته شدن فرزند زبیده، امین، (مامون) "خلیفه عباسی" گردید. []

تهدید بیشتر سیاسی و مذهبی به امپراتوری از سوی هاشم بن حکیم متوجه بود، که برای مدتی وزیر یا وزیر اعظم ابو مسلم (داعی) و مبلغ بزرگ عباسی، متولد کاریز بادغیس []، خود را مهدی و تجلی امامت اعلان نمود، که در مذهب تشیع، (عقیده بر این است که) نیروی عرفانی و سیاسی از طریق این تجلی به امام‌ها (که از خانواده علی بن ابی طالب است) حلول یافته است. و (هم) چنان عقیده داشتند که مردمان عادی که فانی نیز میباشند هر گز نمیتوانند تاب روشنایی‌ای که از چهره اوساط می‌گردد تحمل نمایند، از همین سبب

راورتنی ا
راورتنی ا

، ماجراجوی فرانسوی فریه ادعا این محل مشرکان را در جریان سفر از سرپل به دولتیار دیده است، اما معتبر بودن گزارش او زیر سوال است همینطور است گزارش او در باره حجاری و نقوش برجسته در میرزا ولنگ، نگاه کنید لی ؛ بیوار و در زیر فصل یا احتمالاً انبار (سرپل). راورتنی ا ، میگوید او در چوبه دار اویخته شد.

راورتنی ا
راورتنی ا
راورتنی ا

مینویسد " او از همسایگی مرو آمد".

این حکیم نقاب میپوشید (که به مقتع یا "حکیم نقاب پوش" در تاریخ شهرت داشته است (طبری، ابن خلدون) ولی ادعا داشتند برای پنهان نمودن داغهای چیچک یا سیفلیس که در صورتش بوده نقاب بر چهره می افکنده و از همین سبب برایش لقب المقتع یا "نقابدان" را جای گزین نامش کردند. (بارتولد، []).

- / - ، المقتع پیروان زیادی در منطقه، تا دور دستهای شمال در بخارا () [] که حکومت عباسی را با حملات خود به مشکلات بزرگی روبرو ساخت. در حدود صد / ، ابولبلال، رافضی کرامیه از غرجستان، [] لقب "دارالعناب" (استاد مجازات یا شهادت) را مدعی گردید و در حدود ده هزار پیرو را در اطراف پرچم خود گردآوری نمود تا هنگامی که قیام او بالاخره سرکوب گردید. [] از اواخر سده ده به بعد گوزگانان مرکز مهم یکی از دودمانهای کوچک، فریغونیان بود، در اصل مطیع سامانیها، که بالاخره زیر اداره سلطان محمود غزنوی در آمد که از طریق ازدواج با دختری از این خانواده، ارتبا [] این دودمان مدعی بود که اخلاف فریدون اسطوره ای است، اما شناخت کمتری از اجداد واقعی آنها صورت گرفته است، به استثنای اینکه، این خانواده در گوزگانان برای چندین نسل زیسته اند (حدود العالم، - -). /

زاممدار فریغونی، اردوی قره خانی را در چغانیان، در دشتهای غرب بلخ شکست دادند (بارتولد، []). / هنگامی که ابدال عباسی مامون فریغون، داماد

سلطان محمود، از سوی سربازان خودش به قتل رسید، سلطان محمود، به منطقه لشکر کشیده و قیام کند را سرکوب نموده و سران آنها را با شمشیر سر برید و حکومت این منطقه مرزی را به حاجب خود یلنگتوش سپرده، زمامداری فریغونیان را به پایان آورد (جوزجانی :i ن) و در جریان سلطنت محمود گوزگانان به صفت زندان و محل تبعید برای زندانی های حکومت استفاده شد، به شمول برادر کوچک زمامدار غزنوی، اسماعیل که جریت نمود در جانشینی محمود پس از مرگ پدر سبکتگین نزاع نماید (بارتولد، جوزجانی :i). [] (برای معلومات مزید به طبقات ناصری، تالیف منهاج سراج جوزجانی و هم چنان به جلد سوم باز شناسی افغانستان تالیف نگارنده مراجعه کنید).

دودمان فریغونی در حمایت از هنر ها مشهور بود و دربار آنها محل تجمع شعرا و دانشمندان بود. مشهورترین نسخه اهدا شده به یکی از زمامداران آن جغرافیایی "حدودالعالم" تالیف یکی از ساکنان گوزگانان در / - است. طبق ای کتاب، قلمرو فریغونیا شامل الیهودیه (میمنه)؛ شهرستان کنونی گریوان؛

راورتی ا ii ،. راورتی میگوید نقاب از طلا ساخته شده بود و زشتی چهره او از سبب خوردن تیری به چشمش بود. طبق بارتولد نقاب به رنگ سبز بود. راورتی ii .

موقعیت دقیق و وسعت ناحیه که در سده های میانه غرجستان نامیده میشد مشکل است مشخص گردد. منطقه در جنوب و در مجاورت گوزگانان واقع بود و احتمالاً همه معاونین و آبهای اصلی که به دریای مرغاب جاری بود، در بر میگرفت. غور در جنوب غرجستان واقع است و این نام به منطقه ای گفته میشد که در برگیرنده انهار فرعی هری رود است.

راورتی ii . یکی از دختران سلطان محمود با عباس مامون فریغون ازدواج نمود. راورتی ii و مینورسکی در یادداشتهای حدود العالم در باره مینویسد زمامدار فریغونی ابونصر شاید والی گوزگانان "گوگانان" نبوده باشد اما طوری که زمامدار ان وقت فریغونی ابو حارث، او فرمانده اردو جهت کمک برای سلطان محمود تعیین شده بود طبق طبقات ناصر (جوزجانی i)، اسماعیل که درقلعه کالین یار جوزجان تبعید گردیده بود.

غرجستان؛ تالقان (از باغیس)؛ انبار (سرپل)؛ اندخود (اندخوی)؛ اوزبورغان (شبرغان)؛ و فاریاب بود (-) [] این مناطق ، خیلی حاصلخیز ، پر جمعیت و مرفه بود. که به ویژه برای چهارمغز شهرت داشت، محصولی که هنوز در دره های گزریوان طور گسترده میروید.

الیهودیه محل مسکونی ملک گوزگانان بود که دارای کمپ یا ایستگاه مستحکم نیز بوده است . اندخود، اگرچه محلی برای زراعت، و رویش فرا آورده های کشاورزی بخاطر نداشتن آب امکانات اندکی داشت ولی از رهگذر مرکزیت جغرافیایی اش در پرورش مواشی مخصوصاً گوسفند ،شهرت به سزایی داشت و از همین رو پایتخت و مرکز تجارتی مهم قلمرو گوزگانان به حساب میرفت ، که به صنایع چرمگری (پوست قره قل و مفروشات) شهرت منطوقی داشت. شبرغان افزون بر امکانات و آب جاری محل اقامت کدام چهره سیاسی مهم نبود (حدودالعالم، []).

در نزدیکی این منطقه روستاهای حاصلخیز بود که از اثر تهاجم اردوی مغول مانند موج بدون مقاومت پارچه گردید، که در نتیجه (مغولها) نظم باستانی را جارو نمودند که از اثر آن چهره سیاسی و اقتصادی بلخ را برای همیشه تغییر داد. « [

در دوره قبل از مغول، فاریاب مهمترین قلعه بین بلخ و مرغاب بود. هنوز مناقشه در باره موقعیت دقیق آن ادامه دارد، اما ویرانه ها باید جایی بین اندخوی و میمنه احتمالاً در ینگی قلعه باشد. لسترنج ان را با خیر آباد تطبیق مینماید. در اواخر دهه فرانتز گرینت از د اف ا از خرابه هایی وسیعی در شیرین تگاب گزارش داد، شاید محل فاریاب بوده باشد. از سوی مغولها تخریب گردید و اگرچه نام در سده ی بعدی دوباره ظاهر میگردد، مرکز تجارت و جمعیت به میمنه منتقل گردید. طبق طبری، شهر فاریاب از سوی فیرون، مردانه تورکستان اساس گذاشته شد. راورتی میگوید نام فاریاب مربوط به سرزمین یا وسعت زمین است که توسط دریاها یا کاریز آبیاری میگردد.

وحیدی ، این قطعه را در باره دوره فریغونی هادر گزریوان از فرخی (براون ii -) فردوسی، نقل مینماید:

در دیار گوزگانان اندرین عهد قریب
مسجد آدینه و عالی منار میمنه

ار چیز نامور کرد از پی مزد و ثواب
ود باب و جوی آب نو سراب

لی جناتان ،شوکت دیرینه بلخ یا برتری دیرینه بلخ ، ترجمه دکتر جلالیر سعید عطیمی ، فصل اول





باز شناسی افغانستان

جلد یازدهم

یکصد و بیستم

- . فعل و انفعالات جغرافیای سیاسی - تاریخی مربوطات بلخ

از میمنه تا بدخشان در تحرکات خارجی

تفمی را که امپریالیزم انگلیس و روس در یکصد و اندی سال قبل در این سرزمین کاشتند امروز حاصل شوم و نا مبارک آن را مردم افغانستان می دروند. همه از پشتون تاپیک و ترک و اوزبیک و هزاره و ترکمان و اقوام ساکن در این جغرافیای نا برابر با بهانه یا بدون بهانه به فون هم تشنه اند

و این طلسم شیطانی و هشت و پلیبری ، همه روزه در کوه سراهای این منطقه (افغانستان) با ریزش
فون، انفجار و انتهار و ترور با قدرت تکنولوژی جنگ و نفرت ادامه دارد.

. - -

اگر مرز های سیاسی ساختگی فعلی را نادیده انگاریم و از تغییرات و تبدلاتی که روس ها و انگلیس ها
در تقسیم سرزمین بدخشان مانند سایر محلات شمال هندو کش و جنوب آمو دریا ، تا میمنه و بالا مرغاب
داده اند ، چشم ببوشیم و قرارداد یازدهم مارچ () / هق. سال کشته شدن ناصر الدین شاه را زیر
پا گذاریم ، خاک بدخشان در دامنه شمالی کوه های هندوکش و کنار ساحل چپ قسمت علیای آمو دریا (پنج) ،
در کوه های پامیر قرار دارد . از شمال به رود خانه زر افشان و فرغانه (اراضی غصبی روسیه) و از
مشرق به چترال و شغنان و درواز و ترکستان شرقی و از طرف جنوب به اباسین در خاک هند و از مغرب
به کلفگان (در محدوده تخارستان) یا قطه غن محدود می شود . []

- - لهجه های پامیری بدخشانی

لهجه هایی که در بدخشان صحبت میگردد مربوط به لهجه های شرقی ایرانی که در این سر زمین بدانها
گفتگو میگردد عبارت اند از لهجه های پامیری (ارشری)؛ اشکاشمی که به لهجه سنگلیچی نزدیک است ؛
زیبای یا زیبای در زیباک پامیر ؛ سریکلی در سریکل پامیر ، سنجی؛ شغنی ؛ منجی ، وخی
که بنام غلچه بی نیز معروف است ؛ یغناپی که مربوط به دره یغناپ می شود که میان کوه زر افشان
و حصار، گفتگو می شود که باز مانده زبان سغدی است . همچنان لهجه های ناشناخته دیگر ایرانی نیز
در دره های دور دست پامیر وجود داشته باشند که تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته اند که چون
از موضوع پژوهش ما دور است به همین قدر اکتفا میکنیم.

بدخشان در مرز های جغرافیایی اش با بلخ شریک می باشد و همه ، دارای فرهنگ مشترک هستند. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه « » « ایام الطخاریه » نامیده است و مقدسی گوید زبان تخارستان به زبان بلخی نزدیک تر است. [۱۳۷]

- - .امیران و فرمانروایان بدخشان

ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث (ناصر خسرو) در کتاب جامع الحکمتین آورده است :

« چون من از مصر بدین زمین باز آمدم و با آنک مرتب علما و فلاسفه را درس کرده بودم ، علم دین حق را که باطن کتاب و شریعت است به حفظ داشتم، اندر سال از تاریخ هجرت رسول ، امیر بدخشان که معروف است به عین الدوله ابوالمعالی علی بن الاسد الحارث ائده الله بنصره که بیدار دل ، هوشیار مغز و روشن خاطر و تیز فکرت و دور بین و باریک اندیش و صاحب رأی و قوی حفظ و پاک ذهن و پسندیده خوی است و در مورد او قصیده ای به خامه خواجه ابوالهیشم احمد بن الحسین الجرجانی به خط خویش نوشته بود ... بدین تقرب کاندرا حقایق علوم و دقائق الحکم از این هوشیار امیر و بیدار ملک دیدم شاد شدم و خدای تعالی را شکر کردم که اندرین روز گار ... بزرگی یافتم که با ولایت دنیای می همی مراحل ولایت دین را بشناسد ... من در عمر دراز خود اندر فراخ زمین خدای سبحان جز او کسی ندیدم که با اقبال دنیا به وی ، آن کس طالب ذخایر علمی و دقایق دینی و خزاین صدقی کند.

داکتر معین می گوید : «چنین بر می آید که خانواده علی بن اسد در بدخشان در فاصله سالهای که سلجوقیان از بلخ و خوارزم تا اصفهان و ری را مسخر ساختند ، در بدخشان مستقر شده و حکومتی خارج از حوزه سلجوقیان تشکیل داده باشند و بعد از این خانواده ابوالمعالی علی بن اسد به حکومت بدخشان رسید . ا یعنی سال تألیف کتاب «جامع الحکمتین» بر مسند امارت بدخشان متکی بود.

- - .ناصر بن حارث بن خسرو قبادیانی

بهترین انبیا را وارثم

قدیمی ترین فرمان در مورد ناصر خسرو از اواخر قرن نهم یعنی در دوره استیلای تیموریان است آخرین آنها مورخ بسال هق. در دوره امیر شیر علی خان است. این فرمانها در مورد او در ظرف پنج قرن صادر شده است که در آن فرمانها ناصر خسرو نه حجت خراسان است نه پیشوای مذهب اسماعیلیه و نه مؤسس طریقه «ناصریه» بلکه متفقاً او را به القاب «برهان الاولیاء والاتیق» «سالک سنن سید المرسلین» یاد کرده اند و او را از سلاله سادات خوانده اند.

- - - بر تری دیرینه بدخشان

بدخشان ناحیه کوهستانی ای است که بر ساحل چپ سمت علیای آمو دریا قرار دارد. این دریا در موضع بدخشان به نام رودخانه پنج شهرت دارد.

مارکوارث در کتاب ایرانشهر، صفحه آورده است: معنی واژه «یا» «نوعی یاقوت است که فقط در ناحیه بدخشان در ککچه (کوکچه) یافت می شود.

یاقوت در معجم البلدان، جلد اول صفحه این نام را به شکل «یا» که نام عمومی و عادی منطقه است یاد میکند. و در سفر نامه مارکوپولو نیز به همین نام آمده است. معادن یاقوت بدخشانی در شغنان خارج بدخشان بر ساحل راست آمو دریا واقع شده است. این یاقوت که در تاریخ بنام لعل بدخشانی «بدخشانی» اغلب شاعران به صورت مجاز لب معشوق را به استعاره می گرفتند بخاطر زیبای رنگ آن، وجود داشته است.

نخستین بار که از بدخشان نامی به میان می آید در اسناد چینی قرن هفتم و هشتم پس از میلاد است. این نام در "هوان چوانگ" به شکل PoT, otcoagna آمده که لفظ قدیمی آن بنا به گفته شلگل (-Pottok Tsongna) (T,ng-shu) به شکل (Paat,o-shan) و در دایرة المعارف (Ce-fu-Yeun-kochi) به شکل (pu-T,oshan) یاد شده است. چینیان در شرح این ناحیه آن را قسمتی از خاک (TuhunLu) تخارستان دانسته اند.

نویسندگان دوره اسلامی برای تخارستان دو معنی قائل شده اند. این کلمه به معنی دقیق خود ناحیه ای بود که میان بلخ و بدخشان قرار داشت و به معنی وسیع تر شامل تمام مناطقی بود که در مشرق بلخ و در دو طرف آمو دریا افتاده بود. روشن است که اشتقاق این نام از نام طخاری هاست که در قرن دوم میلادی ظاهر شدند و امپراطوری یونانی باختری را در هم شکستند.

در قرن پنجم میلادی این منطقه بدست هیاطله افتاد (دولت بیزانس این ها را هفتالیته (Hepthalites) می

در جوامع الحکایات تالیف در قرن هفتم هـ.ق. داستانی تذکر یافته که در آن یکی از پادشاهان هیاطله، دو ناحیه جرم و بدخشان را به پسر خود عطا کرده است در قرن میلادی دو دهه قبل از هجرت رسول کریم (ص) کار امپراتوری هیاطله در صفحه روزگار خاتمه یافت. []

برابر به تاخت حملات عربها حاکمان طخارستان به معنی واقعی آن بنام «بیغو» شهرت داشتند که به عربی آنرا «جیغویه» می گفتند که شامل اراضی شاهزادگان نواحی دیگر بدخشان نیز میگردد.

اینکه چه وقت و در کدام سال بدخشان بدست فاتحان اسلام فتح شده است معلومات کافی بدست نیست و هم این دانسته نشده است که اسلام در آنجا چگونه انتشار پیدا کرد. کذا در تاریخ طبری یکبار از بدخشان نام برده شده و در واقعه ای سال هـ.ق. نزاعی علیه کشم نزاعی در خاک «جیغویه» و نقاط دور دستی

یعقوبی در البلدان گفته است ناحیه جرم در بدخشان برسامان بلاد اسلام بوده و بر سر راه واخان و تبت قرار داشته است و از شاهزاده ترک نا شناخته ای بنام «خماربیک» به عنوان شاه شغنان و بدخشان توصیف شده [] .

اصطخری در کتاب مسالک و ممالک آورده است: که بدخشان جزء مناطق متصرفی ابوالفتح (یفتالی) است که پسرش بنا به گفته سمعانی (ترکستان نامه، بارتولد، ج. اول، ص) و یا قوت در (جلد چهارم) علیه قره تگین عامل سامانیان جنگ کرده است. []

در نیمه دوم قرن ششم هـ. ق. طخارستان به معنی وسیع تر که بدخشان هم در آن شامل می شود، زیر تسلط تیره ای از خاندان غوریان که در بامیان بودند در آمد. اما مانند سایر شاخه های این خاندان در ابتدای قرن هفتم به دست سلطان محمد خوارزمشاه مجبور شدند از اراضی متصرفه شان چشم ببوشند.

بدخشان یگانه سرزمینی است که بنا بر ساختمان طبیعی و موجودیت دره های مخوف و کوه های بلند از فتنه چنگیز خان ایمن ماند. اما پس از تیمور و جانشینانش پس از جنگهای سختی توانستند قدرت خود را به اهالی آنجا تحمیل کنند. بدخشان در دوران ابوسعید از احفاد تیمور - ضمیمه امپراتوری تیمور شده

شاه سلطان محمد بدخشی از اطاعت دستورالعمل نظام حکومتی که از اسکندر مقدونی باقی مانده بود چشم پوشید و میخواست با نام مستعار «لالی» نظام ایالتی ایرانی بوجود آورد. او در مقابل لشکریانی که ابو سعید فرستاده بود تسلیم شد و به هرات رفت و پسرش به کاشغر فرار کرد و میرزا ابوبکر پسر ابوسعید امیر بدخشان گشت. [] . مورخین دوره های اسلامی از داستانی یاد کرده اند که مارکوپولو نیز خاندان بر

بارتولد، ترکستان نامه، ج، اول، ص .
یعقوبی، فتوح البلدان ص .
ابن اثیر، تاریخ کامل، ج. هشتم، صص
تاریخ رشیدی، پیشین، ص .

سر قدرت در بخشان را از نسل اسکندر مقدونی خوانده بود. که این داستان را به دختر آخرین حکمران نسبت می‌دهند که اجداد او برای مدت سه هزار سال حکمرانان بدخشان بوده اند. []

ابوبکر بعداً توسط سلطان محمود ، امیر حصار ، از بدخشان بیرون رانده شد . تا فتح حصار به دست اوزبیکان در اواسط قرن نهم هجری بدخشان در محدوده حکومتی خود باقی بود. جنبشی ملی علیه فاتح ازبیک در بدخشان برپا شد. سران این قیام مبارک شاه، وزیر راغی بود. ایشان قلعه ای را به طرف چپ کرانه کوچک ، به عنوان پایگاه بدست آوردند. این قلعه تا امروز بنام قلعه ظفر نامی که مبارک شاه به آن داده بود ، بر جای باقی است . در نتیجه این قیام ازبیک ها از بدخشان رانده شدند. ناصر میرزای تیموری برادر بابر که قیام کنندگان از او یاری خواسته بودند، به عنوان امیر بدخشان در سال ه.ق. بر روی کار آمد. این مرد با سران قیام کنندگان نتوانست سازش کند و دو سال بعد از بدخشان بیرون رانده شد .

ه.ق. سلطان ویس میرزا ، پسر سلطان محمود میرزا، با رضایت بابر به بدخشان رفت و در قلعه ظفر او را پذیرا شدند. کمی پیش از این مبارک شاه به دست دوستش ، زبیر کشته شد. زبیر که سعی داشت در دوران امیر جدید قدرت را به دست داشته باشد ، کشته و از میان برداشته شد.

کمی پس از آن ، شاه رضی الدین ، سر کرده اسماعیلیان کوهستان ، در پهنه بدخشان ظاهر شد و پیروان آنین اسماعیلی را به دور خود جمع کرد و قسمتی از بدخشان را نیز تسخیر نمود که بالاخره او نیز در سال ه.ق. به قتل رسید. و سرش را به قلعه ظفر نزد میرزا خان بردند. میرزا خان نیز در سال ه.ق. بر تخت سلطنت بدخشان فوت شد . بابر، سلیمان ، پسر میرزا خان را که هنوز خورد سال بود فرا خواند و به جای پسر خود همایون، بر تخت نشاند. در سال همایون را پدر نزد خود طلبید و روانه هندوستان کرد.

پس از سعی بی نتیجه سعید خان، حکمران کاشغر، برای گرفتن اراضی متصرفی خود، سلیمان به عنوان امیر بدخشان مورد تأیید بابر قرار گرفت و تا سال ه.ق. بر بدخشان حکمروا بود.

شاهرخ نوه او، در نیمه اول همین سال علیه او قیام کرد و او را از بدخشان بیرون راند. او ابتدا به هندوستان و سپس به مکه رفت اما بعد به بدخشان باز گشت.

ه.ق. ازبیکان به فرماندهی عبدالله خان ، بدخشان را کشود، سلیمان و شاهرخ مجبور شدند به هندوستان فرار کنند، اما پس از اندی مراجعت کردند و چندین بار کوشیدند تا فاتحان بدخشان را دفع کنند.

در ابتدای قرن یازدهم قمری ، بدیع الزمان میرزا ، پسر شاهرخ، آتش قیام دیگری بر افروخت. در سال ه.ق.، تیموریان هم بلخ و هم بدخشان را مسخر کردند. اما در پاییز سال این دو ناحیه به ازبیکان تسلیم

امپراطوری اوزبیکان در قرن یازدهم قمری به چندین ناحیه مستقل تقسیم می شد. در بدخشان سلسله ای که موسس آن یار بیگ بود تسلط پیدا کرد. اوست که شهر فیض آباد را ساخت. سران این سلسله چون میران بدخشان ادعا میکردند که از نسل اسکندر مقدونی هستند، ادعایی که تا قرن سیزدهم هجری نیز پای آن

هد قمری میر محمد شاه بدست مراد بیگ، حاکم قندز، از تخت سلطنت خلع گردید. مراد بیگ، میرزا خان رابه امارت بدخشان فرستاد. پس از مرگ او مراد بیگ مستقلانه حکومت کرد، حتی قندز را نیز به زیر فرمان خود در آورد.

پس او بنام میر شاه نظام الدین جانشین پدر شد اما در سال قمری فوت شد. پسر دوم او جهاندار شاه به بعد با یکی از شاهزادگان این سلسله بنام محمود شاه به مبارزه پرداخت که تخت سلطنت را به دست آورد. از سال هد قمری به بعد یکی دیگر از شاهزادگان این سلسله بنام محمود شاه به مبارزه پرداخت که تخت سلطنت را بدست آورد. در سال جهاندار شکست قطعی خورد و با آخرین کوشش خود در سال به خاک روسیه عقب نشست. روسها « را در فرغانه برای اقامت او تعیین کردند و سالانه ربل به او می پرداختند. در سال بدست شخص ناشناسی در اوچ گرگان به قتل رسید.

حکومت کابل، محمود شاه را از سلطنت معزول و او را به کابل تبعید کردند که تا روز مرگش در کابل بسر می برد. به این ترتیب خاک بدخشان، که در تصرف او بود به حکومت کابل ضمیمه گردیده و قسمتی از خاک ترکستان افغانی گردید که این پژوهش بر محور آن دور میخورد.

هجری قمری به بعد گزارشهایی در روسیه، در باره یاقوت و لاجورد بدخشان و سخنان باطلی در مورد طلا و نقره شنیده میشد که این آوازه ها جزئی برنامه استیلا و توطئه روسیه بحساب میروند. در ذکر هدفهای سیاسی روسیه در آسیای مرکزی، فتح خاک پر ثروت بدخشان بود و ورد ایشان به بدخشان شروع.

پایگاه پامیر، در مرغاب تأسیس شد و در سالهای پس از محاصره نظامی «یشلیکول» روسها سراسر پامیر شرقی را گرفتند. پامیر شرقی بنام «ناحیه پامیر» خاک

(Oblast) فرغانه بود و به وسیله دستة نظامی روسی پامیر اداره می. [۱۴۳]

- - - سرحدات پامیر

در یازدهم مارچ () / هجری قمری یادداشتی میان انگلیس ها و روسها در لندن در باره سرحدات پامیر میان افغانستان و قلمرو حکومت بخارا که اداره آن با روسها بود، رد و بدل شد. بدخشان

خاصه در دست حکومت کابل باقی ماند، در حالیکه حدود قلمرو پامیر غربی که در شمال مشرق رود پنج است (جبراً) به قلمرو بخارا برگشت داده شد.

- - . کريدوريا دهليز پامير

[« قسمیکه در فوق بصورت موجز گفته آمدیم، سرزمین پامیر که در منتهی الیه بدخشان بین تاجکستان، چترال و ایالات سینکیانگ چین واقع شده است به «دسته و دهلیز افغانستان» و یا «کريدورافغانستان» نیز مشهور است که این ناحیه، به گواهی همه اسناد تاریخی و جغرافیایی و تأیید دانشمندان بزرگ جهان، سپیده دم تاریخ، خاستگاه و پرورشگاه آریاییان در مرزهای خاوری پشته (ایران) [] یا (خراسان کبیر) مع بوده و گهواره فرهنگ و تمدن بزرگ زبان و گویش السنه هندو اروپایی مخصوصاً فارسی بوده []. که میشود این منطقه (بدخشان) را ارشیف دست نخورده لهجه های زبان فارسی و تاجکی در سده های گذشته و موجوده دانست .

سرزمین پرگهر بدخشان، پس از فروپاشی امپراتوری هلنی اسکندر مقدونی و پدیدآیی تقریباً همزمان دو شاهنشاهی در خاور و باختر پشته پهناور ایران (شاهنشاهی اشکانیان در باختر و شاهنشاهی کیرپاند یا کوشانی در خاور آن) از استان های مهم دولت کوشانی کیرپاند به شمار بوده است.

در دوره اسلامی، پس از رستاخیز دولت ایران (خراسان کبیر) در سیمای شاهنشاهی دودمان سامانی، این استان باز هم از استان های مهم خراسان خاوری بود.

پس از فروپاشی شاهنشاهی تیموریان و تقسیم خاورمیانه میان چهار دولت ترک زبان: عثمانی، صفوی، کورگانی و خان نشین های آسیای میانه، پامیر و بدخشان هر چند هم با حفظ خودمختاری، در ترکیب خان نشین ها شناخته می شد.

در دوره فرمانروایی نادر افشار - شاهنشاه بزرگ خراسانی، سراسر سرزمین های ایران خاوری و فرارود (ماورالهنر)، از رود سند تا دشت قزاق و دریاچه ارال، از جمله بدخشان و پامیر برای دوره هر چند هم کوتاه در گستره سیاسی شاهنشاهی ن

پس از کشته شدن نادر و فروپاشی ایران بزرگ و تشکیل امپراتوری درانی در خاور آن (قندهار)، بخش های جنوبی بدخشان برای چندی در گستره این امپراتوری درآمد. مگر، در دوره تیمورشاه دو باره خود مختار

مقصود از ایران یا پرشیای موجوده نیست مقصد از سرزمین های است که اقوام آریایی در دو طرف کرانه های پارپامیزاد، فرا دریا و اطراف سند می زیستند که در زمان عربها بنام خراسان کبیر نامیده شد یعنی سرزمین آفتاب.
تارنمای خراسان زمین، مقاله عزیز آریانفر

گردید. در این پیوند، پروفیسور یوری گانکوفسکی در یک تحلیل رئیروسیکتیف (گذشته نگرانه)، در ک «امپراتوری درانی»، پس منظر تاریخی وضعیت شمال هندوکش را چنین پرداز نموده است:

«...در شمال هندوکش، سپاهیان احمد شاه (درانی)، به سال های - چند خان نشین کوچک ازبیک: بلخ، شبرغان، اندخوی، کندز و میمنه را در کرانه های جنوبی رود آمو گرفتند.

بلخ، به پایگاه حاکمران گماشته شده از سوی احمد شاه درانی، مبدل گردید. مگر در دیگر خان نشین ها، تقریباً در همه جا حکمرانان بومی بر سر کار ماندند. با این هم، حاکمیت استیلاگران بسیار لرزان بود و به (گشت از خراسان) ناگزیر گردید سپاهیان نو و نیرومندی را به شمال هندو کش گسیل دارد.

در آینده، در بلخ همیشه یک پادگان بزرگ از قوای احمد شاه، استقرار داشت. مگر این کار، باعث آن نشد که بی درنگ پس از مرگ احمد شاه، حکمران ازبیک کندز «یوغ افغانی» را دور بیفگند.

سپهداران تیمورشاه نیز در سه بار لشکرکشی به سوی کندز نتوانستند به پیروزی دست یابند و تا که خود تیمورشاه با سپاه بیکرانی به ترکستان جنوبی آمده بود، گرچه توانست خان کندز را به پرداخت باج و خراج وادار گرداند، اما نتوانست بصورت قطعی، این خان نشین را تصرف کند.

این درست است که، بلخ و آنچه زیر تسلط شاه افغان مانده بود. مگر از آن جا به خزانه او حتا یک روپیه هم پرداخت نمی گردید. وضعیت طوری بود که تیمورشاه نمی توانست کسی را بیابد که بپذیرد در آن جا به سمت حکمران کار کند. به گونه یی که فریه می گوید- این موضوع دستاویزی شده بود برای مخالفان شاه که به ریشخند و نیشخند می گفتند: «لوطی (بی باک و نا مقید)های دوره گرد آواره که با بوزینه ها و دیگر جانوران شان از یک شهر به شهر دیگر می رفتند، به شادی (شادی = میمون)های شان آموخته بودند که هنگامی که از آنان می پرسند که آیا می خواهی حکمران بلخ یا آنچه شوی؟ خاک را بر سر خود باد کنند» یورش های پیوسته سپاهیان بخارایی این کشورها را ورشکسته ساخته بود که در مباحث آینده به آن به تفصیل بحث هایی خواهیم داشت.

جنگ های سال های - میان بخارا و افغانستان که به خاطر تمایل شاه مراد بخاری مبنی بر بازگرداندن بلخ زیر حاکمیت بخارا درگرفته بود، به ویرانی و تباهی این منطقه انجامید. سر انجام، برپایه معاهده صلحی که پس از یک رشته جنگ های دراز به امضاء رسید، بلخ زیر اثر تیمورشاه ماند.

با این هم، شاهان افغانی تسلط راستین بر خان نشین های ازبیک ترکستان جنوبی را هر چه بیشتر از دست می دادند: مقارن با اوایل سده نهم، کندز، میمنه، اندخوی و شبرغان بیخی مستقل بودند. عبدالکریم بخاری - کتابش می نویسد که در عصر تیمورشاه در اندخوی رحمت الله خان افشار به نمایندگی از او فرمانفرمایی می کرد و خطبه به نام تیمورشاه خوانده می شد. پس از مرگ رحمت الله خان، یولدزخان- پسرش حکمران شد که دیگر به هیچ کسی باج و خراج نمی پرداخت و بیخی مستقل بود.

روی هم رفته، به جز از شمار معینی از چارپایان که (عمال) حکمرانان به کابل می فرستادند، دیگر هیچ چیزی آن ها را با شاهان افغان پیوند نمی داد. حاکمیت والی افغان بر بلخ و آقچه تنها به نام بود و در عمل قلیچ علی خان- خان قدرتمند خلم حکمران راستین ولایت بود.

- - . بدخشان در عصر درانیها

برخی از تاریخ نویسان، بدخشان را نیز شامل متصرفات احمد شاه می شمارند. مگر، در واقع، می آنها سخن از نفوذ کمزنگ و کوتاه مدت شاه درانی بر این ناحیه بر زبان آورد. لشکرکشی شاه ولی خان- پهدار افغانی به بدخشان (در حوالی سال)به سرنگونی میر سلطان شاه - حکمران آن دیار انجامید که به اسارت درآمد و اعدام گردید.

به هر حال ، این بود که محمد امین خواجه - پسر یکی از خواجه های کاشغر که از ترکستان خاوری از سوی سپاهیان امپراتور سین تیسان لون از آن جا رانده شده بود، حکمران بدخشان گردید.

غبار، لشکرکشی شاه ولی خان را با رقابت های افغان ها و بخاری ها بر سر بدخشان پیوند زده است که درست نیست. علت راستین لشکرکشی، آرزومندی احمد شاه درانی بود که می خواست در بدخشان همسایه، حکمرانی باشد که نسبت به « حسن نیت و دوستی داشته باشد. چون میر سلطان شاه که به دست شاه ولی خان سرنگون شد، در منازعه در حال وقوع میان احمد شاه و تیسان لون، آشکارا جانب تیسان لون ه بود.

حاکمیت احمد شاه در بدخشان حتا در هنگام حکمرانی محمد امین هم تنها به نام بود. پس از درگذشت او که پسر میر سلطان شاه اعدام شده، به قدرت رسید، نفوذ شاهان افغان به صفر تقرب کرد.

ایروین (عضو هیات الفنتون) می گوید که «بخش شمال خاوری مرز افغانستان، روی کوه هایی می گذرد که افغانستان را از کشمیر و بدخشان جدا می نمایند». یعنی بدخشان را بیرون از گستره افغانستان می گذارد.

از آن چه که حسین علی در ص. کتاب زینت تاریخ ها خاطر نشان ساخته است، در باره آن که احمد شاه دسته هایی رزمی بی را از کشم در لشکر خود شامل گردانیده بود، می توان برداشت کرد که این منطقه بیرون از قلمرو میر بدخشان بوده است و بخش شمال خاوری مرز افغانستان در آن هنگام روی خطی می گذشت که تقریباً با مرزهای کنونی ولایت قطغن منطبق می گردد.

... بازماندگان احمدشاه در شمال، در سرزمین های ازبیک نشین ترکستان جنوبی(یعنی شمال هندوکش)، تنها بلخ و آقچه را زیر حاکمیت تیولی(به پیمانہ چشمگیری به نام، نه در عمل) داشتند. دیگر خان نشین های این ناحیه در عمل مستقل بودند. حتا در اواخر زندگی خود احمد شاه.

- - .فروپاشی امپراتوری درانی و جدا ساختن ولایات از سوی همسایگان

فروپاشی امپراتوری درانی، برخی از ولایات آن از سوی همسایگان نیرومند گرفته شده بود و برخی هم مستقل شده بودند. خود مناطق افغانی(پشتونی) که به چند بخش تقسیم شده بود، محل گستره جویی مستعمراتی انگلیسی ها گردیده بود. متحد شدن برخی از زمین های افغانی در کشور واحد تنها در میانه های سده نهم در اوضاع نو تاریخی رخ می دهد».

به هر حال ، آن چه مربوط به پامیر و بدخشان می گردد، این سرزمین ها در اواخر سده هژدهم و نیمه نخست سده نهم کماکان خودمختار بودند و از سوی میران بومی اداره می شدند. در نیمه دوم این سده، هر چند هم اسماً در گستره امارت بخارا به شمار بودند، باز هم استاتوس خودگردانی خود را نگه داشته بودند تا این که در دهه های اخیر این سده بخش بزرگی از آن از سوی روس ها تصرف گردید.

در هنگامی که «بازی بزرگ» در اوج خود بود، انگلیسی ها توانسته بودند پس از سال ها کش و گریز، با رفندا و کارروایی ها امپراتوری پهناور ایران خاوری درانی را به چند سردار نشین، امیر نشین و خان نشین فروپاشانده و بر سر ویرانه های بازمانده از آن، در چند مرحله، کشور مصنوعی و حایلی را میان متصرفات هندی خود و متصرفات آسیای میانه بی روس ها به میان بیاورند که آن _____ نام دادند. این حالی است ، بخش های بزرگی از امپراتوری درانی را به گستره متصرفات هندی خود در آوردند.

- - .

در اواخر سده نهم، روس ها هم سراسر آسیای میانه را گرفته و در منطقه پامیر و بدخشان با متصرفات هندی انگلیسی ها هم مرز شده بودند. درست در همین هنگام بود که دو ابر قدرت برای جلوگیری از برخورد احتمالی میان شان، در پی کشیدن یک دهلیز پوشالی در میان سرزمین های خود برآمدند.

در همین پیوند و نیز تثبیت مرزهای کشور افغانستان، انگلیسی ها با روس ها گفتگو هایی را به راه انداخته و به سازش هایی دست یافته بودند. این بود که سر مارتیمر دیورند را برای گفتگو با امیر عبدالرحما که با توافق هر دو ابر قدرت از آسیای میانه آورده شده و بر تخت کابل نشانده شده بود، فرستادند.

ای. ار. ف در مقاله «سرچشمه های مسایل تباری-گستره بی افغانستان» در کتاب «مسایل مدرنیزاسیون و امنیت کشورهای آسیای مرکزی و روسیه در واقعیت های نو جیوپولیتیک»، مواد و مدارک

کنفرانس علمی بین المللی، دوشنبه،
جیوپولیتیک در این پیوند می نویسد:

چاپ دانشگاه سلاوی روسی- تاجیکی تحقیقات

- - . اشاره ای به گفتگو و معاهده دیورند

«در اوایل اکتبر دولت بریتانیا برای گفتگو با عبدالرحمان خان هیات ویژه یی را به رهبری سر مورتیمر دیورند- سکرتر نایب السلطنه هند در امور خارجی- به کابل فرستاد. در برابر نماینده بریتانیا وظایف زیر گذاشته شده بود: پرداختن و رسیدگی به روابط انگلیس و افغانستان، دستیابی به توافق در زمینه «موضوع پامیر» «مشکل قبایل مرزی افغانی» باشند ناحیه کوه های سلیمان.

هنگام ارزیابی مساله پامیر، این اختلاف نظر ها برخاسته از یک علت پارادکسال (مهمل نما و متناقض) از دیدگاه محافل حاکمه انگلیسی بود.

امیر عبدالرحمان هیچ اعتراضی به واگذاری مناطقی که روسیه در پامیر به تصرف در آورده بود، یعنی کرانه های راست شغنان، روشن و واخان نداشت، زیرا در عوض، مناطق آن سوی رود خانه پنج درواز- بخشی از متصرفات امارت بخارا، واقع در جنوب رود آمو را به دست می آورد. با این هم، با شگفتی دیورند، حل مساله ساحات آن سوی رود پنج واخان، اعتراض امیر را بر انگیخت.

واقعیت این است که پیش از این، هنگام گفتگوها میان روسیه و انگلستان، دیپلمات های بریتانیایی، بر لزوم کشیدن یک دالان حایل میان زمین های روسیه در پامیر و متصرفات بریتانیا در هند پافشاری داشتند. این بود که مناطق واخان، شغنان و روشن تقسیم گردید، یعنی بخش های کرانه های سمت راست رود آمو این مناطق به ترکیب متصرفات روسیه و کرانه های سمت چپ آن، به افغانستان واگذاشته شد. این گونه، دالان یا دهلیز « » تشکیل شد که مرزهای شمال خاوری افغانستان را با چین پیوند می کرد.

دیپلمات های انگلیسی
پامیر خود در هند از هم جدا با این کار، « دفاعی» یی را یورش
احتمالی سپاهیان روسی بر متصرفات هندی خود ایجاد نمودند.

بنا به سنجش دیپلمات های انگلیسی، در صورت چنین حمله یی، نیروهای روسی باید نخست از دالان « » یعنی قلمرو افغانستان می گذشتند. و این درگیری نظامی مستقیم میان روسیه و افغانستان را به دنبال می داشت.

امیر افغانستان به شگرد دیپلمات های انگلیسی پی برده بود. او که مایل به ایجاد فرصت های تازه برای تحریکات انگلیسی ها به منظور بدتر شدن مناسبات افغانستان و روسیه نبود، در آغاز قاطعانه از پذیر منطقه « » در قلمرو خود خودداری ورزید. او آشکارا اعلام داشت که مانند همه مردم افغانستان،

اصلا به کدامین متصرفات روسیه در پامیر دلچسپی ندارد، اما نگرانی های بسیاری را روابط با انگلستان به بار می آورند.

عبدالرحمان خان مقاومت سرسختانه بی در برابر مطالبات امپریالیست های بریتانیایی نشان داد. به گفته غبار، گفتگوها با دشواری پیش می رفت و چند بار هم برهم خورد. با این هم، دیورند در نتیجه مساعی خستگی ناپذیر امیر را متقاعد ساخت تا این بخش و اخان را به ترکیب افغانستان شامل گرداند.

داکتر قاسم شاه اسکندر ف- رییس «مرکز مطالعات افغانستان و منطقه» در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان در زمینه می نویسد:

«به سال انگلیسی ها توانستند با امیر افغانستان قرار دادی را به امضاء برسانند که مرزهای دولت افغانستان را با متصرفات استعماری بریتانیای کبیر در جزیره نمای هند تثبیت می نمود. به دلیل کشیده شدن خط نام نهاد «دیورند»، پشتون های افغانستان به یک ملت «دو پارچه شده» مبدل گردیدند.

هنگامی که مرزبندی نام نهاد «پامیر» پیاده شد، تثبیت مرزها میان افغانستان و مستعمرات آسیای میانه بی روسیه تزاری به پایان رسید. به نوبه خود، تاجیک ها- یکی دیگر از سازه های تباری «جهان خراسان کبیر»، نیز به یک ملت «مبدل شدند، که این کار از این هم بیشتر تعامل فرهنگی- تمدنی توده های ایرانی (خراسانی) را سست و کم رنگ نمود و برای مدت درازی تاجیک ها را از تعامل تنگاتنگ با توده های ایرانی در افغانستان، ایران، پاکستان و دیگر کشورها محروم گردانید».

نقشه ای که در این زمان تدوین و ترسیم گردید، یکی از نخستین نقشه هایی است که فیض آباد (بدخ) شامل قلمرو افغانستان نشان داده شده است. به گونه بی دیده می شود، در این هنگام افغانستان شامل پنج منطقه می شده است: کابل، قندهار، هرات، بلخ و کندز (که بدخشان جزو آن بوده است).

به گونه بی که دیده می شود، در این هنگام و اخان جزو ا

به گمان غالب این نقشه در سال های نخست پادشاهی امیر عبدالرحمان خان ترتیب گردیده باشد.

چنانی که دیده می شود، در این نقشه و اخان در گستره کشور افغانستان شامل نمی شده است.

شاید این نقشه در سال های نخست فرمانروایی امیر عبدالرحمان خان تدوین گردیده باشد.

به گونه بی که دیده می شود، در این هنگام کافرستان تنها منطقه بی در گستره افغانستان بوده که زیر فرمان کابل نبوده است. درست عبدالرحمان خان بود که کافرستان را تسخیر و نام آن را به نورستان تغییر داد. همین گونه، و اخان در درون گستره افغانستان نیامده ا

به هر رو، همان گونه که بارها نوشته ایم، هر چند، مرزهای سیاسی کنونی و کشور های ناقص الخلقه منطقه ما (گستره پشته بزرگ ایران) در سیمای واحدهای سیاسی نیمبند، (که در نقشه فعلی قاره آسیا نمایش داده

میشود) همه فاقد عمق استراتژیک اند، و همه دست پخت استعمار اند که با توجه به تامین مطامع و مصالح سیاسی آن ها به میان آورده شده اند؛ با آن هم که دیگر به واقعیت های هرچند هم تلخ، مگر عینی مبدل گردیده است. [۴۶]

(این بار آنها هم فعل و انفعالات ناشی از این وسله یا پیوند نا جور در همه ساحات کشور محسوس بوده به طوریکه ما نتوانستیم از طلوع آفتاب امپراتوری دورانی ها تاتجدید آن توسط پسران پاینده محمد خان الا حال که صحنه های از جمهوری های دیموکراتیک و اسلامی را تجربه کردیم، کشور خود را وحدت بخشیم و مخصوصاً در ظرف پنجاه و اند سال اخیر از آدرس های مختلفه در این کشور خون جوشیده است که استراتژی اشتباه آمیز در کشور ما را نمایش میدهد ())

این گونه، اقوام باشنده سرزمین های ما مانند پشتون ها، بلوچ ها، تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها، آذری ها و کردها در میان چندین کشور تقسیم و از هم جدا شده اند. روشن است، امروزه دیگر تغییر جغرافیای منطقه ناممکن و در بهترین مورد بسیار خونبار و زیانبار است.

برای، زدایش پیامدهای ناگوار این تیرتقسیم ها، (اگر تخطئه و توطئه های جهانی در کار نباشد) تنها راه خردورانه، همگرایی منطقه یی و ایجاد ساختارهای نوین منطقه یی با الگوبرداری از اتحادیه اروپایی خدشه دار مرزهای کنونی سیاسی است.

ولی نویسنده این اثر خوشبینی این فرضیه شان را می ستاید اما رسیدن به ظرف زمانی ایکه بتواند عمق استراتژی ما را به آنجا ببرد مستلزم رسیدن به رنسانس سازنده ای لا اقل، نظیر عهد تیموریان خراسان کبیر خواهد بود که ادامه دادن و رسیدن به آن مرحله از محالات تاریخ خواهد بود.

چه، تخمی را که امپریالیزم انگلیس و روس در یکصد و اندی سال قبل در این سرزمین کاشتند امروز حاصل شوم و نا مبارک آن را مردم افغانستان می دروند همه از پشتون تاجیک و ترک و اوزبیک و هزاره و ترکمان و اقوام ساکن در این جغرافیای نا برابرکه در بالا ذکر آن رفت، نیز با بهانه یا بدون بهانه به خون هم تشنه اند و این طلسم شیطانی وحشت و پلیدی، همه روزه در کوچه سراهای این منطقه (افغانستان) خون، انفجار با قدرت باروت و نفرت حکومت دارد. حتی این ها برای اولین مرتبه در تاریخ سیاسی کشور های جهان توانستند نتیجه انتخابات ظاهراً دیموکراتیک را که یک برنده میداشته باشد را دو برنده + بسازند و نام آنرا حکومت وحدت ملی گزارند. ما در مورد ریشه های عمیق این عمق استراتژی نا مبارک، که به ما شومی و نا مبارکی آورده و سالهاست که مانع فرخنده گی ما گردیده است در این اثر تحلیلی یقی با ارائه شواهد می پردازیم.





باز شناسی افغانستان

جلد یازدهم

بخش یکصد و بیستم

چهارم

فرهنگ و زبان و گویشهای شمال هندوکش

- - .زبان و گویش شمال هندوکش

اما از آنجاییکه این پژوهش مستلزم تاریخ تحلیلی افغانستان و منطقه وسیعی از کشور های آسیای وسطی (که از دو صد اندی سال مانند صفحات شمال هندوکش که بدست سردمداران پشتون بنام افانستان می باشد تحت نفوذ بالقوه دولت روس قرار داشت) که این مناطق با داشتن ارتباطات تاریخی ، دینی ، فرهنگی ، اقتصادی و بازرگانی و اقوام و زبان ، با هم نزدیک و شریک هم هستند که در جلد های گذشته از سر نوشت و سر گذشت هر کدام آن پرده برداشته ایم ، قبل از این که به این موضوع (بلخ و برتری دیرینه آن و مصاف کابل با پادشاه هان بخارا ،بپردازیم ضرور است تا در مورد زبان تاجیکی و قوم تاجیک که ه رسی دری و اقوام آریایی ساکن در منطقه است با سایر السنه ها و اقوام موجود در جغرافیای منطقه معلوماتی ارائه گردد که البته در اوراق تاریخ افغانستان و کشور های منطقه کمتر به آن توجه گردیده است که د

ارتباط به آن در [ری دیرینه بلخ] به آن پرداخته نشده و به گفته جاناتان لی از نزد او نیز این اوراق ایکه موجودیت اقوام تاجیک را در شمال و جنوب آمو دریا این حد فاصل قلبی همانند خط فرضی دیورند در جنوب [در بین دو چوکی] فرو افتاده است در یک بحث کاملاً مستقل معلومات ارائه می گردد.

تاجیکان . - -

«در مورد واژه تاجیک و خاستگاه آن کاوشهای فراوانی صورت گرفته است. ولی آنچه بیشتر طرف توجه اکثریت پژوهشگران واقع میباشد، اینست که واژه تاجیک نام قبایل «داها» بوده، که پارتها و اشکانی «دئی» «تاجیک» «دجیک» خوانده شده اند. برخی دیگر شواهدی دارند که تاجیک نامی است که ترکها بر آریانیان نهاده اند. از آنجا که آریاییان پارسی گوی کلاهی تاج مانند بر سر مینهادند، ایشانرا تاجی ویا تجیگ نامیده اند. گروهی واژه تاجیک را از «تای» استخراج کرده، هم ریشه با کلمه یونانی « تاج » ه معنای پیشوا و «ددیک» ذکر کرده اند. از ریشه «تژی» زبان سکایی یادآوری گردیده است. بمعنی صفت منسوب به واژه « تاج » نیز آمده است.

امر پذیرفته اینست که پژوهش اساسی در باره واژه «تاجیک» در نیمه اول قرن از طرف برخی دانشمندان غرب صورت گرفته است. در سال م. کلاپروت پژوهش پر محتوایی « انجام داده است که شور بختانه، این پژوهش بچاپ نرسید ولی بادامه آن "ژ. سن مارتن" یکی دیگر از پژوهشگران غربی طی مقاله ای واژه «تاجیک» را بر فارسی زبانانی اطلاق کرد که در فارس (ایران امروزی)، خراسان (افغانستان امروزی) و بخشی از ماوراء النهر (تاجیکستان واریبیکستان امروزی) سکونت دارند.

او مینویسد که واژه تاجیک همان نام قبایل «دئی» است که پارتها و اشکانیان بنام «دئی» «تاجیک» «دجیک» خوانده می شدند. سن مارتن علاوه میکند که هر سه شکل آوایی این نام «دئی» «تاجیک» «دجیک» از نگاه آواشناسی قابل قبول است. پس از این جا چنین برمی آید که پارتها خود را تاجیک می نامیدند .

دانشمند دیگری بنام "آ. برنشتام" پیدایش نام تاجیک را قبل از دوران عرب دانسته و آنرا منسوب به زبان تاجیکی کهن مردمان تخارستان دانسته و قدامت تاریخی آنرا به هزارسال قبل از میلاد می‌رساند. او نام تاجیک را از ریشه «تژی» زبان سکایی می‌داند.

و نیز پژوهش‌های تازه رابطه تنگاتنگ و اژه تاجیک را با بنیاد آریائی آن ثابت کرده، آنرا نام مردمانی آریایی ای میدانند که در سرزمین آریانای بزرگ زنده گی داشته‌اند. فرهنگنامه‌های پارسی دری یا کلاسیک نیز در شرح نام تاجیک معلومات ارزنده‌ی دارند که ذکر چندتای آن ارزشمند میباشد. از جمله در «فرهنگ شرفنامه منیری» آمده است که «تازیکی - غیر عرب و غیر ترک» در فرهنگ برهان قاطع «تازیکی و تازیکی بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد» «طایفه غیر عرب باشد» «آن که ترک» «، در فرهنگ لغات ترکی به معنی اهل فارس نوشته‌اند» غیاث اللغات، آنندراج و برخی فرهنگ‌نامه‌های دیگر شرح بیشتری برای این نام آورده‌اند. در لغتنامه انگلیسی آکسفورد و اژه تاجیک بمعنی «پارسی» و کسی که نه عرب و نه ترک باشد، تعریف شده .

بهار در سبک‌شناسی آورده است که: آریاییان از قدیم ب مردم اجنبی «تاجیک» یا «تازیکی» می‌گفته‌اند، چنانکه یونانیان را «» و عربها را «عجمی» یا «» می‌نامیدند. این لفظ در زبان فارسی دری، «تازی» تلفظ شد و رفته‌رفته خاص عربها گردید، ولی در توران و ماوراءالنهر لهجه قدیم باقی و به اجانب «اچیک» می‌گفتند و بعد از اختلاط ترکان آلتایی با فارسی «تاجیک» خواندند و این کلمه بر فارسیان اطلاق گردید و ترک و تاجیک گفته ترکی شد و فارسی «تاجیک» خواندند و این کلمه بر فارسیان اطلاق گردید و ترک و تاجیک گفته [] .

در ادبیات ترکی-فارسی، فاتحان دودمان تیمور و بابر، و اژه تاجیک را به منشی‌های فارسی زبان اطلاق می‌کردند. استاد محیط طباطبائی پژوهشگر و محقق ایرانی مینویسد که: «آریاییان را در جنوب سرزمین پهناور آریانای بزرگ به جهت تمایز از اقوام عرب، عجم می‌نامیدند به همین منوال در شمال آریانای بزرگ، قوم آریایی را به منظور تشخیص از اقوام ترک، تاجیک می‌نامیدند. پس تاجیک همان عجم و پارسی زبان یک ریشه واحد اند.»

میرزا شکورزاده، پژوهشگر تاجیک و نویسنده کتاب «تاجیکان در مسیر تاریخ» مینویسد: "بر اساس پژوهش‌های انجام شد یاری نقاط آسیای میانه، مردم پارسیگوی، ایران، افغانستان، تاجیکستان و حتی کشمیر و کاشغر «تاجیک» معرفی کرده .

«تاجیک» در ادبیات کلاسیک فارسی کاربرد وسیع دارد و غالباً ازین و اژه در برابر ترک و عرب استفاده صورت می‌گرفته :

مثلاً سعدی می‌گوید:

شاید که به پادشاه بگویند ترک تو بریخت خون تاجیک

و یا جامی اشاره‌ای دارد در باره علیشیر نوایی که:

هر دو داشتیم خویشی نزدیک

او که یک ترک بود و من تاجیک

و باز سعدی در جای دیگر می‌گوید که:

به آن چشمان تاجیکانه و مژگان ترکانه

نگار ترک و تاجیک کند صد خانه ویرانه

همین طور، وقتی که ما به متون فارسی چه نثر و چه نظم مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که در تمامی این متنها، از روزگار سعدی به بعد تا روزگار ما، کلمه «تاجیک» جایگزین کلمه «پارسی» «فارسی زبان» است. نه کلمه «پارسی» یا «ایرانی» یا «فارسی زبان» بلکه محض کلمه «تاجیک کاربرد داشته .»

پس به این نتیجه می‌رسیم که تاجیک‌ها اقوام آریایی هستند که در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح در آسیای میانه و باختر (بلخ دیرینه) یا (بلخ امروزی) زنده گی میکردند. ریشه نیاکانی تاجیک‌ها به آریاییان شرقی یعنی باختری‌ها دی‌ها پرنی‌ها و داه‌ها می‌رسد، این بدین معناست که نیاکان تاجیک‌ها در عهد باستان به زبان پارسی کهن یعنی زبان کهن آریایی جنوب غربی نی بلکه به زبانهای شرقی آریایی نظیر سعدی، باختری، خوارزمی، سکایی سخن میگفته اند. کاربرد زبان پارسی (دری) توسط تاجیک‌ها به دورا امپراتوری ساسانیان و متعاقباً انقراض آن به وسیله تازیان مسلمان برمی‌گردد که تعداد زیادی از این‌ها به آسیای میانه و حتی به چین پناه . ای از این پارسیها به حیث جنگجویان تازه مسلمان شده و برای ترویج اسلام به این منطقه وارد میشدند. نتیجه این مهاجرت‌های گسترده پارسیها (مسلمان و غیر مسلمان) است که تاجیک‌ها علاوه بر اشتراک نیاکانی آریانی-شرقی، ریشه نیاکانی پارسی نیز دارند

شماری از دانشمندان پیدایش واژه تاجیک را به معنویت آئین زرتشت نیز رسانیده اند. ایشان می‌گویند که واژه "تاجیک" از "تاج" گرفته شده است. چونکه زرتشتیان کلاه تاج مانندی می پوشیدند، ایشان را "تاجی" و یا "تاجیک" میگفتند و بعداً این واژه نام مردم و قوم شده است. در هر حالت در حوزه ادبیات واژه تاجیک که صورت قدیمی تر آن "تاژیک" است به مفهوم و معنای مردم فارسی زبان بکار رفته است. چنانچه گفته مدیم در لغت نامه دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ معین و فرهنگ نفیسی "تاجیک" به معنای غیر عرب، غیر ترک و غیر مغولی آمده است. این واژه ابتداء از سرزمین بزرگ آریاییان از دوطرفه آمودریا برخاسته و بعداً با مهاجرت‌های پیهم آریاییان به سایر وادیهای سرسبز و خوش آب و هوای آسیای مرکزی و میانه گسترش یافته و بر همه اقوامی اطلاق گردیده است که در آن دیاران زندگی داشته و به زبان فارسی متکلم بوده اند.

ولادیمیر بارتولد خاورشناس شناخته شده روسی مینگارد: "مطالعات ما در باب تاریخ آسیای میانه نشان میدهد که مردم بومی آنجا آریاییان تاجیک نژاد بوده اند." تاجیکها نماینده یکی از قدیمی ترین و بزرگترین اقوام آسیای میانه هستند. ایشان قبل از ظهورترکان درین ناحیه زندگی میکردند. مراکز عمده سکونت تاجیکها آسیای میانه، خراسان بزرگ بشمول خراسان شرقی و غربی یعنی باشندگان تاجیکستان، افغانستان و ایران کنونی و ماوراء النهر میباشد.

بر پایه پژوهشهای شادروان پروفسور دکتور احمدجاوید "یکی از قومهای اصیل و بومی آریانای باستان، خراسان عهد اسلامی، تاجیکها هستند..." "میر محمد صدیق فرهنگ تأکید میکند که "در هنگام تسخیر خراسان توسط (عربها) بخش بزرگ ساکنان این سرزمین را تاجیکها تشکیل میدادند".

- - گنجینه های فکری و معنوی تاجیکان

ام البلاد بلخ یا ام البلاد جهان

باستناد منابع معتبر تاریخی، تاجیکان یکی از اقوام بزرگ آریایی و دارای تمدن و فرهنگ چندین هزار ساله میباشند که گنجینه های فکری و معنوی آنها در مراحل مختلف تاریخ به زبانهای گوناگون زنده جهان نگارش یافته و به نسلهای آینده جهان رسانیده شده است. آریانای کهن به عنوان میهن تاریخی تاجیکان، خاستگاه آئین باستانی مهر یا میترا که در هزاره دوم و سوم قبل از میلاد ظهور کرده بود، میباشد. همچنین آئین زرتشت که در آثار "اوستایی" (کتاب زرتشتیان) بر محور سه اصل: پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک انتشار یافته است، ششصد سال پیش از میلاد در همین دیار شکل گرفته بود. این مرز و بوم نه تنها خاستگاه آئین های میترا و زرتشت، بلکه زادگاه اصلی اساطیر و حماسه های "شاهنامه" فردوسی بزرگ نیز میباشد.

ین تاجیکان منحصیث ام البلاد جهان از زمان باستان به این سو شاهراه تردد کاروانها، آمیزش فرهنگها و تمدنها و همچنان گره گاه بزرگ تاریخ بشری را تشکیل میداده است. این سرزمین از همان آغاز هسته برخورد و رویارویی فرهنگها بوده و در درازنای گستره تاریخ همه ارزشهای بزرگ فرهنگی، تمدنی و هنری گرانبهای انسانی را که از شاهراه تمدنی آن عبور میکرده است، پذیرفته و همزمان بآن هویت فرهنگی و زبانی خود را نیز پاسداری کرده است. به گواهی تاریخ نگاران یونانی و عربی، دست آوردهای فرهنگی و کارنامه های علمی تاجیکان، قرنهای پیش، مرزهای ملی را در نور دیده و در بستر فرهنگ پربار بشری جای والایی باز کرده بوده است. چنانچه هیچ یک از عرصه های علمی و فرهنگی جهانی نیست که تاجیکان در آن آثار گرانبها نیافریده باشند. تاجیکان کارنامه های ماندگار در حوزه پژوهشهای تاریخی و علمی در ادبیات و شعر در نقاشی و معماری تا روزگار ما دارند که مایه مباهات و افتخار میباشد.

افتخارات علمی تاجیکان نه تنها در حوزه های علم، ادب، فرهنگ و هنر روشن است، بلکه در جمع ابواب دولت داری و سیاست نیز نقش مهمی بازی نموده اند. مبارزات آزادی بخش تاجیکان از یکسو و پایداری ایشان برای حفظ فرهنگ و زبان پربار شان از سوی دیگر چه در جهان باستان و چه بعد از هجوم اعراب بر سر زمین شان و چه در مقابل انگریزان، برازنده است. همانطوریکه شادروان پروفسور جلال الدین صدیقی می نویسد "تاجیکان از آغاز مبارزات ملی میهنی در برابر اقوام بیگانه به پیکار های فرهنگی و تاریخی شدیددی دست یازیده اند." چنانچه میدانیم، نخستین ارتشی که در داخل امپراتوری اسلام با ارتش منظم خلافت عرب جنگید و آنرا درهم شکست ارتش خراسانی بود.

پیشه تاجیکان در پهلوی دفاع از زادگاه شان، زراعت، آبیاری و مالداری بود. پهنه تمدنی این مردم از طرف شمال تا دشتهای آسیای مرکزی که مردمانی دارای کانونهای اجتماعی دیگری در آنسوی آن مرزها زیست داشتند میرسید. قصه ها و اسطوره های زیادی از گذشته کانون تمدنی تاجیکان بدست است که حکایت از تاریخ تمدنی قدیم تاجیکان مینماید. بیشترین سند و مدارکی که از تاریخ و هویت تاجیکان بدست داریم، شاهنامه ها است. داستان (ضحاک ماران) پادشاه چند هزار سال پیش سامی، بین النهرین که گویا به باختر تاخسته و دولت پیشدادی یا پارادانا های باختر را که مرکز آن بلخ بود سقوط داده و جمشید یا (یما) پادشاه بلخ را شکست داده است. بعدتر شاه دیگر پیشدادی (فریدون یا تری تونا) قیام میکند و به بین النهرین حمله کرده ضحاک ماران را میکوبد. همچنان داستان نینوس پادشاه آثوری حاکی از آنست که بر باختر می تازد و بلخ را فتح میکند. شاهنامه ها از سلسله دولتهای پیشدادی و کیانی و اسپه داستانهایی بزرگ رزمی دارند که هر یک میتواند هویت بومی باختریان یا تاجیکان را روشن کرده، از مرحله اساطیری عبور و به مرحله مذهبی تکامل دهد. این داستانهای اساطیری در هزاره اول پیش از میلاد در قدیمترین کتابهای دینی جهان (اوستا) انعکاس یافته است.

- - . فرهنگ اوستا یکی از دهلیز های عصر تمدنی زرتشت

در مرکز تمدنی بلخ

صحبت از فرهنگ اوستا صحبت از دوره تمدنی زرتشت یا (زراتشتر) یکی از پیشوایان دینی تاجیکان میباشد که مرکز آن بلخ، پایتخت امپراتوری بزرگ آریانا بود. قدامت این فرهنگ که طی کتابی تبلیغی و دینی معرفی گردیده، بین یکهزار و پنجمصد تا دوهزار و پنجمصد سال پیش از میلاد ذکر گردیده است. پیش از کتاب اوستا از سرودهای (ریگویدا) که کتاب برهنها بود نامبرده شده است. زبان نوشتاری اوستا که در باختر بمیان آمده و قرنها در باختر زمین تکلم میشده است زبان باختری بود. از این زبان چیزی باقی نمانده است. زیرا بسیاری سرودهای زرتشت بشکل شفاهی سینه به سینه حفظ میگردد.

پیش از میلاد به زبان باختری نوشته و تدوین شد. ولی بعدها در اثر تهاجم اجانب از بین رفت و چندین قرن گذشت تا در عهد دولت پارتها (قرن اول) میلادی باز جمع و تدوین گردید. در قرن سوم میلادی دولت ساسانی پارس مجدداً باین کار دست زد و اوستای پراکنده را در الفبای پهلوی ساسانی جمع و تدوین نمود. اوستای ساسانی مشتمل به () () کتاب بود که هر کتاب آن () کلمه تخمین شده است. در حالیکه اوستای قرن ششم پیش از میلاد () () کتاب بود. حالا از مجموع اوستای قرن سوم میلادی صرف () کلمه باقی مانده است که میتواند مشعر هویت و اصلیت اوستای اولی بزبان باختری باشد. ()

فرهنگ اوستایی در طول چند هزار سال حیات خود زیر تأثیر حوادث مختلف تاریخی و دینی نتوانست در هویت اصلی خود باقی بماند. ایجاب کرد تا آیندگان تفسیری بر اوستای اصلی بنویسند. تفسیریکه به نوشته شد (زند) نامیده شد و تفسیر بر تفسیر زند را (پازند) گفتند. امروز قسمت کوچک (گاژها) از اوستا اصلی باقی است که بیشتر آن سرودهای مذهبی میباشد. یک نسخه خطی اوستا با رسم الخط (دین دبیره) در کتابخانه شاهی دنمارک، درکوپنهاگن موجود میباشد که تاریخ کتابت این نسخه تعلق به قرن چهارده میلادی

میگیرد. رسم الخط دین دبیره در قرن ششم پیش از میلاد برای نوشتن اوستا عهد ساسانی بمیان آمد. زیرا الفبای معمولی، اعراب (زیر، زبر، پیش) را نداشت و قرائت کلمات مذهبی بشکل صحیح در آن مشکل بود. لهذا دبیران عهد ساسانی در الفبای معمول عربی تصرف نموده حروف علت را در حروف صحیح داخل کرده، آنرا دین دبیره نامیدند.

بهر حال تمدن بسیط اوستایی نسبتاً تمدن مستقلی بود که از خود اجتماع باختریان یا تاجیکان نشأت کرده و از هیچ تمدن دیگری رنگ نگرفته بود. بآنهم این تمدن ساده و بسیط توانست از نظر ترویج زراعت، تشکیل مؤسسات سیاسی (دولت) و تکامل آنها از مرحله میتالوژی به دیانت یکتاپرستی در آسیای میانه نقش اساسی ایفا کند. گویا در نصف اول هزاره پیش از میلاد زراعت با صنایع دستی و پیشه‌وری در باختر در راه تکامل بود. تاجیکان که در سر راه تجارتی و کاروانی آسیای میانه و فلات پارس و هندوستان زندگی میکردند، از نظر اقتصادی در آسیای وسطی نقش عمده تجارتی بدست آوردند. بلخ از نظر عمران و تمول جلب نظر همسایه‌ها را میکرد. در شمال کشور دشتهای آسیای مرکزی بین دو رود خانه سیحون و جیحون قرار گاه مردمان سوارکار و چادر نشینی بود که همیشه دیده به مال و دارایی تاجیکان آباد و ثروتمند دوخته بودند. ایشان گاه و ناگاه در داخل حدود جغرافیایی باختری می‌ناختند و دارایی‌های مادی تاجیکان را تاراج میکردند. چنانچه در یک هجوم قوی سوارکاران چادر نشین آسیای مرکزی، دولت باختری تاجیکان مرکزیت خود را از دست داد و به شاهزاده نشینیهای متعددی تقسیم گردید. از طرف دیگر در پارس قرن هفتم پیش از میلاد هم، دولت مادها تأسیس گردید. کوروش هفتمین پادشاه سلسله هخامنشی در قرن ششم پیش از میلاد دولت ماد را از بین برداشت و دولت قویی از کران تا کران جهان تشکیل داد. کوروش متوجه تسخیر باختریانای ثروتمند و پارچه پارچه شده گردید و از سال پیش از میلاد تا پیش از میلاد در باختر که فاقد دولت مرکزی بود جنگ کرد. تاجیکان باختر زمین شش سال در برابر سپاه کوروش جنگیدند. معهذ کوروش قسمتهای زیادی از خاک تاجیکان را تسخیر نمود. در سال پیش از میلاد کوروش کبیر دریکی از جنگها در کاپیسی جنوب هندوکش به تیر بسته شد و از جهان رخت ابدی بریست.

با کشته شدن کوروش کبیر، بسوس (یکی از حکمرایان محلی تاجیکان در باختر) اعلان استقلال کرد و داشت باختریان قدرت سیاسی از دست رفته خود را دوباره بدست می آورد، ولی اسکندر مقدونی که سر زمین پارس را از هخامنشیان بدست آورده بود، ضعف حکمرایی هخامنشیان در باختریان استفاده کرده متوجه تسخیر باختر گردید. جنگ و گریز اسکندر در آریانای کبیر مخصوصاً در دامنه‌های شمالی و جنوبی هندوکش سالها را در بر گرفت و اسکندر مقدونی در باختر زمین مشکلات فراوانی دید و در نهایت در تلاش بود تا راه معقول عقب گرد جانب مقدونیه را پیدا کند. رشادتها و مردانگیهای تاجیکان، قهرمانان و پهلوانان باختر زمین داستانها و افسانه‌های زیادی بر انگیخت. داستان فرستادن نامه اسکندر به مادرش و اعمار قلعه‌های دفاعی متعدد اسکندر در اکثر شهرها و نقاط استراتژیک باختریان دال بر دست پاچگی و وحشت بیحد اسکندر در دوران جنگ با پهلوانان تاجیکی میباشد.

قابل ذکر است، قبل از ظهور اسکندر در شرق، تاجیکان در نظام هخامنشیان تحت همان آئین و ادب او ایی خود زندگی میکردند. حاکمان گماشته هخامنشی غالباً از میان همان زعمای محلی تاجیکی بودند. پس از ورود اسکندر بخاک آریائیان، باختر زمین و برخی دیگر از کشورهای شرقی مرکز مهم انکشاف روح هنر و ادب

یونانی گردید. تشکیل سلطنت آزاد یونان و باختری برای دوقرن موجب انتشار زبان و خط و اساطیر و آثار ذوق و هنر و سایر مظاهر علمی و ادبی، طب، نجوم، ریاضی، هندسه، داستانهای اساطیری، درامه ها، روشها و مکتبهای هیکلتراشی یونانی شد. چنانچه آثار هیکل تراشی مکتب یونان و باختری که صدها و هزاران آن از نقاط مختلف افغانستان امروزی کشف شده است، این آمیزش را نشان میدهد. و همچنان آثار بدست آمده از رشد زبان یونانی که جانشین زبان باختری و فرهنگ اوستایی گردیده بود نیز مشعر است. اسکندر مقدونی و لشکریان او به سختی تلاش کردند تا زبان و فرهنگ یونانی را در قلمرو تاجیکان ترویج نمایند. چنانچه زبان جنگی، زبان محاوره، زبان علمی و هنری آن دوران کاملاً یونانی گردیده بود. کتیبه های بسیاری بدست ما رسیده که به خط یونانی نوشته شده و نمایندگی از هنر مجسمه سازی و هیکلتراشی یونانی می نماید. یونانیها باین بسنده نکرده حتی در دورترین قریه ها و دهات تاجیکان نیز دست به محو زبان باختری و فرهنگ اوستایی و ترویج زبان یونانی زدند. آثار کتبی اوستایی از جمله کتاب گائاهها و آثار کتابخانه ها را حریق کردند و کتاب گائاهای زرتشت را که در دونسخه نوشته شده بود یکی را حریق و دیگری را به آتن

برخی دیگر از آثار ادبی و سروده های اوستایی که تا آن زمان بیشتر شفاهی و در دل شاعران و نویسندگان و قهرمانان بود آهسته و بمرور زمان محو شد. رسوم و عنعنات یونانی بجای اوستایی رواج یافت و کالا های یونانی جای کالاهای تاجیکی را گرفت. قوتهای فاتح تا آنجا که مقدور بود در محو فرهنگ بومی آریانی کبیر کوشیدند و بجای آن زبان، فرهنگ و عنعنات خود را حاکم ساختند.

چنانکه میدانیم، آریانیها پیش از کاربرد خط، در یک دوره دور و درازی دارای ادب شفاهی بودند. سرودهای ویدی و اوستایی قدیم باختری در سینه ها حفظ میشد. سپس الفبای سامی بمدیا و فارس و هند و از آنجا به آریانا رسید. سومریها در جنوب بین النهرین در حدود قم خط را میدانستند که الفبای میخی بود و بدست فنقیها، کلدانیها و آشوریها اصلاح شده و بنام خط آرامی موسوم گردیده بود. این الفبا از یکطرف در شرق نزدیک در پارس، آریانا و هند (درحوالی قرن) طه سیاسی آشوریها منتشر شد و از سوی هم منشأ خط های یونانی و لاتینی گشت. این الفبا در دوره هخامنشیها اصلاح شد و تعمیم یافت. چنانچه در افغانستان کنونی نیز کتیبه هایی یافت شده است که نمونه های زبان آرامی دارند.

خط خروشتی که با منشیاها و اهل دفتر هخامنشیها در آریانای کبیر معمول شده بود، درحقیقت صورت تغییر خورده همان خط آرامی بود که مبدأ آن آریانای کبیرمیباشد. چنانچه آن خط را خط آریایی باختری و گندهاری نیزنامیده اند. این رسم الخط در دفترها، بین عوام و در کتیبه ها بکار میرفت و بیشتر در بخشهای جنوب شرقی آریانا معمول شده بود و آثار آن از جنوب و شمال کشور از معابد بودایی بدست آمده است. این خط قم، ظهور کرد و تا قرن م دوام داشت و در سلطنت یونان و باختری "گریکو بودیک" رسمیت پیدا کرد و در سنگ نبشته ها، ظروف فلزی، مسکوکات، کوزه ها و ظروف، پوست و... آن ما رسیده است. چنانچه یکتعداد کتیبه های خروشتی در افغانستان امروزی از وردک، بیماران درونته، هده جلال آباد و بگرام، کاپیسی یا کاپیسا بدست آمده است که برگفته های بالا مهر تائید میگذارد.

خط پهلوی نیز از آرامی برآمده و دارای دو رسم الخط متمایز پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی میباشد. این خط جای رسم الخط یونانی را گرفت و به پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی موسوم گردید. اما پهلوی ساسانی ساده تر و دارای حرف بود. مقطع آن برای سنگ نوشته ها و متصل آن برای نوشته های عادی بکار میرفت. برخی کلمات به زبان آرامی نیز نوشته شده و به پهلوی خوانده میشد که "هزوارش" گفته میشد. مثلاً ملکاً ملکاً نوشته میشد و آنرا "شاهنشاه" میخواندند. رواج الفبای پهلوی پس از سقوط کوشانیان بزرگ و بسط نفوذ ساسانیها در اواخر قرن سوم مسیحی آغاز یافت و تا عصر صفاریها ادامه داشت. بعدتر منشیان دوران حکمروایی سامانیان برای تکمیل و از بین بردن نقایص خط پهلوی الفبای "دین دبیره" را در

لشکر کشیهای دوامدار اسکندر در هند، نتیجه آن شد تا نیروهای ملی گرای هندی گردهم جمع شوند و یک قوت و نیروی قوی در مقابل یونانیان تشکیل دهند که در نتیجه فشار روزافزون قوتهای هندی، یونانیها هند را تخلیه و بجانب آریانا عقب نشینی کردند. نیروهای مقاومت هندی تا دامنه های گندهارا (منطقه پشاور، مشرقی حالیه، دره کابل) و ولایت اراکوزی (حوزه ارغنداب) و بعضی نقاط دیگر صفحات جنوب، یونانیان را دنبال کرده، امپراتوری بزرگ خود را تا دامنه های گندهارا و اراکوزیا تشکیل دادند. هرچند این وضعیت دیر دوام نکرد و بزودی سلطنت مستقل آریایی یونانو باختاری بمیان آمد و دست موریها را از مناطق جنوب و شرق آریانا کوتاه کرد، ولی مبلغین آشوکا دین بودایی را در نقاط شرقی، مرکزی و شمالی آریانا انتشار ده بودند. و کنشکا در قسمت بزرگی از هند و آریانای کبیر حامی دین بودایی شده بود. علوم و ادبیات آثار مذهبی بودایی پیشرفت کرده و به شعر، قصیده، نمایشنامه، افسانه، پند و حکمت، ریاضی، هندسه و طب نجوم پرداخته شده بود که در نتیجه نفوذ بودیزم، زبان و خط یونانی روبره انحطاط گذاشت، اما در مسکوکات باقی ماند و حروف دیگری نیز به آن افزون گردید و الفبای یونان و کوشانی از آن بوجود آمد. تجدید حیات سانسکریت در عهد مسیح که در هند رو به زوال بود منوط به مردم آریانای کبیر مانند تاکه حکمرانان کوشانی آریانای کبیر، در هند فتوحات نموده و راه انقلاب بزرگ ادبی را بجانب هند باز کردند. بوداییهای همین ناحیت آریانا بودند که در عصر کنیشکا باستعمال سانسکریت آمیخته با "پاراگریت" به ایجاد آثار مذهبی هندی پرداختند. نویسندگان و شاعران نیز باب ادبیات سانسکریت را باز کردند که بیشتر در نظم اشعار رزمی، وصفی، عشقی و در نثر قصص و افسانه و نمایشنامه پدیدار گردید. در علوم طب، فلکیات، ریاضی، صرف و نحو، منطق، ادبیات فراختر گردید و ادب سانسکریت وسیعتر شد. کنیشکا از ادب و علوم و نویسندگان و شاعران و اهل ذوق تشویق و حمایت میکرد و مشاوران ادبی داشت. راهبان سالخورده در مدح وی قصایدی گفته بودند و در گندهار (قندهار) کاپیسا، بلخ و بامیان شاعران و نویسندگان به ادب سانسکریت پرداختند. در طی هزار سالیکه دین بودایی در آریانای کبیر رواج داشت معبد ها مرکز علمی و ادبی و ذوقی کشور محسوب میشد که در فضای آن صدها و هزارها راهب نویسنده، شاعر و عالم مشغول تحریر و ترجمه آثار و فعالیت های هنری دیده میشدند.

ولی با تمام فشار ورود زبان و فرهنگ بودایی در آریانای کبیر، در جنوب هندوکش پراگریتهای زبان ویدی و در شمال زبان زند اوستایی بگونه شاخه هایی بر جای مانده بودند. مهمترین آنها همان پرتوی یا پهلوی پارتی است که این زبان از آریانا به پارس انتقال یافت و در آریانای کبیر نیز در دوره کوشانی حتی معاصر ساسانیان بوسیله آن حرف زده میشد. زبانهای اسکایی و تخاری همزمان با کوشانیان رایج گردید. کوشانیان

زبان اسکایی را جزء شرقی خانواده السنه آریانی شمرده بقایای آنرا در میان بعضی لهجه های پامیری سراغ می دیدند. زبان تخاری زبان قبایل سیتی یا کوشانی است که در اوایل زبان آریایی شمالی یا آریایی شرقی نامیده میشد. تخاری لهجه ای از زبان های هندی و اورپیدی است و در اثر آمیزش لهجه زند بخصوص پرتوی با لهجه های اسکایی و تخاری زبان سغدی به میان آمد و در دوطرفه آمو دریا در سغدیان و باختر منتشر شد و دخالت آن در بنای زبان فارسی دری روشن و آشکار است.

بحث مختصریکه پیرامون مدنیت‌های اوستایی، یونانی و بودایی بعمل آمد ثابت می سازد که مدنیت‌ها و زبان‌های سر نیزه بی در داخل قلمرو آریانی کبیر در نهایت نتوانستند دیر پای باشند. چه ریشه اصلی و بومی سرودهای اوستایی در وادیاها و قراء و قصبات و بلندیهای کوهها و در دره ها ریشه و اساس خود را حفظ کرده بود. حتی در شهرها در ادبیات شفاهی و روزمره نجبا و ملکان نیز مشهود بود. این زبان غنی دوباره از دره ها و دامان کوهپایه های هندوکش بجانب شهرها ریشه دوانید و بزودی در زندگی شهری، علمی و ادبی تاجیکان جای خود را باز یافت. زندگی با همی آغاز داد و ستد های کالایی و رفت و آمدها در وادیهای دور دست زبان و فرهنگ اوستایی را وسعت داد و زبان پهلوی، زبان پراگریت گندهاری، سانسکریت کلاسیک، زبان پرتوی یا پهلوی پارتی خراسانی، سغدی، اسکایی، تخاری، پهلوی ساسانی و شاخه های فرعی دسته های غلچه بی یا پامیری و نورستانی بوجود آمدند.

- - . کنشکای کبیر و ورود کوشانیها

زبان بلخی یا زبان باختری مادر زبان فارسی

کوشانیان طایفه بی مهاجر از قم اتحاد حکمروایان محلی یونانو باختری را شکسته و قدرت سیاسی منطقه و ماحول تخارستان و باختر را تا دره های کابل و مناطق گندهارا تا اواخر قرن چهارم میلادی تحت سیطره و حاکمیت خود در آوردند. مقتدرترین امپراتور این سلسله کنشکای بزرگ بود. کوشانیان در ری در باختر و نواحی آن مسلط شدند که پارتها یا اشکانیان قبلاً پس از تسلط بر باختر و وادی خراسان و رسمیت دادن زبان پارتی، مرکز سلطنت خود را از (نیسا) شمال غرب باختر در قم بطرف غرب به نواحی فارس انتقال داده بودند. بنابراین در این هنگام سرزمین آریایی ها و باختریان تحت نفوذ کامل زبان پارتی (پهلوی اشکانی) یعنی شکل متحول زبان اوستایی قرار داشته است و همین زبان است که موسوم به زبان بلخی یا زبان باختری میباشد و بعضاً زبان رسمی کوشانی هم گفته شده و آن خود مادر زبان پارسی دری (پارتی دری) شناخته میشود. دقیق ترین گواه این موضوع کتیبه هایی است که از دوره کوشانیان بر جای مانده است. از آن جمله یکی کتیبه رباطک میباشد که تازه چشم زبانشناسان را باین موضوع باز کرده است. سنگ نبشته رباطک نخستین کتیبه بی است به زبان کوشانی یا بلخی ویا به شکل متحول زبان پارتی (پهلوی اشکانی) که در نخستین سال حکومت کنشکا (م) نبشته شده بدست آمده است. این کتیبه در سال هس در رباطک سمنگان کشف شد و چهار سال بعد از کشف، عکس آن به مفر (B.M) دانشمندان چون ویلیام سیمز ترجمه شد. کتیبه که از مواد Line stone تشکیل یافته سانتی متر طول،

سانتی متر عرض و سانتی متر ضخامت دارد. دارای سطر به خط یونانی شکسته با السنه باختری (بلخی) میباشد. این کتیبه از جانب باستان شناس مشهور و شناخته شده افغانستانی دکتر غلام جیلانی داوری نیز ارزیابی شده و با تشریحات مکمل و جامع در شماره دوم، سال چهارم، سرطان و سنبله هش، ص - ، فصلنامه آریانای برونمرزی بچاپ رسیده است.

این کتیبه در عرصه تحقیقات روی زبانهای ایرانی و زبان پارسی (پهلوی) و پارسی دری، ریشه و منشأ آن معلومات ارزشمند و موثقی به دست میدهد و از خلال آن بر می آید که تا این عصر باوجود انتشار و رشدن زبان یونانی، زبانهای ایریانی به قوت خود در این ناحیه رایج بوده و به همان نام اولی خود ایریانی یاد میشده است. چنانچه در سطر چهارم کتیبه آمده است که کنیشکا فرمان خود را به زبان یونانی انتشار داده و سپس آنرا به زبان ایریانی در آورده منتشر ساخت و بدین گونه فرمان او به تمام ساحه مفتوحه کنیشکا در هند (تاقلمروهای گشتریها) اخبار شده است.

در این کتیبه واژه (ایریان) حقیقت بزرگی را بر ملا میسازد و آن اینکه گفته میشده که زبان مردم آن ناحیه آریک (ایریانی) ادامه زبان پارسی و دنباله زبان باختری اوستایی بوده است. این موضوع را کتیبه رباطک کاملاً روشن ساخته است و از آن به خوبی فهمیده میشود که زبان این ناحیه یعنی سر زمین آریانا از آن طرف آمو دریا تا ماورای سند به ویژه نواحی بلخ و وادی کابل در عصر کوشانیان (سده دوم میلادی) ایریان و زبان مردمش ایریانی خوانده شده است. کتیبه سرخ کوتل بغلان و کتیبه های دوران هفتالیها (کابل شاهان) همه دال بر این است که نبشته و متون آنها شکل باز پسین زبان پارسی (پهلوی اشکانی) بوده است که بعداً با اندک تحول زبان پارسی دری یا فارسی دری شده است.

- - - پیشه و جغرافیای اقوام تا جیک :

پیشه تاجیکان در پهلوی دفاع از زادگاه شان، زراعت، آبیاری و مالداری بود. پهنه تمدنی این مردم از طرف شمال تا دشتهای آسیای مرکزی که مردمانی دارای کانونهای اجتماعی دیگری در آنسوی آن مرزها زیست داشتند میرسید. قصه ها و اسطوره های زیادی از گذشته کانون تمدنی تاجیکان بدست است که حکایت تاریخ تمدنی قدیم تاجیکان مینماید. بیشترین سند و مدارکی که از تاریخ و هویت تاجیکان بدست داریم، شاهنامه ها است. داستان (ضحاک ماران) پادشاه چند هزار سال پیش سامی، بین النهرین که گویا به باختر تاخسته و دولت پیشدادی یا پاراداتا های باختر را که مرکز آن بلخ بود سقوط داده و جمشید یا (یما) پادشاه بلخ را شکست داده است. بعدتر شاه دیگر پیشدادی (فریدون یا تری تونا) قیام میکند و به بین النهرین حمله کرده ضحاک ماران را میکوبد. همچنان داستان نینوس پادشاه آثوری حاکی از آنست که بر باختر می تازد و بلخ را فتح میکند. شاهنامه ها از سلسله دولتهای پیشدادی و کیانی و اسپه داستانهای بزرگ رزمی دارند که هر یک میتواند هویت بومی باختریان یا تاجیکان را روشن کرده، از مرحله اساطیری عبور و به مرحله مذهبی تکامل دهد. این داستانهای اساطیری در هزاره اول پیش از میلاد در قدیمترین کتابهای دینی جهان (اوستا) انعکاس یافته است.

- - فعل و انفعالات شمال هندو کش یا سرزمین بلخ

در دوره اسلامی، پس از رستاخیز اولین دولت خراسانی که پیشواز نهضت های استقلال طلبی دوره سامانیان و غزنویان نیز محسوب است در سیمای پادشاهی دودمان سامانی، در دو طرف آمو دریا، بدخشان باز هم از استان های مهم ایران خاوری در فرهنگ دیرینه بلخ بود.

این مزیت یعنی استقلال سیاسی و فرهنگ پر بار بلخ تا سده هفتم هجری یعنی تا پیش از هجوم ویرانگر چنگیز خان، در کسوت امپراطوری خوارزمشاهان بخود می بالید که در آن دوران بلخ و بدخشان در طراز اول مدنیت و فرهنگ منطقه در مسیر به اصطلاح، جاده ابریشم محسوب میگردید که بزرگترین ادیبان و شاعران را بخود پروریده بود. که البته با صاعقه چنگیز همه چیز در این منطقه واژگون شد. این حالت تا زمان بقدرت رسیدن پسران تیمور که در فرهنگ پر بار خراسان جذب شده بودند رو به رونق میرفت. اما پس از فروپاشی شاهنشاهی تیموریان و تقسیم خاورمیانه میان چهار دولت ترک زبان: عثمانی، صفوی، کورگانی و خان نشین های آسیای میانه، پامیر و بدخشان هر چند هم با حفظ خودمختاری، در ترکیب خان نشین ها شناخته می شد. []







بخش یکصد و بیستم

اوضاع شمال آمودریا و نفوذ خانان منغیت در ارتباط با تاجکان سرزمین های بلخ جنوب آمو دریا بعد از سلطه احفاد تیمور

یکان - - - اع شمال آمودریا و نفوذ خانان منغیت

محمد رحیم بی منغیت در سال منغیتیان را در بخارا تشکیل داد. که پس از او دانیال بی با جبر و اکراه بالای مردم بخارا حکومت راندند. آنان انواع مالیات را رایج و جنگ‌های داخلی را شدت بخشیدند. شهرهای مهم فرا رود را یکی بعد دیگری به نابودی کشیدند. پس از دانیال بی پسرش امیرشاه مراد بر اریکه قدرت نشست. اگرچه دوره او (-) در تاریخ سلاله منغیتیه دوره بهتری نسبت به دوره های امارت این خاندان محسوب میشود، ولی او نیز ریاکارانه، باعث رواج تعصب دینی و قومی در بخارا . «جهاد مقدس» چندین مرتبه به قسمتهای جنوب و غرب بر ضد معاندان سوی آمودریا حت نفوذ بلخ، لشکر کشید و بسیاری از اهالی خراسان را اسیر و به بخارا برد. مفکوره منحنط داری او، تا اواسط دوره امیر مظفر در بخارا دوام داشت. اما او برخی از انواع مالیات را حذف و برای سربازان معاش ماهیانه و برای هر شهر و ده قاضی تعیین کرد و توانست با شعار دینداری در دل مردم نفوذ کند و با راه اندازی کار اجباری و بیگار گیری، مساجد زیادی در سمرقند و بخارا و دیگر شهرهای فرارود اعمار نماید.

صدرالدین عینی، نویسنده مشهور تاجیک () «یادداشتها» خود درباره کارهای امیر
نویسد: «وقتی که از سلاله منغیتیان امیر شاه مراد (معصوم بی) [] رویکار آمد، او ... در مملکت
بخارا و سمرقند بعضی اصلاحات را به عمل آورد، از جمله زمین‌های کشاورزی را نسبتاً آباد و بازارها
به ترتیب کاری که داد در مدت دو سال حجره‌های مدارس سمرقند و بخارا وقف باطل
شده رفته را بازسازی کرد.»

او در یادداشت‌هایش درباره وقایع دوران این امیر در جامعه بخارا و اطراف آن نیز معلومات مفصل ارائه کرده
است. پس از امیر عبدالاحد، امیرسیدعالم () [] آخرین امیر منغیتی حاکم بخارا گردید.
دوران این امیر، سلاله منغیتیان از بخارا برچیده شد و در بخارا جمهوری خلقی شوروی حاکم گردید.

- - - راهکار های اشتباه آمیز دولت بخارا باعث استیلای روسیه تزاری گردید

درکل باید گفت که منغیتیان مخالف هرگونه نوآوری در قلمرو خود بودند و مردم تحت فرمان خود را در
جهل و خرافه نگه میداشتند نام خود کامگی جهل و تعصبات شدید که
بخاطر تداوم در خود کامگی هایشان نرا به مذهب نسبت میدادند ، در حالیکه اعمال دین منشانه آنها هر
گز به مذهب ارتباطی نداشت در نتیجه این شد که دولت روسیه تزاری نیز از این حالت به نفع خو
ه و حاکمیت خود را پخش نمودند. منطقه تحت نفوذ تزارها به چند پارچه تقسیم شده بود و هر
پارچه تحت فرمانروایی مختلفی با گرایشات مختلف قرار داشت. در این میان تزارها امارت بخارا را دولت
مستقل گذاشته بودند. این اقدام حکومت روسیه تزاری با ملاحظات سیاسی همراه بود. زیرا امیربخارا دارای
اعتبار دینی و سیاسی و رهبر اسلامی ماوراءالنهر محسوب می . ، بخش دیگری از حوزه
تمدنی خراسان، از جمله سمرقند، خجند نیز تحت‌الحمایه روسیه گردید. بعد ازین پیشآمد بازارها و راه‌های
دریایی و خشکه برای ورود کالاهای روسی بجانب فرا رود باز شد، ولی امارات بخارا تا جزء خاک
روسیه محسوب نمی شد، هرچند عملاً تابع روسیه بود. ده ازخانان این سلسله در طی سال برمنطقه
حکمرانی کردند که انقلاب اکتوبر
نهضت جدیدی‌ها و پان ترکیست‌ها در دوران پایانی امیران این سلسله جان گرفتند. ()

- - - طر کبیر خواب هندوستان را می بیند:

قابل یاد آوری میدانیم که اندیشه ورود روسها به ماوراءالنهر یا فرارود در دوران حکومت پطر کبیر() -
م.) ایجاد شد. زمانی که پطر تصمیم گرفت از طریق این منطقه به سوی هندوستان راه باز کند. از

طرف دیگر حمله‌های کوچ‌نشینان به روسیه و ربودن روسها و فروششان به عنوان غلام در خیوه، عزم روسیه را در تسلط بر منطقه جزم کرد. چنانچه روسها در دوران حکومت خاندان منغیت به خیوه لشکر کشیدند ولی شکست خوردند. در سال‌های - در جنگ کریمه از متحدین (انگلستان، فرانسه و عثمانی) شکست خوردند و به دنبال آن برای جبران اعتبار از دست رفته خود و برای بدست آوردن اقتدار سیاسی و اقتصادی، نفوذ خود را در تمام خانات ماوراءالنهر جهت تأثیر گذاری بر سیاست عمومی انگلستان گسترش دادند و به این ترتیب بود که پایگاه استیلاي روسیه در ماوراءالنهر قایم گردید.

- - - تحت الحمایگی فرا رود (پاردرریا) از سوی روسها

در ابتدا این استیلا به صورت تحت‌الحمایگی بود و خانات به صورت مستقل اداره می‌دارای استقلال بودند و عدم وجود شورش نسبتاً جدی در قلمرو ترکستان روسیه تا و قبل از عهد کمونیسم دقیقاً تأیید همین مسأله است. در کتاب "لام و نهضت های اسلامی" : «در واقع آسیای از جانب چهار قدرت اداره می‌شد که سه تای آنها دولت‌های محلی و چهارمی روسیه تزاری بود. از جمله دولت‌های محلی که رسماً کشوری مستقل، ولی دراصل وابسته بر روسیه بودند نشین‌های خیوه و خوقند و امیر بخارا بود و هم زمان قسمتی از سرزمین‌های آسیای مرکزی تحت عنوان استان ترکستان مستقیماً از سوی دولت مرکزی روسیه اداره می‌».

- - - زمین سوزی و فرهنگ ستیزی شوروی ها در فرا رود

پس از تسلط کامل روس‌ها بر فرارود، حیثیت دینی و ملی مردم مسلمان ماوراءالنهر زیر پا گردید. فاجعه دیگری که سلطه شوروی بر مردم ماوراءالنهر وارد کرد، ویران کردن مدارس و مساجد، سوختاندن کتاب‌های قدیمی و به ورطه بی‌مذهبی و بی‌کشیدن جامعه بود. شمار زیادی از دانشمندان و مدرسان و علمای دینی های استالین و تبعیدگاه های سخت سیبری و روستاهای دوردست تحت فشار نودولتان سرخ نابود شدند. تا اینکه در آغاز عصر یعنی در سال تقسیم‌بندی مرزها به دست بلشویک‌ها صورت گرفت و تا حدودی حکومت ساله کمونیست‌ها در منطقه تغییر یافت و حوزه بندی جغرافیایی منطقه به خواست روس‌ها شکل گرفت. در این میان تاجیک‌ها بیشترین ضربه را از نفوذ آنها در منطقه متحمل شدند. از میان برداشتن الفبای فارسی در و تبدیل آن به لاتین و بعد در به کریلیک (سریلیک) و جدایی آنها از سرزمین‌های تاریخی شان چون سمرقند و بخارا و فرغانه از جمله این ضربات بود. []

حرکت کمونیست‌های شوروی زمینه فعالیت‌های سیاسی پان‌ترکیزم و جدیدی ها و ... را بار می‌آورد

باین معنی که در اکتوبر انقلاب سوسیالیستی روسیه پایان سلطنت مطلقه خاندان رومانف و تغییر حکومت از فردگرایی به سوسیالیستی و سقوط نظام پادشاهی در روسیه بود که زمان دگرگ های بز در روزگار مردم ماوراءالنهر به حساب می آید. مردم ماورا النهر که از یک سو توسط ثروتمندان و حاکمان و ملاحای محلی و از سوی دیگر از جانب استثمارگران مستملکه دار و حکومت داران پادشاهی روسیه ظلم دیدند، همه قیام نموده، طالب آزادی شدند، اما امیربخارا که اصلاحات را منافی قدرت خود می دانست به سرکوب ترقی پروران و جدیدیان پرداخت و بر دستگیری، تبعید و کشتار روشنفکران افزود، اما این اعمال انسان دشمنانه اوشان زمینه را برای رشد و توسعه انقلاب اکتوبر ، انقلاب بخارییان در های محلی قیام باسماچیان و نهضت جدیدی ها و پان ترکیست ها فراهم آورد. []

- - تاجیکان فرارود از استیلاي تزارها تا فرو پاشی شورویها

پان ترکیست ها:

یکی از عمده ترین تحولات سیاسی و فکری خاورمیانه در آغاز قرن بیستم ظهور جریان ناسیونالیسم در سراسر منطقه بود. در این میان سه جریان ناسیونالیستی عربی، ترکی و تاجیکی، بیش از همه بر سیر تحولات منطقه تأثیر گذاشت. ویژه گی قومی جریان ناسیونالیسم عربی و ترکی و تلاش آنها برای ایجاد يك دولت یکدست قومی، بحران هویت شدیدی را تا پایان قرن نوزدهم در جامعه عثمانی بوجود آورد، این باعث شد که هر دو ناسیونالیسم قومی عربی و ترکی، به تدریج جنبه رمانتیک به خود گیرند و تا مرزهای افراطی ایدئولوژیکی « » قدم بگذارد. بدین خاطر بود که این دو جریان از اوایل قرن بیستم به بعد گونه های افراطی ناسیونالیسم پان عربی و پان ترکی را به خود گرفت و برای یکپارچه شدن سرزمین های پراگ که به گمان آنها نشان از رگه های قومی آنها داشت تلاش شد. ظهور پان ترکیسم از نیمه دوم قرن تا پایان ادامه داشت.

این مسأله در ماوراءالنهر علیه تاجیکان بشدت به کار میرفت و در تاشکند و سمرقند و بخاراگروهی از سیاستمداران و نویسنده گان شونست در سالهای به سرکوب اندیشه و انگیزه های طلبان تاجیک پرداختند. این دسته از پان ترکیست ها دست پروردگان مکاتب عثمانی محسوب می شدند که با انتشار مقالاتی در نشریات گوناگون می کوشیدند تا اثبات کنند که در سراسر آسیای مرکزی به غیر از وادی بالآب زرافشان مردمی به نام تاجیک وجود ندارد و اگر هم عده بخارا پیدا میشوند در اصل از ترک های هستند که زیر نفوذ تمدن خراسانی، زبان و ملیت خود را گم کرده اند و باید به اصل و نسب ترکی خود بازگردند. این حرکت از روندهای اثرگذار فرهنگی و سیاسی آغاز قرن آسیای مرکزی بود و تأثیر آن بر روشنفکران و جدیدیان اصلاح طلب تا بدان جا پیش رفت که بسیاری

از کسانی راکه دارای هویت تاجیکی و زبان فارسی بودند تحت تأثیر قرار داد و آنان نیز در کوتاه مدت پایگاه و جایگاه زبان و فرهنگ ملی خود را انکار کردند. از جمله این روشنفکران می توان به عبدالرؤف فطرت، فیض اف... خواجه یف و عبدالقادر محی الدین اف اشاره کرد. صدرالدین عینی در کتاب «مختصر ترجمه حال» وقتی از واقعه بخارای حکایت می نویسد: «بعد از ریوالوتسیه فوریه در سر حرکت طرت و عثمان خواجه جدیدیانی گذشتند که آنها در ترکیه خوانده آمده، تشویقات پان ترکیستی می کردند. آنها نه تنها در بین خود، بلکه به مردم شهر بخارا هم که بیشترین آنها زبان اوزبکی را دانستند، با زبان تورکی عثمانی گپ می .» گویی به این گروه کتا «نمونه ادبیات تاجیک» در روزنامه آواز تاجیک رمان «آدینه» و در دیگر مجلات مقالاتی با عنوان قوم تاجیک و روزنامه، درباره مکتب و معارف تاجیک، تاجیکان کوهستان، قابلیت تشکیلاتی در تاجیکان، کار تاجیکستان گل کردنی است و... را به چاپ رساند. با چاپ کتاب نمونه ادبیات تاجیک، این گروه با راه اندازی غوغایی ساختگی برپا کردند و در کتاب را ضد انقلاب معرفی و مانع توزیع آن شده و آنرا آتش زدند. اثرات این حرکت‌های فرهنگ و زبان ستیزانه پان ترکیستها بالای تاجیکان تازیهاد وقت باقی ماند، اما دیری نپائید و از بین رفت. ()

- - . قیام با سماچیان:

(Basmach) واژه ترکی به معنای مهاجم و راهزن و چپاولگراست و در اصطلاح فارسی عیار خوانده می شود. با سماچیان گروه مسلحی به نمایندگی از مردم ترکمنستان، باشقیرستان و شبه جزیره کریمه بودند که بر ضد حکومت روسیه تزاری برخاستند. این گروه در با چهره ملی - مذهبی ظاهر شدند و بسمه چی لقبی بود که از طرف حاکمان روسیه تزاری به مخالفان نظام جدید داده شد. این ها به منظور تحقیر و سرکوب مجموعه نیروهایی که در مقابل پیشروی بلشویکها در آسیای مرکزی مقاومت می به کار برده میشد و بعدها بر بسیاری از حرکت های مسلحانه سیاسی دیگر نیز اطلاق شد. از آنجا که در میان با سماچیان عده راهزن نیز با مردم پیوسته بودند و بعضاً دست به چپاول اموال مردم می زدند، لذا کل قیامگران مورد تحقیر قرار گرفتند. چنانچه بعضی ها جنگ های نیروهای شوروی با با سماچیان را نزاع کمونیسم با ضد کمونیسم و برخی مبارزه روس ها با مسلمانان می . ها مجموعه یک دست و هماهنگ نبودند و طیف وسیعی از نیروهای مختلفی را که با انگیزه های متفاوت در مقابل بلشویکها ایستادگی می شد. تأثیرات تاریخی این جنبش در فرهنگ و روحیه اجتماعی امروز برخی از مردم ماوراءالنهر و در دوران جنگ های داخلی بارز و در واقع نوعی الگوبرداری از جنبش آنان نزد مردم میهن دوست فرارود بحساب می آید. []

- - . :

پس از انقلاب اکتبر ورود علنی و رسمی بلشویکها به فرا رود آغاز گشت. این ورود توسط عناصر داخلی همراهی شد. بلشویکها در به بخارا حمله کردند و در سرحد افغانستان به دست بخارا نیان شکست خوردند. روس ها پس از این شکست در دوباره وارد بخارا شدند. این بار موفق شدند و آن را تصرف کردند. امیر سید عالم خان بخارا را ترک کرد و به افغانستان گریخت، ارتش سرخ از فرصت استفاده کرده

به قتل و غارت مردم بخارا پرداخت. مردم بخارا که از ظلم و ستم بلشویکها به ستوه آمده بودند قیام کردند و انقلاب درگرفت و به دنبال آن حکومت موقت جمهوری بخارا تشکیل شد و در نتیجه بخارا به اوزبکستان پیوست و خاندان امیر تبعید شدند. در سال م بخارا رسماً از طرف روسها جزء قلمرو اوزبکستان شوروی ساخته شد و پان‌ترکیست‌ها بر سر قدرت آمدند. در این مرحله زبان تدریس در مکتب‌ها نخست به ترکی عثمانی، سپس به اوزبکی گردانده شد. زبان اوزبکی جای فارسی تاجیکی را گرفت و تاجیکان از نشریات و چاپ کتب درسی فارسی تاجیکی محروم و حتی از نظر شناسنامه نیز نادیده گرفته شدند. بدین ترتیب انقلابات ماوراءالنهر در کل به ضرر تاجیکان که وارثان واقعی این سرزمین اند تمام شد. []

- - - نتایج منفی استعمار کمونیستی

پس از استقرار حکومت کمونیستی در منطقه و با توجه به ایدئولوژی خاص آنان که اساساً با مذهب مخالف و به بی‌خدایی در نظام عالم معتقد بودند، هزاران مسجد و مدرسه مذهبی بسته و بعضاً به انبار تبدیل و حتی تخریب شد. اگرچه در بحبوحه انقلاب اکتوبر، لنین جهت حمایت‌های قومی و مذهبی در فرمانی صادر کرد که در آن آزادی مذهب تضمین شده بود، ولی به تدریج این تضمین نادیده گرفته شد و مبارزه با دین آغاز شد. هراس روس‌ها از آن بود که با پیروزی اسلام در منطقه، جنبش اسلامی ضمن سرایت به دیگر کشورهای آسیای مرکزی، حتی در برابر مرزهای فدراسیون روسیه توقف .
رحمانه مسلمانان، به ویژه در زمان استالین در دهه و پیش از آن در دهه و انهدام بخش‌هایی از برج امیر بخارا در نزدیکی شهر دوشنبه و تخریب کامل شهر بزرگ خجند به دست ارتش سرخ از جمله دلایل، هراس اتحاد شوروی از نفوذ اسلام در این منطقه بود.

- - - تأسیس واحد های جدید سیاسی در منطقه از سوی شوروی ها

حوزه بندی نهایی جغرافیای منطقه فرا رود از سال همسو با خواست سیاست جدید استعمار شوروی شکل گرفت و آغاز تأسیس هر کدام از پنج جمهوری اوزبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان د با نام جمهوری به صورت مستقل مانند اوزبکستان و ترکمنستان و یا به صورت خودمختار در محدوده اوزبکستان شوروی مانند تاجیکستان (در ترکیب اوزبکستان) و قزاقستان و قرقیزستان (در ترکیب شوروی) اتفاق افتاد. هر کدام از سه جمهوری های خودمختار در حدود قشۀ نهایی خود را تثبیت کرده و از جمهوری خودمختار به سطح جمهوری متحد شوروی ارتقاء یافتند. ()

پس از مرگ استالین و سقوط استبداد استالینی و مرگ استالین در های شوروی به احیای سنت‌های والای خویش اهتمام ورزیدند. در .
نقد از استالین پرده از اسرار دیکتاتوری نظام برداشت و به اهل قلم آزادی نسبی اعطاء کرد. گورباچف آخرین رهبر حزب کمونیست روند آزادی بیان و بازسازی را با نیت ترمیم جامعه گسترش داد. وی بحران شدید جامعه سوسیالیستی را که به علت تک حزبی بودن بیش از پیش رشد کرده بود دریافت. اهل قلم در پی آن به بیان

نقائص جامعه پرداختند و به دنبال آن فروپاشی شوروی اتفاق افتاد. جمهوری ها در سازمان ملل به رسمیت شناخته شدند و نهایتاً تمامی آنها در سال به صورت کشورهای مستقل اعلام استقلال گردیدند. []

- - تاجیکان پس از :

فروپاشی شوروی سرآغاز تغییرات وسیعی در نظام بین‌الملل شد. گستره این اتفاق شامل تغییرات جغرافیایی و سیاسی و ظهور بحران‌های جدید بود. یکی از نمونه‌های آثار این فروپاشی شروع جنگ داخلی پس از در کشوری مثل تاجیکستان بود. این جنگ از جمله های خونین داخلی در اواخر قرن بود که دامنه وسیع خشونت و تخریب گسترده آن تاکنون مشهود است. درگیری‌های داخلی به دلیل اختلافات سیاسی کمونیست‌ها و اتحاد مخالفان (مرکب از اسلام‌گرایان و دموکرات‌ها) و های قومی و محل‌گرایی شروع شد و با دخالت عوامل خارجی گسترش یافت. پنج سال جنگ داخلی ادامه یافت و موجب کشته‌شدن بیش از هزار و آوارگی بیش از یک میلیون نفر از مردم این منطقه گردید که نهایتاً با دخالت کشورهای منطقه به صلح انجامید. استفاده از زبان و ادبیات فارسی در یک قرن اخیر فقط در دو جمهوری تاجیکستان و ازبکستان و بسیار محدود در جنوب قزاقستان (اسپیجاب) رواج داشت. دریغا که مرکز و خاستگاه اصلی زبان و ادب فارسی در ازبکستان رونق خود را از دست داده

چنانکه گفته آمدیم، با گسترش انقلاب بلشویکی روسیه بر فرارود، سقوط امارت بخارا و فرار سید عالم خان امیر بخارا و روی کار آمدن جمهوری سوسیالیستی بخارا، پان ترکیزم موقعیت مناسبی یافت تا اداره امور جمهوری بخارا را در دست گیرد و ایده‌های خود را با استفاده ماهرانه از بلشویکها در عمل پیاده کند. نخستین حرکت حکومت بخارا بستن مکتبهای زبان فارسی بود. گویا نخستین فشارترکان نفی موجودیت تاجیکان در فرارود و به حاشیه راندن زبان فارسی بود که منجر به واکنش روشنفکران تاجیک گردید. تاجیکان مبارزه پیگیر وسخت را برای تثبیت هویت ملی خود به پیش گرفتند. سر انجام جمهوری تاجیکستان در پی مبارزات پیگیر و سرسخت مردم تاجیک در در قلمرو بخارای شرقی در چهارچوب اتحاد شوروی بدون داشتن شهر بزرگی تشکیل شد. تشکیل تاجیکستان از یکسو گامی به پیش بود، اما از سوی دیگر از دست دادن سر زمین‌های تاریخی سمرقند و بخارا که در آن تاجیکان قرن‌ها بود داشتند و اکثریت ساکنان آنرا تشکیل میدادند، حرکتی بود که نه تنها احساسات ملی تاجیکها را جریحه دار ساخت بلکه تأثیر منفی بر روند شکل‌گیری دولت - ملت در تاجیکستان گذاشت.

گفتنی است، آنچه امروز بنام تاجیکستان می‌شناسیم در آن روزگاران تحت نام "بخارای شرقی" یکی از اجزای لایتنج‌ای امارت بخارا محسوب میشد و توسط سالاران عشیره منغیت تحت الحمایه امپراتوری روسیه تزاری، اداره میگردید. در آن زمان امرای برجسته امارت را تزاران روس از میان سران مختلف عشایر ترک تعیین میکردند و امور اداری از قبیل خدمت نظام، اخذ مالیات و اجر و زجر رعایا تحت نظارت آنها انجام میگرفت. ()

قابل یاد آوری است که زندگی در بخارای امیری بسیار دشوار و گاه جانکاه بود. بغیر از خویشاوندان امیر و علمای دین که امیر در پیشبرد برنامه های خود به آنها احتیاج داشت، برای دیگران سخت و تحمل ناپذیر بود. مردم بخارا حتی برمالم و جان خود حاکم نبودند و اموال و املاک و حتی اطفال شان دائم تحت بررسی دقیق قوشیگی قرار میگرفتند. پسران خوشروی و دخترکان زیبای رعایا اجباراً پیکش () امیر میگشتند و پس از مدت زمانی از دستگاه رؤسای قوم ویا از خانه های پیشخدمتان نزدیک امیر سر در می آوردند. علاوه بر این در بخارای امیران از علوم و فنون و هنر بمعنی واقعی خبری نبود و کسانی مثل احمد دانش که بنا به حس کنجکاوای ذاتی به چنین جرگه ها وارد میشدند، مورد توبیخ سخت قرار میگرفتند و در طی مدت کوتاهی اخراج ویا نابود میگرددند.

امیران و علمای بخارا در آغاز قرن بیستم از این میترسیدند که تعلیم و تربیت جدیدی که تاتارها و روسها به بخارا وارد میکردند بر پایه اسلام استوار نبود و میتوانست شالوده حکومت آنها را از بیخ متزلزل سازد. امیر از خود می پرسید که آیا معلمان و نو آموزان مکتبهای نو به حکومتی که برمبنای "شاه سایه خداست" و "رعایا باید بی پرسش فرامین امیر را اجراء کنند" واقعی خواهند گذاشت؟ اگر واقعی نگذارند، هم امیر و هم علمای بخارا می دانستند که دست دودمان منغیت برای ابد از تاج و تخت بخارا کوتاه میگردد. از این رو امیر نسبت به تمام کسانی که با علوم جدید و بافرهنگ روسیه سر وکار داشتند سؤ ظن شدید پیدا میکرد و در فرصت مناسب آنها را نابود می ساخت. ()

جنبش ملی در بخارای شرقی در اوایل قرن بیستم بوسیله تاتارها که از چندی پیش به تعلیم و تربیت مردم خود پرداخته بودند آغاز گردید. چندی نگذشت که تاتارها جهت توسعه دامنه فعالیتهای فرهنگی خود تاجیکان را نیز در جرگه های افکار و اعمال خود وارد ساختند و در بوجود آوردن مدارس نو به آنها یاری رسانیدند. تاجیکان پس از فراگرفتن اصول ابتدایی تعلیم و تربیت نوین، شاگردان زبده خود را به خارج فرستادند و امور فرهنگی و اجتماعی خود را بقدر کافی وسعت دادند. جدال بین امیر و پیشروان تعلیم و تربیت بخارا وقتی شروع شد که خواسته های اجتماعی و سیاسی جوانان تحصیلکرده که از خارج برمینگشتند با امکاناتی که امیر، علما و اکثریت مردم بخارا، در اختیار آنها قرار میدادند، سازگاری نکرد. از آن گذشته این جوانان ه برامیال خود مسلط نبودند. یک عده خواهان تغییرات در معارف بودند و خود را "جدیدی" می نامیدند و عده دیگر خواهان تغییر رژیم و سرنگون کردن سلطنت دودمان منغیت بودند و خود را "جوان بخاراییان" می نامیدند. ورود "جدیدیها" و "جوان بخاراییان" در عرصه تعلیم و تربیت و سیاست بخارا اوضاع آرام امارت را پیچیده و خود بخارا را به میدان تبادل افکار و نفوذ فرهنگ و سیاست بیگانه مبدل گردانیده بود. این اعمال و افکار نا آشنا عرصه را بر امیر و علمای بخارا تنگتر ساخت و مجبور گردید تا راه حلی جستجو نماید.

امیر در ابتدا نجات خود را در یکی وبعد دردیگری از این حرکتها میدید. ولی عاقبت باین نتیجه رسید که تنها راه نجات وی در یک برخورد قاطعانه بین علمای بخارا و اصلاح طلبان میباشد. لهدا در سالهای اخیر امارت به علمای بخارا یاری رسانید تا آنها "جدیدیها" و "جوان بخاراییان" را از میان بردارند. ولی این عمل میسر نشد و علما نتوانستند از عهده قلع و قمع نوآوران برآیند. برعکس جور وستم امیر و علما بر جوانان راه را برای دخول لشکر بلشویک به بخارای شریف باز کرد. لشکر بلشویک پس از ورود به بخارا جوانانی را که

هنوز قربانی اعمال زشت امیر و علما نشده بودند نجات داد و چندی نگذشت، همین جوانان فرمانبردار، در بطن سرزمین تاجیکان، کشوری بنام اوزبکستان تأسیس کردند.

اهالی مسلمان آسیای میانه از سالهای آخر جنگ جهانی اول با تزار بر سر اجحافات دولت روس، مخصوصاً فرستادن جوانان در پشت جبهه، درگیریهایی داشتند. این درگیریها در سال دامنه پیدا کرد و باعث خونریزی بسیاری گردید. بلشویکها بعد از در دست گرفتن امور بخارا همان رویه تزار را ادامه دادند و با مسلمانان از در جنگ مسلحانه پیش آمدند. این جنگ و جدال که دنباله جنگ و جدال مسلمانان آسیای میانه با تزار روس بود کم کم بنام جنگ با سماچی گری مشهور گردید و تا سالهای - ادامه پیدا کرد. با سماچیها مسلمانانی بودند که میخواستند طنطنه های ملی و رسوم نیاکان خود را حفظ و خارجیان را از تصاحب اموال و دارایی خودها باز دارند. دولت شوروی که نفع خود را در تصاحب ذخایر گوناگون منطقه می دید، مانند تزار، تاجیکان را توسط حامیان قابل اعتماد خود، یعنی اوزبیکها، سرکوب می ساخت و زمام امور بخارا را بدست پر قدرت ژنرالها و حاکمان پر قدرت خود سپرد.

پس از پایان جنگ با سماچی گری بسیاری از قوای شوروی از منطقه خارج شد ولی خروج آنها از خاک بخارا شرقی نه تنها در زندگی تاجیکان هیچگونه بهبودی بوجود نیاورد، بلکه آنها را با مسأله دشوارتری روبرو ساخت. سردمداران شوروی که از مقاومت و مخالفت تاجیکان در بحیوچه جنگهای با سماچی گری واقف بودند اقوام اوزبیک را در ب مال و جان تاجیکان آزاد گذاشتند. اوزبیکان با رویای تأسیس رگستان بزرگ، تاجیکان را تحت شکنجه های جسمی و روحی رقتباری قرار دادند. بطوری که تاجیکان برای حصول فراغت و زندگی آسوده یکی از دو راه را باید انتخاب میکردند. یا که در مدارک شان خود را "اوزبیک" می نوشتند. اینکار، راه را برای ورود خودشان و خانواده های شان به مشاغل و مدارس در اوزبکستان هموار میساخت. و یا از سمرقند و بخارا کوچ کرده به ده کوچک دوشنبه، متوطن شده، مرکز فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود را می ساختند. درد مرهم ناپذیر تاجیکان تا امروز همین تحمل اجباری هویت اوزبیک از یکطرف و کوچ اجباری به نواحی دهکده کوهستانی دوشنبه از جانب دیگر میباشد.

وقتی لینن و استالین از جدال با با سماچیان فارغ شدند و با کمک ترکهای نواحی آنجا ایشانرا مطیع دولت شوروی ساختند، بمطالعه قدرت روز افزون ترکها و حل مسأله پان ترکیزم پرداختند. نتیجه مطالعات آنها نشان داد که پان ترکیزم در دامن دولت سوسیالیستی رشد صعودی دارد و تدریجاً میتواند به یک اتحاد بزرگ و نیرومند تبدیل گردد. از آن گذشته آنها به این نتیجه رسیدند که پان ترکیزم بزودی خواهد توانست در مقابل سوسیالیزم قد علم کند و از پیشرفت جهانی سوسیالیزم بکاهد و یا از پیشرفت آن جلوگیری نماید. بنابراین در طی سالهای قانون تقسیمات مرزی را در امور سیاسی نواحی وارد و به کمک کمیسیون های متعدد و ارعاب اهالی، ملت یک پارچه مسلمان و اکثراً ترکهای ترکستان را به چند جمهوری نسبتاً کوچک تقسیم و آنها را جهت اداره امور به فرماندهان شناخته شده سوسیالیستی و روئسای سر سپرده قبیلوی تحویل دادند. این فرماندهان در مقابل مردمانیکه در جنگهای با سماچی گری به شوروپها برخوردهای بی رحمانه کرده بودند، با بی تفاوتی و کارشکنی رفتار کردند. بطور مثال ترکمنان آن روزگار بدون هیچگونه دردمندی صاحب دولت و قدرت شدند و حال آنکه به تاجیکان حتی اجازه داده نمیشد تا در جلسات مرزبندی مربوط به خودشان شرکت کنند.

بیدادگری و بی تفاوتیهای شوروی ها نسبت به اهالی آسیای میانه بطور اخص با تاجیکان باین معنی نبود که روسها تاجیکان را به دست فراموشی سپرده بودند. برعکس در دهه اول سلطه شوروی تاجیکستان مانند سایر مناطق حاصلخیز و معدن خیز آسیای میانه، از هرنگاه مورد مطالعه دقیق دانشمندان شوروی قرار گرفت. در حقیقت مطالعات آنها از خود تاجیکان شروع شد. آنها پس از شناسایی کلیه مردم تاجیک به کسانی که حاضر به تغییر هویت تاجیکی خود می شدند اجازه می دادند تا در شهرهای سمرقند و بخارا که اکنون جزء جمهوری اوزبکستان بحساب می آمدند بمانند و بکارهای مهم دولتی مشغول گردند. کسانی که حاضر به تغییر هویت تاجیکی خود نمی شدند ولی حاضر به قبول سوسیالیزم و آشنایی با زبان و فرهنگ روس بودند به دهکده دوشنبه، مرکز تاجیکستان کنونی فرستاده می شدند تا در تحت نظارت شوروی های اکثرآ اروپایی در مزارع و کارخانه ها بکار مشغول گردند. و اما کسانی که حاضر به ترک اسلام، قبول سوسیالیزم و یادگیری زبان و فرهنگ روس نمی شدند، املاک و دارایی آنها گرفته میشد و خودشان نیز از مقر زندگی شان کشیده میشدند. این اشخاص اکثرآ در وختش و قرقان تپه و درواز سکنی میگزیدند و زندگی شان با زندگی تاجیکان طرفدار روسها فرق کلی پیدا میکرد.

به هرحال تقسیم بندی مرزها در آسیای میانه از هرجهت به ضرر تاجیکان انجام یافت و از همان سالهای تاسالهای نفوس تاجیکان توسط اوزبکها و تاجیکان بلی گوی و بی احساس، کم نشان داده میشد و تعداد کثرتاجیکان ملیت خود را به اجبار در شناسنامه های شان اوزبک می نوشتند. سیاست تغییر ملیت و پیروی از روند بلشویکی باعث میشد که تعداد مجموعی نفوس تاجیکان در سرشماری ملیتی و زبانی روسان در سطح نازل تعداد قرار گیرد و معیارهای تأسیس جمهوریت را که یک میلیون سکنه در یک جغرافیای معین تعیین گردیده بود، تکمیل نکند. معیارهای تأسیس جمهوریت ها یکی حدود جغرافیایی بیشتر از یک میلیون انسان بود، دیگری باید نام جمهوریت از نام مردمی برگزیده میشد که درآن حدود جغرافیایی اکثریت داشتند. ونیزدراین حدود جغرافیایی یک مرکز سیاسی و صنعتی و فرهنگی بزرگ وجود میداشت و با یکی از دولتهای خارجی همسایه میبود. ()

درجلسه چهارم جون وقتیکه گفتگوها درباره ضرورت تأسیس جمهوریتهای اوزبکستان، ترکمنستان و قزاقستان بآخر رسید، در ختم جلسه عثمان خان ایشان خواجه یوف از رئیس کمیسیون پرسید که چرا در کار کمیسیون تاجیکها اشتراک ندارند؟ چرا کمیسیون فرعی تاجیک تشکیل نشده است؟ سخنگوی جلسه رحیم بایوف که تاجیک تبار بود و در روند بلشویکی در آمده بود جواب داد که " ما در اولین جلسه خود سه کمیسیون فرعی تأسیس کرده بودیم. بعداً رئیس جلسه عبدالله رحیم بایوف که اوهم تاجیک تبار بود، میگوید موضوع روشن است بهتر است به موضوع دیگر بپردازیم. سلیم ایوبزاد در کتاب تاجیکان در قرن بیستم می آورد که: اگر عبدالله رحیم بایوف و فیض الله خواجه یوف که هر دو از تاجیکان روند بلشویکی بودند میخواستند مسأله تاجیکان را جدی تر گیرند، میتوانستند بر نتایج تصمیم گیری کمیسیون تأسیس جمهوریت ها تأثیر گذار باشند. اما ایشان نه تنها سکوت کردند بلکه به آنهائیکه مسأله تاجیکانرا مطرح میکردند حمله ور میشدند.

به رویت یک سند دیگر باری باثر تلاش و پیگیری خسته گی ناپذیر رهبران ملی تاجیکان، در کمیسیون تقسیم بندی ملی مرزها در آسیای میانه تشکیل ولایت خودمختار تاجیکان بررسی گردید و شهرهای قدیمی تاجیک نشین ملکیت جمهوری های آسیای میانه از جمله تاجیکستان قلمداد شد. ولی وقتی موضوع منصوبیت

بخارا و سمرقند بحیث سرزمینهای تاجیک نشین مطرح میشد، اوزبکان از قدرت و صلاحیت کار می‌گرفتند و در کار کمیسیونهای فرعی مانع ایجاد می‌کردند و جلو بحث در باره سمرقند و بخارا را می‌گرفتند. اکادمیسین رحیم ماسوف می‌گوید: " اوزبکها در رابطه با مسأله بخارا و سمرقند بهانه می‌گرفتند و می‌گفتند که در اطراف این شهرها قبیله های ترکاتبار زندگی دارند. ایشان با استفاده از تز لنین که شهرها باید با تکیه گاه اقتصادی خود در روستاها رابطه نزدیک داشته باشند، این شهرها را به تاجیکها ندادند. در پی این تصمیم، نامه اعتراضی نصرالله مخثوم و شیرین شاه شاه تیمور عنوانی استالین و کمیته مرکزی حزب کمونسنت روسیه موضوع تقسیم مرزی جنب و جوش جدیدی بخود گرفت و در کمیسیون مرزبندی ملی نه تنها تاجیکان بلکه طرفداران ایشان از آسیای میانه نیز به حرکت آمدند و در جستجوی راههای معقول و عادلانه برای حل مشکل مرزبندی کشورهای آسیای میانه گردیدند.

غفوروف مؤرخ تاجیک می‌گوید: " در ششم سپتامبر لایحه تقسیم بندی ملی مرزی آماده شد و در آن جمهوری تاجیکستان عمدتاً قسمتهای کوهستانی بخارای شرقی گنجانده شده بود. با ملاحظه محتوای لایحه نصرالله مخثوم اعتراض خود را علیه لایحه بلند کرد و تأکید کرد که لایحه مخالف منافع ملی تاجیکان میباشد. او نامه شکوه آمیزی به استالین فرستاد و او را از محتوای لایحه آگاهی داد. در پی این نامه کمیسیون فرعی تاجیکان تأسیس گردید و پی آمدهای منفی لایحه مرزبندی ملی را جمع‌بندی کرد. با این حرکت ملی رهبران تاجیکان مبارزه برحق تاجیکان برای منافع ملی شانرا وارد مرحله جدیدی کردند و عبدالرحیم حاجی بایوف و چنار اماموف در این عرصه نقش فعالی داشتند."

بالاخره موضوع تقسیمات رسمی مرزهای آسیای میانه در اکتوبر بیپایان رسید و تاجیکان مالک جمهوری خودمختار خود به بهای از دست دادن شهرهای قدیمی خود چو قرشی، قوقند، اندیجان، و وادی های سرخان دریا، فرغانه، شهر سبز و غیره، گردیدند. تاجیکان در طول تاریخ صدها شهر اعمار کردند، ولی اکنون یک شهر هم نداشتند تا به عنوان پایتخت خود اعلان کنند." اما بعد از فروپاشی اتحادشوروی در سال مهوری مستقل تاجیکستان پای گرفت و آغاز تحولات چشمگیری در تاجیکستان با طرح مسایل ملی و فرهنگی آغاز گردید. روشنفکران تاجیک با اعلان فضای باز سیاسی در پایان سال مسأله جایگزینی زبان فارسی را بجای زبان روسی مطرح کردند و بر هویت ملی تاجیکی تأکید ورزیدند.

- - فرهنگ و زبان تاجیکان(فرارود یاپاردریا):

در بعد فرهنگی، هرچند بعد از متلاشی شدن امپراتوری بزرگ سامانیان، تا زمان انقلاب بلشویکیها، دربخارا بارها سلاله های ترک و مغول و اوزبیک حکمرانی کردند، اما زبان دولتی فارسی بود. با غلبه بلشویکیها درجمهوری بخارا، اشخاصی روی کار آمدند که تحت تأثیر عقیده پان ترکیزم وبعد بزرگ منشی اوزبکیزم، زبان دولت را اول ترکی و بعد اوزبکی گردانیدند. این عمل بر وضعیت مکتب و معارف تاجیک تأثیر ناگواری بجای گذاشت.

هفته نامه « بخارای شریف » کهنسال ترین پیک پارسی زبان در فرارود و آسیای میانه بود. این هفته نامه که آغاز به کار کرده بود. پیرامون سال که شوروی،

به گونه ظالمانه بزرگترین و سرافرازترین شهرهای پارسی زبان فرارود را به ترکان اوزبک سپرد، نوشت: " این عمل شورویها، از ترس و هراس شان از فرهنگ غنی و پربرابر تاجیکان پرده برداشت و بیش از پیش همه گان را به گران فرهنگی این مرزها باورمند کرد."

پس از این مرزبندی ها چه ستم هایی که بر تاجیکان در مرزهای اوزبکستان نرفت، ستم هایی که دل هر میهن دوستی را می خراشد و زخمی ژرف و درمان ناپذیر در آن به جای می گذارد.

زبان نامه « بخارای شریف» روز نود و پنج سالگی اش (دیگر زیر چاپ) نرفت و اوزبکی به جای پارسی نشست. اوزبکان از دید رسانه یی و آموزش بی رحمانه بر تاجیکان سخت گرفتند. بی انصافی اوزبکان به جایی رسیده بود که اگر تاجیکی در ادارات اوزبکستان و شهرهای سمرقند و بخارا در زادگاه زبان پارسی به پارسی سخن میگفت جریمه می شد.

بر پایه آگاهیهای () کانون مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد، آمارهایی از کشور اوزبکستان نشان داده و در آن می آورد که % از مردم اوزبکستان تاجیک اند ولی خود تاجیکان بر این باورند که % مردم اوزبکستان تاجیک اند. از این آمار در می یابیم که اوزبکان با کم جلوه دادن شمار تاجیکان می خواستند در راه همانند سازی کشورشان، با دشواری های کمتری روبرو شوند.

نمونه دوم از بی انصافی اوزبکان اینکه، در کارتهای شناسایی و شناسنامه ها، تاجیکان اوزبکستان، اوزبک معرفی شده اند. اوزبکان با این کار خواسته اند تاجیکان را از کیستی و چیستی خود دور سازند. اگر هم تاجیکی، از پذیرش نام «اوزبک» در شناسنامه خود روی میگشتاند، به او شناسنامه نمی دادند و روشن است که در جهان امروز هرگز نمی توان بی شناسنامه زندگی کرد. انجمن فرهنگی تاجیکان سمرقند، پیشنهاد کرده بود که همه تاجیکان اوزبکستان، کارت شناسایی خود را عوض کرده و از این پس خود را به جای اوزبک، تاجیک بنامند، اوزبکان این پیشنهاد را نپذیرفتند و این انجمن نیز از کار خود دست کشید. بسیاری از تاجیکان هنگامی که با یک بیگانه به روسی یا اوزبکی گفتگو می کنند خود را اوزبک می شناسانند، ولی اگر همان پرسش را پارسی زبانی بکند، می گویند که تاجیک اند و از او پوزش میخواهند و میگویند که در کارت شناسایی شان، ایشان اوزبک گفته شده اند که بر پایه آن اوزبک می باشند.

نمونه سوم، در سال سازمانی به نام کانون ملی فرهنگی تاجیکان و مردم تاجیک زبان، در سمرقند، نامه های سرگشاده به سازمان ملل متحد و سفارتخانه های کشورهای باختری در تاشکند، نوشت و از سخت گیری اوزبکان گلایه کرد، در پی این نامه رهبران سازمان که بیشتر استادان دانشگاه بودند از کاربرکنار شدند و از آن پس نتوانستند به همایش سالانه جهانی تاجیکان در دوشنبه بروند.

نمونه چهارم، اوزبکان در سال بنیاد نوپای آموزش زبان پارسی تاجیکی را در سمرقند بستند.

نمونه پنجم، دانشگاه سمرقند، نخستین دانشگاهی بود که در آسیای میانه پایه گذاری شده بود. این دانشگاه تا پیش از فروپاشی شوروی به پارسی سیریلیک به دانشجویان آموزش می داد ولی پس از پیدایش کشور اوزبکستان، پارسی کنار رفت و اوزبکی به جای آن نشست.

تاجیکان اوزبکستان در یک هفته تنها ساعت به زبان مادری شان برنامه رادیویی می شنیدند که جنبش پانترکیستی اوزبکان پس از فروپاشی شوروی همین ساعت را هم زدود. سرانجام زبان نامه « بخارای شریف » هم که تا همین یک سال پیش، پارسی سیریلیک بود، اوزبکی شد.

به هر روی زبان پارسی در زادگاه خود، با دشمنانی نیرومند دست و پنجه نرم میکند. شاید اگر دیگر پارسی زبانان اندکی برای سمرقند و بخارا دل نه سوزانندو به این خاموشی درآورد پایان ندهند، دیگر همزبانان و هم فرهنگان ما در بخارای شریف و سمرقند نمی توانند « آزادانه به زبان مادری خود سخن گویند.»

سخن واپسین درباره « بخارای شریف » اینکه زادروز این هفته نامه در تاجیکستان «عید مطبوعات» خوانده می شود و همایش هایی برگزار می گردد و خبرنگارانی از افغانستان و ایران به این همایش ها فراخوانده می شوند، ولی در بخارای شریف زادگاه این هفته نامه جشنی نیست و حتی خبری در باره این هفته نامه کهنسال شنیده نمیشود.

اسناد نشان میدهند که در شهر بخارا تا زمان جنگ آلمانها تعداد مکتبهای تاجیکی بیشتر از صد باب بود، مکتبی که در شهر بخارا وجود داشت، در اکثر آنها تدریس به زبان فارسی بود. فقط یک مکتب اوزبکی، دو مکتب روسی و یک مکتب تاتاری بود. اما مکتبهای تاجیکی از سالهای پنجاه آهسته آهسته ناپدید شدند. طبق آمار سالهای استان بخارا پنجاه مکتب تاجیکی از بین رفت. تعداد مکتبها به رسید و در همه آنها کورسهای زبان اوزبکی داخل شد که این به تدریج زمینه را برای از بین بردن بکلی مکتب تاجیکی فراهم می آورد. چنانچه تا سال تعداد مکتبهای تاجیکی به یازده باب رسید که سه تای مکتب تاجیکی و هفت تای آن هم تاجیکی - اوزبکی بود. ()

در چنین شرایطی، در نیمه اول سده بیستم علایمی ظاهر گردید که نشان میداد مردم تاجیک در تاجیکستان زبان خود را نمیدانند. این حرکت طوری عیار گردیده بود که خود مردم تاجیک نمیدانستند که نا آگاهانه از تکلم زبان توانا و زیبای خود (فارسی) محروم شده میروند. مردم در این پندار بودند که زبان تاجیکی ترقی کرده، به دوره تازه ترقیات رسیده و دارای خصوصیتهای نو میشود، ساده و خلقی میشود، از تأثیر زبان روسی و استفاده از اصطلاحات و کلمات روسی زبان فارسی تاجیکی غنی و پر ذخیره گردیده، دارای های نو زبانی به دست می آورد. ولی حقیقت چنان نبود، روزتاروز لغات و کلمات و اصطلاحات سچ و اصیل فارسی تاجیکی گرفته میشد و بجای آن کلمات زبان روسی گذاشته میشد. دستگاه تبلیغات بلشویکی حالات را چنان وانمود میکرد که گویا دارد زبان تاجیکی غنی تر شده و ذخیره لغات و اصطلاحات آن بیشتر میشوند. حالانکه وضع چنان نبود. در حقیقت انقراض زبان شروع شده بود و این روند با سرعت گسترش می یافت و تاجیکان در انقراض آن سهم فعال می گرفتند.

یک پدیده بحران آفرین برای زبان فارسی این بود که در آخرهای دهه بیستم نسل تازه بی در آ و نشرات، معارف و ادبیات تاجیک بوجود آمده بود که اکثراً نو سواد بودند، سواد کهنه سنتی را نمیدانستند و اگر میدانستند خیلی کم و ناچیز بود. ایشان آگاهانه و نا آگاهانه از زبان ادبی کلاسیک فارسی دوری می جستند. آنها گویا به زبان مردمی روآورده بودند. لکن آنان مفهوم "زبان مردمی" را نادرست فهمیده بودند. ایشان به زبان مردم نه از روی واژه ها و عبارت های زیبا و پرمعنای مردمی نگاه میکردند، بلکه به سخن

عادی عامیانه میپرداختند. باصطلاح ایشان دُر و گوهر را از ذخیره های زبان مردم جستجو میکردند که کار دشواری بود و نو سوادان از عهده این کارمهم بر آمده نمیتوانستند. برای اینکار، لازم بود که سواد خوب میداشتند تا بتوانند زبان کلاسیک و مردمی را به خوبی بدانند و بیاموزند. اما ایشان نو سوادان و نیمچه ملاها بودند، هرگز بین دُر و گوهر و خس و خاشاک فرق گذاشته نمی توانستند. ایشان زبان فارسی رودکی را داشتند از زبان بازاری بسازند که کلمات فارسی را با پسوند و پیشوند روسی تلفظ میکردند، که به هیچ وجه نشانه های زبان عامیانه و خلقی فارسی کلاسیک در آنها دیده نمیشد. این حرکت داشت زبان فارسی تاجیکی را به بیراهه و تباهی سوق میکرد.

جه به این وضع بود، که محمد جان رحیمی برای باز گشت تاجیکان به زبان بومی و اصلیشان، چاپ فرهنگ "تاجیکی- روسی" را روی دست گرفت. در سال م "فرهنگ تاجیکی - روسی" محمد جان رحیمی و لود میلا اوسپنسکایا از چاپ درآمد که برای نگه داشت واژگان اصیل و سچه فارسی پار درید اهمیت ویژه داشت. سالهای پنجاه با "فرهنگ زبان تاجیکی" شروع شد. در تدوین این کتاب دانشمندان با تجربه تاجیک، توره قل ذهنی، رحیم هاشم، ولادمیرکاپرانف، ودود محمودی، ابراهیم علی زاده، حسن محسن زاده، عبدالسلام دهاتی و محمد جان رحیمی با جوانان نو سواد همکاری نمودند. در آخرین تحریر آن استاد ناصر جان معصومی نیز شرکت داشته. با زحمتی که قریب بیست سال ادامه داشت، اثری بمیان آمد که از فارسی ناب نزدیک واژه را در دسترس جوانان دانشجو گذاشته بود. نسخه ازین فرهنگ چاپ شد که در ظرف یک سال نایاب گشت. پیر و جوان چون تشنگانی که به چشمه آب رسیده باشند، این کتاب را خریداری و با حرص تمام می خواندند. مردم تشنه زبان و ادبیات بودند. میخواستند که زبان خود، ادبیات خود، تاریخ خود را بدانند. از فرهنگ زبان تاجیکی بسی تشنگان زبان فارسی سیراب گردیدند، زبان آموختند و این کتاب را مانند گنجینه های نایاب زبان و ادب کلاسیک فارسی قدر کردند. رویهمرفته این فرهنگ ناب دردهای مردم تاجیک را مرهم گذاشت و درهای نو آموزش زبان اصیل فارسی را کثود ویرای جلو گیری از انقراض زبان فارسی تاجیکی خدمت بزرگی انجام داد که شاید در تاریخ فرهنگی فارسی زبان بی نظیر و بی سابقه بوده باشد.

آمار فروش فرهنگ تاجیکی نشان میداد که جامعه تاجیکان حال تباه زبان خود را درک کرده و سعی میکردند تا زبان خود را از ورطه نابودی نجات دهند. این هم آشکارا شده بود که مردم از ناهمی زبان خود آگاهی یافته و میخواستند زبان خود را احیا و دوباره سازی نمایند. درک وضع و زبان از طرف جامعه خیلی مهم بود. چون جامعه تاجیکی حساسیت احوال را فهمیده بود. برای تاجیکان امید آن پیدا شده بود که باز میتوانند زبان خود را دوباره اصلاح کنند. فکر اصلاح زبان، تاجیکان را باین امید رسانیده بود که زبان تاجیکی دارد از ورطه نیستی بیرون میشود و مرحله بمرحله ذخایر لغات سچه و اصیل فارسی بیشتر شده میرود و این مفکوره قوت گرفته میرفت و خوش بینی در دلها افزایش می یافت که تاجیکان باز زبان شیرین و خوش آهنگ خود را بدست می آورند.

فرهنگ زبان تاجیکی خدمت بزرگ تاریخی خود را انجام داد. ولی این خدمت برای اصلاح وضعیت زبان تاجیکی خیلی کم بود. وضعیت زبان چنان بحرانی بود که آنرا با یکی دو لغتنامه نمیشد اصلاح کرد. فرهنگ زبان تاجیکی فقط یک قسمت واژگان زبان ادبی هزار ساله فارسی تاجیکی را در بر گرفته بود، حال آنکه

برای آموختن زبان مردم، تنها واژگان کافی نبود. برای آموختن زبان نه تنها واژگان، بلکه دستور، بدیع، بیان، آئین نگارش، علم معانی و فصاحت و بلاغت و غیره نیز لازم می آمد که بایست تهیه و با اختیار مردم قرار میگرفت. در حالی که تاجیکان تا هنوز بآنها دسترسی پیدا نکرده بودند.

در سالهای شصت عیسوی بعضی عوامل دیگری نیز عرض وجود کرد که کم و بیش برای انکشاف زبان مساعدت می نمود. از جمله بسیاری از جوانان تاجیک برای کار به افغانستان فرستاده شدند. بعض این جوانان دو و بعضی سه سال، برخی پنج تا شش سال در افغانستان کار کردند. و چون این تاجیکان بوطن برگشتند زبان فارسی سچه را یاد گرفته بودند. حضور جوانان تاجیک در افغانستان در سالهای شصت و هفتاد برای اهل مطبوعات تاجیکستان، نویسندگان، کارمندان علمی و غیره مانند مکتبی نقش مهم بازی کرد. تأثیر فارسی افغانستان به آهستگی توانست زبان روشنفکران تاجیک را روان و سلیس گرداند و کم کم راه زبانی اصلاح شده را به مطبوعات تاجیکستان باز کند. چیز دیگری که برای اصلاح زبان تاجیکی سودمند افتاد، این بود که از دهه شصت بیشترین روزنامه های مرکزی تاجیکستان ستونی بنام "مدنیت سخن" باز کردند و منظمآ مقاله هایی در باره زبان و نواقص زبان مطبوعات در آن چاپ میگردد. رادیو و تلویزیون برنامه های دایمی در باره زبان باز کردند. مقاله هائیکه چاپ می شدند، از رادیو و تلویزیون پخش می گردیدند، اغلاط و نارسایی های زبان را به تحلیل گرفته و راه اصلاح آنها را نشان میدادند. هر چند کارمندان روزنامه ها و رادیو و تلویزیون بآن مقاله ها توجه چندان نشان نمیدادند و هر روز غلطیهای تازه در رسانه هایشان دیده میشد، ولی آن مقاله ها در جامعه تاجیکی خواننده های زیاد داشتند.

عامل دیگری که بر وضع زبان تأثیر مثبت گذاشت، این بود که در سالهای شصت، شاعران جوان تاجیک مؤمن قناعت و لایق شیر علی و بازار صابر و چندتن دیگر رو به سوی زبان شعری سچه استادان بزرگ فارسی شعر کلاسیک آورده و آنها را سرچشمه الهام خود قرار دادند، از شعر معاصر ایران و افغانستان بهره گرفتند و کاری کردند که زبان ادبی تاجیکی اندک اندک رو به سوی اصالت سخنهای کلاسیک و مردمی گردانید. علامه بابا م در گفتگویی در باره زبان فارسی تاجیکی آشکارا سخن راند و تأکید داشت که باید زبان از چنگال نیستی رهانیده شود. برای احیای دوباره زبان فارسی تاجیکی پیشنهاد داد که زبان فارسی تاجیکی با زبان فارسی ایرانی و فارسی دری (فارسی افغانستان) نزدیک شود. چنانچه مبنی بر اندیشه نزدیک سازی زبان فارسی استاد عینی و باباجان غفور اوف بود که همین اکنون نزدیکی بین فارسی تاجیکستان، افغانستان و ایران رنگ تازه گرفته و باعث رستگاری و رشد دوباره زبان فارسی تاجیکی گردیده

در بخشهای شعر و شاعری دگرگونیهایی رخ داد ولی در دیگر بخشها دگرگونی ناچیز بود که نتوانست وضعیت را تغییر دهد. زبان فارسی که تاجیکان از افغانستان یاد گرفتند، بکار گرفتن آنها در زبان تاجیکی مسخ شده با پیشوند و پسوندهای روسی مانند وصله و پینه نا نمودار می شد. آموخته های لسانی تاجیکان از فارسی افغانستان فارسی سچه و اصیل بود ولی برای تاجیکان بیگانه شده بود. تاجیکان گاه این کلمات را در جا های نامناسبی بکار میبردند که از بد، بدتر جلوه میکرد. چنانکه در سالهای بیست و سی، رسم چنان شده بود، که بسیاری از قلم بدستان به ویژه مترجمان روزنامه ها، رادیوها و تلویزیونها، در حالی که زبان را خوب نمی دانستند، معنای کلمات و عبارات را ندانسته از روی حدس، گمان و قرینه مینوشتند. این عمل

منفی نویسندگان باعث آن شده بود تا زبان بیش از پیش نامفهوم گردد و لغات و اصطلاحات شیرین و سچه فارسی اصالت و زیبایی خود را از دست دهد.

سچه و پاک سازی زبان فارسی تاجیکی از لغات روسی کار ساده و آسان نبود و هنوز هم نیست. زیرا زبان روسی مانند زبان فارسی در تاجیکستان صحبت میشود و آثار بسیاری در کتابخانه ها و مجامع علمی و اکادمیک تاجیکستان بزبان روسی وجود دارد. ونیز هر تاجیک باسواد در پهلوی زبان فارسی زبان روسی را بدرستی میداند. روی همین نفوذ عمیق لسان روسی در تاجیکستان است که در انتخاب زبان رسمی دولتی تاجیکستان مردم تاجیک در دوراهی قرار گرفته بودند که بایست از دو زبان تاجیکی و روسی که حالا هر دو در تاجیکستان روان تکلم میشود، یکی را بحیث زبان رسمی برگزینند. خوشبختانه تاجیکان زبان فارسی تاجیکی را بحیث زبان دولتی تاجیکستان برگزیدند. شورای عالی تاجیکستان جنوری م لایحه یی را با نام "قانون زبان" به تصویب رسانید که ماده یکم آن این است: "زبان دولتی جمهوری تاجیکستان زبان فارسی تاجیکی میباشد."

تصویب این ماده یک پیروزی بزرگ برای فعالان زبان تاجیکی بود. چه در عقب رسمی شدن زبان تاجیکی پیش از تصویب قانون، همه مردم تاجیک قرار داشتند. همه مردم در جلسه ها و گرد همایی ها و چندین هزار نامه که به شورای عالی تاجیکستان و اداره روزنامه ها و پژوهشگاههای زبان و ادبیات رودکی فرستاده بودند با تأکیداصرار و خواهش کرده بودند که تنها زبان فارسی تاجیکی مقام زبان رسمی دولتی را بگیرد. قانون زبان محصول مبارزه دسته جمعی تمام مردم تاجیک است که راه را برای انکشاف آینده زبان فارسی تاجیکی باز کرد. امروز تاجیکان با لهله و شادمانی به زبان خود مینویسند، تکلم میکنند و دارند که آهسته آهسته میراث فرهنگی باستانی و مشترک تمام تاجیکان جهان اعم از افغانستانیها، ایرانی ها و سایر کشورهای فارسی زبان را ردیابی و گسترش دهند. ایجاد "بنیاد پیوند" که در رأس آن امام علی رحمن رئیس جمهور جیکستان قرار دارد دال بر آنست که مردم و دولت تاجیکان مصمم هستند که زبان فارسی را تقویت کرده و ریشه های خشکیده زبان نیاکان خود را دوباره تازه نمایند. بنیاد پیوند بحیث پل ارتباطی بین تمام فارسی زبانهای جهان کار میکند و دارد وحدت و یک رنگی و یگانگی کامل بین زد. تاجیکان را که در هرکجای جهان قرار دارند بوجود آورده، آینده درخشان زبان فارسی را تضمین کند. تصمیم اخیر وزرای خارجه تاجیکستان، ایران و افغانستان در شهر دوشنبه مبنی بر تثبیت مقر تلویزیون مشترک سه کشور اصلی فارسی زبان در پایتخت تاجیکستان نخستین گام در این راستا بوده است. کار شناسان، طرح تأسیس تلویزیون مشترک سه کشور هم زبان را برای تبادل بهتر فرهنگ میان این سه کشور پر ارزش میدانند. تهیه این طرح هرچند به درازا کشید، اما مارچ سال جاری، وزرای خارجه سه کشور در پایان نشست خود در شهر دوشنبه اعلام داشتند که مقر تلویزیون مشترک تاجیکستان، افغانستان و ایران در زودترین فرصت در پایتخت تاجیکستان افتتاح میگردد. تأسیس تلویزیون مشترک سه کشور فارسی زبان در کشور تاجیکستان مژده خوب دیگری برای یگانگی و یک رنگی زبان فارسی

دری در سر زمینهای خراسان باستان تاجیکستان، ایران و افغانستان میباشد، که میتواند آینده درخشان زبان فارسی را در حوزه بزرگ فرهنگی آسیای میانه بویژه تاجیکستان تضمین نماید

- - جنگهای بخارا و تیمورشاه درانی بخاطر بدست داشتن بلخ)

جنگ های سال های - میان بخارا و افغانستان که به خاطر تمایل شاه مراد بخاری مبنی بر بازگرداندن بلخ زیر حاکمیت بخارا درگرفته بود، به ویرانی و تباهی این منطقه انجامید. سر انجام ، برپایه معاهده صلحی که پس از یک رشته جنگ های دراز به امضاء رسید، بلخ زیر اثر تیمورشاه ماند.

با این هم، شاهان افغانی تسلط راستین بر خان نشین های ازبکی ترکستان جنوبی را هر چه بیشتر از دست می دادند: مقارن با اوایل سده نهم، کندز، میمنه، اندخوی و شبرغان بیخی مستقل بودند. عبدالکریم بخاری کتابش می نویسد که در عصر تیمورشاه در اندخوی رحمت الله خان افشار به نمایندگی از او فرمانفرمایی می کرد و خطبه به نام تیمورشاه خوانده می شد. پس از مرگ رحمت الله خان، یولزخان- پسرش حکمران شد [بار تولد] که دیگر به هیچ کسی باج و خراج نمی پرداخت و بیخی مستقل

[روی هم رفته]، به جز از شمار معینی از چارپایان که حکمرانان به کابل می فرستادند، دیگر هیچ چیزی آن ها را با شاهان افغان پیوند نمی داد. حاکمیت والی افغان بر بلخ و آنچه تنها به نام بود و در عمل قلیچ علی خان- خان قدرتمند خلم حکمران [راستین] ولایت بود.

برخی از تاریخ نویسان، بدخشان را نیز شامل متصرفات احمد شاه می شمارند. مگر، در واقع، می توان تنها کمرنگ و کوتاه مدت شاه درانی بر این ناحیه بر زبان آورد. لشکرکشی شاه ولی خان- پهدار افغانی به بدخشان (در حوالی سال)به سرنگونی میر سلطان شاه - حکمران آن دیار انجامید که به اسارت درآمد و اعدام گردید.

به هر رو، این بود که محمد امین خواجه - پسر یکی از خواجه های کاشغر که از ترکستان خاوری از سوی سپاهیان امپراتور سین تیسان لون از آن جا رانده شده بود، حکمران بدخشان گردید.

غبار، لشکرکشی شاه ولی خان را با رقابت های افغان ها و بخاری ها بر سر بدخشان پیوند زده است که درست نیست. علت راستین لشکرکشی، آرزومندی احمد شاه درانی بود که می خواست در بدخشان همسایه، حکمرانی باشد که نسبت به «حکومت او» حسن نیت و دوستی داشته باشد. چون میر سلطان شاه که به دست شاه ولی خان سرنگون شد، در منازعه در حال وقوع میان احمد شاه و تیسان لون، آشکارا جانب تیسان لون را گرفته بود.

حاکمیت احمد شاه در بدخشان حتا در هنگام حکمرانی محمد امین هم تنها به نام بود. پس از درگذشت او که پسر میر سلطان شاه اعدام شده، به قدرت رسید، نفوذ شاهان افغان به صفر تقرب کرد.

ایروین (عضو هیات الفستون) می گوید که «بخش شمال خاوری مرز افغانستان، روی کوه هایی می گذرد که افغانستان را از کشمیر و بدخشان جدا می نمایند». یعنی بدخشان را بیرون از گستره افغانستان می گذارد.

از آن چه که حسین علی در ص. کتاب زینت تاریخ ها خاطر نشان ساخته است، در باره آن که احمد شاه دسته هایی رزمی بی را از کشم در لشکر خود شامل گردانیده بود، می توان برداشت کرد که این منطقه بیرون از قلمرو میر بدخشان بوده است و بخش شمال خاوری مرز افغانستان در آن هنگام روی خطی می گذشت که تقریباً با مرزهای کنونی ولایت قطغن منطبق می گردد.

... بازماندگان احمدشاه در شمال، در سرزمین های ازبیک نشین ترکستان جنوبی (یعنی شمال هندوکش)، تنها لخ و آچه را زیر حاکمیت تیولی (به پیمانه چشمگیری به نام، نه در عمل) داشتند. دیگر خان نشین های این ناحیه در عمل مستقل بودند. حتا در اواخر زندگی خود احمد شاه.

با فروپاشی امپراتوری درانی، برخی از ولایات آن از سوی همسایگان نیرومند گرفته شده بود و برخی هم شده بودند. خود مناطق افغانی (پشتونی) که به چند بخش تقسیم شده بود، محل گستره جویی مستعمراتی انگلیسی ها گردیده بود. متحد شدن برخی از زمین های افغانی در کشور واحد تنها در میانه های سده نهم در اوضاع نو تاریخی رخ می دهد».

به هر رو، آن چه مربوط به پامیر و بدخشان می گردد، این سرزمین ها در اواخر سده هژدهم و نیمه نخست سده نهم کماکان خودمختار بودند و از سوی میران بومی اداره می شدند. در نیمه دوم این سده، هر چند هم اسما در گستره امارت بخارا به شمار بودند، باز هم اثبات و خودگردانی خود را نگه داشته بود، تا این که هه های اخیر این سده بخش بزرگی از آن از سوی روس ها تصرف گردید.

در هنگامی که بازی بزرگ در اوج خود بود، انگلیسی ها توانسته بودند پس از سال ها کش و گیر، با ترفندها و کارروایی ها امپراتوری پهناور _____ خاوری درانی را به چند سردار نشین، امیر نشین و خان نشین فروپاشانده و بر سر ویرانه های بازمانده از آن، در چند مرحله، کشور مصنوعی و حایلی را میان متصرفات هندی خود و متصرفات آسیای میانه پی روس ها ایجاد نمایند که آن را افغانستان نام دادند (که منبهد تمام کاوش های ما در مسیر برپایی این نام چرخ خواهد خورد). فرزندان خائن و بی کفایت تیمور شاه و شاهان ضعیف محمد زایی در این حال از فرصت استفاده نموده، بخش های بزرگی از امپراتوری درانی را به گستره متصرفات هندی خود در آوردند.

در اواخر سده نهم، روس ها هم سراسر آسیای میانه را گرفته و در منطقه پامیر و بدخشان با متصرفات هندی انگلیسی ها هم مرز شده بودند. درست در همین هنگام بود که دو ابر قدرت برای جلوگیری از برخورد احتمالی میان شان، در پی کشیدن یک دهلیز پوشالی در میان سرزمین های خود برآمدند.

در همین پیوند و نیز تثبیت مرزهای کشور افغانستان، انگلیسی ها با روس ها گفتگوهایی را به راه انداخته و به سازش هایی دست یافته بودند. این بود که سر مارتیمر دیورند را برای گفتگو با امیر عبدالرحمان خان که با توافق هر دو ابر قدرت از آسیای میانه آورده شده و بر تخت کابل نشاندن شده بود، فرستادند.

ای. ار رحمتف در مقاله «سرچشمه های مسایل تباری-گستره یی افغانستان» در کتاب «مسایل مدرنیزاسی و امنیت کشورهای آسیای مرکزی و روسیه در واقعیت های نو جیوپولیتیک»، مواد و مدارک کنفرانس علمی بین المللی، دوشنبه، چاپ دانشگاه سلووی روسی- تاجیکی تحقیقات جیوپولیتیک در این پیوند می نویسد:

«در اوایل اکتبر دولت بریتانیا برای گفتگو با عبدالرحمان خان هیات ویژه یی را به رهبری سر مورتیمر دیورند- سکرتر نایب السلطنه هند در امور خارجی- به کابل فرستاد. در برابر نماینده بریتانیا وظایف زیر گذاشته شده بود: و رسیدگی به روابط انگلیس و افغانستان، دستیابی به توافق در زمینه «موضوع پامیر» «مشکل قبایل مرزی افغانی» باشندند ناحیه کوه های سلیمان.

هنگام ارزیابی مساله پامیر، این اختلاف نظر ها برخاسته از یک علت پارادکسال (مهمل نما و متناقض) از دیدگاه محافل حاکمه انگلیسی بود.

امیر عبدالرحمان هیچ اعتراضی به واگذاری مناطقی که روسیه در پامیر به تصرف در آورده بود، یعنی کرانه های راست شغنان، روشن و واخان نداشت، زیرا در عوض، مناطق آن سوی رود خانه پنج درواز- بخشی از متصرفات امارت بخارا، واقع در جنوب رود آمو را به دست می آورد. با این هم، با شگفتی دیورند، حل مساله ساحات آن سوی رود پنج واخان، اعتراض امیر را بر انگیخت.

واقعیت این است که پیش از این، هنگام گفتگوها میان روسیه و انگلستان، دیپلمات های بریتانیایی، بر لزوم کشیدن یک دالان حایل میان زمین های روسیه در پامیر و متصرفات بریتانیا در هند پافشاری داشتند. این بود که مناطق واخان، شغنان و روشن تقسیم گردید، یعنی بخش های کرانه های سمت راست رود آمو این مناطق به ترکیب متصرفات روسیه و کرانه های سمت چپ آن، به افغانستان واگذاشته شد. این گونه، دالان یا دهلیز « » تشکیل شد که مرزهای شمال خاوری افغانستان را با چین پیوند می کرد.

دیپلمات های انگلیسی « کریدور » « مرزهای زمین های روسیه پامیر خود در هند از هم جدا با این کار، « دفاعی» یی را یورش احتمالی سپاهیان روسی بر متصرفات هندی خود ایجاد .

بنا به سنجش دیپلمات های انگلیسی، در صورت چنین حمله یی، نیروهای روسی باید نخست از دالان « » یعنی قلمرو افغانستان می گذشتند. و این درگیری نظامی مستقیم میان روسیه و افغانستان را به دنبال می داشت.

امیر افغانستان به شگرد دیپلمات های انگلیسی پی برده بود. او که مایل به ایجاد فرصت های تازه برای تحریکات انگلیسی ها به منظور بدتر شدن مناسبات افغانستان و روسیه نبود، در آغاز قاطعانه از پذیر منطقه « در قلمرو خود خودداری ورزید. او آشکارا اعلام داشت که مانند همه مردم افغانستان، اصلا به کدامین متصرفات روسیه در پامیر دلچسپی ندارد، اما نگرانی های بسیاری را روابط با انگلستان به بار می آورند.

عبدالرحمان خان مقاومت سرسختانه بی در برابر مطالبات امپریالیست های بریتانیایی نشان داد. به گفته غبار، گفتگوها با دشواری پیش می رفت و چند بار هم برهم خورد. با این ه دیورند در نتیجه مساعی خستگی ناپذیر امیر را متقاعد ساخت تا این بخش و اخان را به ترکیب افغانستان شامل گرداند.

داکتر قاسم شاه اسکندر-یس «مرکز مطالعات افغانستان و منطقه» در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان در زمینه می نویسد:

«به سال انگلیسی ها توانستند با امیر افغانستان قرار دادی را به امضاء برسانند که مرزهای دولت افغانستان را با متصرفات استعماری بریتانیای کبیر در جزیره نمای هند تثبیت می نمود. به دلیل کشیده شدن خط نام نهاد «دیورند»، پشتون های افغانستان به یک ملت «دو پارچه شده» مبدل گردیدند.

هنگامی که مرزبندی نام نهاد «پامیر» پیاده شد، تثبیت مرزها میان افغانستان و مستعمرات آسیای میانه بی روسیه تزاری به پایان رسید. به نوبه خود، تاجیک ها- یکی دیگر از سازه های تباری «جهان ایرانی» به یک ملت « مبدل شدند، که این کار از این هم بیشتر تعامل فرهنگی- تمدنی توده های ایرانی را سست و کم رنگ نمود و برای مدت درازی تاجیک ها را از تعامل تنگاتنگ با توده های ایرانی در افغانستان، ایران، پاکستان و دیگر کشورها محروم گردانید».

این نقشه یکی از نخستین نقشه هایی است که فیض آباد (بدخشان) شامل قلمرو است. به گونه بی دیده می شود، در این هنگام افغانستان شامل پنج منطقه می شده است: کابل، قندهار، هرات، بلخ و کندز (که بدخشان جزو آن بوده است

به گونه بی که دیده می شود، در این هنگام و اخان جزو افغانستان نبوده است.

در میان ترکستان، بلوچستان، هند و پارس

به گمان غالب این نقشه در سال های نخست پادشاهی امیر عبدالرحمان خان ترتیب گردیده باشد.

چنانی که دیده می شود، در این نقشه و اخان در گستره کشور افغانستان شامل نمی شده است.



شاید این نقشه در سال های نخست فرمانروایی امیر عبدالرحمان خان تدوین گردیده باشد.

به گونه یی که دیده می شود، در این هنگام کافرستان تنها منطقه یی در گستره افغانستان بوده که زیر فرمان کابل نبوده است. درست عبدالرحمان خان بود که کافرستان را تسخیر و نام آن را به نورستان تغییر داد. همین گونه، واخان در درون گستره افغانستان نیامده اس .

به هر رو، همان گونه که بارها نوشته ایم، هر چند، مرزهای سیاسی کنونی و کشورهای ناقص الخلقه منطقه ما (گستره پشته بزرگ ایران) در سیمای واحدهای سیاسی نیمبند، فاقد عمق استراتژیک، همه دست پخت استعمار اند که با توجه به تامین مطامع و مصالح سیاسی آن ها به میان آورده شده اند؛ با آن هم دیگر به واقعیت های هر چند هم تلخ، مگر عینی مبدل گردیده اند.

این گونه، اقوام باشنده سرزمین های ما مانند پشتون ها، بلوچ ها، تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها، آنری ها و کردها در میان چندین کشور تقسیم و از هم جدا شده اند. روشن است، امروزه دیگر تغییر جغرافیای منطقه ناممکن و در بهترین مورد بسیار خونبار و زیانبار است.

برای، زدایش پیامدهای ناگوار این تیرتقسیم ها، تنها راه خردورزانه، همگرایی منطقه یی و ایجاد ساختارهای نوین منطقه یی با الگوبرداری از اتحادیه اروپایی بدون خدشه دار ساختن مرزهای کنونی سیاسی است.» [



باز شناسی افغانستان جلد یازدهم بخش یکصد و بیستم

تاجیکان دریا

«دلایل مستند و آختابی و صمه گزاریهای زیاد تاریخی و نیز پژوهشهای همه‌جانبه محققان و زبان‌شناسان چنان در زمینه وجود دارد که ثابت می‌سازد دری و فارسی و زبان تاجیکی یک زبان واحد است و در طول هزاره‌های تاریخی باهم ریشه مشترک داشته‌اند، اگر در بایستی تغییراتی در لهجه‌ها و یا ترادف واژه‌ها و یا در ورود کلمات بیگانه در بین واژه‌های این زبان‌گشن بیخ بمیان آمده باشد که مسلماً در فصلت هرزبانی نرفته است، معنی آنرا ندارد که این زبان واحد را به شافه‌های دری، تاجیکی و فارسی جدا سازد.»

پروفیسور رهین استاد دانشگاه کابل

مقدمه:

«در دوره سامانیان (هـ ق - هـ ق) ، پایتخت شان ، کانون احیای فرهنگ عجمی غیر عربی . در عهد بیشتر پادشاهان سامانی، زبان رسمی، فارسی بود. سامانیان به تشویق شاعران و دانشمندان خراسانی پرداختند، و قرن دهم و یازدهم میلادی شاهد تولد ادبیات جدید فارسی دری بود، که به الفبای عربی نوشته می‌شد و با وجود تأثیر ژرف دین و سنت اسلامی، اساساً و مشخصاً منشأ ایرانی داشته بود.» []

تاریخ مختصر اولین امپراتوری عجمی غیر عربی که در انکشاف و باز توانی گویش فارسی نقش ارزنده داشته و باعث بمیان آمدن شاعرانی نظیر رودکی سمرقندی و شهید بلخی و امثال آن گردیده و بعد از خلافت عربی بغداد اولین امپراتوری از نسل آل سامان بزرگ که اکنون در خرابه های تمدنی آن نسل جوانی از بازماندگان تاجیک برای باز توانی فرهنگی و هویت تاریخی خود از زیر چکمه های بلشویکی و ترکیزم آسیای میانه برخاسته قفل های دست و پای خود را در راه احیای سربلندی و موجودیت این قوم بزرگ و زبان و لهجه های شیرین از میان ترفند ها و دغدغه های یخ زده تاریخی، یخ ها را می شکنند و قد فرا می افزانند تا خود شان را در بین ملل و امم جهان باز شناسانند. می خواهم بدایت و پیشینگی اقوام تاجیک را در کسوت "سامان خدات" یا "امپراتوری سامانی" که در مثلثی از بلخ- بخارا و سمرقند استیلا داشتند از زبان تاریخ نویس شهیر این قوم [ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی -] مطالبی را به روایت این تاریخ عرضه دارم:

- - - . امپراتوری سامانی در فرا رود یا پاردریا یا ماورای جیحون (آمودریا)

«بدایت آل سامان که بعداً باعث ایجاد اولین امپراتوری عجمی غیر عربی در فرا دریا گردید از اینجا آغاز گردیده است :

سامان خدات را پسری بود اسد نام کرد، و اسد را چهار پسر بود بنام های :نوح و احمدو یحیی والیاس، در زمانیکه رافع بن لیث بر هارون الرشید خروج کرد، و سمرقند را بگرفت. هارون الرشید هرثمه بن عین را در () به حرب وی فرستاد، و رافع سمرقند را حصار کرد، و هرثمه در کار وی عاجز . () با هارون به خراسان آمده بود، که از اثر همین حادثه، دل هارون بعایت مشغول بود بدین کار، مأمون نامه ای کرد به فرزندان اسد و بفرمود تا هرثمه را در حرب رافع یاری دهند. و فرزندان اسد رافع را بدان داشتند تا با هرثمه صلح کرد و دل هارون از آن کار فارغ گشت، زیرا خطر آن میرفت که رافع همه خراسان را بگیرد. و این کار به نزدیک مامون نیک در موقع افتاد. و... چون خلافت به مامون رسید، غسان بن عباد در () [!] امیر خراسان شد. مامون او را فرمود تا فرزندان اسد بن سامان خدات را ولایت دهد، از شهر های خراسان. هر یکی را شهری معتبر داد، و غسان بن عباد نوح به سمرقند امیرکرد و احمد بن اسد را به مرو امیر کرد و این در سال () .

. چون غسان از خراسان معزول شد، طاهر بن الحسین در () امیر خراسان شد، و این ولایت ها برایشان مقرر داشت، و نوح بن اسد را که بزرگتر بود خلعت داد، و وی به سمرقند می بود یا برفت برادر خویش احمد بن اسد را خلیفه کرد.

و این احمد بن اسد مردی بود عالم و پارسا و به سمرقند می بود، تا از دنیا برفت، پسر خویش را خلیفه کرد، نصر بن احمد بن اسد را. و چون بجای پدر نشست از خلیفه واثق بالله، منشور اعمال ماوراء النهر برسید به نام وی، به تاریخ روز شنبه غره ماه مبارک رمضان سال دویست و پنجاه و یک بود.» []

به این ترتیب اولین هسته های فرمانروایی غیر عرب توسط خانواده آل سامان در فرارود گذاریده شد. «و نصر بن احمد بن اسد، اولین پادشاه که سزوار این استحقاق بوده که مردی رأی و تدبیر، و پیوسته با خلفا اظهار اطاعت کردی، و متابعت ایشان واجب و لازم دانستی. او کسی بود که به روز شنبه منتصف ربیع الآخر سنه () عمرو لیث را به بلخ اسیر کرد و بر مملکت مستولی گشت و مدت هشت سال پادشاهی کرد و در سال () هرحمت حق پیوست....

پس از آن فتنه ها در بخارا افتاد و... اهل علم و صلاح از بخارا به نزدیک ابو عبدالله الفقیه پسر خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله علیه جمع شدند، و وی مبارز بود، با وی تدبیر کردند، در کار بخارا، و به خراسان امیری نبود و یعقوب بن لیث خراسان را به غلبه گرفته بودو به بخارا رافع بن هرثمه () با وی حرب میکرد، و به خراسان نیز فتنه بود، و بخارا خراب می شد از این فتنه ها. پس ابو عبدالله پسر خواجه ابو حفص نامه ای کرد به سوی سمرقند، به نصر بن احمد بن اسد السامانی، و او امیر سمرقند و فرغانه بود. او به بخارا امیر خواستند، او برادر خود اسماعیل بن احمد را به بخارا فرستاد.

چون امیر اسماعیل به کریمینه رسید، چند روز آن جا مقام کرد (و بخواست بخارا به عنف کشوده شود و مردم در فتنه افتند) و رسول فرستاد به بخارا به نزد یک حسین بن محمد الخوارجی که امیر بخار سول او میرفت و می آمد، تا قرار بدان افتاد که امیر اسماعیل امیر بخارا باشد، و حسن بن محمد الخوارجی خلیفه او شود. و لشکر او در این معنی اطاعت نمودند، امیر اسماعیل منشور خلافت خویش به نزد خوارجی فرستادبا علم و خلعت. و خوارجی را با این علم و خلعت در شهر بخارا بر گردانیدند، و اهل شهر شادی نمودند و خطبه جمعه در این شهر بنام نصر بن احمد سامانی خواندند، و نام لیث از خطبه بیفگندند، پیش از اندر آمدن امیر اسماعیل به بخارا، و آن روز آدینه نخستین بود از ماه مبارک رمضان سال ().

با آمدن امیر اسماعیل به بخارا، حسین الخوارزمی را که در فکر افگندن نفاق و پریشانی مردم بود بگرفت و به زندان فرستاد، و آن غوغا های پراکنده خاتمه پذیرفت.» []

بعد از وفات امیر اسماعیل، فرزندش امیر شهید احمد بن اسماعیل پادشاه شد. او به سیرت پدر خویش می رفت، و عدل میکرد و انصاف رعیت به تمامی داد و رعایا در آسایش و راحت بودند. و به خراسان برفت و سیستان را بکشاد. چونکه در زمان امیر ماضی سیستان بنام او بود. او بعد از گشودن سیستان به بخارا بر گشت... روزی در کرانه های آمو دریا به شکار مشغول بود که قاصدی بیامد و به وی پیغام: « ابوالعباس امیر طبرستان و نامه بر خواند، نوشته بود که حسین بن علا خروج کرد، و بیشتر ولایت گرگان و طبرستان بگرفت. امیر دلتنگ شد و بغایت غمناک شد. دعا کرد. گفت خدایا اگر این ملک از من خواهد رفتن مرا مرگ ده، و به سر پرده در آمد.

رسم آن بود که یکی شیرداشتی، هر شبی بر آن خانه که وی خفتی به زنجیر بر بستندی تا هر که خواستی بر این خانه در آید آن شیر وی را هلاک کردی. ان شب چون دلنتگ بود، خاصگان همه مشغول بودند. فراموش کردند آوردن شیر را، او بخفت و جماعتی از غلامان امیر در آمدند و سرش بیریدند. شب پنجشنبه سال سه صد و یک () از هجرت بود جمادی الاخر. نعلش او را به بخارا به خاک سپاریدند و وی را امیر شهید لقب کردند. و مدت امارت او شش سال و چهار ماه بود. []

بعد، ابوالحسن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی به امارت رسید. سمرقندیان با وی بیرون آمدند و کار امیر سعید نصر بن احمد را ساختند و او بغایت قوی گردید و همه خراسان و ماواء النهر به امیر سعید صافی شد. و در فارس و گرگان و طبرستان و عراق خطبه بنام او گفتند. امیر سعید را سی و یک سال پادشاهی بود و پادشاه عادل بود، و او از پدر خویش عادل تر بود، و شمایل او بسیار بوده است، و چون از دنیا برفت، پسر او نوح بن نصر به ملک نشست.

بعد از او امیر حمید ابو محمد بن نوح بن نصر بن اسماعیل سامانی به سال () به ملک بنشست. او مخالفان را پراکنده و ولایت ها را صافی کرد.

امیر رشید ابوالفوارس عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی بیعت کردند و وی ده ساله بود که به ملک نشست و چون خبر مرگ امیر حمید به ولایتها رسید، هر کسی به ولایتی طمع کردند. اشعث بن محمد بن محمد را به خراسان فرستاده بود، و او را به هری و اصفهان حربهایی افتاده بود، و ولایت ها صافی کرد. و هنوز در آن کار می بود، و حرب میکرد که امیر رشید از اسپ بیافتاد، و هم در آن شب وفات یافت. و آن شب چهارشنبه هشت روز از ماه شوال گذشته به سال () .

بعد از او امیر سدید ملک مظفر ابوصالح منصور بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی به ملک بنشست، و لشکر باوی بیعت کرد. و اتفاق پدید آمد. و روز آدینه بود نهم ماه شوال سال (). و سپه سالار الپ تگین در نیشاپور بود. چون خبر وفات رشید به وی رسید تا امیر سدید را بگیرد و امیر سدید لشکر فرستاد، و چون به جیحون رسید خواست که بگذرد نتوانست گذشتن از آنکه لشکر بسیار آمده بود. خواست که بر گردد به نیشاپور رود به ولایت خود، امیر سدید نامه کرد به عبدالرزاق به نیشاپور تا او را نگذارد که به نیشاپور در آید. الپتگین خبر یافت دانست که به نیشاپور نتواند رفتن، همچنان از آب جیحون گذشت و به بلخ رفت و بلخ را بگرفت، و خلاف ظاهر کرد.

ملک سدید الپ تگین را از بلخ بیرون کرد. الپتگین به غزنه رفت، اشعث بن محمد اثر وی به غزنه رفت، و آنجا نیز حربها کردند، و دیگر بار الپتگین از پیش او به هزیمت شد، و باز به بلخ گریخت. و باز امیر سدید او را امان داد، بعد از خلاف و حرب بسیار به خدمت آمد. ملک سدید ولایت دیلمان بگرفت و با دیلمان صلح کرد، بدانکه در هر سال صد و پنجاه هزار درم نیشابوری بدهند.

بعد از وی پسر او امیر رضی ابوالقاسم بن نوح بن منصور بن احمد بن اسماعیل سامانی به ملک بنشست و مردم با وی بیعت کردند ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی وزی او شد و کار ملک به رونق رفت. []

- - . در مورد زبان فارسی

از جمله زبانهای پشتو، دری، اوزبیک، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی، پامیری و سایر زبانهای رایج در کشور، پشتو و دری زبانهای رسمی دولت می [] .

فارسی شیرین است، این زبان ماندنی است در اساس آن خللی وارد نخواهد شد، کاخی است که از باد و باران گزند نخواهد یافت زیرا این بذر سخن در جای جای سرزمین ما به بار نشست است و با پارسی زبانان آن سوی مرزهای ایران هم مستحکم تر خواهد شد و گل‌های تازه‌ای خواهد داد و با میوه‌هایی شیرین به بار خواهد نشست. []

زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است. []

از قدیم باین زبان، زبان دری گفته‌اند البته درست‌ترین اصطلاح درباره آن همان زبان دری است و باید گفت زبان دری را نخست از آغاز قرن سوم میلادی بخط آرامی نوشته [] .

تخریب زبان فارسی به وسیله ی گویندگان و گزارشگران ورزشی صدا و سیما و ضرورت آموزش دادن به ایشان و تصحیح کردن روندهای نادرست، از دغدغه های اصلی و اساسی من شده است. احساس می‌کنم عده یی افتاده‌اند به جان این زبان و این زبان دارد آرام آرام، شاید هم خیلی سریع، سر و صورتی پیدا می‌کند که - سال دیگر کسی بخواد نوشته‌های درست استادان زبان فارسی را بخواند، نتواند. گویی موربانه به جان این زبان افتاده باشد. []

از آنجائیکه جوشش پیوندهای جهان فرهنگی زبان فارسی، گاه گاهی نا راحتی‌های حلقات معین زبان ستیزان کشورهای مختلف حوزه فرهنگی آسیای میانه را تبارز می‌دهد، زمزمه هائی برپا کرده، های های فریاد براه می اندارند که زبان فارسی دری، فارسی ایرانی و فارسی تاجیکی سه زبان جداگانه بوده از ریشه بهم فرق دارند. این گروهکها مدعی می‌شوند که گویا زبان فارسی تاجیکی متعلق به تاجیکستان، دری مربوط افغانستان و فارسی هم مال ایران می‌باشد. ایشان اوایلها می‌کنند و نظریه‌های مندرآوردی بیشماری می‌آورند که گویا این سه زبان از هم متفاوت بوده ریشه و تاریخچه مشترکی باهم ندارند. این نظریه پردازها که اصلاً پایه علمی و تحقیقی نداشته و ندارد، عمدتاً یا از تنگ نظریهای ناسالم ذهنی تیکه داران اقوام مختلف و قبيله ساللا منشأ می‌گیرد و یا هم از طرف اربابان ماجرا جو، حسود و کورذهن که ظاهراً باسیاستهای تنش افزایی، بازیهای ویرانگر روز ویا هم اوامر باداران بیگانه خود، هماهنگی دارند، سر میزند و می‌خواهند این ذهنیت کاذب را بکرسی نشانند که این سه گویش دارای یک ریشه نیستند. []

دلایل مستند و آفتابی و صحنه گذاریهای زیاد تاریخی و نیز پژوهشهای همه‌جانبه محققان و زبان شناسان جهان در زمینه وجود دارد که ثابت می‌سازد دری و فارسی و زبان تاجیکی یک زبان واحد است و در طول هزاره‌های

ماده شانزدهم قانون اساسی افغانستان.

ژاله آموزگار سخنرانی در جلسه افتتاحیه انجمن بین‌المللی ایران‌شناسی /

، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ خط در ایران/از سعید نفیسی/به نقل از مجله کاوش، شماره اول، دوره دوم، آبان ماه

علی میرزایی مقاله به فارسی ایم
پروفیسور رهین کابل.

تاریخی باهم ریشه مشترک داشته اگر در جایی تغییراتی در لهجه‌ها و یا ترادف واژه‌ها و یا در ورود کلمات بیگانه در بین واژه‌های این زبان گشای بیخ میان آمده باشد که مسلماً در خصلت هر زبانی نهفته است، معنی آنرا ندارد که این زبان واحد را به شاخه‌های دری، تاجیکی و فارسی جدا سازد. []

در دوره سامانیان (- هرق)، پایتخت شان، کانون احیای فرهنگ فارسی . عهد بیشتر پادشاهان سامانی، نیز، زبان رسمی، فارسی بود. سامانیان به تشویق شاعران و دانشمندان خراسانی پرداختند، و قرن دهم و یازدهم میلادی شاهد تولد ادبیات جدید فارسی بود، که به الفبای عربی نوشته می‌شد و با وجود تأثیر ژرف دین و سنت اسلامی، اساساً و مشخصاً خراسانی []

زبان شیرین فارسی عامل مهم وحدت ملی ایرانیان و میراث مشترک همه فارسی زبانان است، از این رو حفظ، تقویت و گسترش این زبان تمدن آفرین وظیفه‌ای ضروری و ارزشمند برای پاسداری از استقلال و کیان سرزمین و ملت ما است. هویت فردی و اجتماعی هر یک از ما در گرو زبان ما است و زبان فارسی مانند منشوری است که هویت فرهنگی تمامی ما ایرانیان را شکل می‌دهد. پاسداشت و پیشبرد زبان فارسی باید به دور از هر گونه تنگ‌نظری و نگاه باستان‌گرایانه، سره‌گرایانه، قومی و نژادی دنبال شود. []

ابو ریحان بیرونی در تعریف زبان عربی و نکوهش زبان فارسی، حتی خوارزمی که زبان مادری اش است چنین پرداخته:

« علوم از همه سوی جهان به زبان عربی فرآورده شده و دل‌ها بدان آراسته گشته و زیور یافته و نیکویی‌های این زبان در رگ و پی‌ها روان شده است. اما هر قومی زبانی را که بدان خوگر است خوشگوار می‌آن را با همه درشتی‌ها و نارسایی‌هایش برای نیازهای خود به کار می‌برد؛ و این نکته را با خویشتن خویش می‌سنجم که خوگر با زبانی است (زبان خوارزمی) که هرگاه چیزی از علم در آن بنشانند چنان شگفت می‌نماید که دیدن شتر بر بام و زرافه در زیر پالان. سپس به تازی و فارسی پرداخته‌ام که در هر یک دستی‌ها کار کرده‌ام. مرا نکوهش به تازی خوشتر است تا ستایش به فارسی؛ و معنای این گفته آن کس داند که در کتابی علمی که به فارسی در آورده‌اند در نگرد تا ببیند که چگونه آب و رنگ آن می‌چهرش تیرگی می‌پذیرد و بی‌هوده می‌شود، چرا که این زبان جز به کار بازگفتن داستان‌های خسروان و قصه‌های شبانه نیاید.» []

من آنم که در پای خوکان نریزم مرا این قیمیتی‌دُر، لفظ دری را.

فارسی گوی تاجیک

. - -

. 1

(خورشیدی) در ناحیه درواز به دنیا آمد. در سال در رشته زبان و ادبیات فارسی تاجیکی از دانشگاه ملی تاجیکستان فارغ‌التحصیل شد و در همان سال به عضویت اتحادیه نویسندگان درآمد. پس از اتمام تحصیلات در مجله «صدای شرق» مشغول به کار و پس از مدتی سردبیر این نشریه شد. نخستین دفتر شعر او با نام « » به چاپ رسید. مؤمن قناعت در یک


پروفسور دکتر رسول رهین، استاد دانشگاه کابل.

عباسیان.

لوتیس، کتاب خارومیانه؛ دوهزار تاریخ ظهور مسیحیت

حسن روحانی، رئیس جمهور ایران.

ابوریحان بیرونی پیشگفتار کتاب الصیدنه



گروه پارلمانی شوروی به یکی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس رفته بوده که بنا به خواست یکی از رهبران عرب که خلیج را عربی می‌دانست برای شعرخوانی، شعری با این مطلع می‌گوید:

خلیج فارس می‌آید نسیم فارسی

ابر در شیراز می‌بارد چو سیم فارسی

دُر از این دریا نمی‌جویم که دور افتاده است

از ته دریا دُر اشک یتیم فارسی

شیخ را سرمست دیدم یک شبی از بوی نفت

رفت با عطر کفن عطر و شمیم فارسی

این شجاعت شاعر فارسی‌گوی شوروی سابق، خاطر امرای عرب را تلخ کرد و تا آخر مجلس در سکوت

2. لایق شیر علی

لایق شیرعلی در در روستای «مزار شریف» در کنار رودخانه زرافشان ناحیه پنجکنت تاجیکستان زاده شد. او دوران کودکی‌اش را در این روستا به سر برد. لایق شیرعلی دانشکده آموزگاری شهر دوشنبه به پایان برد و از آن سال در پایتخت تاجیکستان اقامت گزید و پس از آن، نخست نویسنده بخش ادبی رادیو تاجیکستان و سپس کارمند ادبی روزنامه کامسال تاجیکستان شد. او همچنین سردبیر مجله ادبی معتبر صدای شرق اتفاق نویسندگان تاجیکستان عضو اتفاق نویسندگان اتحادیه شوروی از سال میلادی بود.

زبان گم کرده

هر که دارد در جهان گم کرده ای

در زمین و در زمان گم کرده ای

این نشان گم کرده ای و دیگری

خویشتن را بی نشان گم کرده ای

این یکی بخت جوان گم کرده است

دیگری گنج روان گم کرده است

این یکی گر نیم نان گم کرده است

دیگری نیم جهان گم کرده است



این یکی جان و جگر گم کرده است
آن یکی شور و شرر گم کرده است
این یکی گم کرده گر مال پدر
دیگری پند پدر گم کرده است
گر یکی بام و دری گم کرده است
دیگر نام و فری گم کرده است
آن زبان همدلی گم کرده است
این زبان مادری گم کرده است
از تمام این و آن گم کردگان
زشت روتر نیست در روی جهان
ز آن که گم کرده زبان مادری
حرف گوید با تو با چندین زبان
باک نه، گر داوری گم کرده است
یا امید سروری گم کر
زهر بادا شیر مادر بر کسی
کو زبان مادری گم کرده است
آن یکی قدر سخن گم کرده ای
دیگری باغ و چمن گم کرده ای
از زبان مادری گم کرده لیک
می رسد روزی وطن گم کرده ای

.3

() یکی از شاعران فارسی تاجیکستان و برنده جایزه دولتی تاجیکستان به نام ابو عبدالله رودکی است.

زبان مادری

هرچه او از مال دنیا داشت، داد

خطه بلخ و بخارا داشت، داد

سنّت والا و دیوان داشت، داد



دشمن دانشگدایش دانش سینا گرفت،
دشمن بی سنتش دیوان مولانا گ
فروشش صنعت بهزاد برد،
دشمن بی‌خانه‌اش در خانه او جا گرفت.
داد او از دست گرز رستم و سهراب را،
بربران ناتوانی را توانا کرد او.
نام خود را همچو گور رودکی از یاد برد،
قاتلان خویش را مشهور دنیا کرد او.
قامت کوتاه منغیت
از منار کله اهل خراسان شد
پستی صحرای قیچاق
از بلندی بدخشان شد بلند.
خلق تاجیک،

چون یتیمان،

چون اسیران.
از وطن تا بر کفن هر بود و نابودی، که بود
بر کفن طلب و وطن طلبندگان بخشید و داد.
دشمن درویش خود را
شاه و دارا کرد و خود درویش شد.
لیک لفظ مادری‌اش، همچو نام مادرش،
در دهان و در زبانش ماند، ماند.
هر سخن با شیر مادر،



خود به خود در گوشه خاک دیار،
از جدایی، از غریبی
او گریست و گریه‌ها بر آبخاران یاد داد،
لفظ کوهستانی ای بر باد و باران یاد داد.
رودها را رودکی دان کر
بادها را انوری خوان کرد او.
روز ناآبادی‌اش تاجیک زبان آباد کرد،
در زبانش دولت بی‌دولتی بنیاد کرد.
دولتی از حرف وزنین*
دولتی از شعر رنگین،
از چنان شعری که هر یک مصره
جویه ای از خاک سربازان اوست،
ای نوری ز زرتشتان اوست.
گوئیا چون صید مجروح
او جراحت های خود را
گشته و برگشته لیسید،
با زبان خود دوا کرد.
در سرایش تاجیک از بخت نگون،
گرچه با گبر و مسلمان، هم سرا بود.
همرسول و همخدا بود،
.
از سر صد منبر افتادند ناظرهای او،
تا نه‌افتند از زبان خویشان.
در سر صد دار جان دادند شاعرهای او
تا نه‌افتد بر زمین قدر سخن!
شناسی جهان،
سرحد تاجیک زبان تاجیک است.

تا زباندار است بسیار است او.

- - . تاجیکان پار دریا

محمد رحیم بی منغیت در سال م حکومت منغیتیان را در بخارای شریف تشکیل داد. محمدرحیم بی و پس از او دانیال بی با جبر و اکراه بالای مردم بخارا حکومت راندند. آنان انواع مالیات را رایج و جنگ‌های داخلی را شدت بخشیدند. شهرهای مهم فرا رود یکی بعد دیگری به نابودی کشیده شدند. پس از دانیال بی پسرش امیرشاه مراد بر اریکه قدرت نشست. اگرچه دور (-) در تاریخ سلاله منغیتیه دوره بهتری نسبت به دوره های امارت این خاندان محسوب میشود، ولی او نیز ریاکارانه، باعث رواج تعصب دینی در بخارا گشت. او تحت لوای «جهاد مقدس بر ضد شیعه‌ها» چندین مرتبه به قسمتهای جنوب و غرب لشکر کشید و بسیاری از اهالی خراسان را اسیر و به بخارا برد. مفکوره منحنط برده فروشی و غلام اوتا اواسط دوره امیر مظفر در بخارا دوام داشت. اما او برخی از انواع مالیات را حذف و برای سربازان معاش ماهیانه و برای هر شهر و ده قاضی تعیین کرد و توانست با شعار دینداری در دل مردم نفوذ کند و با راه اندازی کار اجباری و بیگار گیری، مساجد زیادی در سمرقند و بخارا و دیگر شهرهای فرارود اعمار نماید.

صدرالدین عینی، نویسنده مشهور تاجیک () «یادداشت‌های خود»، درباره کارهای امیر نویسند: «وقتی که از سلاله منغیتیان امیر شاه مراد (معصوم بی) رویکار آمد، او با تعصب سخت دینی هم باشد در مملکت بخارا و سمرقند بعضی اصلاحات را به عمل آورد، از این جمله زمین‌های که قابلیت کشاورزی داشت را نسبتاً آباد و بازارها را جاری نموده و وقوف باطل شده رفته را هم از سر نو برقرار کرد... او درباره تعمیر حجره های مدرسه... يك فرمان اعلان کرد که در مدت دو سال مدرسه‌های بخارا و ...»

پس از امیر شاه مراد پسرش امیرحیدر (- م.) به تخت نشست. او شیوه‌یی به موازات شیوه پدر، پروری درپیش گرفت و در مدرسه ارگ که به امر او ساخته شده بود به تدریس پرداخت. او علاقه زیادی به زنان داشت و به عمل نامبارک دختربازی تا پایان حکومت خود ادامه داد. او اخذ انواع مالیات را از مردم شدت بخشید. پس از او پسرش نصرالله (-) کشتی بود و دو برادر خود را که وارثان طبیعی سلطنت محسوب میشدند کشت. بخارائیان به او لقب امیر قصاب را داده بودند. او قشون نظامی را سامان داد، لباس مخصوص نظامی معمول ساخت و کل سربازان را مسلح گردانید. پس از او امیر مظفر (-) به سلطنت رسید. دوره او به جنگ وجدال نهایت این جنگها، آسیای میانه از جانب قشون تزار روسی سرکوب گردید و برخی از نظامات فنودالی دوره امیران قبلی تعدیل یا حذف و برخی تشدید شد و روسیه تزاری در بخارا دارای کنسولگری گشت. پس از او امیر عبدالاحدخان (-) امیر بخارا

شد. صدرالدین عینی در یاد داشتهای خود درباره وقایع دوران ابن امیر در جامعه بخارا و اطراف آن نیز معلومات مفصل ارائه کرده است. پس از امیر عبدالاحد، امیرسیدعالم (-) [] آخرین امیر منغیتی حاکم بخارا گردید. در دوران ابن امیر، سلاله منغیتیان از بخارا برچیده شد و در بخارا جمهوری شوروی حاکم گردید.

درکل باید گفت که منغیتیان مخالف هرگونه نوآوری در قلمرو خود بودند و مردم تحت فرمان خود را در جهل و خرافه و تعصبات شدید مذهبی نگه می‌داشتند، البته دولت روسیه تزاری نیز از این امر استفاده‌های برد. منطقه تحت نفوذ تزارها به چند پارچه تقسیم شده بود و هر پارچه تحت فرمانروایی مختلفی با گرایش‌های مختلف قرار داشت. در این میان تزارها امارت بخارا را دولت مستقل گذاشته بودند. این اقدام حکومت روسیه تزاری با ملاحظات سیاسی همراه بود. زیرا امیربخارا دارای اعتبار دینی و سیاسی و رهبر هر محسوب می . بخش دیگری از حوزه تمدنی خراسان، از جمله سمرقند، خجند نیز تحت‌الحمایه روسیه گردید. بعد ازین پیشآمد بازارها و راه‌های دریایی و خشکه برای ورود کالاهای روسی بجانب فرا رود باز شد، ولی امارات بخارا تا جزء خاک روسیه محسوب نمی ، هرچند عملاً تابع روسیه بود. ده تن از خانان این سلسله در طی سال بر منطقه حکمرانی کردند که های محلی قیام باسماجیان و نهضت جدیدی‌ها و پان ترکیست‌ها در دوران پایانی امیران این سلسله جان گرفتند.)

قابل یاد آوری میدانیم که اندیشه ورود روسها به ماوراءالنهر یا فرارود در دوران حکومت پطر کبیر(- م.) ایجاد شد. زمانی که پطر تصمیم گرفت از طریق این منطقه به سوی هندوستان راه باز کند. از طرف دیگر حمله‌های کوچ‌نشینان به روسیه و ربودن روسها و فروششان به عنوان غلام در خیوه، عزم روسیه را در بر تسلط بر منطقه جزم کرد. چنانچه روسها در دوران حکومت خاندان منغیت به خیوه لشکر کشیدند ولی شکست خوردند. در سال‌های - در جنگ کریمه از متحدین(انگلستان، فرانسه و عثمانی) شکست خوردند و به دنبال آن برای جبران اعتبار از دست رفته خود و برای بدست آوردن اقتدار سیاسی و اقتصادی، نفوذ خود را در تمام خانات ماوراءالنهر جهت تأثیر گذاری بر سیاست عمومی انگلستان گسترش دادند و به این ترتیب بود که پایگاه استیلاي روسیه در ماوراءالنهر قایم گردید.

درابتدا این استیلا به صورت تحت‌الحمایگی بود و خانات به صورت مستقل اداره می دارای استقلال بودند و عدم وجود شورش نسبتاً جدی در قلمرو ترکستان روسیه تا و قبل از عهد کمونیسیم دقیقاً تأیید همین مسأله است. در کتاب "اسلام و نهضت های اسلامی" آمده است: «درواقع آسیای نب چهار قدرت اداره می‌شد که سه تایی آنها دولت‌های محلی و چهارمی روسیه تزاری بود. از جمله دولت‌های محلی که رسماً کشوری مستقل، ولی دراصل وابسته بر روسیه بودند نشین‌های خیوه و خوقند و امیر بخارا بود و هم زمان قسمتی از سرزمین‌های آسیای مرکزی تحت عنوان ترکستان مستقیماً از سوی دولت مرکزی روسیه اداره می .»

پس از تسلط کامل روس‌ها بر فرارود، حیثیت دینی و ملی مردم مسلمان ماوراءالنهر زیر پا گردید. فاجعه دیگری که سلطه شوروی بر مردم ماوراءالنهر وارد کرد، ویران کردن مدارس و مساجد، سوختاندن کتاب‌های

قدیمی و به و مذهبی و بی کشیدن جامعه بود. شمار زیادی از دانشمندان و مدرسان و علمای دینی های استالین و تبعیدگاه های سخت سیبری و روستاهای دوردست تحت فشار نودولتان سرخ نابود شدند. تا اینکه در آغاز عصر یعنی در سال تقسیم‌بندی مرزها به دست بلشویک‌ها صورت گرفت و تا حدودی حکومت ساله کمونیست‌ها در منطقه تغییر یافت و حوزه بندی جغرافیایی منطقه به خواست روس ها شکل گرفت. در این میان تاجیک ها بیشترین ضربه را از نفوذ آنها در منطقه متحمل شدند. از میان برداشتن الفبای فارسی در و تبدیل آن به لاتین و به کرلیک (سرلیک) و جدایی آنها از سرزمین‌های تاریخی‌شان چون سمرقند و بخارا و فرغانه از جمله این ضربات بود.]

باین معنی که در اکتوبر انقلاب سوسیالیستی روسیه پایان سلطنت مطلقه خاندان رومانف و تغییر حکومت از فردگرایی به سوسیالیستی و سقوط نظام پادشاهی در روسیه بود که زمان دگرگونی‌های بز در روزگار مردم ماوراءالنهر به حساب می آید. مردم ماوراالنهر که از یک سو توسط ثروتمندان و حاکمان و ملاهای محلی و از سوی دیگر از جانب استثمارگران مستملکه دار و حکومت داران پادشاهی روسیه ظلم دیدند، همه قیام نموده، طالب آزادی شدند، اما امیربخارا که اصلاحات را منافی قدرت خود می دانست به سرکوب ترقی پروران و جدیدیان پرداخت و بر دستگیری، تبعید و کشتار روشنفکران افزود، اما این اعمال انسان دشمنانه اوشان زمینه را برای رشد و توسعه انقلاب اکتوبر ، انقلاب بخاراییان در های محلی قیام باسماچیان و نهضت جدیدی‌ها و پان ترکیست‌ها فراهم آورد.

- - . پان ترکیست‌ها:

یکی از عمده‌ترین تحولات سیاسی و فکری خاورمیانه در آغاز قرن بیستم ظهور جریان ناسیونالیسم در سراسر منطقه بود. در این میان سه جریان ناسیونالیستی عربی، ترکی و تاجیکی، بیش از همه بر سیر تحولات منطقه تأثیر گذاشت. ویژه گی قومی جریان ناسیونالیسم عربی و ترکی و تلاش آنها برای ایجاد یک دولت یکدست قومی، بحران هویت شدیدی را تا پایان قرن نوزدهم در جامعه عثمانی بوجود آورد، این باعث شد که هر دو ناسیونالیسم قومی عربی و ترکی، به تدریج جنبه رمانتیک به خود گیرند و تا مرزهای افراطی ایدئولوژیکی « » قدم بگذارند. بدین خاطر بود که این دو جریان از اوایل قرن بیستم به بعد گونه‌های افراطی ناسیونالیسم پان عربی و پان ترکی را به خود گرفت و برای یکپارچه شدن سرزمین‌های پراگ که به گمان آنها نشان از رگه‌های قومی آنها داشت تلاش شد. ظهور پان ترکیسم از نیمه دوم قرن تا پایان ادامه داشت.

این مسأله در ماوراءالنهر علیه تاجیکان بشدت به کار میرفت و در تاشکند و سمرقند و بخاراگروهی از سیاستمداران و نویسنده گان شوونست در سالهای ۴ سرکوب اندیشه و انگیزه‌های

طلبان تاجیک پرداختند. این دسته از پان ترکیست ها دست پروردگان مکاتب عثمانی محسوب می شدند که با انتشار مقالاتی در نشریات گوناگون می کوشیدند تا اثبات کنند که در سراسر آسیای مرکزی به غیر از به نام تاجیک وجود ندارد و اگر هم عده

بخارا پیدا میشوند در اصل از ترک‌هایی هستند که زیر نفوذ تمدن خراسانی، زبان و ملیت خود را گم کرده اند و باید به اصل و نسب ترکی خود بازگردند. این حرکت از روندهای اثرگذار فرهنگی و سیاسی آغاز قرن آسیای مرکزی بود و تأثیر آن بر روشنفکران و جدیدیان اصلاح طلب تا بدان جا پیش رفت که بسیاری از کسانی راکه دارای هویت تاجیکی و زبان فارسی بودند تحت تأثیر قرار داد و آنان نیز در کوتاه مدت پایگاه و جایگاه زبان و فرهنگ ملی خود را انکار کردند. از جمله این روشنفکران می توان به عبدالرؤف فطرت، فیض اف... خواجه یف و عبدالقادر محی الدین اف اشاره کرد. صدرالدین عینی در کتاب «مختصر ترجمه حال « وقتی از واقعه بخارای حکایت می نویسد: «بعد از ریوالوتسیه فوریه در سر حرکت اصلاحات طلبی مثل فطرت و عثمان خواجه جدیدیانی گذشتند که آنها در ترکیه خوانده آمده، تشویقات پان ترکیستی می کردند. آنها نه تنها در بین خود، بلکه به مردم شهر بخارا هم که بیشترین آنها زبان اوزبکی را دانستند، با زبان تورکی عثمانی گپ می .» گویی به این گروه کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» در روزنامه آواز تاجیک رمان «آدینه» و در دیگر مجلات مقالاتی با عنوان قوم تاجیک و روزنامه، درباره مکتب و معارف تاجیک، تاجیکان کوهستان، قابلیت تشکیلاتی در تاجیکان، کارتاجیکستان گل کردنی است و... را به چاپ رساند. با چاپ کتاب نمونه ادبیات تاجیک، این گروه با راه اندازی غوغایی ساختگی برپا کردند و در کتاب را ضد انقلاب معرفی و مانع توزیع آن شده و آنرا آتش زدند. اثرات این حرکتیهای فرهنگ و زبان ستیزانه پان ترکیستها بالای تاجیکان تاکیها باقی ماند، اما دیری نپایید و از بین

- - . قیام با سماچیان:

(Basmach) واژه ترکی به معنای مهاجم و راهزن و چپاولگراست و در اصطلاح فارسی عیار خوانده می شود. با سماچیان گروه مسلحی به نمایندگی از مردم ترکمنستان، باشقیرستان و شبه جزیره کریمه بودند که بر ضد حکومت روسیه تزاری برخاستند. این گروه در با چهره ملی - مذهبی ظاهر شدند و بسمه چی لقبی بود که از طرف حاکمان روسیه تزاری به مخالفان نظام جدید داده شد. این ها به منظور تحقیر و سرکوب مجموعه نیروهایی که در مقابل پیشروی بلشویکها در آسیای مرکزی مقاومت می کردند به کار برده میشد و بعدها بر بسیاری از حرکت های مسلحانه سیاسی دیگر نیز اطلاق شد. از آنجا که در میان با سماچیان عده راهزن نیز با مردم پیوسته بودند و بعضاً دست به چپاول اموال مردم می زدند، لذا کل قیامگران مورد تحقیر قرار گرفتند. چنانچه بعضی ها جنگ های نیروهای شوروی با با سماچیان را نزاع کمونیسم با ضد کمونیسم و برخی مبارزه روس ها با مسلمانان می . ها مجموعه یک دست و هماهنگ نبودند و طیف وسیعی از نیروهای مختلفی را که با انگیزه های متفاوت در مقابل بلشویکها ایستادگی می شد. تأثیرات تاریخی این جنبش در فرهنگ و روحیه اجتماعی امروز برخی از مردم ماوراءالنهر و در دوران جنگ های داخلی بارز و در واقع نوعی الگو برداری از جنبش آنان نزد مردم میهن دوست فرارود بحساب می آید.



:-:

پس از انقلاب اکتبر ورود علنی و رسمی بلشویک‌ها به فرا رود آغاز گشت. این ورود توسط عناصر داخلی همراهی شد. بلشویکها در به بخارا حمله کردند و در سرحد افغانستان به دست بخارانیان شکست خوردند. روس‌ها پس از این شکست در دوباره وارد بخارا شدند. این بار موفق شدند و آن را تصرف کردند. امیر سید عالم خان بخارا را ترک کرد و به افغانستان گریخت، ارتش سرخ از فرصت استف به قتل و غارت مردم بخارا پرداخت. مردم بخارا که از ظلم و ستم بلشویکها به ستوه آمده بودند قیام کردند و انقلاب درگرفت و به دنبال آن حکومت موقت جمهوری بخارا تشکیل شد و در نتیجه بخارا به اوزبکستان پیوست و خاندان امیر تبعید شدند. در سال ز طرف روسها جزء قلمرو اوزبکستان شوروی ساخته شد و پان‌ترکیست‌ها بر سر قدرت آمدند. در این مرحله زبان تدریس در مکتب‌ها نخست به ترکی عثمانی، سپس به اوزبکی گردانده شد. زبان اوزبکی جای فارسی تاجیکی را گرفت و تاجیکان از نشریات و چاپ کتب درسی فارسی تاجیکی محروم و حتی از نظر شناسنامه نیز نادیده گرفته شدند. بدین ترتیب انقلابات ماوراءالنهر در کل به ضرر تاجیکان که وارثان واقعی این سرزمین اند تمام شد.] [

پس از استقرار حکومت کمونیستی در منطقه و با توجه به ایدئولوژی خاص آنان که اساساً با مذهب مخالف و به بی‌خدایی در نظام عالم معتقد بودند، هزاران مسجد و مدرسه مذهبی بسته و بعضاً به انبار تبدیل و حتی تخریب شد. اگرچه در بحبوحه انقلاب اکتبر، لنین جهت حمایت‌های قومی و مذهبی در فرمانی صادر کرد که در آن آزادی مذهب تضمین شده بود، ولی به تدریج این تضمین نادیده گرفته شد و مبارزه با دین آغاز شد. هراس روس‌ها از آن بود که با پیروزی اسلام در منطقه، جنبش اسلامی ضمن سرایت به دیگر کشورهای آسیای مرکزی، حتی در برابر مرزهای فدراسیون روسیه توقف نکند. سرکوب رحمانه مسلمانان، به ویژه در زمان استالین در دهه و پیش از آن در دهه و انهدام بخش‌هایی از برج امیر بخارا در نزدیکی شهر دوشنبه و تخریب کامل شهر بزرگ خجند به دست ارتش سرخ از جمله دلایل، هراس اتحاد شوروی از نفوذ اسلام در این منطقه بود.

حوزه بندی نهایی جغرافیای منطقه فرا رود از سال همسو با خواست سیاست جدید استعم شوروی شکل گرفت و آغاز تأسیس هر کدام از پنج جمهوری اوزبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان در سال با نام جمهوری به صورت مستقل مانند اوزبکستان و ترکمنستان و یا به صورت خودمختار در محدوده اوزبکستان شوروی مانند تاجیکستان (در ترکیب اوزبکستان) قرقیزستان (در ترکیب شوروی) اتفاق افتاد. هر کدام از سه جمهوری های خودمختار در حدود نقشه نهایی خود را تثبیت کرده و از جمهوری خودمختار به سطح جمهوری متحد شوروی ارتقاء یافتند.

پس از مرگ استالین و سقوط استبداد استالینی و مرگ استالین در های شوروی به احیای سنت‌های والای خویش اهتمام ورزیدند. در خروشچف بر مسند حکومت نشست. او با انتقاد از استالین پرده از اسرار دیکتاتوری نظام برداشت و به اهل قلم آزادی نسبی اعطاء کرد. گورباچف آخرین رهبر حزب کمونیست

روند آزادي بيان و بازسازي را با نيت ترميم جامعه گسترش داد. وي بحران شديد جامعه سوسياليستي را كه به علت تك حزبي بودن بيش از پيش رشد کرده بود دريافت. اهل قلم در پي آن به بيان نقايص جامعه پرداختند و به دنبال آن فروپاشي شوروی اتفاق افتاد. جمهوری ها در سازمان ملل به رسمیت شناخته شدند و نهایتاً تمامی آنها در سال به صورت کشورهای مستقل اعلام استقلال گردیدند.

- - تاجیکان پس از استقلال:

فروپاشي شوروي سرآغاز تغييرات وسيعي در نظام بين الملل شد. گستره اين اتفاق شامل تغييرات جغرافيايي و سياسي و ظهور بحران هاي جديد بود. يكي از نمونه هاي آثار اين فروپاشي شروع جنگ داخلي پس از در كشوری مثل تاجيكستان بود. اين جنگ از جمله جنگ هاي خونين داخلي در اواخر قرن بود كه دامنه وسيع خشونت و تخريب گسترده آن تاكنون مشهود است. درگيري هاي داخلي به دليل اختلافات سياسي كمونيست ها (گرايان و دموكرات ها) و هاي قومي و محل گرايي شروع شد و با دخالت عوامل خارجي گسترش يافت. پنج سال جنگ داخلي ادامه يافت و موجب كشته شدن بيش از هزار و آوارگي بيش از يك ميليون نفر از مردم اين منطقه گردید كه نهایتاً با دخالت کشورهای منطقه به صلح انجامید. استفاده از زبان و ادبيات فارسی در يك قرن اخير فقط در دو جمهوری تاجيكستان و اوزبكستان و بسيار محدود در جنوب قزاقستان (اسپيجاب) رواج داشت. دريغا كه مركز و خاستگاه اصلي زبان و ادب فارسی در اوزبكستان رونق خود را از دست

چنانكه گفته آمدیم، با گسترش انقلاب بلشویکی روسیه بر فرارود، سقوط امارت بخارا و فرار سيد عالم خان امير بخارا و روی كار آمدن جمهوری سوسيالستی بخارا، پان تركيزم موقعیت مناسبی يافت تا اداره امور جمهوری بخارا را در دست گیرد و ایده های خود را با استفاده ماهرانه از بلشویكها در عمل پیاده كند. نخستين حرکت حكومت بخارا بستن مكتهبهای زبان فارسی بود. گویا نخستين فشارتركان نفی موجودیت تاجیکان در فرارود و به حاشیه راندن زبان فارسی بود كه منجر به واكنش روشنفكران تاجیک گردید. تاجیکان مبارزه پیگیر وسخت را برای تثبیت هویت ملی خود به پيش گرفتند. سر انجام جمهوری تاجيكستان در پی مبارزات پیگيرو سرسخت مردم تاجیک در درقلمرو بخارای شرقی در چهارچوب اتحاد شوروی بدون داشتن شهر بزرگی تشكيل شد. تشكيل تاجيكستان از يكسو گامی به پيش اما از سوی ديگر از دست دادن سر زمین های تاريخی سمر قند و بخارا كه در آن تاجیکان قرنها بود وباش داشتند و اكثریت ساكنان آنرا تشكيل میدادند، حرکتی بود كه نه تنها احساسات ملی تاجیکها را جریحه دار ساخت بلکه تأثیر منفی بر روند شكل گیری دولت - ملت در تاجيكستان گ

گفتنی است، آنچه امروز بنام تاجيكستان می شناسیم در آن روزگاران تحت نام "بخارای شرقی" يکی از اجزای لایتجزای امارت بخارا محسوب میشود و توسط سالاران عشيره منغیت تحت الحمایه امپراتوری روسیه

تزاری، اداره میگردید. در آن زمان امرای برجسته امارت را تزاران روس از میان سران مختلف عشایر ترک تعیین میکردند و امور اداری از قبیل خدمت نظام، اخذ مالیات و اجر و زجر رعایا تحت نظارت آنها انجام میگرفت. ()

قابل یاد آوری است که زندگی در بخارای امیری بسیار دشوار و گاه جانکاه بود. بغیر از خویشاوندان امیر و علمای دین که امیر در پیشبرد برنامه های خود به آنها احتیاج داشت، برای دیگران سخت و تحمل ناپذیر بود. مردم بخارا حتی برمال و جان خود حاکم نبودند و اموال و املاک و حتی اطفال شان دائم تحت بررسی دقیق قوشیگی قرار میگرفتند. پسران خوشروی و دخترکان زیبای رعایا اجباراً بیکش امیر میگشتند. از مدت زمانی از دستگاه رؤسای قوم ویا از خانه های پیشخدمتان نزدیک امیر سر در می آوردند. علاوه بر این در بخارای امیران از علوم و فنون و هنر بمعنی واقعی خبری نبود و کسانی مثل احمد دانش که بنا به حس کنجکاوی ذاتی به چنین جرگه ها وارد میشدند، مورد توبیخ سخت قرار میگرفتند و در طی مدت کوتاهی اخراج ویا نابود میگرددند.

امیران و علمای بخارا در آغاز قرن بیستم از این میترسیدند که تعلیم و تربیت جدیدی که تاتارها و روسها به بخارا وارد میکردند بر پایه اسلام استوار نبود و میتوانست شالوده حکومت آنها را از بیخ متزلزل کند. امیر از خود می پرسید که آیا معلمان و نو آموزان مکتبهای نو به حکومتی که بر مبنای "شاه سایه خداست" و "رعایا باید بی پرسش فرامین امیر را اجراء کنند" وقعی خواهند گذاشت؟ اگر وقعی نگذارند، هم امیر و هم علمای بخارا می دانستند که دست دودمان منغیت برای ابد از تاج و تخت بخارا کوتاه میگردد. از این رو امیر نسبت به تمام کسانی که با علوم جدید و بافرهنگ روسیه سر وکار داشتند سؤ ظن شدید پیدا میکرد و در فرصت مناسب آنها را نابود می ساخت. ()

جنبش ملی در بخارای شرقی در اوایل قرن بیستم بوسیله تاتارها که از چندی پیش به تعلیم و تربیت خود پرداخته بودند آغاز گردید. چندی نگذشت که تاتارها جهت توسعه دامنه فعالیتهای فرهنگی خود تاجیکان را نیز در جرگه های افکار و اعمال خود وارد ساختند و در بوجود آوردن مدارس نو به آنها یاری رسانیدند. تاجیکان پس از فراگرفتن اصول ابتدایی تعلیم و تربیت نوین، شاگردان زبده خود را به خارج فرستادند و امور فرهنگی و اجتماعی خود را بقدر کافی وسعت دادند. جدال بین امیر و پیشروان تعلیم و تربیت بخارا وقتی شروع شد که خواسته های اجتماعی و سیاسی جوانان تحصیلکرده که از خارج برمیگشتند با امکاناتی که امیر، علما و اکثریت مردم بخارا، در اختیار آنها قرار میدادند، سازگاری نکرد. از آن گذشته این جوانان هنوز برامپال خود مسلط نبودند. یک عده خواهان تغییرات در معارف بودند و خود را "جدیدی" می نامیدند و عده دیگر خواهان تغییر رژیم و سرنگون کردن سلطنت دودمان منغیت بودند و خود را "جوان بخاراییان" می نامیدند. ورود "جدیدیها" و "جوان بخاراییان" در عرصه تعلیم و تربیت و سیاست بخارا اوضاع آرام امارت را پیچیده و خود بخارا را به میدان تبادل افکار و نفوذ فرهنگ و سیاست بیگانه مبدل گردانیده بود. این اعمال و افکار نا آشنا عرصه را بر امیر و علمای بخارا تنگتر ساخت و مجبور گردید تا راه حلی جستجو نماید.

امیر در ابتدا نجات خود را در یکی وبعد در دیگری از این حرکتها میدید. ولی عاقبت باین نتیجه رسید که تنها راه نجات وی در یک برخورد قاطعانه بین علمای بخارا و اصلاح طلبان میباشد. لهذا در سالهای اخیر امارت

به علمای بخارا یاری رسانید تا آنها "جدیدیها" و "جوان بخاراییان" را از میان بردارند. ولی این عمل میسر نشد و علما نتوانستند از عهده قلع و قمع نوآوران برآیند. برعکس جور و ستم امیر و علما بر جوانان راه را برای دخول لشکر بلشویک به بخارای شریف باز کرد. لشکر بلشویک پس از ورود به بخارا جوانانی را که هنوز قربانی اعمال زشت امیر و علما نشده بودند نجات داد و چندی نگذشت، همین جوانان فرمانبردار، در بطن سرزمین تاجیکان، کشوری بنام اوزبکستان تأسیس کردند.

اهالی مسلمان آسیای میانه از سالهای آخر جنگ جهانی اول با تزار بر سر اجحافا در خصوص فرستادن جوانان در پشت جبهه، درگیریهایی داشتند. این درگیریها در سال دامنه پیدا کرد و باعث خونریزی بسیاری گردید. بلشویکها بعد از در دست گرفتن امور بخارا همان رویه تزار را ادامه دادند و با مسلمانان از در جنگ مسلحانه پیش آمدند. این جنگ و جدال که دنباله جنگ و جدال مسلمانان آسیای میانه با تزار روس بود کم کم بنام جنگ با سماچی گری مشهور گردید و تا سالهای - ادامه پیدا کرد. با سماچیها مسلمانانی بودند که میخواستند طنطنه های ملی و رسوم نیاکان خود را حفظ و خارجیان ارایبی خود را باز دارند. دولت شوروی که نفع خود را در تصاحب ذخایر گوناگون منطقه می دید، مانند تزار، تاجیکان را توسط حامیان قابل اعتماد خود، یعنی اوزبیکها، سرکوب می ساخت و زمام امور بخارا را بدست پر قدرت ژنرالها و حاکمان پر قدرت خود سپرد.

پس از پایان جنگ با سماچی گری بسیاری از قوای شوروی از منطقه خارج شد ولی خروج آنها از خاک بخارا شرقی نه تنها در زندگی تاجیکان هیچگونه بهبودی بوجود نیاورد، بلکه آنها را با مسأله دشوارتری روبرو ساخت. سردمداران شوروی که از مقاومت و مخالفت تاجیکان در بحبوحه جنگهای با سماچی گری قوام اوزبیک را در غضب مال و جان تاجیکان آزاد گذاشتند. اوزبیکان با رویای تأسیس ترکستان بزرگ، تاجیکان را تحت شکنجه های جسمی و روحی رقتباری قرار دادند. بطوری که تاجیکان برای حصول فراغت و زندگی آسوده یکی از دو راه را باید انتخاب میکردند. یا که در مدارک شان خود را "اوزبیک" می نوشتند. اینکار، راه را برای ورود خودشان و خانواده های شان به مشاغل و مدارس در اوزبیکستان هموار میساخت. و یا از سمرقند و بخارا کوچ کرده به ده کوچک دوشنبه، متوطن شده، مرکز فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود را می ساختند. درد مرهم ناپذیر تاجیکان تا امروز همین تحمل اجباری هویت اوزبیک از یکطرف و کوچ اجباری به نواحی دهکده کوهستانی دوشنبه از جانب دیگر میباشد.

وقتی لینن و استالین از جدال با با سماچیان فارغ شدند و با کمک ترکهای نواحی آنجا ایشانرا مطیع دولت شوروی ساختند، بمطالعه قدرت روز افزون ترکها و حل مسأله پان ترکیزم پرداختند. نتیجه مطالعات آنها نشان داد که پان ترکیزم در دامن دولت سوسیالیستی رشد صعودی دارد و تدریجاً میتواند به یک اتحاد بزرگ و نیرومند تبدیل گردد. از آن گذشته آنها به این نتیجه رسیدند که پان ترکیزم بزودی خواهد توانست در مقابل سوسیالیزم قد علم کند و از پیشرفت جهانی سوسیالیزم بکاهد و یا از پیشرفت آن جلوگیری نماید. بنابراین در طی سالهای قسیمات مرزی را در امور سیاسی نواحی وارد و به کمک کمیسیون های متعدد و ارعاب اهالی، ملت یک پارچه مسلمان و اکثرأ ترکهای ترکستان را به چند جمهوری نسبتاً کوچک تقسیم و آنها را جهت اداره امور به فرماندهان شناخته شده سوسیالیستی و رؤسای سر سپرده قبیولی تحویل . این فرماندهان در مقابل مردمانیکه در جنگهای با سماچی گری به شوریها برخوردارهای بی رحمانه

کرده بودند، با بی تفاوتی و کارشکنی رفتار کردند. بطور مثال ترکمنان آن روزگار بدون هیچگونه دردمندی صاحب دولت و قدرت شدند و حال آنکه به تاجیکان حتی اجازه داده نمیشد تا در جلسات مرزبندی مربوط به خودشان شرکت کنند.

بیدادگری و بی تفاوتیهای شوروی ها نسبت به اهالی آسیای میانه بطور اخص با تاجیکان باین معنی نبود که روسها تاجیکان را به دست فراموشی سپرده بودند. برعکس در دهه اول سلطه شوروی تاجیکستان مانند سایر مناطق حاصلخیز و معدن خیز آسیای میانه، از هرنگاه مورد مطالعه دقیق دانشمندان شوروی قرار گرفت. در حقیقت مطالعات آنها از خود تاجیکان شروع شد. آنها پس از شناسایی کلیه مردم تاجیک به کسانی که حاضر به تغییر هویت تاجیکی خود می شدند اجازه می دادند تا در شهرهای سمرقند و بخارا که اکنون جزء جمهوری اوزبکستان بحساب می آمدند بمانند و بکارهای مهم دولتی مشغول گردند. کسانی که حاضر به تغییر هویت تاجیکی خود نمی شدند ولی حاضر به قبول سوسیالیزم و آشنایی با زبان و فرهنگ روس بودند به دهکده دوشنبه، مرکز تاجیکستان کنونی فرستاده می شدند تا در تحت نظارت شوروی های اک روپایی در مزارع و کارخانه ها بکار مشغول گردند. و اما کسانی که حاضر به ترک اسلام، قبول سوسیالیزم و یادگیری زبان و فرهنگ روس نمی شدند، املاک و دارایی آنها گرفته میشد و خودشان نیز از مقر زندگی شان کشیده میشدند. این اشخاص اکثراً در وحش و قرقان تپه و درواز سکنی میگزیدند و زندگی شان با زندگی تاجیکان طرفدار روسها فرق کلی پیدا میکرد.

به هرحال تقسیم بندی مرزها در آسیای میانه از هرجهت به ضرر تاجیکان انجام یافت و از همان سالهای تاسالهای نفوس تاجیکان توسط اوزبکها و تاجیکان بلی گوی و بی احساس، کم نشان داده میشد و تعداد کثیر تاجیکان ملیت خود را به اجبار در شناسنامه های شان اوزبک می نوشتند. سیاست تغییر ملیت و پیروی از روند بلشویکی باعث میشد که تعداد مجموعی نفوس تاجیکان در سرشماری ملیتی و زبانی روسان در سطح نازل تعداد قرار گیرد و معیارهای تأسیس جمهوریت را که یک ملیون سکنه در یک جغرافیای معین تعیین گردیده بود، تکمیل نکند. معیارهای تأسیس جمهوریت ها یکی حدود جغرافیایی بیشتر از یک ملیون انسان بود، دیگری باید نام جمهوریت از نام مردمی برگزیده میشد که در آن حدود جغرافیایی اکثریت داشتند. و نیز در این حدود جغرافیایی یک مرکز سیاسی و صنعتی و فرهنگی بزرگ وجود میداشت و با یکی از دولتهای خارجی همسایه میبود.

در جلسه چهارم جون وقتیکه گفتگوها درباره ضرورت تأسیس جمهوریت های اوزبکستان، ترکمنستان و قزاقستان باخر رسید، در ختم جلسه عثمان خان ایشان خواجه یوف از رئیس کمیسیون پرسید که چرا د کار کمیسیون تاجیکها اشتراک ندارند؟ چرا کمیسیون فرعی تاجیک تشکیل نشده است؟ سخنگوی جلسه رحیم بایوف که تاجیک تبار بود و در روند بلشویکی در آمده بود جواب داد که " ما در اولین جلسه خود سه کمیسیون فرعی تأسیس کرده بودیم. بعداً رئیس جلسه عبدالله رحیم بایوف که اوهم تاجیک تبار بود، میگوید موضوع روشن است بهتر است به موضوع دیگر پردازیم. سلیم ایوبزاد در کتاب تاجیکان در قرن بیستم می آورد که: اگر عبدالله رحیم بایوف و فیض الله خواجه یوف که هر دو از تاجیکان روند بلشویکی بودند میخواستند مسأله تاجیکان را جدی تر گیرند، میتوانستند بر نتایج تصمیم گیری کمیسیون تأسیس جمهوریت ها تأثیر گذار باشند. اما ایشان نه تنها سکوت کردند بلکه به آنهائیکه مسأله تاجیکانرا مطرح میکردند حمله ور میشدند.

به رویت یک سند دیگر باری باثر تلاش و پیگیری خسته گی ناپذیر رهبران ملی تاجیکان، در کمیسیون تقسیم بندی ملی مرزها در آسیای میانه تشکیل ولایت خودمختار تاجیکان بررسی گردید و شهرهای قدیمی تاجیک نشین ملکیت جمهوری های آسیای میانه از جمله تاجیکستان قلمداد شد. ولی وقتی موضوع منصوبیت بخارا و سمرقند بحیث سرزمینهای تاجیک نشین مطرح میشد، اوزبکان از قدرت و صلاحیت کار میگرفتند و در کار کمیسیونهای فرعی مانع ایجاد میکردند و جلو بحث در باره سمرقند و بخارا را میگرفتند. اکادمیسین رحیم ماسوف میگوید: " اوزبکها در رابطه با مسأله بخارا و سمرقند بهانه میگرفتند و میگفتند که در اطراف این شهرها قبیله های ترکاتبار زندگی دارند. ایشان با استفاده از تز لینن که شهرها باید با تکیه گاه اقتصادی خود در روستاها رابطه نزدیک داشته باشند، این شهرها را به تاجیکها ندادند. در پی این تصمیم، نامه اعتراضی نصرالله مخثوم و شیرین شاه شاه تیمور عنوانی استالین و کمیته مرکزی حزب کمونست روسیه موضوع تقسیم مرزی جنب و جوش جدیدی بخود گرفت و در کمیسیون مرزبندی ملی نه تنها تاجیکان بلکه طرفداران ایشان از آسیای میانه نیز به حرکت آمدند و در جستجوی راههای معقول و عادلانه برای حل مشکل مرزبندی کشورهای آسیای میانه گردیدند.

عبدالله غفوروف مؤرخ تاجیک میگوید: " لایحه تقسیم بندی ملی مرزی آماده شد و در آن جمهوری تاجیکستان عمدتاً قسمتهای کوهستانی بخارای شرقی گنجانده شده بود. با ملاحظه محتوای لایحه نصرالله مخثوم اعتراض خود را علیه لایحه بلند کرد و تأکید کرد که لایحه مخالف منافع ملی تاجیکان میباشد. او نامه شکوه آمیزی به استالین فرستاد و او را از محتوای لایحه آگاهی داد. در پی این نامه کمیسیون فرعی تاجیکان تأسیس گردید و پی آمدهای منفی لایحه مرزبندی ملی را جمعبندی کرد. با این حرکت ملی رهبران تاجیکان مبارزه برحق تاجیکان برای منافع ملی شانرا وارد مرحله جدیدی کردند و عبدالرحیم حاجی بایوف و چنار اماموف در این عرصه نقش فعالی داشتند."

بالاخره موضوع تقسیمات رسمی مرزهای آسیای میانه در اکتوبر پایان رسید و تاجیکان مالک جمهوری خودمختار خود به بهای از دست دادن شهرهای قدیمی خود چون بخارا، سمرقند، مرو، تر قرشی، قوقند، اندیجان، و وادی های سرخان دریا، فرغانه، شهر سبز و غیره، گردیدند. تاجیکان در طول تاریخ صدها شهر اعمار کردند، ولی اکنون یک شهر هم نداشتند تا به عنوان پایتخت خود اعلان کنند." اما بعد از فروپاشی اتحادشوروی در سال جمهوری مستقل تاجیکستان پای گرفت و آغاز تحولات چشمگیری در تاجیکستان با طرح مسایل ملی و فرهنگی آغاز گردید. روشنفکران تاجیک با اعلان فضای باز سیاسی در پایان سال مسأله جایگزینی زبان فارسی را بجای زبان روسی مطرح کردند و بر هویت ملی تاجیکی تأکید ورزیدند.

- - . چالش های پیشروی در فرهنگ و زبان تاجیکان

بعد از ختم دوره کمونیستی

در بعد فرهنگی، هرچند بعد از متلاشی شدن امپراتوری بزرگ سامانیان، تا زمان انقلاب بلشویکیها، دربخارا بارها سلاله های ترک و مغول و اوزبیک حکمرانی کردند، اما زبان دولتی فارسی بود. با غلبه یکپارچه در جمهوری بخارا، اشخاصی روی کار آمدند که تحت تأثیر عقیده پان ترکیزم و بعد بزرگ منشی اوزبیکیزم، زبان دولت را اول ترکی و بعد اوزبکی گردانیدند. این عمل بر وضعیت مکتب و معارف تاجیک تأثیر ناگواری بجای گذاشت. ()

هفته نامه « بخارای شریف » که سنسال ترین پیک پارسی زبان در فرارود و آسیای میانه بود. این هفته نامه که آغاز به کار کرده بود. پیرامون سال که شوروی، به گونه ظالمانه بزرگترین و سرافرازترین شهرهای پارسی زبان فرارود را به ترکان اوزبیک سپرد، نوشت: " این عمل شورویها، از ترس و هراس شان از فرهنگ غنی و پر بار تاجیکان پرده برداشت و بیش از پیش همه گان را به گران فرهنگی این مرزها باورمند کرد."

پس از این مرزبندی ها چه ستم هایی که بر تاجیکان در مرزهای اوزبکستان نرفت، ستم هایی که دل هر میهن دوستی را می خراشد و زخمی ژرف و درمان ناپذیر در آن به جای می گذارد.

زبان نامه « بخارای شریف » چند ماه پس از زاد روز نود و پنج سالگی اش (دیگر زیر چاپ نرفت و اوزبکی به جای پارسی نشست. اوزبیکان از دید رسانه یی و آموزش بی رحمانه بر تاجیکان سخت گرفتند. بی انصافی اوزبیکان به جایی رسیده بود که اگر تاجیکی در ادارات اوزبکستان و شهرهای سمرقند و بخارا در زادگاه زبان پارسی به پارسی سخن میگفت جریمه می شد.

بر پایه آگاهیهای () کانون مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد، آمارهایی از کشور اوزبکستان نشان داده و در آن می آورد که % از مردم اوزبکستان تاجیک اند ولی خود تاجیکان بر این باورند که % مردم اوزبکستان تاجیک اند. ازین آمار در می یابیم که اوزبیکان با کم جلوه دادن شمار تاجیکان می خواستند در راه همانند سازی کشورشان، با دشواری های کمتری روبرو شوند.

نمونه دوم از بی انصافی اوزبیکان اینکه، در کارتهای شناسایی و شناسنامه ها، تاجیکان اوزبکستان، اوزبیک معرفی شده اند. اوزبیکان با این کار خواسته اند تاجیکان را از کیستی و چیستی خود دور سازند. اگر هم تاجیکی، از پذیرش نام «اوزبک» در شناسنامه خود روی میگشاند، به او شناسنامه نمی دادند و روشن است که در جهان امروز هرگز نمی توان بی شناسنامه زندگی کرد. انجمن فرهنگی تاجیکان سمرقند، پیشنهاد کرده بود که همه تاجیکان اوزبکستان، کارت شناسایی خود را عوض کرده و از این پس خود را به جای اوزبک، تاجیک بنامند، اوزبیکان این پیشنهاد را نپذیرفتند و این انجمن نیز از کار خود دست کشید. بسیاری از تاجیکان هنگامی که با یک بیگانه به روسی یا اوزبکی گفتگو می کنند خود را اوزبیک می شناسانند، ولی اگر همان

پرسش را پارسی زبانی بکند، می گویند که تاجیک اند و از او پوزش میخواهند و میگویندکه در کارت شناسایی شان، ایشان اوزبک گفته شده اند که بر پایه آن اوزبک می با .

نمونه سوم، در سال سازمانی به نام کانون ملی فرهنگی تاجیکان و مردم تاجیک زبان، در سمرقند، نامه های سرگشاده به سازمان ملل متحد و سفارتخانه های کشورهای باختری در تاشکند، نوشت و از سخت گیری اوزبکان گلایه کرد، در پی این نامه رهبران سازمان که بیشتر استادان دانشگاه بودند از کاربرکنار شدند و از آن پس نتوانستند به همایش سالانه جهانی تاجیکان در دوشنبه بروند.

نمونه چهارم، اوزبکان در سال بنیاد نوپای آموزش زبان پارسی تاجیکی را در سمرقند بستند.

نمونه پنجم، دانشگاه سمرقند، نخستین دانشگاهی بود که در آسیای میانه پایه گذاری شده بود. این دانشگاه تا پیش از فروپاشی شوروی به پارسی سیریلیک به دانشجویان آموزش می داد ولی پس از پیدایش کشور اوزبکستان، پارسی کنار رفت و اوزبکی به جای آن نشست.

تاجیکان اوزبکستان در یک هفته تنها ساعت به زبان مادری شان برنامه رادیویی می شنیدند که جنبش پانترکیستی اوزبکان پس از فروپاشی شوروی همین ساعت را هم زدود. سرانجام زبان نامه « بخارای شریف » هم که تا همین یک سال پیش، پارسی سیریلیک بود، اوزبکی شد.

به هر روی زبان پارسی در زادگاه خود، با دشمنانی نیرومند دست و پنجه نرم میکند. شاید اگر دیگر پارسی زبانان اندکی برای سمرقند و بخارا دل نه سوزانندو به این خاموشی درآور پایان ندهند، دیگر همزبانان و هم فرهنگان ما در بخارای شریف و سمرقند نمی توانند « آزادانه به زبان مادری خود سخن گویند».

سخن واپسین درباره « بخارای شریف » اینکه زادروز این هفته نامه در تاجیکستان «عید مطبوعات » خوانده می شود و همایش هایی برگزار می گردد و خبرنگارانی از افغانستان و ایران به این همایش ها فراخوانده می شوند، ولی در بخارای شریف زادگاه این هفته نامه جشنی نیست و حتی خبری در باره این هفته نامه کهنسال شنیده نمیشود.

اسناد نشان میدهند که در شهر بخارا تا زمان جنگ آلمانها تعداد مکتبهای تاجیکی بیشتر از صد باب بود، مکتبی که در شهر بخارا وجود داشت، در اکثر آنها تدریس به زبان فارسی بود. فقط یک مکتب اوزبکی، دو مکتب روسی و یک مکتب تاتاری بود. اما مکتبهای تاجیکی از سالهای پنجاه آهسته آهسته ناپدید شدند. طبق آمار سالهای در آستان بخارا پنجاه مکتب تاجیکی از بین رفت. تعداد مکتبها به رسید و در همه آنها کورسهای زبان اوزبکی داخل شد که این به تدریج زمینه را برای از بین بردن بکلی مکاتب تاجیکی فراهم می آورد. چنانچه تا سال تعداد مکتبهای تاجیکی به یازده باب رسید که سه تای آن مکتب تاجیکی و هفت تای آن هم تاجیکی - اوزبکی بود. ()

در چنین شرایطی، در نیمه اول سده بیستم علایمی ظاهر گردید که نشان میداد مردم تاجیک در تاجیکستان زبان خود را نمایندند. این حرکت طوری عیار گردیده بود که خود مردم تاجیک نمیدانستند که نا آگاهانه از

تکلم زبان توانا و زیبایی خود (فارسی) محروم شده میروند. مردم در این پندار بودند که زبان تاجیکی ترقی کرده، به دوره تازه ترقیات رسیده و دارای خصوصیت‌های نو میشود، ساده و خلی می‌شود، از تأثیر زبان ی و استفاده از اصطلاحات و کلمات روسی زبان فارسی تاجیکی غنی و پر ذخیره گردیده، دارای‌های نو زبانی به دست می‌آورد. ولی حقیقت چنان نبود، روزتاروز لغات و کلمات و اصطلاحات سچه و اصیل فارسی تاجیکی گرفته میشد و بجای آن کلمات زبان روسی گذاشته میشد. دستگاه تبلیغات یکی حالات را چنان وانمود میکرد که گویا دارد زبان تاجیکی غنی تر شده و ذخیره لغات و اصطلاحات آن بیشتر میشوند. حالآنکه وضع چنان نبود. در حقیقت انقراض زبان شروع شده بود و این روند با سرعت گسترش می‌یافت و تاجیکان در انقراض آن سهم فعال می‌گرفتند.

یک پدیده بحران آفرین برای زبان فارسی این بود که در آخرهای دهه بیستم نسل تازه بی در آسمان مطبوعات و نشرات، معارف و ادبیات تاجیک بوجود آمده بود که اکثراً نو سواد بودند، سواد کهنه سنتی را نمیدانستند و اگر میدانستند خیلی کم و ناچیز بود. ایشان آگاهانه و نا آگاهانه از زبان ادبی کلاسیک فارسی دوری می‌جستند. آنها گویا به زبان مردمی روآورده بودند. لکن آنان مفهوم "زبان مردمی" را نادرست فهمیده بودند. ایشان به زبان مردم نه از روی واژه‌ها و عبارات‌های زیبا و پرمعنای مردمی نگاه میکردند، بلکه به سخن عادی عامیانه میپرداختند. باصطلاح ایشان دُر و گوهر را از ذخیره‌های زبان مردم جستجو میکردند که کار دشواری بود و نو سوادان از عهده این کارمهم برآمده نمیتوانستند. برای اینکار، لازم بود که سواد خوب میدانستند تا بتوانند زبان کلاسیک و مردمی را به خوبی بدانند و بیاموزند. اما ایشان نو سوادان و نیمچه ملاها بودند، هرگز بین دُر و گوهر و خس و خاشاک فرق گذاشته نمی‌توانستند. ایشان زبان فارسی رودکی را داشتند از زبان بازاری بسازند که کلمات فارسی را با پسوند و پیشوند روسی تلفظ میکردند، که به هیچ وجه نشانه‌های زبان عامیانه و خلی فارسی کلاسیک در آنها دیده نمیشد. این حرکت داشت زبان فارسی تاجیکی را به بیراهه و تباهی سوق میکرد. ()

با توجه به این وضع بود، که محمد جان رحیمی برای بازگشت تاجیکان به زبان بومی و اصیل شان، چاپ فرهنگ "تاجیکی- روسی" را روی دست گرفت. در سال م "فرهنگ تاجیکی - روسی" محمد جان رحیمی و لود میلا اوسپنسکایا از چاپ برآمد که برای نگه داشت واژگان اصیل و سچه فارسی پار دریا اهمیت ویژه داشت. سالهای پنجاه با "فرهنگ زبان تاجیکی" شروع شد. در تدوین این کتاب دانشمندان با تجربه تاجیک، توره قل ذهنی، رحیم هاشم، ولادمیرکاپرانف، ودود محمودی، ابراهیم علی‌زا زاده، عبدالسلام دهاتی و محمد جان رحیمی با جوانان نو سواد همکاری نمودند. در آخرین تحریر آن استاد ناصرجان معصومی نیز شرکت داشته. با زحمتی که قریب بیست سال ادامه داشت، اثری بمیان آمد که از فارسی ناب نزدیک

چاپ شد که در ظرف یک سال نایاب گشت. پیر و جوان چون تشنگانی که به چشمه آب رسیده باشند، این کتاب را خریداری و با حرص تمام می‌خواندند. مردم تشنه زبان و ادبیات بودند. میخواستند که زبان خود، ادبیات خود، تاریخ خود را بدانند. از فرهنگ زبان تاجیکی بسی تشنگان زبان فارسی سیراب گردیدند، زبان آموختند و این کتاب را مانند گنجینه‌های نایاب زبان و ادب کلاسیک فارسی قدر کردند. رویهمرفته این فرهنگ ناب دردهای مردم تاجیک را مرهم گذاشت و درهای نو آموزش زبان اصیل فارسی را کشود و برای

جلو گیری از انقراض زبان فارسی تاجیکی خدمت بزرگی انجام داد که شاید در تاریخ فرهنگی فارسی زبان بی نظیر و بی سابقه بوده باشد.

آمار فروش فرهنگ تاجیکی نشان میداد که جامعه تاجیکان حال تباه زبان خود را درک کرده و سعی میکردند تا زبان خود را از ورطه نابودی نجات دهند. این هم آشکارا شده بود که مردم از ناهمی زبان خود آگاهی یافته و میخواستند زبان خود را احیا و دوباره سازی نمایند. درک وضع و زبان از طرف جامعه خیلی مهم بود. چون جامعه تاجیکی حساسیت احوال را فهمیده بود. برای تاجیکان امید آن پیدا شده بود که باز میتوانند زبان خود را دوباره اصلاح کنند. فکر اصلاح زبان، تاجیکان را باین امید رسانیده بود که زبان تاجیکی دارد از ورطه نیستی بیرون میشود و مرحله بمرحله ذخایر لغات سچ و اصیل فارسی بیشتر شده میرود و این مفکوره قوت گرفته میرفت و خوش بینی در دلها افزایش می یافت که تاجیکان باز زبان شیرین و خوش آهنگ خود را بدست می آورند.

فرهنگ زبان تاجیکی خدمت بزرگ تاریخی خود را انجام داد. ولی این خدمت برای اصلاح وضعیت زبان تاجیکی خیلی کم بود. وضعیت زبان چنان بحرانی بود که آنرا با یکی دو لغتنامه نمیشد اصلاح کرد. فرهنگ زبان تاجیکی فقط یک قسمت واژگان زبان ادبی هزار ساله فارسی تاجیکی را در بر گرفته بود، حال آنکه برای آموختن زبان مردم، تنها واژگان کافی نبود. برای آموختن زبان نه تنها واژگان، بلکه دستور، بدیع، بیان، آئین نگارش، علم معانی و فصاحت و بلاغت و غیره نیز لازم می آمد که بایست تهیه و با اختیار مردم قرار میگرفت. در حالی که تاجیکان تا هنوز بآنها دسترسی پیدا نکرده بودند.

در سالهای شصت عیسوی بعضی عوامل دیگری نیز عرض وجود کرد که کم و بیش برای انکشاف زبان مساعدت می نمود. از جمله بسیاری از جوانان تاجیک برای کار به افغانستان فرستاده شدند. بعض این جوانان دو و بعضی سه سال، برخی پنج تا شش سال در افغانستان کار کردند. و چون این تاجیکان بوطن برگشتند زبان فارسی سچ را یاد گرفته بودند. حضور جوانان تاجیک در افغانستان در سالهای شصت و هفتاد برای اهل مطبوعات تاجیکستان، نویسندگان، کارمندان علمی و غیره مانند مکتبی نقش مهم بازی کرد. تأثیر فارسی ستان به آهستگی توانست زبان روشنفکران تاجیک را روان و سلیث گرداند و کم کم راه زبان اصلاح شده را به مطبوعات تاجیکستان باز کند. چیز دیگری که برای اصلاح زبان تاجیکی سودمند افتاد، این بود که از دهه شصت بیشترین روزنامه های مرکزی تاجیکستان ستونی بنام "مدنیت سخن" باز ک
قاله هایی در باره زبان و نواقص زبان مطبوعات در آن چاپ میگردد. رادیو و تلویزیون برنامه های دایمی در باره زبان باز کردند. مقاله هائیکه چاپ می شدند، از رادیو و تلویزیون پخش می گردیدند، اغلاط و نارسایی های زبان را به تحلیل گرفته و راه اصلاح آنها را نشان میدادند. هر چند کارمندان روزنامه ها و رادیو و تلویزیون بآن مقاله ها توجه چندان نشان نمیدادند و هر روز غلطیهای تازه در رسانه هایشان دیده میشد، ولی آن مقاله ها در جامعه تاجیکی خواننده های زیاد داشتند.


عامل دیگری که بر وضع زبان تأثیر مثبت گذاشت، این بود که در سالهای شصت، شاعران جوان تاجیک مؤمن قناعت و لایق شیر علی و بازار صابر و چندتن دیگر رو به سوی زبان شعری سچ استادان بزرگ فارسی شعر کلاسیک آورده و آنها را سرچشمه الهام خود قرار دادند، از شعر معاصر ایران و افغانستان بهره گرفتند

و کاری کردند که زبان ادبی تاجیکی اندک اندک رو به سوی اصالت سخنهای کلاسیک و مردمی گردانید. علامه بابا جان غفور اوف سال م در گفتگویی در باره زبان فارسی تاجیکی آشکارا سخن راند و تأکید داشت که باید زبان از چنگال نیستی رها شده شود. برای احیای دوباره زبان فارسی تاجیکی پیشنهاد داد که زبان فارسی تاجیکی با زبان فارسی ایرانی و فارسی دری (فارسی افغانستان) نزدیک شود. چنانچه مبنی بر اندیشه نزدیک سازی زبان فارسی استاد عینی و باباجان غفور اوف بود که همین اکنون نزدیکی بین فارسی تاجیکستان، افغانستان و ایران رنگ تازه گرفته و باعث رستگاری و رشد دوباره زبان فارسی تاجیکی گردیده

در بخشهای شعر و شاعری دگرگونیهای رخ داد ولی در دیگر بخشها دگرگونی ناچیز بود که نتوانست وضعیت را تغییر دهد. زبان فارسی که تاجیکان از افغانستان یاد گرفتند، بکار گرفتن آنها در زبان تاجیکی مسخ شده با پیشوند و پسوندهای روسی مانند وصله و پینه نا چسپان نمودار می شد. آموخته های لسانی تاجیکان از فارسی افغانستان فارسی سچه و اصیل بود ولی برای تاجیکان بیگانه شده بود. تاجیکان گاه این کلمات را در جا های نا مناسبی بکار میبردند که از بد، بدتر جلوه میکرد. چنانکه در سالهای بیست و سی، رسم چنان شده بود، که بسیاری از قلم بدستان به ویژه مترجمان روزنامه ها، رادیوها و تلویزیونها، در حالی که زبان را خوب نمی دانستند، معنای کلمات و عبارات را ندانسته از روی حدس، گمان و قرینه مینوشتند. این عمل منفی نویسندگان باعث آن شده بود تا زبان بیش از پیش نامفهوم گردد و لغات و اصطلاحات شیرین و سچه فارسی اصالت و زیبایی خود را از دست دهد.

سچه و پاک سازی زبان فارسی تاجیکی از لغات روسی کار ساده و آسان نبود و هنوز هم نیست. زیرا زبان روسی مانند زبان فارسی در تاجیکستان صحبت میشود و آثار بسیاری در کتابخانه ها و مجامع علمی اکادمیک تاجیکستان بزبان روسی وجود دارد. و نیز هر تاجیک باسواد در پهلوی زبان فارسی زبان روسی را بدرستی میداند. روی همین نفوذ عمیق لسان روسی در تاجیکستان است که در انتخاب زبان رسمی دولتی تاجیکستان مردم تاجیک در دوراهی قرار گرفته بودند که بایست از دو زبان تاجیکی و روسی که حالا هر دو در تاجیکستان روان تکلم میشود، یکی را بحیث زبان رسمی برگزینند. خوشبختانه تاجیکان زبان فارسی تاجیکی را بحیث زبان دولتی تاجیکستان برگزیدند. شورای عالی تاجیکستان جنوری م لایحه یی را با نام "قانون زبان" به تصویب رسانید که ماده یکم آن این است: "زبان دولتی جمهوری تاجیکستان زبان فارسی تاجیکی میباشد." ()

تصویب این ماده یک پیروزی بزرگ برای فعالان زبان تاجیکی بود. چه در عقب رسمی شدن زبان تاجیکی پیش از تصویب قانون، همه مردم تاجیک قرار داشتند. همه مردم در جلسه ها و گرد همایی ها و چندین هزار نامه که به شورای عالی تاجیکستان و اداره روزنامه ها و پژوهشگاههای زبان و ادبیات رودکی فرستاده بودند با تأکیداصرار و خواهش کرده بودند که تنها زبان فارسی تاجیکی مقام زبان رسمی دولتی را بگیرد. قانون زبان محصول مبارزه دسته جمعی تمام مردم تاجیک است که راه را برای انکشاف آینده زبان فارسی تاجیکی باز کرد. امروز تاجیکان با لهله و شادمانی به زبان خود مینویسند، تکلم میکنند و دارند که آهسته آهسته میراث فرهنگی باستانی و مشترک تمام تاجیکان جهان اعم از افغانستانیها، ایرانی ها و سایر کشورهای فارسی زبان را ردیابی و گسترش دهند. ایجاد "بنیاد پیوند" که در رأس آن امام علی رحمن رئیس جمهور



دولت تاجیکستان قرار دارد دال بر آنست که مردم و دولت تاجیکان مصمم هستند که زبان فارسی را تقویت کرده و ریشه های خشکیده زبان نیاکان خود را دوباره تازه نمایند. بنیاد پیوند بحیث پل ارتباطی بی فارسی زبانهای جهان کار میکند و دارد وحدت و یک رنگی و یگانگی کامل بین زبان تاجیکان را که در هرکجای جهان قرار دارند بوجود آورده، آینده درخشان زبان فارسی را تضمین کند. تصمیم اخیر وزرای خارجه تاجیکستان، ایران و افغانستان در شهر دوشنبه مبنی بر تثبیت مقر تلویزیون مشترک سه کشور اصلی فارسی زبان در پایتخت تاجیکستان نخستین گام در این راستا بوده است. کار شناسان، طرح تأسیس تلویزیون مشترک سه کشور هم زبان را برای تبادل بهتر فرهنگ میان این سه کشور پر ارزش میدانند. تهیه این طرح هرچند به درازا کشید، اما جاری، وزرای خارجه سه کشور در پایان نشست خود در شهر دوشنبه اعلام داشتند که مقر تلویزیون مشترک تاجیکستان، افغانستان و ایران در زودترین فرصت در پایتخت تاجیکستان افتتاح میگردد. تأسیس تلویزیون مشترک سه کشور فارسی زبان در کشور تاجیکستان مزده خوب دیگری برای یگانگی و یک رنگی زبان فارسی دری در سر زمینهای خراسان باستان تاجیکستان، ایران و افغانستان میباشد، که میتواند آینده درخشان زبان فارسی را در حوزه بزرگ فرهنگی آسیای میانه بویژه تاجیکستان تضمین نماید.



بخش یکصد و بیستم

تاجیکان تاریخ

بحث هفتم

تاجیکان باختری یا

(کنونی)

در بخش نهمست گفته آمدیم که در صاعقه پنگیز و قتل عام تیمور لنگ، همانند تاجیکان فرارود، تاجیکان باختری فراسان زمین نیز از هر نوع دفاع محروم شده بودند، این محرومیت سبب گردید تا قبایل دیگری از جنوب کوههای سلیمان بر اقل فراسان (و همپنان هوم سپاهیان حمد شاه ابدالی و پسرش تیمور شاه که در ترکیب قبایلی از جنوب،) هوم آورند. قبایل مسلح افغان باساز و برگ کوپیکری و نظامی، فانه واره‌های باقیمانده تاجیکان بی دفاع را تارمار کردند

پروخیسور رهین

تاجیکان - - . خاوری یا (کنونی):

اقتباس از نوشته پروفیسور رسول رهین استاد دانشگاه کابل که به روز یکشنبه، ۱۵ بهمن ۱۳۹۱، ۱۸:۱۷ در تارنمای فاوران انتشار یافته است.

تمهید: آنجائیکه این مقاله دارای ارجاعات مستند و قوی است که توسط یکی از استادان کارآموده دانشگاه کابل آقای پروفیسور رسول رهین، قبلاً ترتیب و آماده گردیده است. نخواستم از سر این خوان گسترده بگذرم و آنرا شامل این برگه‌ها نسازم. لهذا از ذات دکتور رهین دانشمند فرهیخته کشور نسبت به این جسارت عذر می‌خواهم.

در بخش نخست گفته آمدیم که در صاعقه چنگیز و قتل عام تیمور لنگ، همانند تاجیکان فرارود، تاجیکان باختری خراسان زمین نیز از هر نوع دفاع محروم شده بودند، این محرومیت سبب گردید تا قبایل دیگری از جنوب کوه‌های سلیمان بداخل خراسان هجوم آورند. قبایل مسلح افغان باساز و برگ کوچیگری و نظامی، خانه‌وارهای باقیمانده تاجیکان بی دفاع را تارمار کردند.

تاجیکانی که از زیر ساتور این قبایل وحشی زنده ماندند مجبور ساخته شدند تا در زمین‌ها و باغهای خود، که به دست قبایل مسلح در آمده بود به کار اجباری و بیگار کاری سوق گردند و یا بشغل‌هایی روبیاورندکه خصلت نیمه بیگاری داشت. ازین ببعده سرزمین آبیایی تاجیکان شاهد جابجایی و عوض شدن ترکیب اجتماعی دیگری در خراسان زمین گردید که گاهی کند و گاهی تند اما بطور دایمی به روند حذف هویت تاریخی، فرهنگی و قومی تاجیکان و فارسی‌زبانان خراسان ادامه داد. [] مراجعه شود به (پروفیسور رسول رهین. تاجیکان در گذرگاه تاریخ؛ خاستگاه تاجیکان. بخش اول، تارنمای خاوران).

در بخش دوم خواندیم که امیران منغیت و پان ترکیست‌ها در تبتانی با تزارهای روسی و در نهایت بلشویکها، تاجیکان را از سر زمین آبیایی شان بخارای شریف، سمرقند و شهرهای دیگر تحت سلطه خود راندند. در سرزمینهای تاجیک نشین به جبر و اکراه طرفداران امیران منغیت و ترکها جابجا گردیدند. ترکان منغیت و بلشویکها به تاجیکان اخطار دادند که یا هویت خود را تغییر دهند و یا از خانه و کاشانه سمرقند و شهرهای دیگر تاجیکی کوچ اجباری نمایند. در نتیجه تاجیکان میهن دوست که زیر بار ترکها و بلشویکها نرفتند از بخارای شریف و سمرقند کوچ کرده در دهکده دور دست و ویران دوشنبه جاگزین گردیدند. ولی دیری نگذشت که باثر همت و شجاعت دانشمندان و فرهنگیان بانام و نشان تاجیکان چون صدرالدین عینی، اکبر ترسونزاده، محی‌الدین اوف و دیگران، دهکده دوشنبه را به شهر زیبا و دوست داشتنی مبدل کرده، استقلال و آزادی خود را از بلشویکها گرفتند. امروز تاجیکان تاجیکستان در شهر دوشنبه تحت رهبری امام علی رحمان، رهبری تاجیکان و فارسی‌زبانان جهان را بدست دارند. []

۱۲۰-۷-۲. تاجیکان باختری خراسان ویا افغانستان کنونی

چنانیکه گفته آمدیم در اواسط قرن هجدهم میلادی، با لشکرکشی نادر افشار به ماورا النهر، بسیاری از سرزمین‌های خود را از دست دادند. ولی پس از قتل نادر افشار به دست درباریان او، یکی از سرلشکران افغانی او بنام احمد خان ابدالی بلافاصله به قندهار رفت و دولت مستقلی تشکیل و برخی از مناطق تاجیک نشین و اوزبک نشین خراسان باختری را ضمیمه قلمرو خود گردانید که تاکنون بنام افغانستان پایدار میباشد.

شوربختانه، تاریخ سیاسی خراسان باختری یا افغانستان کنونی، تاریخ تشنه به خون دارد. مشحون از تاریخ تبهارها و سیاهکاری‌ها است. تاریخ خونین چشم از حدقه درآوردنها، برادر کشی‌ها، دارزدها، کاشتن نیزه زارها، اعمار سیه چال‌ها، تیل داغ کردنها، واسکت بریدن‌ها و ساختن کله منار‌ها است. تاریخ افغانستان تاریخ مملو از صفحات خونینی از ددمنشی و ستمگری و جنایت حکام و سرگذشت غم انگیز نسل کشی‌ها و بدار آویختن‌ها و شکنجه کردنهای ملیت‌های محروم کشور به طور عام و تاجیکها، اوزبکها و هزاره‌ها به طور خاص است که با ددمنشانه‌ترین و غیر انسانی‌ترین روشها، سرکوب و قتل عام شده‌اند. تاریخ سیاسی افغانستان، تاریخ حاکمیت حکمرانان فاشیست و مزدوری است که همه در راستای تعمیم اراده سیاسی بیگانگان، خون هموطنان خود را ریختند تا آسیاب بداران خود را از آن به گردش درآورند.

در حاکمیت احمد خان ابدالی بر بخشی از خراسان باختری یا افغانستان کنونی، سنت استبداد و انحصار قدرت به قیمت نابودی مردم و مزدوری به بیگانگان، به یک روش پذیرفته شده و لایتغییر زمامداران تبدیل گردیده بود که هر یک بعد از دیگری که می‌آمدند، صرف نظر از وابستگی‌های ایدیالوژیکی‌شان، در ماهیت استبدادی، انحصاری و خوش خدمتی به قدرت‌های خارجی، مثل هم بوده‌اند. چنانچه در حملات ویرانگرانه احمد خان ابدالی، بجانب کابل و شمال خراسان باختری انهدام بیشتر شهرها و محلهای سکونت تاجیکان از یکطرف، قتل عام و به اسارت بردن تاجیکان از جانب دیگر در تمام نقاط خراسان باختری قابل تأمل و بحث میباشد. این تعدی و ستمهای دوامدار بر تاجیکان باعث شد تا تاجیکان دیگر نتوانند در عرصه سیاسی قد راست کنند و متحد شوند. کتله‌های پراکنده تاجیکان، در جزایر دور از هم دیگر محکوم به تبعید گردیدند. در همچو شرایط آنچه انجام داده میتوانستند این بود که دانش، بهره علمی و ادبی خود را در خدمت دربارها قرار دهند و از این راه صاحب شغل‌های مناسب گردند. احمدخان درانی ملتانی به تصرف املاک تاجیکان در جنوب و غرب و مرکز افغانستان بسنده نکرد. او یرغل‌های قبیلوی را به مرکز و شمال افغان . او زمینهای زراعتی و باغات تاجیکان را درکاپیسا، گلپهار و کوهستان تصاحب و به سپاهیان قومی خود داد. او دسته دیگری از لشکر قومی خود را به بلخ و بدخشان فرستاد و زمین‌های زراعتی مردم بومی بلخ را

مصادره و به سران سپاه پشتون تبار خود بخشید و با کوچاندن اقوام بومی بلخ و حومه آن برای اولین بار در تاریخ خراسان باختری، به تغییر ترکیب قومی و اجتماعی در شمال کشور مبادرت ورزید.

- - . کارنامه های ابدالی مرزهای :

چنانکه گفتیم، اندکی پس از قتل نادر افشار، احمد خان ابدالی با سپاهیان افغانی که در زمره لشکریان نادر خدمت می‌کردند به سرعت راهی قندهار شد. احمد خان با تکیه بر نیروی اراده خود و با تجربیاتی که از سیستم اداری- نظامی نادر افشار اندوخته بود پایه‌گذار نظم جدیدی در خراسان باختری یا افغانستان کنونی گردید.

احمد خان ابدالی در پهلوی عوامل دیگر، متلاشی شدن نظام سیاسی مقتدر فارس (ایران کنونی) بیشتر از هر چیز دیگر یاری رساند. به گونه‌ایی که تا مدت‌ها به دلیل درهم ریختگی اوضاع فارس و تا زمان آغا محمد خان قاجار مناطق شرق و شمال شرق فارس عملاً از نظارت دولت مرکزی زندیه خارج بود و همین موضوع عاملی شد که برخی سران و خانان افغان و اوزبیک به این مناطق نفوذ کنند و مدتها بتوانند بی درد سر حکمروایی نمایند.

در عین حال در مرزهای جنوبی افغانستان نیز پریشانی نظام سیاسی بازماندگان مغولی هند زمینه مساعدی را برای توسعه‌طلبی احمد خان فراهم ساخت. فتح دهلی اوج این تهاجمات و توسعه طلبیها در مرزهای جنوبی کشور محسوب می .

در مرزهای شمال خراسان باختری هم، بخت و اقبال با احمد خان همراه بود. زیرا در همسایگی شمال، احمد خان مقتدرترین حکومت، حکومت خان‌نشینهای بخارا بود. در مرکز بخارا از بازماندگان سلسله جانیان یا هشترخانیان، افراد مقتدری بر اریکه قدرت نبودند که مانند دوران اوج این سلسله و یا زمان شیبانیان بر مناطق جنوبی آمودریا، از جمله بلخ ابراز نفوذ و سلطه کنند. درگیری‌های داخلی قلمرو بخارا و گستردگی سیستم فئودالی به قدر کافی خان ینها را بخارا را ضعیف و حیطة توسعه طلبی آنها را محدود ساخته بود. علاوه بر این، خود این خانان نیز در درون خود گرفتار جدال با گروه رقیبی به نام منغیت‌ها شده بودند که

بنابراین میتوان گفت که بعد از آخرین زمانی که نادرشاه افشار نیروهای خود را از بلخ به حرکت داد و با گذشتن از آمو دریا بخارا را تصرف کرد، دیگر نیروی مسلطی بر حاشیه جنوب آمو دریا از طرف امیران بخارا اعمال نشده بود. هرچند در ظاهر سیادت خانشینهای حاشیه جنوب آمو دریا بدست دربار امیر عبدالرحمن خالانات حکومت مرکزی بخارا بود، ولی وضعیت سیاسی این منطقه در آن زمان بر مبنای یک سیستم فئودالی پیش می‌رفت و خلاء قدرت پدید آمده به گونه‌ایی جدی، خانان بزرگ و کوچک این مناطق

را به سوی طلبی سوق می‌داد. از شمال شرقی خراسان باختری که به گونه‌ی با بدخشان مرتبط است ق شمال غربی خراسان باختری، این استقلال‌طلبی از کیها پیش موج می‌های مدیدی پس از آنهم همچنان ادامه داشت.

آنچه احمد خان ابدالی در این مناطق که بعدها هم بخشی از آن لقب ترکستان افغانی را گرفت، انجام داد یکی دو عملیات نظامی بود. در عملیات نظامی نخست، احمد خان خود به طرف هرات لشکر کشید و شاه ولیخان وزیر ارشد خود را وظیفه داد تا در رأس قشون انبوه مناطق حاشیه جنوبی آمو دریا را به تابعیت او وادارد. چنانچه شاه ولیخان از مرو عبور کرد، میمنه، اند خوی، شیرغان، بلخ و بامیان تا بدخشان را مسخر و در هریک از این ولایات حاکمی از افغانان گماشت و خود به قندهار مراجعت کرد. ولی این تابعیت و فرمان برداری مناطق حاشیه جنوبی آمو دریا دیرزمانی دوام نکرد. علت آن لشکرکشی‌های احمد خان به هند و دور بودن او از مرزهای شمالی و پیشرویهای خان‌نشینهای بخارا که اکنون در دست بنیانگذار سلسله منغیت یعنی میر مراد خان بود، زمینه طغیان مردم این مناطق را در مقابل احمد خان مهیا ساخت. هرچند قدرت و نیروی نظامی میر مراد خان منغیت در حدی نبود که بتواند با احمد خان مقابله و مستقیماً وارد این مناطق چون این نواحی در طول تاریخ از آن بخارا بود، منغیتها حق خود میدانستند از آن نواحی حراست کنند، علی‌الخصوص که بخش نسبتاً زیادی از ساکنان این نواحی اوزبکها بودند و قرابت نژادی با خان بخارا داشتند.

با وخامت آشفتنگی اوضاع این نواحی احمد خان ابدالی خود راهی مرزهای شمال گردید. از طرف دیگر میر مراد خان نیز به قصد جدال با احمد خان تا شهر قرشی پیش آمد. اما جنگی بین طرفین رخ نداد و تصمیم به مصالحه گرفتند و قراردادی بین طرفین مکتوب شد که براساس آن به صورتی کاملاً مبهم جیحون را به عنوان مرز بین دو طرف مشخص کردند و با این ترتیب تا پایان حکومت احمد خان، جدالی بین طرفین د

ولی آنچه ویرانه‌هایی که فرمانده قشون نخست احمد خان ابدالی شاه ولیخان در متصرفات خود در حاشیه شمال کشور انجام داد، یأس آور میباشد. احمد خان ابدالی در گوشه و کنار بلخ و بدخشان دست به بیجا کردن مردم بومی آن مناطق زد و تا جایی که امکان داشت، ستم بر مردمان حاشیه شمال خراسان و بر تاجیکان آن سر زمینها وارد آورد. کار دیگری که فرمانده شجاع و دلیر او شاه ولیخان در سمت شمال انجام داد، راندن دهقانان غیر پشتون از اراضی و خانه‌های شان بود. او بجای آنان پشتونها و رکاب لیسان خود را جابجا ساخت. احمد خان ابدالی در شهرهای شمال کشور مالیه بر مواشی و زمین را بالای تاجیکان بومی آن سر زمین از دیاد بخشید. او در حالی که مالیه بر مواشی تاجیکان را چندین مرتبه بلند برد، در مقابل مالیات بر زمین و مواشی پشتونها را تخفیف داد و حصول مالیات دهقانان غیر پشتون را به عهده سران قبایل پشت گذاشت. سران قبایل پشتون، دهقانانی را که توانایی پرداخت مالیات سنگین و باج دهی مصارف لشکر کشی پشتونها را نداشتند، زمین و باغ و مواشی شان را به تصرف خود در می‌آوردند. باین ترتیب احمد خان دهقانان تاجیک تبار آن دیار را ما دام العمر مجبور ساخت بطور بیگار با زن و فرزند خود در زمینهای، خانهای قبیله بیگار کاری کنند. احمد خان ابدالی زمین‌های روستایان پارسی زبان کوه‌دامن، تگاب، جلال آباد، ارغستان، خاکریز و زمین‌های زراعتی بین کابل و کندهار را مصادره و به قبایل مختلف پشتون بخشید و چنانکه گفتیم،

با کوچانیدن اقوام بومی آن سر زمینها برای اولین بار در تاریخ خراسان باختری یا افغانستان کنونی، به تغییر ترکیب قومی و اجتماعی در شمال کشور مبادرت ورزید.

این عملهای خائنه احمد خان ابدالی میرسانند که سنگ بنای دولت معاصر افغانستان بر اساس نژاد پرستی قبیلوی، خشونت طلبی، وحشت گرایی، لشکر کشی، تاراج، غارت، نسل کشی، کوچاندن اجباری، فرهنگ ستیزی، تمدن ستیزی و لوطیگری گذاشته شد. یگانه دست آورد احمد خان ابدالی در طول زمامداری اش تاراج، ویرانگری و قتل عام مردم مظلوم هندوستان و ایجاد پایه های لرزان امپراتوری بود که توسط میراث اشغال کامل هندوستان توسط استعمار انگلیس در سده نهم تا دهم تداوم یافت.

واقعیت تلخ اینست که با ظهور حاکمیت قبیله در صحنه خراسان باختری در سده هفدهم نه تنها هندوستان بدست احمد خان تاراج، قتل عام و ویران شد، بلکه جان، مال و ناموس مردم خراسان باختری نیز در امن باقی نماند. و سر انجام با آوردن قوت های استعمارگر انگلیس توسط نواسه او شاه شجاع در سر زمین مقدس خراسان باختری، خراسان و خراسانیان نام و نشان تاریخی خود را از دست دادند و در **حدود جغرافیای سیاسی جدیدی بنام افغانستان هویت تصنعی یافتند**. گویا در دوران سالهای اخیر نه تنها خواب آرام از چ مردم خراسان باختری یا افغانستان کنونی پریده است، بلکه جان، مال و ناموس مردم این سر زمین نیز توسط اولاده او مصوون نمانده و ریشه های تاریخ پنج هزارساله سرزمین خراسان بزرگ برچیده شده رفت و میرود.

- - تیمورشاه فرزند احمد شاه ابدالی بعد از فوت پدر

قیام مردمان قطه غن:

با مرگ احمد خان ابدالی فرزند ارشدش تیمور حاکمیت منطقه خراسان باختری یا افغانستان کنونی را در دست گرفت. او مرکز حکومت نشین خود را از قندهار به کابل انتقال داد و مانند پدرش مهمترین دغدغه نیز نبرد و پیشروی در مرزهای جنوبی بود. اما در مرزهای شمالی نیز گرفتاری های خاص با مرگ احمدخان که توانسته بود حاشیه جنوبی آمودریا را مطیع خود سازد، مجدداً خانان این نواحی دم از خواهی زده و وابستگان افغانان ابدالی را از مناطق خود راندند. اما سرکوب این شورشها برای تیمورشاه دردسر فراوانی نداشت. عدم پیوستگی سیاسی این مناطق و اختلافات شدید بین خانان بزرگ و کوچک این نواحی و نامتجانس بودن جمعیت آن به سرعت زمینه سرکوب ایشانرا فراهم

قیاد خان یکی از مهمترین خوانین این منطقه که قیام را رهبری میکرد، یکی از خانان منطقه گروههایی از مخالفان محلی نیز به او پیوستند. نیروهای قبادخان به حدی بود که توانست اولین نیروی دولتی را که از طرف تیمور شاه اعزام شده بود درهم شکند. اما بروز اختلاف در بین قباد خان و متحدین محلی او منجر به قتل قباد خان به دست رقبایش گردید. با استفاده از این موقعیت نیروهای در انیها به سرعت وارد منطقه

شده گروه عظیمی از مخالفان را اسیر و به زندانهای کابل و سایر ولایات زیر سلطه خود انتقال داده و قتل عام مردم بیگناه قطغن زمین را که اکثریت شان اوزبیکها و تاجیکان بی دفاع بودند آغاز کردند.

- - لشکر کشی تیمورشاه به طرف بلخ:

آنچه در لشکر کشیهای تیمورشاه بطرف بلخ قابل دقت و تأمل است اینست که عمال تیمورشاه مانند عمال پدرش احمد خان ابدالی دست به خشونت‌های تباری وسیع زدند، سران و خانان بلخ و حومه را زندانی کردند و دارایی‌های منقول و غیر منقول تاجیکان و اوزبیکها را مصادره کرده به پایتخت انتقال دادند. در همه خان نشین‌های بلخ و مرو، تیمورشاه عمال پشتون تبار درانی را حاکم ساخت و سر نوشت تاجیکان و اوزبیکان بومی آن دیار را بایشان سپرد.

- - - .

پس از فروپاشی سلسله سدوزانیها، دوست محمد جوانترین پسر رئیس طایفه محمد زاییها، سلسله محمدزانیها را در خراسان باختری تأسیس کرد. دوست محمد که از حمایت انگلیسها بر خوردار بود، تلاش کرد برای جلب رضایت انگلیسها مجاهدینی را که در جریان جنگهای ضد انگلیسی و تحصیل استقلال کشور نقش تعیین کننده و رهبری داشتند، از میان بردارد. در میان این مجاهدین ضد استعمار انگلیس بیشتر اقوام غیر پشتون شامل بودند که اکثرشان در جنگهای دادخواهانه مردم کشور، علیه ستمگران خارجی اشتراک عملی و برجسته داشتند. امیر دوست محمد و عمال سر سپرده او برای خشنود سازی بادران انگلیسی خود مجاهدین جنگهای اری را که اکثریت شان را تاجیکها، هزاره ها و اوزبیکها تشکیل میدادند، نابود ساختند. از جانب دیگر قبیله حاکم که به حمایت انگریزها بر قدرت تکیه زده بود، سعی کرد تا تمام افتخارات دادخواهانه اقوام دیگر را که در نبردها بدست آورده بودند، بنام قوم پشتون ختم نماید. چنانچه در معرکه فتح میوند، از سردار ایوب خان بحیث فاتح جنگ نام برده میشود، ولی در واقعیت **فاتح اصلی و واقعی نبرد میوند کرنیل شیرمحمد خان هزاره میباشد که با چهارهزارسواره نظامش میوند را فتح کرد** و قبیله بجای او سر دار محمد ایوب خان را فاتح میوند تبلیغ نمود. از همین جاست که در زمان حکومت امیردوست محمد مردم مناطق هزاره جات به رهبری میر یزدان بخش بهسودی و در مناطق شمال و شمالشرق کشور میران و خوانین اقوام اوزبیک و تاجیک اداره حکومت‌های مستقل خودها را بدست گرفتند و از ایفای اوامر امیر دوست محمد سر باز زدند.

عصر دولت‌شاهی فرهنگ سالار بر جسته برونمرزی کشور مینویسد: چرا امیردوست محمد در سال از زیر بیرق آبی جهاد ضد انگلیسی فرار و سر از کابل و دربار مکناتن به در کرد؟ این پرسش را هرکسی به نحوی پاسخ گفته است اما نویسنده ارجمند کشور مان آقای دای فولادی در کتاب "در قلمرو استبداد" فرار دوست محمد را چنین بر شمرده است که مجاهدین لشکر انگلیس را در چاریکار شکست داده بودند و به زودی این لشکر به کابل می رسید. با آن که دوست محمد را مردم امیر خود پذیرفته بودند اما دوست محمد مطابق ذهنیت قبیلوی بی که داشت، دریافته بود که اگر با لشکری که متشکل از همه اقوام کشور،

مخصوصاً تاجیکان، هزاره گان و اوزبکها است به کابل برسد، مجبور می شود تا قدرت را با آنها تقسیم کند؛ و او نمی خواست چنین شود. بنابراین تسلیمی به دشمن غدار و کافر را بر تقسیم قدرت با برادران هموطن مسلمانش ترجیح داد. این را هم در تاریخ خواندیم که انگلیس او را پس از تسلیمی برای پیوستن به خانواده اش راهی لودیانه در هند برتانوی کرد. این که خانواده اش چگونه بدست انگلیس افتیده بود، قصه ننگین دیگریست که در حوصله این مقال نیست.

کاردیگر، امیردوست محمد، سر دسته قبیله محمد زایی در مقابل اقوام دیگر این بود که در سازش با انگلیسها، وزیر محمداکبرخان پسر فراری خود را، دستور داد تا لشکریان مقاومت ضد انگلیسی را که متشکل از تاجیکان کابل و حومه آن بودند، پراکنده سازد. بعداً انگلیسها با همدستی طرفداران دوست محمد مأمون تاجیکهای کابل، چاریکار و استالف را حریق، دهکده های شانرا ویران و بسیاری از نفوس جوان ایشان را به قتلگاه بردند. در پهلوی آن امیر دوست محمد با افزایش مالیات سنگین برخانوارهای غیر پشتون، بسیاری از زمین های زراعتی اقوام تاجیک و قزلباش را از آنها گرفت و به اقوام پشتون داد.

در روند امیران خانواده محمد زایی، عبدالرحمن در شرایطی به امارت رسید که اوضاع کشورمتشنج و شکننده بود. نیروهای داخلی در حال جنگ با نیروهای برتانوی بودند. امیر عبد الرحمن فردی مستبد و در عین حال فعال، شجاع و با اراده بود. شعار او در دوران زمامداریش خون آشامی و خود کامه گی بود. در مورد این امیر جانی اسناد تاریخی زیادی در دست است که نهایت قسی القلبی، خون آشامی، مزدوری و وطن فروشی او را بوضاحت نشان میدهد.

- - . امیر عبدالرحمن

عباس دلجو در نوشته یی زیر عنوان " اسناد جنایت، مزدوری و خاک فروشی امیر عبدالرحمن در آئینه تاریخ" مینویسد که امیر عبدالرحمن جابر برای تثبیت پایه های حاکمیت استبدادی و تداوم قدرت و خودکامگی خود، جوی خون از کشته مردم افغانستان جاری کرد. اما قبیله گراهای امروزی با تمام توان تلاش کرده اند این امیر جابر را غسل تعمید داده، ردا سیاه و خونین او را شستوشوداده با کمال وقاحت، نه تنها خاک فروشی امیر عبدالرحمن را توجیه نابخردانه نمایند، بلکه کشتار بیرحمانه او را، نیز به کلی انکار کرده و این سادیست قبیله را حافظ "امنیت جان و مال مردم" کشور قلمداد نمایند:

درحالیکه اسناد و دلایل تاریخی، توجیهاات مدافعین عبدالرحمن جنایت کار، را نقش بر آب کرده، به همه تاریخ نگاران میفهماند که امیر عبدالرحمن با تمام قوا و با روحیه نفاق و دورنگی بر تمام ملیت های غیر پشتون فشار وارد میکرد تا با دامن زدن آتش کینه و تفوق طلبی یکی بر دیگری، سایر ملیت ها و مذاهب و اقوام را به جان هم باندازد. او اقوام و قبایل درانی و محمد زایی را تحت عنوان اقوام شاهی بر علیه ملیت های دیگر بسیج کرد. او حتی بر بعض طایفه های پشتون هم در مقابل درانیها و محمد زاییها رحم نکرد. چنانچه او اقوام وردک، سلیمان خیل، اندری و غیره را زیر نام اقوام غیر درانی، ملیت های تاجیک، اوزبک

و غیره اقوام ترکستان زمین را به نام غیر پشتون، ملیت مظلوم نورستان را به نام کافر و ملیت هزاره را تحت نام شیعه و غیر مسلمان زیر شکنجه و عذاب دایمی قرار داد. []

همچنان امیر عبدالرحمن جابر با کشتار بیرحمانه مردم پنجشیر بر طومار جنایت هایش افزود. چنانچه غلام حیدر جمالی در یادداشتی تحت عنوان " نصب عبدالرحمن خان بر اریکه قدرت و قیام هزاره ها، مینویسد: "موقعی که مردم پنجشیر نظر به سنگینی بار مالیات آماده قیام و شورش شده از دادن مالیه سر باز زدند، جانگل خان حاکم آنجا به تنبیه و تهدید مردم پرداخت و پنجاو یک تن از پنجشیریان را به غل و زنجی انداخت، مال و مواشی زیادی از قبیل گاو و گوسفند غنیمت پیادگان شد و باغهای ایشان همه با صدمه آتش سوختانده شدند، و از جمله مردم بیگناهی که یک عده شان فرار کھسار شده بودند، در آن جمله طوایف چهار گانه مقیم دره و قوم هزاره بابا علی نیز شامل بودند که به حمایت و پشتیبانی پنجشیریها علم مخالفت علیه عمال امیر سفاک بلند کردند و بابر افراشتن بیرق مطلق العنانی، از دادن مالیات دیوانی ابا و ورزیده به کوهپایه های هندوکش فرار اختیار نمودند که بالآخر جمله افواج خون آشام امیر، مردم آواره و بی خانمان پنجشیر تاریده و عمال سفاک امیر از بازماندگان طوایف هزاره ده هزار رویه التزام گرفتند تا دوباره به کمک پنجشیریها داخل جنگ و سرکشی نگردند. []

امیر عبدالرحمن خان خود کشتار بیرحمانه مردم بدخشان را آنهم با روش جنون آمیز سادیستی بی به "دهن توپ گذاشتن"، چنین توصیف کرده است: "کسانی را که اسیر می شدند، من به دهن توپ می گذاشتم. در مدت سه سال اغتشاش (در بدخشان) تعداد کسانی که به این قسم من کشته ام، تقریباً پنج هزار نفر می شد و تعداد کسانی که از دست لشکر من کشته شدند، ده هزار نفر بودند. [] در جنگ های قطغن: "هشت نفر کاپیتان را حکم دادم به دهن توپ پرانند. [] "تجار بدخشانی را که نفر بودند ولی من حکم دادم همه آنها را به دهن توپ گذاشتند ...". امیر عبدالرحمن در جواب قاصد میر جهاندار که پرسیده بود چرا رعایایش را حبس نموده ام، من بدون تکلمی به نوکر هایم حکم دادم ریش و سبیل او را بکنند و بعد او را جایی که بقیه استخوان های اجساد تجار افتاده بود با خود برده نشان دادم. []

روش دیگری از آدم کشی عبدالرحمن خان، ساختن کله منار ها از سرهای بریده کشته شده گان بود. در " تاج التواریخ" آمده است که: "از طرف دشمن سه هزار نفر در میدان جنگ کشته شد... من حکم های مقتولین دشمن ساختند تا بقیه خائف شوند. [] امیر عبدالرحمن با افتخار از کشتارها و اعمار کله

حیدر جمالی -	اریکهء	قیام هزاره ها-	/	جدید	:
میر صدیق فرهنگ،	«	»			
مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان،	»	»			
حیدر جمالی -	اریکهء	قیام هزاره ها-			
امیر	-	التواریخ -			
امیر	-	التواریخ			
امیر	-	التواریخ -			

منارها از سرهای بی تن مردمان غیر نظامی تاجیک، اوزبیک و سایر ترک تباران در زندگی نامه اش چنین می گوید: "اسرای [تاجیک و اوزبیک] را به تیر بستم. تمام آنهایی که در طول سه سال شورش به این شکل مجازات شدند، بیش از نفر بودند. افرادی که توسط لشکریانم کشته شدند، به قریب نفر می رسید." این امیر خون آشام راجع به دیگر جنگها علیه اوزبیک ها چنین ادعا میکند: "دشمنان در میدان جنگ کشته دادند... اسیر کردیم. من دستور دادم که از سرهای مخالفان منارهایی برپا گردد تا در دلهای کسانی که زنده مانده اند، وحشت بیفگند. []

اما زمانیکه نوبت به قتل عام هزاره ها رسید، اینبار عبدالرحمن به صورت بسیار بیرحمانه و شنیع، حدود % نیروی انسانی آنان را قتل عام و زندانها را از زندانیان هزاره انباشته ساخته و بازار های برده فروشان را مملو از زنان و مردان هزاره کرد. تیمورخانوف در کتاب " تاریخ ملی هزاره " ترجمه عزیز طغیان " مینویسد: "نظر به داده های تاریخی، بیشتر از فیصد جمعیت هزاره ها، آنروز بدستور امیر عبدالرحمن م شدند و زمین های زراعتی شان به پشتونهای جنوب و نوار مرزی سپرده شد. دای چوپان، دهرآود، چوره، اجرستان، ارغنداب قندهار، موسی قلعه، وردک سرزمین های اصلی هزاره ها بودند که در تصرف پشتون ها قرار داده شدند. []

میر غلام محمد غبار مورخ شهیر کشور به بخشی از خشونت مذهبی و دشمنی نژادی امیر عبدالرحمن در حق هزاره ها چنین نوشته است: "ولی این شورش طوری فجیع و با قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شده بود که به هزارها خانوار مردم در ماورای جیحون و ایران و هند انگلیسی فرار کرده بودند. حکومت انگلیسی هند از فراریان در فوج خودعسکر منظم تشکیل کرد. وقتیکه بقیه مردم هزاره بعد از ختم جنگ های دو ساله به مساکن خود برگشتند، آنقدر تعداد شان کم بود که حدوداً از هزار خانوار مردم بهسود فقط شش هزار خانوار باقیمانده بودند. تمام قلعه ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارع شان پایمال شده . امر امیر هزارها دختر و پسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان و هم در ماورای سرحدات شرقی افغانستان فروخته شده بودند. مظالم امیر در هزاره جات سابقه پی در تاریخ کشور نداشت... []

فیض محمد کاتب هزاره در جلد سوم " سراج التواریخ " مینویسد که امیر عبدالرحمن خزانه دول پول فروش اسیران هزاره به عنوان برده و کنیز، کرده بود: "سیصدو پنجاه تن مرد و زن و پسر و دختری که فرهاد خان کرنیل، از مردم طغایی بوغا و غیره مردم جاغوری اسیر و دستگیر کرده بود به غزنین فرستاد و حکمران غزنی ایشانرا بکابل فرستاده بود. مردان شان همه بقتل رسیدند و زنان و دختران و پسران شان از بیست تا بیست و یک رویه بنام کنیز و غلام به امر امیر عبدالرحمان فروخته شدند. پول حاصله از فروش آنها و اسرای بعدی به مصرف دولت رسید... []

امیر - التواریخ
دکتر سید عسکر موسوی، « هزاره های »
تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان
میرغلام « مسیر تاریخ »
: شفایی، : کوپته پاکستان
تهران : - پیام مهاجر - ایران-

بصیر احمد دولت آبادی، طی یادداشتی زیر عنوان "هزاره ها؛ پناه گزینی و کتمان هویت" فتوای کافر بودن مردم هزاره و قتل عام آنان توسط امیر عبدالرحمن را چنین ترسیم میکند: "حضرت والا، پس از صدور اشتهاارات کفر هزاره که به فتوای علما جاری گشت، از محاربات فرقه «باغیه هزاره» و دستبردهای ایشان به ذریعه عرایض افسران و صاحب منصبان سپاه آگاهی داد که: هر تعداد مرد و زن و پسر و دختر و مال و متاع آن قوم کافر را که از راه غنیمت متصرف میشوند، به قرار آیین دین مبین، پنج یک آن را حق حضرت والا دانسته، ارسال حضور بدارند و باقی را حق و حصه خود دانسته متصرف شوند. و پس از صدور این حکم بود که هزاران زن و دختر و پسر مردم هزاره به اسیری رفته، از راه ملک یمین در تمام افغانستان و ممالک خارجه به فروش رسیدند، خانه بی نموده بود که دو سه تن از زنان و دختران هزاره را مالک نشده [] .

فیض محمد کاتب هزاره در "جلد سوم سراج التواریخ" می آورد که فرمان تاراج اموال و اسارت هزاره ها توسط امیر عبدالرحمن جابر: "تمامت مال و منال آن گروه دد خصال برشما حلال باد و برای دولت جز اسیران آن قوم شریک چیزی به کار نیست. می باید که همه را با خود بیاورند و مال و متاع ایشان را در بین خود علی السویه قسمت نمایند. []

کازم یزدانی طی یادداشتی مینویسد که اعطای لقب « امیر آهین » برای امیر عبدالرحمن، از طرف شو نیست های قبیلوی در بدل همین فرمانهای نسل کشی هزاره ها، به توب بستن ها و کله منار ها ساختن بود: " ده ها هزار نفر قتل عام شدند که اکثر شان زن، کودک و پیران از کار افتاده بودند. در اجرستان نه تنها قلعه ها ویران گردید بلکه بیش از دوصدهزار اصله درخت از ریشه قطع و مزارع و باغ ها خاکستر گردیدند و قوم اجرستان همه از میان رفتند. ساکنین ارزگان و چوره نیز بدین سرنوشت گرفتار آمدند. اقوامی مانند قوم پهلوان، بوبک، بوباش، سلطان احمد و غیره به انقراض کامل کشیده شدند و جز نام اثری دیگری از آن ها باقی نماند. بازار آدم فروشان گرم شد، ده ها هزار کودک معصوم به فروش رفتند. هیچ خانواده ثروتمندی در کشور نبود که یکی دو تا برده از قوم هزاره نداشته باشد. حتی بردگان قوم هزاره به خارج کشور صادر گردیدند. هندوان قندهار کودکان هزاره را خریده و به رسم مذهبی خویش در کمر شان زنار بستند! تنها از یک دفتر آدم فروشی در ارزگان، عایدات دولت به هفتاد هزار روپیه رسید! زیرا یک دهم قیمت برده ها به عنوان مالیات به دولت داده می شد و قیمت افراد از یک روپیه تا صد و بیست روپیه بود! سپاهیا تی به قصد اسارت زنان و کودکان به دره ها می رفتند و آن هزاره هایی را که در دره ها پنهان شده بودند تکاپو مینمودند. حتی بسیاری از زنان و دختران برای اینکه دامن شان به ننگ آلوده نگردد، خودکشی میکردند. []

فیض کاتب - التواریخ -

بصیر آبادی، هزاره ها؛ گزینی کتمان هویت - :

فیض کاتب - التواریخ -

طالب قندهاری، در یادداشتی زیر عنوان "نگاهی به گذشته و حال افغانستان" از جنایات نابخشودنی امیر عبدالرحمن علیه هزاره ها یاد آور گردیده مینویسد که: " مساجد و تکیه خانه های هزاره ها را ویران میکرد، روستاها را می سوزاند و دام ها را از بین می برد. مردم را از به خاک سپردن مردگان شان باز می داشت، آن سان که جسد مردگان در خانه های شان متلاشی می شد و در نتیجه بیماری های مزمن شیوع می یافت... آنان دست و پای افراد بازداشتی را قطع و آنان را به حال خود رها می کردند تا بمیرند... انسانها را بسته، در اختیار سگان درنده و گرسنه قرار می دادند... کودکان شیرخوار را پیش روی مادران شا بریدند و دختران و زنان را در برابر دیده گان کسان شان مورد تجاوزجنسی قرار می دادند... گوش و بینی اسیران را می بریدند و سیخ گداخته در آتش را به چشمان شان فرو می کردند... کشتن کودکان برای آنان تفریح و سرگرمی عادی شده بود... []

این تنها هزاره ها نبودند که قربانی جاه طلبی جابران تاریخ دوره اختناق امیری گردیدند. امیر عبدالرحمن بعد از جنگ دوم با انگلیسها بسیاری از مبارزین جنگ آزادی بخش و تعدادی کثیری از تاجیکان را بنام دشمن انگلیس در کابل و حومه آن اعدام و به توپ پراند و یا تبعید کرد. امیر عبدالرحمن، درکاپی ننگرهار، پکتیا، قندهار، هرات، فراه زمین های دهقانان تاجیک، اوزبک و هزاره را مصادره کرد و با شرایط مساعد و تخفیف مالیات به پشتونها توزیع نمود. از جمله بیشترین زمین های زراعتی شمال کابل را از تاجیکان مسترد و به صافی ها بخشید. این در حالی بود، که تاجیکان حومه کابل و شمالی در تاریخ معاصر کشور بار سنگین دو جنگ با انگلیس را بر عهده داشتند و با تمام شجاعت و مردانگی در برابر تجاوز انگلیس ایستادند و متحمل تلفات سنگین جانی و مالی گردیده بودند. بازماندگان امیر عبدالرحمن این سیاست را ادامه دادند و امان الله خان زیر تاثیر اندیشه های ملیت گرایانه، طرح انتقال قبایل را زیر نام «
ناقلین» به شمال کشور ریخت. شاه دموکرات و جانب دار اصلاحات و ناجی استقلال سیاسی کشور نیز در این سیاست بسود یک قوم شریک و همدم گردید []



بخش یکصد و بیستم
بحث هشتم
تاجکان در گذرگاه تاریخ
دنباله تاجکان در گذرگاه تاریخ نوشته چهارم

نوشته پروفیسور رهین استاد سابق دانشگاه کابل
جمعه اردیبهشت - نشر شده در تار نمای خاوران

[در دوره زمامداری امیر عبدالرحمن دیریم که تاپیکان بافتی یا (افغانستان کنونی) هزاره ها، اوزبکها و ترکمنها
رنجهای فراوانی را متحمل گردیدند. ازین اقوام کله منارها ساخته شد، زمین های زراعتی شان سوختانده شد،
شفهیتها، زمینداران و اربابان قدرتمند شان بکارهای ناکرده به غل و زنجیر کشیده شدند.]

**- - . ایجاد دوری و تفرقه قومی در صد سال (از دهه تا دهه
میلادی)**

تبار پرستان در پهلوی به غل و زنجیر کشیدن نخبه گان اقوام بومی کشور، به یکی دیگر از معضله های
مشکل ساز عمده سیاسی - اجتماعی و ایجاد نفاق ملی، میان مردم کشور در صد سال اخیر و بویژه از دهه
تا دهه قرن بیستم میلادی، مسأله چگونگی برخورد با هستی و گویش زبان رسمی پارسی، از سوی
حاکمان تک تبار قدرت گرای شوونیست و گروههای سیاسی وابسته و روشنفکران دنباله رو بی هویت بوده

است. این قشر صاحب امتیاز و انگل صفت، برگزیدگان مستعمراتی انگلیس بودند که از طرف باداران خود به عنوان قشر اجتماعی مسلط در متن جامعه استعماری در موقعیت ویژه بی قرار داده شده و نقش حاکمان حفظ تسلط ایدولوژی استعماری انگلیس ها را بازی می کردند.

توسط همین انگلها بود که انگلیسها برای تضعیف زبان فارسی دری، زبان پشتو را در مقابل آن قراردادند. برای اولین بار در زمان امیرشیر علی خان، فعالیت رسمی زبان پشتو را در کنار زبان رایج مردم یعنی زبان فارسی دری آغاز کردند و جهت تثبیت بیشتر آن بطور جدی اصطلاحات نظامی و دفاتر اداری کشور [] به زبان پشتو ساختند.

تا پیش از حکومت امیر حبیب الله خان، زبان ملی پارسی در سطح کشور، به شکل کاملاً طبیعی، جا افتاده د که در برقراری ارتباط و تفاهم مشترک عمومی میان ملیت ها و قبایل و دگر لایه های مختلفه اجتماعی جامعه بکار می رفت آنها، زبان پارسی را، به عنوان زبان مادر و زبان رسمی و همگانی یا زبان مشترک و زبان اصلی، زبان علم و معرفت و زبان حوزه تمدنی فرهنگ شرق پذیرفته بودند، به این دلیل که قدرت و عظمت زبان پارسی مبتنی بر ادبیات نوشتاری کهنسال و قدرتمند و تکامل یافته بی بود که خود مشاهده میکردند

هر چند امیر حبیب الله جانشین امیر عبدالرحمن کوشید تا دوره استبدادی پدر را پرده پوشی کند. ولی گرفتار زن باره گی شد. او شبها و روزها در میان دختران و زیبا رویان به عیش و عشرت گذرانید. این اراکین دربار و شاغاسیها و غلابچه گان و تبعیدیان بازگشت کرده از هندوستان و کشور های دیگر به میهن بودند که امر ونهی کشور را بدست گرفته بودند .

در قطار بازگشت کرده گان از کشورهای خارجی، یکی هم محمود بیگ طرزی بود که با ذخیره کافی علم و دانش جدید از ترکیه به کشور بر گشته بود. محمود بیگ طرزی پدر ژورنالیزم مدرن افغانستان شناخته شد و با نعره های آزادیخواهی در "سراج الاخبار افغانیه" سر آمد آزادیخواهان کشور شد و آثار بی شمارش در آسمان زبان و ادبیات فارسی دری او را شاعر و پیشاهنگ ادبیات جدید آن دوران کشور ساخت. ولی این شخصیت عالی جناب در بازگشت به میهن بدعتهایی نیز با خود آورد که تا امروز جبران ناپذیر بوده تاوان اشتباهات و کج رویهای او را تا همین اکنون جوانان و چیز فهان کشور می پردازند. اشتباهات و بدعتهای جبران ناپذیر محمود بیگ طرزی دامن زدن بر ناسیونالیسم قومی بود که آتش نفاق و بی اعتمادی را در میان اقوام کشور آتش زد. همین اشتباهات و بدعتکاریهای محمود بیگ طرزی هست که از همان تاریخ تا اکنون نگذاشته است افغانستان کشور واحد و یک پارچه گردد تا بتواند مالک هویت ملی گردیده، تمام اقوام و قبیل کشور را در زیر یک چتر بزرگ و مستحکم ملی گرد آورد .

گویا با تأسف و درد که نخستین گام شعوری - ضد ملی، ترویج اندیشه قوم برتر و استقرار فرهنگ و حاکمیت قبیله (افغان) و بازتاب آن در گویشهای محلی پشتو، از سال های م. بعد در رویکرد های فکری محمود طرزی (خُسر امان الله خان) و هم تباران او زیر عنوان (ناسیونالیسم و نوگرایی) در لباس اسلام تجلی کرد و سرانجام، سنگ تهداب این اندیشه ضد ملی در جرگه بزرگ (لویه جرگه) سال م. بوسله امیر امان الله خان گذاشته شد. بیانی در پهلوی کارنامه های ژورنالیستی و آزادیخواهی محمود بیگ طرزی، چهره بدنام ناسیونالیستی قومی او را نیز به خوانش بنشینیم.

- - محمود طرزی، بانی ناسیونالیسم قومی:

طوری که گفته آمدیم، هرچندکار نامه های دوره امارت امیر حبیب الله، پدر شاه امان الله مشحون از زن باره گی و عیاشی های درباری میباشد. ولی یکی از دغدغه های فکری محمود بیگ طرزی، سر دبیر جریده "سراج الاخبار افغانیه" برکشیده از اندیشه های ترک های جوان، ناسیونالیسم قومی بود. او پیوسته بر محور ناسیونالیسم قومی می چرخید. از همین جاست که او همیشه بر واژه (افغان) و (افغانیه) (عسکریه افغانیه)، (ملک افغان) (ملت نجیبه افغانیه) و... که مرادش آشکارا قوم پشتون، یکی از اقوام کشور چند قومی افغانستان بوده است، پافشاری دارد و این واژه ها را ترویج می دهد. هنوز چهار ماه از انتشار سراج نگذشته بود که در شماره هشتم در زیر کلیشه سراج الاخبار کلمه "افغانیه" را اضافه می کند و کلیشه شد دوازدهم اخبار که با خط نستعلیق نوشته شده کاملاً عوض می شود و واژه افغانیه جز کلیشه (سراج الاخبار) می شود. او که در آب و هوای ناسیونالیسم قومی غوطه ور بود پس از شماره اول سال هفتم (نام خانوادگی خود را از طرزی به "افغان" و گاه "افغانی" عوض کرده و از آن به بعد گاهی محمود طرزی "افغان" و گاهی "افغانی" مینوشت. در حالیکه در شماره (اکتوبر) الاخبار افغانیه می نویسد که طرزی "... لقب و عنوانی است که از طرف خود آن قبیله گاه معظم، به این است و در مهری که به امر خود هدیه اعطا کرده بودند، محمود طرزی تحریر فرمودند و در اکثر تحریرات و مکاتبات عالی... خودشان این فرزند احقر خود را «محمود طرزی» خطاب نموده اند." (نجم کاویانی، آریانای برونمرزی. سال سیزدهم، شماره سوم)

پیشرفت دیگر محمود طرزی این بود، که برای بار نخست مسأله زبان را در روی صفحه های الاخبار افغانیه مطرح کرده، وارد ادبیات سیاسی افغانستان گردانید. چنانچه در مقاله بالابلندی زیر عنوان "زبان و اهمیت آن" در سراج الاخبار افغانیه می نویسد که: "یکی از مکارم اخلاق حسنه ملتی هر محافظه کردن زبان و اصلاح و ترقی دادن آن است. زبان رسمی دولت متبوعه مقدسه ما زبان «فارسی» و زبان ملتی ما زبان «افغانی» میباشد." او کلیشه "هر قوم، هر ملت به زبان قومی و ملتی خود زنده است" را تأسیس کرد و مطالب و بعضاً اشعار در زیر همین کلیشه به چاپ رسانید. محمود طرزی که خود برخاسته از عشیره پشتونی (افغانی) بود، در مقاله بلندبالای دیگری زیر عنوان "زبان افغانی [پشتو]، اجداد زبانهاست" به بحث مفصل در حوزه زبان پرداخته و در پایان آن چنین نتیجه می گیرد که: "زبان افغانی اجداد زبانها و ملت افغانی اجداد اقوام آریا می باشد." محمود طرزی تأکید دارد که "در مکتب های ما، مهمترین آموزش ها، باید تحصیل زبان افغانی باشد. از آموختن زبان انگلیزی [انگلیسی]، اردو و ترکی حتی فارسی کرده تحصیل زبان افغانی را مهم جلوه داده تأکید دارد که هرچه عاجل به تحصیل آن اقدام صورت گیرد. او مینویسد: به فکر عاجزانه خود ما، یگانه وظیفه انجمن عالی معارف، اصلاح و ترقی و تعمیم زبان وطنی و ملتی افغانی باید باشد..." (نجم کاویانی، فصلنامه آریانای برونمرزی).

محمود طرزی از زمره نخستین کسانی در افغانستان است که واژه "زبان ملتی" و "ملتی افغانی" را بکار می برد و زبان را با قومیت و نژاد گره می زند و در این حوزه به باستان گرایی نیز روی می آورد. فارسی را زبان رسمی دولت و زبان افغانی را زبان ملتی (متعلق به ملت) می داند، در حالیکه زبان فارسی نه تنها زبان دولت، بلکه زبان ملی کشور و زبان جمهور مردم نیز بوده و هست، اما طرزی امتیاز ملی بودن را تنها به زبان افغانی می بخشد. این ادعای طرزی تا امروز توسط گروه های برتری جو و فارسی ستیز به پیش برده می شود. البته روشن است که مراد محمود طرزی از "زبان افغانی" همانا "زبان پشتو" است. ما در گذشته واژه های "زبان ادبی"، "زبان عامیانه"، "زبان رسمی"، "زبان مشترک" و... را در ادبیات سیاسی خود داشتیم، اما واژه "زبان ملتی" به مفهوم قومی آن بیشتر برکشیده از واژه های ترکی عثمانی میباشد که محمود بیگ طرزی آنرا بکار می برده است.

هرچند، درینجا اراده بر آن نیست که بر طرز دید ناسیو نالیستی و تبار گرایی طرزی تبصره همه جانبه کنیم و هدف ما هم در این نوشته تجزیه و تحلیل کارنامه های کلی ناسیونالیستی او نمیباشد ولی اینقدر علاوه میکنیم که محمود طرزی با طرز دید ساده و خیلی عامیانه خود در باره زبان افغانی و آنرا " مادر زبانهای آریایی خواندن" خود بر حیثیت و اعتبار علمی و فرهنگی خود که هدف این نوشته میباشد، صدمه وارد کرده و سکوی والای خود را از مقام بالایی که در فرهنگ فراخ دامن کشوری بنام خراسان بزرگ داشت پائین می اندازد. امروز اکثر زبانشناسان جهان و افغانستان در باره زبانهای افغانستان تحقیقات دامنه داری و جایگاه تمام زبانهای رایج افغانستان از فارسی دری، گرفته تا افغانی و اوزبکی و... را تعیین کرده هریک را بجایی که قرار دارند می شناسند. حتی افغانی را به خانواده عبرانی منسوب ساخته اند که البته توضیح بیشتر درین مورد کار زبانشناسان میباشد. ای کاش جناب محمود طرزی امروز زنده میبود تا کتاب تاریخ تحلیلی افغانستان، تألیف انجنیر عبدالحمید محتاط را میخواند و یا فلم مستند " تکاپو برای دریافت آخرین طایفه" گروه دانشمندان یهودی الاصل کانادایی را که تحت رهبری سمجا یاکوبویچ صورت گرفت است، مشاهده میکرد تا میدانست که ریشه و اصلیت قومی، طایفه بی را که او آریایی معرفی کرده است، چه میباشد.

برمیگردیم باصل موضوع: همانوریکه محمود طرزی رادر افغانستان می توان بانی و مروج ناسیونالیزم قومی و ملی گرایی خواند، سراج الاخبار افغانیه او را میتوان بازتاب دهنده افکار ملی گرایانه و ناسیونالیستی او دانست، چنانچه بسیاری از مقالات ناسیو نالیستی اخبار ازنگاشته های او اند. طرزی اولین کسی است که افکار ملی گرایی را به گونه تلفیقی با پان اسلامیزم وارد عرصه مطبوعات کرد. نکته مهم در نوشته ها و اندیشه های تلفیقی او این بود که او در اذهان خواننده القاح میکرد که بین وطندوستی و ملت خواهی و تعالیم و اعتقادات اسلامی تعارض وجود ندارد. طرزی وطندوستی را مترادف دین دوستی تلقی می کرد. عبدالحی حبیبی نویسنده و مؤرخ مشهور کشوری نویسد که اولین بار او مفاهیم و واژه های وطن، حب وطن، و وطندوستی را از سراج الاخبار افغانیه و مقالات محمود طرزی فراگرفت.

هر چند از دیدگاه برخی تحلیلگران اندیشه های طرزی در مورد تلفیق ناسیونالیزم قومی و پان اسلامیزم، یک اندیشه متناقض و غیر عملی بررسی میگردد. زیرا ناسیونالیزمی را که طرزی مطرح می کند و پیوسته از آن سخن می گوید متأثر از اندیشه های ناسیونالیزم اروپا و ترکان جوان است که مشخصه آن اندیشه ها همانا تفکیک و جدایی افکار دینی و اعتقادات مذهبی از ناسیو نالیزم قومی میباشد که پس از نهضت روشنگری در اروپا ایجاد شد و به ایجاد دولت های سکولار و جدایی کامل دین از سیاست و حکومت انجامید. ولی محمود طرزی با فارم و دید خود باین تلفیق دست یازیده و خواسته است با استفاده از روحیه دینی و اسلامی، ناسیونالیزم بی ریشه را پشتیبانی کرده، سعی داشته است، آماده قبول و پذیرش اقوام مختلف کشور گرداند که ناممکن از آب در آمد.

چنانچه "گریگورین" در مورد اهداف ناسیونالیزم قومی محمود طرزی که پیوسته و مستمر در سراج الاخبار افغانیه منعکس می گردید، میگوید که « طرزی در جریان تلاش برای عقاید ناسیونالیزم افغانی، خود با انعکاسات مختلف و بی شمار اقوام غیر پشتون که اکثریت جمعیت کشور را از لحاظ قومی تشکیل میدهند مواجه بود. چه طرزی میبایست تعریف تازه بی ازواژه "افغان" مبنی بر پایه جغرافیایی و دینی ارائه مینمود تا ترس اقوام غیر پشتون را که شاید از مدرن شدن کشور و تحکیم سلطه پشتونها اندیشمند بودند، از میان بردارد. وظیفه مهم دیگر طرزی این بود تا امیر حبیب الله را قانع نماید که تحولات اقتصادی-اجتماعی ا

خله خارجيها درکشورنگرديده، سلطنت يا موقف سلاله حاکم را به مخاطره نمی اندازد، بلکه بالمقابل چنين تحولي به اقتدار و قدرت سلطان، نیروی تازه بخشیده، به ثبات کشور کمک و تهديدات خارجی را دفع می نماید. فراتر از آن جوانان افغان با وظايف دشوار ديگری هم روبرو بودند تا هم دستگاه دینی را ترغيب نمایند که اسلام، مدرنیزاسيون و سکولاریزم با هم در توافق اند، و هم مسلمانان شيعه را متقاعد گرداند که مدرنیزم به معنی خاتمه بخشیدن به امتيازات آنها و یا حاکمیت قوم پشتون نیست .

این هم قابل ذکر است که هر چند محمود طرزی نخستین کسی است که در دهه های آغاز سده بیستم بحث زبان را به میان می کشد و در مورد زبان فارسی و زبان پشتو سخن می گوید و نظریاتی ارائه می کند، اما اندیشه ها و اظهارات او در این مورد نیز با ضعف ها و اشتباهات زیادی همراه بوده است .

باز پروفیسور گریگورین می گوید که محمود طرزی معتقد بود تا موقعیت زبان پشتو در مقابل زبان فارسی دری که طرزی و همکارانش زبان پشتو را "زبان افغانها" می خواندند، تقویت یابد: «يا افغانی» تبلور غرور ملی و "اجدادزبانها" و زبان واقعی ملی پنداشته شود. از این لحاظ این زبان باید به تمام گروه های قومی افغانستان آموزش داده شود. « عطف و اشتباه ديگر طرزی در مورد زبان فارسی دری این بود که او رسمیت زبان فارسی دری را در افغانستان یادگار حکومت ایران تلقی می کرد و از عاریتی بودن زبان فارسی دری سخن می گفت: چنانچه مینویسد: «معلوم جهان است که جهانیان، ملت ما را افغانستان و مارا افغان می گویند. بناً علیه در شرح و تفسیر سر لوحه عاجزانه ما یک شبهه گگی که باقی می ماند، صحیح درست بودن " ادبیات ملی افغانی" و عاریتی بودن " ادبیات ملی فارسی" است.»

نظریات و اظهارات مغرضانه طرزی در مورد زبان فارسی یا فارسی دری در افغانستان که آنرا زبان عاریتی و رسمیت آنرا یادگار حکومت خراسان بزرگ تلقی می کند نادرست و دور از واقعیت های تاریخی این زبان است. رسمیت زبان فارسی دری در افغانستان ریشه در تاریخ طولانی و کهن سرزمین خراسان باختری "یا افغانستان کنونی" دارد. همه عالمان و پژوهشگران زبان شناسی معتقد هستند که مبدأ و گهواره اصلی زبان فارسی دری از گذشته های دور تاریخ، بکتیریا یا باختر بوده است. امپراتوری ها و شاهان کشور ما صاحب و ناشر این زبان بودند. زبان فارسی دری را صدها سال قبل سلاطین مختلف سرزمین مایعنی، آریائی، خراسانیان کهن و افغانستانیهای امروز از سلاطین و امرای سامانی تا شاهان غزنوی، تیموری، سلجوقی، شیبانی، لودی، بایری و سپس درانی ها از تخارستان و بلخ، کاپیسا و از غزنه و هرات بسوی مغرب و مشرق، از کناره های دجله تا قفقاز و ترکمنستان و از چین بسوی شبه قاره هند تا دهلی گسترش دادند. محمود طرزی خود یکی از مردان پیشتاز زبان و ادب فارسی دری در قرن بیستم است که نوگرایی را در شعر و نثر این زبان ایجاد کرد و با چنین نقش و تأثیری به عنوان پدر ژورنالیزم مدرن افغانستان شناخته شد، ولی تا حال کسی او را بحیث پدر ناسیو نالیزم قومی پشتونها نمیداند، و از این بابت چندان احترامی هم کماهی نکرده است بلکه به لکه بی مبدل گشته است که سیاهی آن دامان آن پدر بزرگ ژورنالیزم و آزادیخواهی افغانستان را داغدار کرده است .

مخالفت با طرزی و نهضت نوگرایی او در داخل دستگاه اقتدار و سلطنت نیز گسترده بود. مخالفان طرزی در داخل دولت از سردار محمد نادر خان وزیر حربیه گرفته تا سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله را در برمی گرفت. این حسادت و مخالفت در داخل دستگاه اقتدار با طرزی به حدی کینه توزانه بود که بعداً سالهای طولانی در تاریخ رسمی و سرکاری کشور از سهم طرزی در جنبش تجدد و روشنگری سده بیستم کشور چشم پوشی گردید؛ در حالیکه اربابان اقتدار پیهم، با سکوت در نقش قدمهای او رفتند و تا هنوز هم می روند. محمد رزی پس از فروپاشی سلطنت امان الله خان مورد غضب دستگاه های حاکمه قرار گرفت. باری محمد نادر شاه در ایام سلطنت به همه اطرافینانش دستور داد که: «نام این ملعون ("محمود طرزی") را در برابر من نبرید.»

آب و هوا و مشق و تمرین ناسیو نالیزم قومی محمود بیگ طرزی در زمانه های بعد ریشه های عمیقتر و قوی تری زد و یکسره دامنگیر شاه ترقی خواه و محبوب مردم افغانستان گردید که بی تردید، تصویب نظامنامه بدنم ناقلین شاه امان الله لکه ننگی بدامان او گردید و تا هنوز سیاهی آن برطرف نشده و اثرات ناگوار آن بر پیشانی شاه آزادیخواه و اصلاح طلب کشور باقیمانده و وجهه او را تا هنوز هم سیاه و چرکین نگهداشته است .

- - . شاه امان الله ونظامنامه بدنم ناقلین او:

طوریکه گفته آمد، شاه " امان الله " در پهلوی اینکه یک شاه ترقیخواه و استقلال طلب گفته میشد، ولی مانند شاهان پشتون تبار پیش از خودش، هوشیاری، کفایت و شایسته گی اداره یک کشور را نداشت. درک او از پیشرفت و ترقی، یک درک اشرافی، سطحی، انزوایی و بلند پروازانه بود که با وضعیت واقعی جامعه از هیچ نگاه سازگاری نداشت. چنانچه طوریکه دیدیم، نتیجه آن شد که کارش به جایی نرسید و به سرنوشت دناکی گرفتار آمد تا که زن صفتانه با روپوش سرحد کشور را ترک گفت.

تارنمای پایگاه تاجیکان مینویسد: کار و کردار شاه امان الله تا جاییکه به مسایل قومی پیوند می یابد، یک پشتون، تمام عیار، قوم پرست بود. در زمان او، با رهنمایی خسرش آقای محمود بیگ طرزی، برای نخستین بار تئوری فاشیسم زبانی پشتون، مطرح گشت که ما تا امروز در آتش آن می سوزیم. در زمان امان الله خان بود که برای انتقال پشتونها از شرق و جنوب، به مناطق شمال و دیگر ساحات غیر پشتون نشین، برنامه های منظم ساخته شد و " پروژه ناقلین " آغاز گردید که توسط نادرخان و محمد گلخان مومند و هاشم خان و ظاهر شاه و داوود خان و دیگران به شکل های وحشیانه تر و فاجعه بار تر ادامه یافت. آتشی را که امان الله افروخت، بسیاری هستی مردم تاجیک و اوزبک و هزاره را سوخت. " ناقلین " یک مصیب بزرگ، یک تباهی به معنای واقعی اش بود. پشتونها زیر نام ناقلین، زمین های مردم تاجیک، اوزبک و دیگر مردمان ساکن در مناطق غیر پشتون را به زور و جبر غضب کردند، مردم بومی را به ذلت و خواری و غلامی و برده گی سوق دادند و خود با حمایت دستگاه های خاین دولتی، روزگار مردم بومی را سیاه ساختند. رنج و عذابی را که مردم تاجیک و اوزبک از دست " ناقلین " امان الله خان و نادرخان و ظاهرخان و دیگران، دیده

اینکه پشتون ها، پشتون نیست ها و یک عده از بیخبران و مغز شسته شده گان غیر پشتون، امان الله خان را بنام محصل استقلال کشور مداحی می کنند، کار ایشان است. اما واقعیت این است که در سلسله شاهان و امیران خائین (پشتون تبار) یک نفر هم نیست که به مردم تاجیک و اوزبک خدمتی انجام داده باشد. ایشان هرچه کردند خیانت بود، ظلم بود، جنایت بود. به شمول امان الله خان که همه اش در فکر مسلط ساختن خود، خانواده خود و قبیله خود، بالای مردم تاجیک و اوزبک و هزاره کشور بود. یک نمونه از شهکار های خیانت و جنایت امان الله خان " غازی !" در مقابل اقوام غیر پشتون همین تصویب نظامنامه ناقلین بود. او ریاکارانه در نظامنامه ناقلین در پهلوی پشتونهای جنوبی و مشرقی نام مردم کابل را نیز میگیرد. چون او میدانست که مردم کابل نسبت به مردم مشرقی و جنوبی وسایر ولایات کشور در حالت خوب اقتصادی و اجتماعی زندگی میکنند و نمی خواهند و نمیتوانند به ولایات کشور متوطن شده، زندگی دهقانی و عقب افتاده تر را قبول کنند. او خائنه نامی از مردم سایر آستانهای کشور نبرده و این امتیاز را خاص به پشتون تباران جنوبی و مشرقی کشور داده است.

محتوای "نظامنامه ناقلین" دوره امان الله می رساند که عمال خائین بمردم اطراف او، برای آنکه روند تجاوز بر زمین و جایداد مردم تاجیک، اوزبک و دیگر مردمان غیر پشتون را منظم و درست و اساسی پیش ببرند، یک نظام نامه بی بنام "نظامنامه ناقلین" تدوین کردند که متن آن خودش خیلی روشن است و

نیاز به هیچ تبصره بی اضافی ندارد. شما خواننده گان گرامی تاجیک و اوزبک و هزاره، این برنامه تباه سازی مردم خود را به دقت بخوانید، آنگاه داوری کنید که شاه امان الله یک امیر پشتونگرای تبااهی رین برای اقوام غیر پشتون بود است یا نه؟

کسی که در ذهنیت اکثریت مردم روشنفکر کشور، شاه تجدد خواه و ناجی استقلال سیاسی کشور معرفی شده بود، با پیشبرد سیاست بد نام «ناقلین»، افزایش سنگین مالیات بر دهقانان صفحات شمال کشور که منجر به بدتر شدن زندگی طبقات، اقشار ولایه های تهیدست جامعه، بخصوص دهقانان کم زمین و بی زمین گردید، توأم با فساد وسیع اداری و مالی در دستگاه دولت، موجب بروز نارضایتی شدید دهقانان تاجیک و اوزبک در مقابل اوامر دستگاه فاسد دولت او گردید و به دشمنان سوگند خورده کشور به سر دمداری انگلیس فرصت مهره اصلی و دست نشانده خود را داخل کار و زار سیاسی افغانستان گرداند.

- - - . نظامنامه ناقلین بسمت قطن

:

۱ - کسانانی که از اهالی ولایت کابل و حکومتی های اعلای سمت مشرقی و جنوبی بزمین داری ولایت

قطغن راغب باشند و روانه قطغن میشوند، نایب الحکومه قطغن و مدیر زراعت قطغن فوراً برای سکونت شان مطابق مواد این نظامنامه مکلف و موظف شمرده میشوند.

- مطابق نظامنامه تفریق وظایف حکام، مدیریت زراعت قطغن قبل از رسیدن ناقلین زمین های قطغن را بنظر دقت گرفته و برای اسکان ناقلین استحضارات اولیه را اجرا میدارد، از آنجمله زمینی که حالا آب داشته و برای اسکان ناقلین تیار باشد مشخص میکند و تعداد نفری ناقلین را که درین زمینها سکونت و گذاره کرده میتوانند تعیین میکند.

- مدیر زراعت بذریعه نایب الحکومه از مقدار زمین و گنجایش مقدار نفوس ناقلین بوزارت داخلیه فوراً اطلاع میدارد، وزارت داخلیه مطابق اطلاع مدیر زراعت قطغن حصه تعداد نفوس ولایت کابل و سمت مشرقی و جنوبی را تفریق کرده به آنها خبر میرساند، والی کابل و حکام اعلای سمت مشرقی و جنوبی مطابق اطلاع وزارت داخلیه اعلان کرده کسانانی که خواهش رفتن را داشته باشند روانه قطغن میدارند.

- علاوه بر زمینهایی که به تحت جوی آب میباشند، نایب الحکومه و مدیر زراعت قطغن مکلف و موظف هستند که سررشته نهر امام صاحب و امثال آنها نیز ملاحظه می کنند، نایب الحکومه بذریعه مدیر زراعت قطغن پیمایش انهار را که جدید کشیده میشود تعیین میدارد و برای کشیدن انهار مذکور بذریعه وزارت تجارت تخصیصات لازمه منظوری حاصل میدارد.

- بعد از منظوری تخصیصات مدیریت زراعت تاریخ افتتاح و اختتام کار و مقدار زمین و مقدار گنجایش تعداد نفوس را بصوابدید نایب الحکومه تعیین میدارد، و بعد از اختتام کار مطابق تفصیلات فوق از اختتام کار و مقدار زمین و مقدار گنجایش تعداد نفوس بوزارت داخلیه اطلاع میدارد وزارت داخلیه نیز موافق تفصیلات فوق حصص ولایت کابل و حکومتیهای اعلای سمت مشرقی و جنوبی را مشخص کرده برای والی ولایت کابل و حکام اعلای سمت مشرقی و جنوبی اخبار مینماید، والی کابل و حکام سمت مشرقی و جنوبی

مطابق اطلاع وزارت داخله برای اهالی متعلقه حکومت خود اشتهار کرده مطابق تفصیلات این نظامنامه کسانی که آرزوی زمینداری قطغن را داشته باشند آنها را بطرف قطغن روانه میدارند. ویک سند بنام نائب الحکومه قطغن از طرف والی کابل یا حکام اعلاى سمت مشرقی و جنوبی که تعداد نفوس و جای سکونت سابقه شان مندرج باشد، برای اشخاصیکه به علاقه قطغن میروند داده میشود، همچنان یک راپورت نفری مذکور را بوزارت داخله میدهند.

اسکان ناقلین:

- صورت انتقال ناقلین اهالی ولایت کابل و حکومتیهای اعلاى سمت مشرقی و جنوبی در نواحی قطغن و تعیین جای برای اسکان ناقلین و صورت اسکان شان با معافیاتی که از طرف دولت داده میشود مطابق مواد این نظامنامه بعمل میشود.

- کسانی که با عیالاری خود از رعایای حکومتی متعلقه کابل و حکومتیهای اعلاى سمت مشرقی و جنوبی خواهش زمینداری و رفتن قطغن را داشته باشند برای ترفیه حال اوشان معافیات ذیل داده میشود :

- برای هر فرد ذکور و اناثیه، خانه واری که هفت ساله ویا بالا باشد فی نفر هشت جریب زمین آبی از اراضی که برای ناقلین مخصوص و معین می شود در علاقه و نواحی حکومت قطغن داده میشود.

- قیمت زمین مذکور از طرف ناقلین فی جریب یک شاهی بخرینه دولت تسلیم میشود. نائب الحکومه () نظامنامه فروش اراضی قباله شرعی برای ناقلین میدهد.

- برای بذر افشانی سال اول فی جریب چهار سیر گندم و جو بضمانت همدیگر داده میشود، بعد از سه سال در ظرف سه سال واپس بقرار همان سال اول گرفته میشود.

- برای چهل جریب زمین دو صد روپیه معادل افغانی بول عوض قیمت خرید قلبه و غیره سامان زمینداری بضمانت همدیگر بطور تقاوی داده میشود، بعد از سه سال در ظرف سه سال گرفته میشود.

ه: - از اول کشت شش سال کامل از مالیات دیوانی معاف میباشند.

- از اول سال هفتم الی سه سال کامل مناصفه مالیه پلوان شریک گرفته میشود، و بعد از اكمال سه سال مذکور، موافق پلوان شریک مالیه گرفته می شود.

- محصول مال مواشی که ناقلین با خود در قطغن آورده باشند، در اول آمدن شان سیاهه میشود، و در مدت سه سال از محصول معاف میباشند و نیز از محصول گاو قلبه که در قطغن بقدر احتیاج زراعت زمین خود خریداری میدارند، سه سال معاف هستند.

- محصول سرخانه فی خانه وار، ده روپیه مقرر است، ناقلینی که بموجب مواد این نظامنامه روانه قطغن می شوند، در مدت سه سال از محصول سرخانه معاف گفته میشوند.

- تعیین زمین و محل سکونت ناقلین و تعیین و تفریق زمین برای ناقلین و همه معاملاتی که برای اسکان ناقلین تعلق داشته باشد از جمله وظایف مجلس مشاوره شمرده میشود.

- امتیازاتی که برای ناقلین درین نظامنامه مشخص شده است مطابق تجویز مجلس مشوره از ط و فی ویا مامورین مالیه بمصرف رسانیده میشود و صورت حساب این مصرف مطابق نظامنامه محاسبه مجری داده می شود.

- مجالس مشاوره در هر ماه یک راپورت اجراء خود را بذریعه مستوفی بوزارت داخلیه میفرستند، درین راپورت صورت اسکان و تعداد شان و مقداریراکه از قسم زمین و غیره معافیات داده شده است علیحده علیحده نشان میدهند. وزارت داخلیه اقسامی راکه لازم اطلاع حکومتی محلی مسکن اصلی همان ناقلین لازم می بیند اطلاع میدارد.


- مستوفی و مامورین مالیه قطغن جدول املاک را عندالمطلب باین مجالس ناقلین میدهند.

- با اجرای این نظامنامه وزارت داخلیه مکلف است. ادخال و اجرای احکام این نظامنامه را در زمره نظامات دولت امر و منظور فرمودیم. (زمان تدوین هجری شمسی، زمان نشر نظامنامه)

این نظامنامه ناقلین و کشت پشتونها در سراسر افغانستان تنها نبود، امان الله برای اولین بار "مرکه پ" بمیان آورد. هدف امان الله از تأسیس این تشکل، اقتدار بخشیدن به زبان و قوم پشتون در افغانستان بود. امان الله خان "... اعلان کرد که میخواهد زبان پشتو را در کشور تعمیم نماید، بعد انجمنی را بنام بحث پشتو (مرکه پشتو) برای انکشاف زبان مذکور تأسیس نمود، "...

طرز دید محمود طرزی که در سال های درست نود سال پیش خواب دیده بود، در سالهای بعد دامنه دارتر گردید. امان الله خان و نادرخان افغانها را در سراسر افغانستان کشت کردند و ظاهر خان با برنامه های محمد گل مهمندی و تأسیس پشتو تولنه و ترویج بیشتر زبان افغانی، آنرا به تمام گوشه و کنارکشور بردند. در قانون اساسی کشوری جای آنرا در برابر زبان فارسی دری گذاشتند. امروز با تحریف قانون اساسی و دست کاری مذبوخانه در آن دارند که قدمی بجو گذاشته در حالیکه قانون حقوق همه زبانها را مساوی تضمین کرده است، آنرا متمایز تر سازند. ولی همه این تلاشها برای جاگزین ساختن دایمی زبان افغانی بجای





فارسی دری که طرزی آنرا عاریتی و مؤقت دانسته بی حاصل و پف در هوا میباشد. زیرا فارسی دری بحدی سنگین ووزمین و استوار بر اریکه قدرت لشکری و کشوری تکیه زده است که نه تنها یک زبان وارد در جامعه نمیتواند آنرا تکان دهد، بلکه هر صدا و هر ننوات و هر طرح و پلان طرزینی ویا برنامه یی "سقوی دوم" و...و نمیتواند آنرا از جایش تکان دهد. درمقابل فرزندان آن را بیدار ساخته و وامیدارد که ریشه های پربار و قوی شاخ آن را بیشتر تقویت کرده حتی از سطح کشوری بمانند افغانستان برون کشیده جهانی سازند.]]

پایان حصه اول جلد یازدهم

-	-	-	-	-	-	-	-	بسم الله الرحمن الرحيم
-	-	--	-	--	-	-	-	سلاله (عنوان و شناسه کتاب)
-	-	-	-	-	-	-	-	ابدالی ها -
-	-	-	-	-	-	-	-	سدوزایی -
-	-	-	-	-	-	-	-	درانی -
-	-	-	-	-	-	-	-	افغانها در ایران شاه محمود هوتکی - -
-	-	-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-	-	در شاه افشار خراسانی -
-	-	-	-	-	-	-	-	-
-	-	-	-	-	-	-	-	جوناس هانوی -
-	-	-	-	-	-	-	-	آخرین روز های نادر شاه افشار
-	-	-	-	-	-	-	-	فرمان نادر شاه افشار در مورد اجرای فقه جعفری در ایران
-	-	-	-	-	-	-	-	نادر از کرمان به مشهد (قتل نادر توسط محافظین خاصش)
-	-	-	-	-	-	-	-	واکنش احمد خان ابدالی از قول ژان کوره
-	-	-	-	-	-	-	-	مولف کتاب خواجه تاجدار -
-	-	-	-	-	-	-	-	ایران پس ا
-	-	-	-	-	-	-	-	به الله یارخان
-	-	-	-	-	-	-	-	فرمان نادر شاه افشار به محمد حسید بی
-	-	-	-	-	-	-	-	ی نادر شاه به افغانهای هرات
-	-	-	-	-	-	-	-	بخش یکصد و نهم
-	-	-	-	-	-	-	-	تشکیل دولت دورانی یا سدوزایی ابدالی
-	-	-	-	-	-	-	-	پیش در آمد تشکیل یک دولت جدید ب



- اوضاع اطراف ایران مقارن ظهور نادر شاه (اوضاع هرات) مروری بر گذشته
- نتیجه کار زوالفقارخانوبرادر کوچکش احمد خان در قندهار
- - - - -
- - - - -

بخش یکصد و نهم
دولت ابدالی

- تشکیل دولت ابدالی
- یس حکومت یک پهلو - -
- ی
- ی
- ی
- ی احمد شاهی ی خراسان تحت سلطه احمد شاه
- ی جهانبانی
- یکه ی ی جهانبانی

بخش یکصد و نهم

دولت درانی ها عصر احمد شاه ابدالی

- ی = (ی)
- ی همسایه ها مقارن سلطنت احمد شاه درانی
- ی هند در ارتباط حملات احمد شاه

بخش یکصد و نهم

جنگهای احمد شاه درانی در هند و امتداد آن در ژرف کاوی تاریخ

- جنگهای ی در هند و امتداد آن در ژرف کاوی ی
- ژرف کاوی ی معاصر هندوستان - - - - -
- ی
- - - - -
- سلطه احمد شاه به روای ی
- ی ی



- بانکداران هندی - یها

- انکشاف اوضاع داخلی - ی

- یه - ی

بخش یکصد و نهم

بحث هفتم

علل شورش قبایل خودی در برابر سلطنت احمد شاه درانی

- ی مطالعه روانشناختانه از احمد شاه ابدالی

- ی های ی به هند -

- دست آورد های ی از سفر دهلی ی هندوستان

یکصد و نهم

هشتم

و غارت هند از سوی ی

- تصرف و غارت هند از سوی

- حملات نادر افشار به هند -

- معاهده شالمار (لاهور) -

- یچه حاصله از ای

- ادامه انحطاط هند توسط مهاجمی

- یچه کار حکمرانان قندهار -

- ی ی کارزار احمد شاه درانی

- ی ی

- جلوه های ی

- یی که باعث شکست مرهته ها در پانی

یکصد و نهم

نهم

- ی های ی مالکی ی در عهد احمد شاه درانی

- ی های ی و مالکی ی

- ی ی انکشاف زمی ی قلمرو های ی

یکصد و نهم

دهم

- یکی



- ی ی
- ی یینه
- ی
- کری ی دهلی ی
- یها
- ی ی ی ی
- ی
- ی به گفتگو و معاهده دی

باز شناسی افغانستان

بخش یکصد و بیستم بحث چهارم

- فرهنگ وزبان و گویشهای شمال هندوکش
- خاستگاه تاجیکان
- ینه های فکری ی یکان
- فرهنگ اوستایکی از دهلی های ی مرکز تمدنی
- کنشکای کبی و ورود کوشانیها - ی ی ی
- یسه ی ی یک
- فعل وانفعالات شمال هندوکش ی

بخش یکصد و بیستم

اوضاع شمال آمودریا و نفوذ خانان منغیت در ارتباط با تاجکان در سرزمین های بلخ

- جنوب امو دریا بعد از سلطه احفاد تیمور
- ی ی یکان
- راهکار های ی ی ی یه ی ی
- پطر کبی خواب هندوستان را می ی
- ی ی و فرهنگ سنی ی ی ها در فرا رود
- یکان ی ی یها ی یها- ترکیبها
- قیام با سماچیان

بحث هشتم

تاجکان در گذر گاه تاریخ -دنباله تاجکان در گذرگاه تاریخ نوشته چهارم

- ی و تفرقه قومی در صد سال (از دهه تا دهه یی)
- ی ی ی ی ی
- امان الله و نظامنامه بدنام ناقلی
- نظامنامه ناقلی
- صورت اسکان ناقلی















ⁱ این سالها همه به هجری قمری گاه شماری شده است.